

پایخ دکتر محمد غفنی
ادبیات
ایران
جلد ۲
در دوره بازگشت ادبی

از سقوط صفویه تا استقرار مشروطه

مؤسسه
فرهنگستان معاصر

A History of
**Persian
Literature**

During the Literary Restoration

From the Fall of Safavid Dynasty to
the Establishment of constitutional system

Dr. Ahmad Khatami

Vol.2

ISBN : 964-6748-14-7 / Vol.2 ● ISBN : 964-6748-15-5 / Set Vol.

شابک (جلد ۲): ۹۶۴-۶۷۴۸-۱۴-۷ ● شابک (دوره): ۹۶۴-۶۷۴۸-۱۵-۵



9 789648 151114

تاریخ ادبیات ایران در دوره بازگشت ادبی

دکتر احمد خاتمی

جلد ۲

ادبیات
فارسی

۱۵

۲

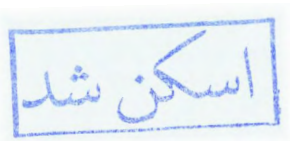
۱۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تاریخ ادبیات ایران

در دوره بازگشت ادبی

(از سقوط صفویه تا استقرار مشروطیه)



جلد دوم

تألیف:

دکتر احمد خاتمی

عضو هیأت علمی دانشگاه شهید بهشتی

خاتمی، احمد، ۱۳۳۵ -
تاریخ ادبیات ایران در دوره بازگشت ادبی (از سقوط صفویه تا
استقرار مشروطه) / تألیف احمد خاتمی. -
تهران: انتشارات پایا. ۱۳۷۳.

ج ۲

۳۹۰۰۰ ریال (دوره دو جلدی).

ISBN 964 - 6748 - 15 - 5 (دوره)

ISBN 964 - 6748 - 16 - 3 (ج ۱)

ISBN 964 - 6748 - 14 - 7 (ج ۲)

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
کتابنامه.

ج ۱ و ۲ (چاپ دوم: بهار ۱۳۸۰).

۱. ادبیات فارسی - قرن ۱۲ - تاریخ و نقد.

۲. ادبیات فارسی - قرن ۱۳ - تاریخ و نقد.

۳. ایران - تاریخ - انقلاب مشروطه. ۱۳۲۴.

۱۳۲۷ ق. تأثیر بر ادبیات. الف. عنوان.

۸ فا. / ۹

ت ۲ خ / ۳۳۷۵ PIR

۷۳ - ۴۱۸۶ م

کتابخانه ملی ایران
محل نگهداری



انتشارات پایا

تهران، خیابان انقلاب، بین خیابان بهار و پیچ شمیران

ساختمان ۷۰۴، طبقه ۲، شماره ۳

تلفن: ۷۵۰۵۵۰۵ - ۷۵۰۰۶۳۶

تاریخ ادبیات ایران در دوره بازگشت ادبی (جلد دوم)

تألیف: دکتر احمد خاتمی

چاپ اول: ۱۳۷۳

نوبت چاپ: دوم، بهار ۱۳۸۰

شمارگان: ۳۰۰۰

لیتوگرافی: آرمان

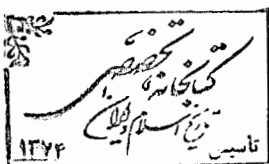
چاپ: دلارنگ

شابک: ۹۶۴-۶۷۴۸-۱۴-۷ ISBN: 964-6748-14-7

شابک دوره‌ای: ۹۶۴-۶۷۴۸-۱۵-۵ ISBN: 964-6748-15-5

حق چاپ محفوظ و متعلق به ناشر است

قیمت دوره‌ای دو جلدی: ۳۹۰۰ تومان



فهرست مطالب

فصل اول: نشر و نشرنویسان.....	۹ - ۱۷۹
۱ - انشاء و منشیان	۱۱
۱/۱ - میرزا مهدی خان استرآبادی.....	۱۵
۱/۲ - محمد صادق موسوی (نامی)	۱۸
۱/۳ - عبدالرزاق بیگ دنبلی.....	۲۱
۱/۴ - نشاط اصفهانی	۲۳
۱/۵ - میرزا عیسی قائم مقام	۲۵
۱/۶ - قائم مقام فراهانی.....	۲۶
۱/۷ - فاضل خان گروسی	۳۵
۱/۸ - میرزا جعفر ریاض همدانی	۳۶
۱/۹ - میرزا تقی علی آبادی (صاحب دیوان)	۳۸
۱/۱۰ - میرزا محمد صادق مروزی (وقایع نگار)	۳۹
۱/۱۱ - میرزا محمد ابراهیم (بدایع نگار).....	۴۱
۱/۱۲ - میرزا جعفرخان حسینی (حقایق نگار)	۴۳
۱/۱۳ - میرزا ابراهیم خان تفرشی (مدایح نگار).....	۴۴
۱/۱۴ - میرزا حسن فسایی.....	۴۶
۱/۱۵ - میرزا محمد خان سینکی (مجدالملک).....	۴۶
۲ - تاریخ و تاریخ نویسان.....	۴۹ - ۶۱
(تاریخ گیتی گشا، تاریخ زنده، مجمل التواریخ بعد نادریه، مجمع التواریخ، گلشن مراد، رستم التواریخ، تاریخ منتظم ناصری)	
۳ - تذکره و تذکره نویسان.....	۶۱ - ۸۷

(آتشکده، ریاض العارفین، مجمع الفصحاء، حدیقه امان اللّهی،
حدیقه الشعراء، طرائق الحقایق، ریاض السیاحه، نامه دانشوران)

- ۴ - روزنامه و روزنامه نگاران ۱۰۵ - ۸۷
- ۵ - ترجمه و مترجمان ۱۱۳ - ۱۰۵
- ۶ - سفرنامه و سفرنامه نویسان ۱۳۷ - ۱۱۳
- سیاحتنامه ابراهیم بیگ و حاجی زین العابدین مراغه‌ای ۱۱۹
- سفرنامه مسالک المحسنین، کتاب احمد یا سفرنامه طالبی و میرزا
عبدالرحیم طالب‌زاده تبریزی ۱۲۵
- سفرنامه‌های اروپائیان ۱۳۱
- ۷ - نمایشنامه و نمایشنامه نویسان ۱۷۹ - ۱۳۷
- فصل دوم: شعر و شاعران ۱۷۹**
- ۱ - مقدمه (شعر در دوره بازگشت) ۱۸۱
- ۲ - ارزیابی شعر در دوره بازگشت ۱۹۵
- ۳ - سبک شاعری در دوره بازگشت ۲۰۵
- ۴ - انواع شعر در دوره بازگشت ۲۱۳
- ۴/۱ - اشعار مذهبی ۲۱۵
- ۴/۲ - اشعار عرفانی ۲۱۹
- ۴/۳ - مدیحه و اشعار درباری ۲۱۳
- ۴/۴ - اشعار سیاسی و اجتماعی ۲۳۶
- مشهورترین شاعران سیاسی و اجتماعی ۲۳۸
- ایرج میرزا ۲۳۸
- محمد تقی بهار ۲۴۰
- ادیب الممالک ۲۴۲
- عشقی ۲۴۳
- سید اشرف ۲۴۴
- ۴/۵ - تصنیف و ترانه ۲۵۰
- میرزا علی اکبر خان شیدا ۲۵۳
- میرزا ابوالقاسم عارف قزوینی ۲۵۴

۴/۶ - هجو، هزل، طنز	۲۵۸
- میرزا جلیل و روزنامه ملانصرالدین	۲۵۹
- سید اشرف و نسیم شمال	۲۶۰
- صابر و ملانصرالدین	۲۶۲
- میرزا جهانگیر خان و صور اسرافیل	۲۶۳
- دهخدا و صور اسرافیل	۲۶۲
۴/۷ - حماسه	۲۶۷
۴/۸ - اشعار خلاف مذهب	۲۷۳
۵ - قالبهای شعر در دوره بازگشت	۲۷۵
۶ - سیری در احوال و آثار مشهورترین شاعران	۲۹۱
۶/۱ - مشتاق	۲۹۳
۶/۲ - آذر	۳۰۲
۶/۳ - هاتف	۳۱۰
۶/۴ - صباحی	۳۱۳
۶/۵ - رفیق	۳۲۰
۶/۶ - مجمر	۳۲۶
۶/۷ - صبای کاشانی	۳۲۹
۶/۸ - قآنی	۳۳۷
۶/۹ - یغما	۳۴۲
۶/۱۰ - داوری	۳۴۸
۶/۱۱ - نشاط	۳۵۱
۶/۱۲ - سروش	۳۵۶
۶/۱۳ - شیبانی	۳۶۱
۶/۱۴ - محمودخان ملک الشعرا	۳۶۶
۶/۱۵ - شاعران دیگر	۳۶۹
۷ - نمونه‌های دیگر از شعر شاعران	۳۷۷
۸ - فهرست اعلام اشخاص	۴۰۷
۹ - فهرست منابع و مأخذ	۴۳۷

فصل اوّل

نثر و نثر نویسان

۱ - افشاء و منشيان

نثر و نثرنویسان در دورهٔ بازگشت ادبی

در فاصله سیصد ساله سقوط خوارزمشاهیان تا استقرار دولت صفویان، فرود و فرازهایی در نثر فارسی به چشم می‌خورد که بدون شک پیامد مصائب ناشی از حملات مغول و رواج فرهنگ مغولی است، که مجموعه‌ای از لغات ترکی و مغولی را همراه با روحیه‌ای آمیخته با ناله و شکایت و بی‌اعتنایی به زندگی و... به ارمغان آورد.^۱

نثری که از میانه قرن ششم آغاز گردید، نثری فنی است که در آن لغات و تعبیرات دور از ذهن، سجع و موازنه، استشهاد به آیات و احادیث و اشعار و امثال عربی و فارسی و ذکر صنایع لفظی و معنوی خاصه تشبیهات، استعارات و کنایات را می‌توان به عنوان نشانه‌های سبکی که در شرف تکوین بود یاد کرد. این سبک در نثر فارسی، سبب دور شدن لطافت و سادگی از شیوهٔ قدما شد و نثری مشکل و نامطبوع را پدید آورد. از اوایل قرون هشتم هجری، ضعف و سستی و عدم توجه به روان‌نویسی به اوج خود رسید، به نحوی که مقدمات فساد در نثر فارسی در اوایل همین قرن آشکار گردید. تا آنجا که «ادوارد براون»، شرف‌الدین عبدالله شیرازی ملقب به «وصاف الحضرة» را نخستین مفسد بزرگ دانسته است که تمام سعیش در لفاظی و سخن‌سازی است!^۲

در نثر قرن هشتم تا دهم، بسیاری از لغات زیبا و شیرین فارسی و ضرب‌المثل‌های پرمعنی و دلنشین از یاد رفته، افعال بدون پیشاوندهای معنادار به کار گرفته شده و شیوهٔ

۱ - از صبا تا نیما، ج ۲/ ص ۴۴.

۲ - تاریخ ادبیات ایران ج ۴، از صفویه تا عصر حاضر، ادوارد براون ص ۲۸۸. لازم به تذکر است که نظر ادوارد براون دربارهٔ مؤلف تاریخ وصاف و صاحب آن، وصاف‌الحضرة شیرازی، بهیچوجه منطبق با حقیقت نیست. و انصافاً در حق وصاف که از نظر نثر و شیوه نگارش بسیار سهل‌تر و فصیح‌تر از «درة نادره» میرزا مهدی‌خان استرآبادی است و فواید تاریخی و ادبی فراوانی دارد، کوتاهی نموده است.

نگارش عربی، مانند مطابقت صفت و موصوف رواج یافته است، صرف و نحو در این دوره دچار تزلزل گشته، دخل و تصرفهای نابجا در افعال به وقوع می پیوندد؛ ضمیر «آن» به جای «او» مورد استعمال فراوان قرار می گیرد، لغات مغولی مانند ایلغار، ییلاق، قشلاق، جوانغار، برامغار، قاپو، قاپوچی، قورچی و... در نثر فارسی رسوخ می کند و جملات مرکب عربی مانند علی اختلاف طبقاتهم و درجاتهم، مقبول القول، حسب الامر، علی ایحال و... رواج می یابد.

در قرن دهم که آغاز روزگار قدرت صفویان بوده است، نثر فارسی دورانی خاص را طی کرده است: تعصب شاهان صفویه در این عهد، چنانکه در شعر فارسی مؤثر بود، در نثر فارسی نیز تأثیر گذاشت. چنانکه بیشترین آثار به جای مانده از این دوارن، کتابهایی در فقه و اصول و اخبار و احادیث و بعضی کتابها در شاخه های علوم عقلی است. و طبیعی است که همین توجه به علوم خاص زمینه را برای هنرنمایی دیگر نویسندگان و ادبا آنگونه که شایسته بود فراهم نیاورد. باید انصاف داد کتابهایی که علما و حکما در دوره صفویه به زبان فارسی تألیف کرده اند، بعضاً از نمونه های ممتاز نثر فارسی است که خالی از قید سجع و تکلف می باشد.

آثار منثور دوره صفوی را در چند عنوان کلی می توان بررسی کرد:

- ۱- کتب فقه و حدیث از قبیل جامع عباسی تألیف شیخ بهائی در فقه.
- ۲- کتب رجال مانند: مجالس المؤمنین، قاضی نورالله شوشتری.
- ۳- کتب تاریخ و جغرافیا مانند: احسن التواریخ و عالم آرای عباسی.
- ۴- کتب حکمت و فلسفه و کلام مانند آثار ملاصدرا و گوهرمراد و سرمایه ایمان از عبدالرزاق لاهیجی.
- ۵- کتب ریاضی که در زمان قاجار به بعد رونقی افزون یافته، مانند آثار نجم الدوله، میرزا عبدالغفارخان.

آنچه از نثر صفویه در دست است، حکایت از آن می کند که نثر این دوره همان شیوه و سبک تیموریان را داراست. البته گاهی به نثر بین بین هم برمی خوریم. مانند نثر «تاریخ عالم آرای عباسی» تألیف اسکندر بیگ منشی. اما به طور کلی باید گفت نثر این دوره همانند نثر گذشته پیچیده و پرتکلف است و آنچنان با کنایات و استعارات به هم آمیخته است که زبان اصلی فارسی در پوششی از تملق گوییها و عبارت پردازیهای سنگین ناپیدا است.

مثلاً خصات عمده‌ای که در سبک نثر دوره صفوی می‌توان یافت، عبارتند از: تکرار جملات مترادف، کثرت تعارفات، خالی بودن عبارات از اندیشه و مطلب، اطناب، و در بیشتر کتب، بویژه کتب دینی و مخصوصاً آثار مرحوم ملا محمدباقر مجلسی، جمله‌بندی‌ها به شیوه عربی است.

بعد از انقراض صفویه و ظهور نادرشاه، علاقه‌ای به بازگشت ادبی در نظم و نثر ظاهر شد و شیوه‌ای در نگارش معمول گردید: سبک ساده‌نویسی مانند سفرنامه و تذکره حزین و نوشته‌های آذر و سبک قدیم مانند درّه نادره و جهانگشای نادری، تألیف میرزا مهدی‌خان استرآبادی و سبک بین‌بین مانند مجمل‌التواریخ تألیف ابوالحسن گلستانه ابن محمد امین که از سال ۱۱۶۰ تا سال ۱۱۹۵ هجری، وقایع ایران و افغانستان را نوشته است.^۱

میرزا مهدی‌خان استرآبادی

میرزا مهدی‌خان چنانکه از تذکره‌ها برمی‌آید از مستعدان روزگار خود و صاحب کمالات بوده است و علاوه بر نثرنویسی، شعر هم می‌سرود. و اشعاری در قالب‌های قصیده، مثنوی، غزل، رباعی و قطعه از او بجا مانده است.^۲

مجموعه آثاری که از میرزا مهدی‌خان به جای مانده است در سه نوع نگارش یافته: ۱- آثاری که بسیار پیچیده و متکلفانه نوشته شده و تقلیدی محض از نثر جهانگشای جوینی و تاریخ و صاف است. مانند درّه نادره و بعضی از منشآت.

۲- آثاری به نثری میانه که باز هم تقلیدی از و صاف است با این تفاوت که در ابتدای فصلها به روش ساده‌نویسی توجه دارد، مانند جهانگشای نادری.

۳- آثاری که با نثری لطیف و ساده به رشته تحریر درآمده و اگر در آن صنعتی هم به کار رفته، بجا و دلنشین است. مانند دیباچه ظریف و لطیفی که بر سفینه شاهزاده رضاقلی میرزا، پسر نادر نوشته و در حاشیه صفحات ۲۴ تا ۳۰ مخزن‌الانشاء به طبع رسیده است و در آن حروف الفبا را با انواع لطایف ذکر کرده است.^۳

از میان آثار استرآبادی، «درّه نادره» شهرت بیشتری دارد و شاید شهرت میرزا

۲- مقدمه دکتر شهیدی بر درّه نادره، ص ۵۲

۱- نگا: سبک‌شناسی، ج ۳/ ص ۳۱۰

۳- نگا: سبک‌شناسی، ج ۳/ ص ۳۱۱

مهدی‌خان هم در گرو انشای متکلفانه او در «درّه نادره» است که مثالی اعلای نثر متکلف محسوب می‌شود.

غرض میرزامهدی‌خان از تألیف درّه نادره در واقع تاریخ‌نویسی نبوده است بلکه می‌خواسته فضل‌فروشی نماید و تسلط خود را بر لغات عربی و فارسی و مهارت خویش را در انشاء نثر فنی و مصنوع بنمایاند که البته در این کار هم موفق بوده است.

در عبارات درّه نادره، هنر نویسنده در رعایت صنایع جناس، تضمین، استعاره، تشبیه نیز علاوه بر کثرت استعمال، لغات و مشتقات عربی و فارسی که تعدادشان به حدود هشت‌هزار کلمه می‌رسد، مشهود است. از لحاظ ترکیب‌بندی عبارات نیز ویژگی‌های خاصی در درّه نادره محسوس است که از مهمترین آنها می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱- استفاده فراوان از جناس بویژه جناس خط در ترکیب جملات که در واقع رکن اساسی صنعت تحریر این کتاب به حساب می‌آید. مانند طُرِرِ طَریر و طَریر طرز تلفیقش سراسر جوهر رنگین آبدار (ص ۲۶ متن).

۲- استفاده فراوان از سجع، تا آنجا که گاهی برای آوردن یک سجع در سطر، عبارات ناهموار را بهم پیوسته است. مانند: فرحی بی یرح و فرجی بی ترح و بلا و رحمتی بلا بلا و زحمت (ص ۱۳ متن).

۳- تضمین آیات قرآن و امثال عربی: که در این باره مهارتی فراوان از خود نشان داده است به نحوی که در عنوان کتاب (جز هفت مورد) آیات قرآنی را تضمین نموده است و گاهی آیات را به نحوی ذکر کرده است که حذف آنها موجب اختلال در معنی می‌شود: فزای بهجت فزایش جنات عدن مفتحة لهم الابواب و حاشیه‌نشینان کمکام کام‌بخش متکئین فیها یدعون بفاکهة کثیرة و شراب (ص ۴۸۱ متن).^۱

* * *

از آثار دیگر میرزامهدی‌خان تاریخ نادرشاه است که به «جهانگشای نادری» معروف است. نثر این کتاب همانگونه که اشاره شد، ساده و روان است و در آن کمتر صناعات لفظی به کار رفته است.

آثار دیگری هم از میرزامهدی‌خان به جای مانده است، مانند سنگلاخ، فرهنگ لغات امیر علیشیر نوائی که فرهنگی از واژه‌های ترکی به فارسی است و با مقدمه

۱- نگا: مقدمه درّه نادره، به قلم دکتر سید جعفر شهیدی.

مفصلی در دستور زبان ترکی که آن را «مبانی اللغة» نامیده، در سال ۱۹۶۰ به سرمایه اوقاف گیپ در لندن به چاپ رسیده است و دیگر منشآت اوست که شامل احکام، فرمان‌ها و عهدنامه‌ها و مکاتبات دوستانه است که پس از جمع‌آوری، ضمن مخزن‌الانشاء به چاپ رسیده است.

منتقدان، عیوبی را هم برای نثر میرزامهدی‌خان برشمرده‌اند که از آن جمله است حذف افعال بدون قرینه، آوردن ضمیر «آن» برای ذوی‌الارواح، تطابق صفت و موصوف حتی در ترکیب‌های فارسی.

همانگونه که اشاره کردیم، میرزامهدی‌خان، شعر هم می‌سروده و در اشعارش «کوکب» تخلص می‌کرده است. اشعار او به صورت پراکنده در تذکره‌ها مسطور است:

ز سوز عشق تسکین دل بی‌تاب خود کردم
ز آتش چاره بی‌تابی سیماب خود کردم
ز پهلوی دل روشن شدم همچون صدف ویران
نمودم قطره‌ای را تربیت، سیلاب خود کردم
به آئین شهادت خودپرستم کرد تیغش
که هر زخم نمایانرا بتن محراب خود کردم
شدم در پرده هر ذره پنهان عمرها، کوکب
که تا سیر فروغ مهر عالمتاب خود کردم.^۱

نمونه‌هایی از نثر میرزامهدی استرآبادی

۱- از جهانگشای نادری

بر دانایان رموز آگاهی و دقیقه‌شناسان حکمت‌های الهی واضح و مبرهن است که در هر عهد و اوان، که اوضاع جهان، منقلب و پریشان، و چرخ ستمگر بکام ستم‌کیشان گردد، خداوند یگانه، که مدبر این کارخانه، و مقلب اوضاع زمانه است، از فیض فضل بی‌منت‌های خود سعادت‌مندی را مؤید، و در عرصه گیتی مبسوط الید کند که به مرام و رأفت به التیام جراحت قلوب ستم‌دیدگان پردازد، و مذاق تمنای تلخ‌کامان زهر حوادث را به شهد عدالت شیرین سازد.

۱- صبح گلشن و ریاض الشعراء، به نقل از مقدمه درّه نادره.

مصادق این مقال، حال همایون فال اعلیحضرت قدر قدرت قضا توان، سکندر حشمت دارادربان، دشمن کش عرصه جنگ، زحمت کش طریق نام و ننگ، مظهر قدرت الهی، رواج دهنده سکه پادشاهی، فرازنده رأیت کشورگشایی، برازنده تخت فیروز بخت جهان آرای، زور بازوی و خصم افکنی و دلیری، جوهر شمشیر گیتی ستانی و مملکت گیری. [است] سروری که از سهم خدنگش سطح زمین از چرخ برین سپر بر سر کشیده و بلنداختری که از بیم رمح فلک شکافش سپهر برین شکم بر خود دزدیده.^۱

۲ - از درّه نادره:

از سودای او خون در رگ یاقوت حمرا بجوش آمد. و کوه بدخشان از خلعت سنگین عنایتش به خارای لعلگون اکتسا جست. هر حَجَری در حَجَرِ تریتش جوهری شد، محجور از عروض عوارض و مهجور از اعراض اندراس و در صُلب کان، هر نوعی از آن تکوین مسکون را دلیلی گردید صُلب اساس.

هر یک از غُرَرِ دُرَر را فیض دَرِیرش دَرّ دَرّه عَزّ گرانبھائی ارزانی داشت. و جلیه مرجان را بَیِّنِ غَالَمِی الْجَمَادِ وَ التَّبَاتِ به جلیه لعلی آراسته، شاخ امتیازش برافراشت. در دَاوَالضَّرْبِ اَعْطٰی كُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ زرساو را به نقش صَفراءِ فَاَقَعَ اَوْثُها تَسْرُ النَّاظِرین سکه زد و روائی در داد. و سیم اَبَیض را در یَوْمِ اَسْوَد. مُورِثِ عِشِ اَخْصَر و دافع مَوْتِ اَحمر گردانید. صُفرِ صُرف را به صَرافی صِرْفان و تصاریف زمان، در مصارفِ معاش، تالی صَریف نمود. و از قَلْعِ کِفَیْتِ بسیطی و قِیْضانِ صورت ترکیبی آرز بر آرزیر بخشود.^۲

محمدصادق موسوی (نامی)

از کسان دیگری که در دوره زندیه به نگارش متکلفانه و پیچیده مشهورند، محمدصادق موسوی اصفهانی متخلص به «نامی» صاحب کتاب معروف «تاریخ گیتی گشا» است که مشتمل بر وقایع سلسله زندیه از ظهور کریم خان تا مرگ لطفعلی خان است و مؤلف، آنرا به تقاضای «جعفرخان زند» شروع کرد، اما توفیق اتمام آن را نیافت و قسمتهای دیگر آن را «عبدالکریم ابن علیرضا الشریف»، شاگرد صادق

۱ - تاریخ جهانگشای نادری، میرزا مهدی خان استرآبادی، انتشارات دنیای کتاب، تهران، ص ۱.

۲ - درّه نادره، میرزامهدی خان استرآبادی، به تصحیح دکتر سید جعفر شهیدی، انتشارات علمی فرهنگی، ص ۴ و ۵.

نامی و محمدرضا شیرازی به پایان رسانده‌اند.

نامی از نویسندگان و شاعران نیمه دوم قرن دوازدهم هجری و متعلق به یکی از خانواده‌های بزرگ مذهبی است که سالها در خدمت صفویه بوده‌اند، با این حال از چگونگی احوال و زندگی وی جز آنچه در تذکرة‌های این دوره به صورت مختصر، آمده است اطلاع دیگری در دست نداریم.

«آذر» در تذکرة خود، آتشکده، می‌نویسد:

«اسمش میرزا محمدصادق، از اعظام سادات موسوی، اجدادش قریب به یکصد و پنجاه سال میشود که به حکم سلاطین صفویه از فارس به اصفهان آمده به طبابت سرکار سلاطین مشغول بوده، خلاصه حضرتش برادرزاده میرزا رحیم حکیم‌باشی [است] در جوانی مشق انشاء را کرده در نظم و نثر و قوفی حاصل و تاریخی بر وقایع دولت زندیه می‌نویسد و در فن نظم به مثنوی مایل است و مثنوی «لیلی و مجنون» و «خسرو و شیرین» و «وامق و عذرا» را گفته و بعضی دیگر در نظر دارد».^۱

میرزا محمد ابوالحسن گلستانه، مؤلف «گلشن مراد» که با نامی معاصر بوده است

درباره وی چنین نوشته است:

«میرزا محمدصادق موسوی، برادرزاده مرحوم میرزا محمد رحیم، حکیم‌باشی خاقان سعید سلطان حسین صفوی و آن سردفتر کمالات صوری و معنوی، در فن نظم و نثر یگانه عصر و از جمله منشیان دفتر همایون خاقان مغفور بود و نظر به افراطی که در خورد افیون می‌کرد اکثر روزها در اشتغال مهم دیوانی و آمدن به دولخانه خاقانی کاهل و در فن نثر تاریخ مختصری بر احوال زندیه و بنام نواب استظهارالدوله محمدجعفرخان نوشته و در فن شاعری، مثنوی‌گویی ماهر بود، و الحق در فن مثنوی احدی از شعرای متأخرین و معاصرین با وی برابری و همسری نمی‌توانست نمود».^۲

از آثارش «مثنوی درج گهر» و «لیلی و مجنون» و «خسرو و شیرین» و «وامق و عذرا» و «یوسف و زلیخا» قابل ذکر است که به تقلید از خمسه نظامی فراهم آورده و به «نامی‌نامه» مشهور است، همچنین دیوان غزلیات و قصایدی که تذکرة‌ها از آن یاد کرده‌اند ولی متأسفانه از بین رفته است.

گرچه نویسندگان و شعرای معاصر وی جملگی از شخصیت اخلاقی و قوت و قدرت

قلمی وی به نیکی یاد کرده‌اند.^۱ اما شیوه نگاش او در کتاب تاریخ گیتی‌گشا که شیوه‌ای شبیه به تاریخ جهانگشای نادری است، مقبول اهل ادب نیفتاده است زیرا مانند آثار میرزاهدی خان استرآبادی، سرشار از تکلفات منشیانه است.

ملک‌الشعرا بهار در سبک‌شناسی، نشر گیتی‌گشا را سست و متکلفانه دانسته و می‌نویسد: «غیر از درّه نادره تألیف میرزاهدی‌خان که بسیار متکلفانه و غیر مفید است و سوای تاریخ گیتی‌گشای میرزا صادق نامی که بسیار سست و متکلفانه است...»^۲ ایراد مهم کتاب گیتی‌گشای را در آن باید دانست که در جای جای کتاب، اطنابهای مکرر و ممّل و کنایات و تشبیهات بارد و مخّل که گهگاه سبب گمراهی ذهن خواننده است به چشم می‌خورد.^۳

نمونه‌ای از نشر گیتی‌گشا:

ذکر بقیه احوال محمدحسن خان قاجار و بیان

سوانح و وقایع آن زمان

کُمت تیزگام قلم در شاهراه ورق به این قانون و این نسق پای رفتار می‌گشاید که: محمدحسن خان پس از فرار از خارج شیراز با معدودی از متابعین که با او موافقت نموده، راه خدمتگزاری و طریق یاری پیموده بودند وارد باغ قوشخانه خارج دارالسلطنه اصفهان و مرکز حسین خان دولو را خالی دیده، سبقت حرکت او بیشتر موجب تفرقه خاطرش گردیده. زیاده یک دو ساعت در باغ مزبور توقف ننموده، روی به راه مازندران گذاشت. بعد از ورود به بلده تهران، فتحعلی خان افشار و شهبازخان دنبلی که تا به آنجا شرایط موافقت را مرعی داشته، گام در گام او گذاشته بودند، ترک موافقت کرده با وصول رخصت روی تعجیل به جانب آذربایجان آوردند. ابراهیم خان بغایری و طایفه او که کوچ و بنه ایشان در دامغان متوطن و مدتی بود که در آن مکان متمکن بودند نیز آستین بر متابعت، عنان به سوی دامغان گردانیده. محمدخان با محمدقلی خان دولو را با دوازده نفر دیگر از آقایان قاجار و غلامان که مجموع چهارده نفر بودند وارد علی آباد شدند که مازندران باشد و محمدخان بیگلریگی مازندران به نحویکه سابق نگارش یافت و

۱ - تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عهد زند، ص ۱۲.

۲ - سبک‌شناسی، ج ۳/ ص ۳۱۰.

۳ - نگاه کنید: مقدمه سعید نفیسی بر گیتی‌گشا.

جواد خامه به میدان تحریر آن شتافت و مردم ولایات و غیره جمع آورده، از ائاثیه منسوبه تدارکی کرده بود محمدحسن خان را در علی آباد استقبال و جمعیت مزبور مشارالیه را موجب استقلال گردیده، وارد ساری و چند روزی توقف و به مردم اطراف آغاز تلطف کرده، باز گروهی لشکر جمع آورده، در خلال آن حال خبر رسید که حسین خان دولو به مجرد استماع خبر ورود محمدحسن خان بالکای مازندران فرزند و زن و جمیع مایعرف خویش را برجا گذاشته، برادران را با خود مصحوب و راه بسوی دامغان برداشته، باتفاق ابراهیم خان بغایری رایت مخالفت افراشته. محمدحسن خان بعد از تحقیق این خبر جمعیت خود را منظم و روانه استرآباد و امور آنجا را فیصل داده، متوجه دامغان و ارباب طغیان را محصور نمود...^۱

از دیگر نویسندگانی که در دوره بازگشت در اوایل عهد قاجار شیوه نثر قدما را تجدید نمودند و به نثر گذشته بازگشتند می توان از عبدالرزاق بیگ دنبلی و میرزا عبدالوهاب نشاط یاد کرد:

عبدالرزاق بیگ دنبلی

عبدالرزاق بیگ متخلص به مفتون از زمره دانشمندان و سخن سرایان آذربایجان و فرزند نجفقلی بیگ بیگلربیگی است که به سال ۱۱۷۶ ه. ق. در شهر خوی دنیا آمد. ده ساله بود که به جای برادر بزرگش فضلعلی بیگ به شیراز برده شد و مدت چهار سال در آنجا تحت نظر بود.^۲

عبدالرزاق در آن شهر، در محفل اهل فضل بخصوص میرزا محمدنصیر طیب که مردی فاضل و شاعر و ادیب و حکیم بود، رفت و آمد بسیار می نمود و با دیگر فقها و علما و شعرای عصر که در شیراز گرد آمده بودند، آشنا شد و به سبب استعداد فطری که داشت مردی دانشمند، ادیب و خطاط و سخنور گشت.^۳

وی پس از مرگ کریمخان به آذربایجان رفت و پس از مرگ پدر و برادرش که در زلزله معروف تبریز (در سال ۱۱۹۳ ه.) اتفاق افتاد، به دربار آقامحمدخان و فتحعلی شاه

۱ - تاریخ گیتی گشا، محمدصادق موسوی نامی، به کوشش سعید نفیسی، نشر اقبال، ص ۶۹ و ۷۰.

۲ - نگا: سبک شناسی، ج ۲/ ص ۳۱۹

۳ - از صبا تا نیما، ج ۲/ ص ۱۸۷

قاجار پیوست و از رجال نامی دربار گردید.

عبدالرزاق بیگ در مدت اقامت خود در شیراز کتابی به نام حدایق الجنان، در سرگذشت خود، ترجمه علما و فضلاء معاصر و داستانهایی از کریمخان و خانواده او نوشت و بعداً همان کتاب را بار دیگر دستکاری کرده نامش را «تجربة الاحرار و تسلیة الابرار» نهاد که یکی از شاهکارهای نثر دوره بازگشت ادبی است و به شیوه‌ای بین شیوه وصاف و گلستان تحریر یافته است و تمام مزایای نثر فنی گذشته را دربردارد.^۱

مؤلف کتاب ضمن مطالب خود بهترین اشعار فارسی و عربی را درج نموده که معرف کامل ذوق مؤلف و ممارست وی در مطالعه دواوین شعرای تازی و فارسی و انتخاب بهترین اشعار آن دو زبان است. از ویژگیهای برجسته این کتاب آن است که مؤلف در ضمن نقل اشعار شعرايي که با آنها معاصر یا صاحب بوده است، گاه‌گاه به انتقادات لفظی هم پرداخته است و این نکته از نظر نقد ادبی و خصوصاً نقد شعر، بسیار حائز اهمیت است. مثلاً در حق هاتف اصفهانی می‌نویسد: «باری در قصائد عربیه او حلاوتی است اما خالی از عجمه عجمیت نیست.»^۲ یا بیتی از اشعار مشتاق را مورد نظر قرار داده و می‌گوید: «انصاف آن است که اگر ظهور جناب میر، قریب به زمان شعرای باردالکلام نمی‌بود، اگر چه کلام وی ناسخ آیات آن فصحاء بوده راضی به بستن لفظ «قاه‌قاه» نمی‌شده که برودت و خامی این کلمه بر پخته سنجان عصر مخفی نیست.»^۳ و همچنین در ضمن شرح احوال صباحی بیدگلی مقایسه‌ای میان شعرای تازی و پارسی به عمل آورده که در نوع خود بی‌نظیر است.^۴

آثار دیگر عبدالرزاق بیگ

از عبدالرزاق بیگ آثار دیگری هم مانند: مآثر السلطانیه، حقایق الانوار، حدایق الادباء، نگارستان دارا، ترجمه عبرتنامه از ترکی، جامع خاقانی، روضة الاداب و جنة الالباب که به زبان عربی نگارش یافته به نثر و دیوان غزلیات و قصاید، مثنوی راز و نیاز و مختارنامه در غزوات مختاربن ابوعبیده ثقفی، مبارز و مجاهد بزرگ شیعه کیسانی به نظم کشیده شده است را می‌توان نام برد.

۲ - تجربة الاحرار و تسلیة الابرار، ص ۳۲۸
۴ - نگا: مقدمه تجربة الاحرار و تسلیة الابرار.

۱ - سبک‌شناسی، ج ۳/ ص ۳۲۰
۳ - همان مأخذ، ص ۲۱۵

نمونه‌ای از نثر عبدالرزاق بیگ:

این جهان غم‌پرور منزلی است که چشم عبرت‌بین، او را رباط دو در دید یا دار بی در. در مزرع آمالش شرار در بیدر یافت، عارف از غایت علو همت در وی روی از هزار دریافت.

دنیا محفلی است پر شر و شور، اهلش جمعی بی شعور و شمعی بی نور، برخی مست و مغرور، گروهی در بحر نعمت مغمور. زمره به زینت مستعار مسرور، فرقه‌ای از لذت راحت مهجور، طایفه‌ای در بلای فقر صبور، قلیلی به خدا نزدیک و جمعی از وی دور، نشستند و با هم پیوستند، گاهی عقد الفت و گاهی رشته یاری گسستند و از بلای جور یکدیگر رستند. گرفتند و سپردند، زدند و خوردند، رفتند و اندوخته‌ها با خود نبردند، دُرهای افسانه سفتند، در مهد خاک خاموش خفتند، در حین حیات رهین امل، بعد از ورود پیک اجل رفیق شان عمل، امید خلاصی کجاست در این کار مختل؟ بیت:

ما را به صد افسانه در خواب چو می‌کردی از بهر چه می‌کردی بیدار، ز خواب اول
دل خراب در کنج این خرابات که مسکن آفاتست و بازار خرافات، با من صحبتی
می‌داشت و نقش این مقال بر صفحه حال می‌گذاشت که در تتابع زمان اعجوبه بسیار
است و در توالی دمدان اطروفه بی‌شمار و اهل راز با خامه اعجاز طراز از حال جان‌گداز
قصه طراز؛ بیت:

با ما سخنی سرکن کان مهر جهان آرا ذرات جهان را داد تشریف خطاب، اول
زمانه ایوان حیات بر ما آراست. اکنون هنگام افسانه‌آرائی ماست. رباعی:
پیدا چو گهر ز قطره آب شدیم و آن گاه نهان چو درّ نایاب شدیم
بودیم به خواب در شبستان عدم بیدار شدیم و باز در خواب شدیم.
قال سیدالعابدین و سندالعارفین، علی بن الحسین صلوات الله علیه و علی آبائه:
الدنيا سبات والاخرة يقظة ونحن بينهما اضغاث احلام.^۱

نشاط اصفهانی

میرزا عبدالوهاب موسوی، متعمدالدوله اصفهانی از فضلا و عرفای عهد فتحعلی‌شاه قاجار می‌باشد که دارای کمال عزت و اعتبار بود و به نور کمالات ممتاز، در

فنون ادبیه و عربیه و حکمت عقلی و ریاضی و طبیعی متبحر و در نظم و نثر عربی و فارسی و ترکی قادر و متمهر بود.^۱ و در شعر «نشاط» تخلص می‌کرد.

تذکره‌های دوره بازگشت از سجایای اخلاقی او یاد کرده‌اند، و او را «مردی کریم و فقیرنواز و درویش‌دوست» معرفی کرده‌اند که «همواره در خانه خود را به روی زائر و سائر باز می‌داشته و برای دارا و مفلس و فقیر و اسیر، سفره می‌گسترده است».^۲ تولدش را به سال ۱۱۷۵ در شهر اصفهان ذکر کرده‌اند. پدربزرگش عبدالوهاب، حکومت اصفهان را به عهده داشت و از همین روی برای فرزندان خود ثروت فراوانی به جای گذاشت. نشاط در اصفهان به تحصیل علم پرداخت و زبانهای عربی و ترکی را فرا گرفت و در حسن خط سرآمد اقران شد.

او یکی از پیشگامان بازگشت ادبی است که نویسندگان و شاعران را برای ترویج شیوه قدما هفته‌ای یک بار در منزل خود جمع می‌کرد.^۳

نشاط بسیار مورد توجه فتحعلی‌شاه بوده است تا آنجا که سمت ریاست دیوان رسائل یافت و به لقب «معمدالدوله» ملقب گردید و از ملازمان خاص فتحعلی‌شاه شد تا آنجا که بیشتر احکام و فرمانهای رسمی و نامه‌های خصوصی شاه با انشاء و خط نشاط تحریر می‌شد. وی در سال ۱۲۳۲ جزء هیأتی به پاریس رفت و با ناپلئون اول ملاقات نمود و در سال ۱۲۳۳ مأمور رفع اغتشاش غوریان و باخرز گردید. که در این واقعه اسیر ولی سرانجام آزاد شد. در سال ۱۲۳۷ نیز مأموریتی برای فرو نشاندن فتنه افغان یافت و از این سال تا پایان عمر در تهران زیست تا به سال ۱۲۴۴ هـ در سن ۶۹ سالگی وفات یافت.

شهرت نشاط بیشتر در شاعری اوست و ما در بخش شاعران هم به احوال و شعر نشاط خواهیم پرداخت، اما آنچه در این بخش مورد توجه است، نثر نشاط است:

سبک نویسندگی نشاط را سبک عبدالرزاق معرفی کرده‌اند، که شیوه‌ای بین و صاف و گلستان شیخ سعدی است. در حذف افعال و آوردن فعلهای وصفی او را مانند میرزاهدی‌خان استرآبادی دانسته‌اند.^۴ انشاءهای رسمی درباری و ترسلات نشاط نسبت به انشای درباری قرون گذشته او به خصوص دوره مغول ساده‌تر است اما نسبت

۱ - نگا: مجمع‌الفصحاء، ج ۲/ص ۵۰۹ ۲ - حدائق‌الشعراء، ج ۳/ص ۱۸۸۲

۳ - نهضت‌های ادبی ایرانیان در دوره قاجار، ص ۲۴-۲۳

۴ - نگا: سبک‌شناسی بهار، ج ۳/ص ۳۱۲

به انشای زمان، مصنوع و متکلفانه است، ولی به طور کلی می‌توان نثر نشاط را نمونه سبک نثر دیوانی دوره قاجار شمرد.^۱

نمونه‌ای از نثر نشاط:

خوابم ربوده بود خیالی ز دیده دوش کامد خروش بلبلی از گلشنم به گوش
از کار شد روانم و از دست شد توان از دل برفت صبرم و از سر برفت هوش
همانا یکی از دوستان که پاس وقت من داشتی، این حالتش شگفت آمد، گفت: بلبلی
را به شاخ گل خروشی است ترا چه افتاده است که چنین مدهوشی؟ گفتم: خموش باش
که در گلستان آن گل که ببلان را به خروش آورد، یکی است: ما من شیء الا یسبح
بِحَمْدِهِ.

اگر عشق گل فغان‌آور در ببلان است،

چاک گریبان گل از دست کیست؟ یا که پریشانی بلبلی ز چیست؟

و اگر نوای فاخته در هوای سرو جوان است، سرو را بیقراری از کجاست؟ اگر به
چشم حقیقت بنگری و طریق غفلت نسپری،

جمله را آشفته‌گی از یاد اوست دوست می‌جویند و می‌گویند دوست^۲

میرزا عیسی قائم مقام (میرزا بزرگ)

میرزا عیسی معروف به میرزا بزرگ قائم مقام از مردان سیاسی و نویسندگان اوایل
قرن سیزدهم هجری و از خانواده سادات فراهانی است که در عتبات متولد شد و پس از
تحصیلات مقدماتی به ایران آمد و در خدمت فتحعلی شاه قاجار وارد شد. ابتدا منشی
حاج ابراهیم خان اعتمادالدوله شیرازی صدراعظم بود، سپس از طرف میرزا شفیع
وزیراعظم به سمت وزارت عباس میرزا به تبریز مأموریت یافت و در سال ۱۲۱۳ به لقب

۱ - تاریخ ادبیات ایران، دکتر رضازاده شفیق، ص ۲۵۶

۲ - به نقل از صبا تا نیما، ج ۱/ ص ۳۱، تأثیرپذیری نشاط از سعدی در همین مقاله کاملاً مشهود است:

عقل و صبرم ببرد و طاقت و هوش
مگر آواز من رسید به گوش
بانگ مرغی چنین کند مدهوش
مرغ تسبیح‌گوی و من خاموش

دوش مرغی به صبح می‌نالد
یکی از دوستان مخلص را
گفت باور نداشتم که ترا
گفتم این شرط آدمیت نیست

قائم مقام ملقب شد. در سال ۱۲۲۵ هجری وزرات را به پسر ارشد خود میرزا حسن واگذار کرد و در سال ۱۲۲۶ هجری پس از مرگ میرزا حسن وزرات را به پسر دیگرش میرزا ابوالقاسم (قائم مقام معروف) واگذار کرد و سرانجام در سال ۱۲۳۷ هجری در تبریز به بیماری وبا درگذشت.^۱

ملک الشعراء بهار، میرزا عیسی را از متشیان ساده نویس دانسته و آثار او را غیر از رساله جهادیه غیر قابل ذکر می داند.^۲

تألیفات وی عبارتند از: اثبات النبوة الخاصه (به زبان فارسی) احکام الجهاد و اسباب الرشاد یا جهادیه کبری (رساله ای است به زبان فارسی در باب جهاد) و جهادیه الصغری که هر دو جهادیه با مقدمه پسرش مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی به چاپ رسیده است.

قائم مقام فراهانی

میرزا ابوالقاسم فراهانی فرزند سیدالوزراء میرزا عیسی معروف به میرزا بزرگ در سال ۱۱۹۳ هجری قمری در قریه کمال آباد فراهان متولد شد. چند سالی از دوران کودکی را با پدرش میرزا عیسی در شیراز و خانه عموی پدرش حاجی میرزا محمد حسین فراهانی متخلص به «وفا» که از روشنفکران و ادیبان وقت و از پیشگامان ایجاد نهضت ادبی و تحوّل شعر فارسی بود گذراند. معاشرت با اهل ادب و سیاست تأثیر بسزایی در روحیه مستعد میرزا ابوالقاسم بجای گذاشت تا آنجا که او مرد ادب و سیاست شد.

میرزا ابوالقاسم پس از پایان تحصیلات چند سال در تهران، گاهی به خوشی و گاهی به ناخوشی روزگار گذرانید چنانکه در نوشته های خود اشاره می کند و می گوید: «کارم به گرفتن دکانی در نزدیکی مسجد شاه و فروش اسباب خانه و غیره کشید و رندان مرا مغبون کردند».^۳

در سال ۱۲۲۶ هجری قمری که برادر بزرگ وی - میرزا حسن - وزیر شخصی نایب السلطنه، در آذربایجان وفات کرد، پدرش او را از تهران به تبریز طلبید و با فرمان

۱ - رک: کنفرانس حاج میرزا یحیی دولت آبادی، مطبوع در کتاب منشآت قائم مقام، ص ۲۴-۲۱
۲ - سبک شناسی بهار: ج ۳/ ص ۳۳۳
۳ - مقدمه نامه های پراکنده قائم مقام، ص ۲۱

دولتی به شغل و کار برادر منصوب ساخت. و پس از چندی که لیاقت و استعداد او در کار هویدا گشت، پدرش تمام مشاغل دولتی خود را به او واگذار کرد و خود گوشه‌گیری اختیار کرد و اوقات را به عبادت خدا و صحبت با علما و ادبا گذراند.^۱

حاجی میرزا آقاسی به حمایت میرزا موسی برخاست اما سرانجام میرزا ابوالقاسم به دستور فتح‌علی‌شاه به جانشینی پدر نشست و از همین جا تخم کینه و اختلاف در دل حاجی میرزا آقاسی نسبت به قائم‌مقام جای گرفت. قائم‌مقام در بعضی از تصمیمات ولیعهد مخالفت می‌کرد و همین امر سبب شد تا پس از یکسال وزارت، با فتنه‌گری بدخواهان به اتهام دوستی با روسها از کار برکنار و سه سال در تبریز گوشه‌گیر شد.^۲ وی شرح شداید خود را در قصیده‌ای که یکصد و چهل و چند بیت است بیان نموده:

ای بخت بد ای مصاحب جانم	ای وصل تو گشته اصل حرمانم
ای بی تو نگشته شام یک روزم	وی با تو نرفته شاد یک آنم
ای خرمن عمر از تو بر بادم	وی خانه صبر از تو ویرانم
هم کوکب سعد از تو منحوسم	هم مایه نفع از تو خسرانم
تیغ است ستاره و تو جلادم	سجن است زمانه و تو سجانم
از روز ازل تویی تو همراهم	تا شام ابد تویی تو همشانم
عمری است که روز و شب همی داری	بر خوان جفای چرخ مهمانم...

و بعد از نایب‌السلطنه شکایت می‌کند:

ای شاه جهان نه حدّ من باشد	اینگونه سخن به نزد تو رانم
لیکن به خدا نمانده با این حال	امکان سکوت و جای کتمانم
صد گریه نهفته در گلو دارم	در ظاهر اگر چه شاد و خندانم
گر رأی تو بود آنکه من یکچند	ز آن تربت آستان جدا مانم
بایست به من نهفته می‌گفتی	ز آن روز که بود عزم تهرانم...

دشمنان قائم‌مقام نیز در مدّت معزولی او فرصت را مناسب یافته اموالش را در فراهان غارت کردند و املاکش را تصاحب نمودند. در قصیده شکوائیه می‌گوید:

ناچیزتر از خزف به بازارم بی‌قدرتر از گهر به عمارم

۱ - کنفرانس حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی، مطبوع در منشآت قائم‌مقام، ص ۲۳

۲ - نگا: از صبا تا نیما، ج ۱/ ص ۶۲

از کار معاد خویش مشغولم در کار معاش خویش حیرانم
بعد از چهل و هفت سال عمر آخر روی از تو کدام سو بگردانم
شاید که شنیده باشی از خارج اوضاع مزارع فراهمم
و آن غصه کار و بار مغشوشم و آن اندوه خاندان ویرانم...

بالاخره پس از سه سال معزولی و خانه‌نشینی در سال ۱۲۴۱ مجدداً به پیشکاری آذربایجان و وزارت نایب‌السلطنه منصوب شد. اما این نیز دولت مستعجل بود زیرا در سال ۱۲۴۲ که فتح‌علی‌شاه مجلسی در آذربایجان تشکیل داد و قصد حمله به روس را داشت، تنها قائم‌مقام با جنگ مخالف کرد و در آن مجلس که همه برای دلخوشی شاه و از روی بی‌خبری و خودنمایی رأی به جنگ دادند و سخن‌های لاف و گزاف گفتند، تنها کسی که در آن مجلس ساکت و مخالف جنگ بود، قائم‌مقام بود. شاه متوجه سکوت دانا شد و احتمال داد که وی مخالف باشد. از او رأی خواست و جواب شنید: «اهل قلم هستم، سران سپاه بیش از من در اظهار عقیده صلاحیت دارند.» شاه عذر قائم‌مقام را نپذیرفت و با جدیت از وی رأی خواست. قائم‌مقام با صراحت لهجه‌ای که از خصایص او بود گفت: «اعلیحضرت چه مبلغ مالیات می‌گیرند؟» شاه جواب داد: «شش کروور.» قائم‌مقام گفت: «دولت روس چه مبلغ مالیات می‌گیرد؟» شاه گفت: «می‌شنوم ششصد کروور.» قائم‌مقام گفت: «به قانون حساب، کسی که شش کروور مالیات می‌گیرد با کسی که ششصد کروور، از جنگ در نمی‌آید.» این اظهار عقیده مجدداً سبب معزول شدن قائم‌مقام و تبعید او به مشهد شد.

وقتی ایران در جنگ با روس شکست خورد (۱۲۴۳ هـ.)، شاه، قائم‌مقام را از مشهد فراخواند و از او دلجویی کرد و با دستورهای لازم و با اختیار تام در عقد صلح با دولت روس به نام نایب‌السلطنه او را روانه آذربایجان کرد تا اینکه در پنجم شعبان ۱۲۴۳ هـ. عهدنامه ترکمانچای به خط قائم‌مقام نوشته شد و کار مصالحه پایان گرفت.

یک سال بعد از این ماجرا، قضیه قتل گریبایدوف، سفیر روس در تهران اتفاق افتاد (رمضان ۱۲۴۴ هـ.) و شاه اصلاح این قضیه را از قائم‌مقام خواست و او نامه‌ای به امپراطور روس و حاکم قفقاز نوشت و از این حادثه معذرت خواهی کرد و این حادثه مهم دیگر نیز به تدبیر قائم‌مقام در سال ۱۲۴۵ هـ. پایان گرفت.

پس از درگذشت فتح‌علی‌شاه در جمادی‌الآخر ۱۲۵۰ هـ. محمد میرزا به جانشینی فتح‌علی‌شاه بر تخت نشست. گرچه قائم‌مقام به این امر راضی نبود زیرا او را لایق این

مقام نمی‌دانست و از خونخواری او اندیشه داشت، اما بنا به وصیتی که فتح‌علی‌شاه به وی کرده بود اسباب جلوس میرزا محمد را فراهم آورد و قائم‌مقام مجدداً به منصب صدارت منصوب گردید، اما این صدارت دیری نپایید و سعایت حاسدان و بیگانگان ذهن شاه را بر وی بدگمان کرد تا اینکه در صفر ۱۲۵۱ هـ. دستور داد او را در باغ نگارستان خفه کردند و جنازه او را بهنگام اذان صبح و با همان لباسی که بر تن داشت در کنار مزار شیخ ابوالفتح رازی و در صحن امامزاده حمزه (در شهرری) به خاک سپردند. و بدینگونه به عمر مردی که خدمات ارزنده سیاسی و اجتماعی او هیچگاه از صفحات تاریخ محو نخواهد شد، پایان دادند.

قائم‌مقام و نثر فارسی:

بزرگترین مجدّدان سبک نثر فارسی در زمان قاجار معتمدالدوله نشاط و قائم‌مقام بودند. از نثرنویسان دیگر جز ایشان که مرتبه استادی دارند، میرزا تقی علی‌آبادی صاحب دیوان، میرزا محمد صادق وقایع‌نگار مروزی و میرزا محمدعلی آشتیانی و فاضل‌خان گروسی و میرزا محمدحسین فروغی قابل ذکرند.

چنانکه قبلاً هم اشاره کردیم، نثر فارسی تحولات فراوان داشته است. گاهی به اندازه‌ای آمیخته به عربی بوده است که نام فارسی بر آن نهادن جایز نیست و گاهی آنقدر مغلق و پیچیده است که فضلا هم از درک آن عاجز بوده‌اند؛ تا چه رسد به عوام مردم و گاهی آنقدر نثر مسجع رواج می‌یابد که نثر فاقد سجع را خلاف فصاحت می‌دانستند و این تغییرات و تحولات تا عصر مورد بحث ما همچنان ادامه یافته است که نمونه اعلای مغلق‌نویسی در دوره بازگشت را می‌توان در درّه نادره میرزامهدی خان مشاهده کرد که ذکرش گذشت. میرزا عبدالوهاب نشاط هم اگرچه خواست که اصلاحاتی در نثر فارسی انجام دهد، و زحمت فراوانی نیز در این راه متحمل شد اما توفیق چشمگیری نیافت و آثارش مملوّ از زیاده‌گویی و تملق‌گویی است. قائم‌مقام هم به شیوه پیشینیان و معاصرین خود ابتدا به نثر متکلفانه توجه داشته است و رساله «شمایل خاقان» او شاهد صادق این ادعاست. اما قائم‌مقام یکباره از این نوع نگارش دست بازداشته و قدم در راه دیگری نهاد. و شیوه‌ای مطبوع را در نگارش نثر فارسی برگزید که مقبول دیگران نیز واقع شد و جای خود را در سبک نثر فارسی باز کرد. و همین ابتکار قائم‌مقام است که قائم‌مقام را در نزد صاحبان فضل و ارباب دانش بزرگ نموده است. زیرا سیاستمداران دیگری، همانند

و برتر از قائم مقام زیسته‌اند و مرده‌اند و یادی از آنها هم جز در کتب خاص تاریخ نمی‌شود. حتی فضل و دانش و شعر و شاعری قائم مقام نیز نمی‌تواند ملاک برتری قائم مقام تلقی شود، زیرا همانند او فاضل و دانشمند و شاعر و ادیب فراوان داشته‌ایم که هیچیک به مقام و عظمت قائم مقام نرسیده‌اند و بدون شک این برتری و فضیلت در نثر قائم مقام و ابتکار اوست که سبب افتتاح بابی نو در نثر فارسی گردیده است.

ملک الشعرای بهار شیوه قائم مقام در نثر را بدین صورت خلاصه کرده است:

- ۱- شیرینی بیان و عذوبت الفاظ و حسن ادا که من عندالله است.
- ۲- کوتاهی جملات که دیری بود که از بین رفته و علاوه بر مزدوجات و تکرار معنای هر مزدوجی باز جمله‌ها را با قرینه‌سازی‌ها مکرر می‌کردند و خواننده را کسل. ولی قائم مقام از ازدواج تجاوز نمی‌کند و قرینه‌ها را مکرر نمی‌سازد. مگر آنجا که بلاغت کلام اجازه دهد.
- ۳- دقت در حسن تلفیق هر مزدوج از سجعهای زیبا که شیوه خاص شیخ سعدی علیه‌الرحمه است.
- ۴- حذف زواید القاب و لاطایلات و تعریفهای خسته‌کننده در هر مورد.
- ۵- ترک استشهادات مکرر شعری از تازی و پارسی مگر گاهی، آنهم بقدری زیبا و خوش ادا و با حسن انتخاب که گویی شاعر آن شعر را فقط برای همین مورد گفته است و همینطور است در استدلالات قرآنی و حدیث و تمثیل و سایر اقتباسات.
- ۶- صراحت لهجه و ترک استعاره و کنایه و تشبیه‌های دور و دراز خسته‌کننده.
- ۷- اختصار و ایجاز که در ادای جمله‌ها و بسط مقال ایجاز را بر اطناب رجحان می‌نهد و از اینرو مراسلات او بالنسبه به رسم آن عصر، همه مختصر است. بالجمله جایی که نمی‌خواهد مطلبی را صریح بنویسد و با کنایه حرف می‌زند، بسیار ایجازش مطلوب و شیوه‌اش مرغوب واقع می‌شود.
- ۸- طبیعت و ظرافت و لطیفه‌پردازی که از مختصات گلستان شیخ است و قائم مقام نیز در این باره دستی قوی داشته است، مخصوصاً در آوردن لغات و مصطلحات تازه که استعمالش برای نویسندگان محافظه‌کار دشوار بلکه محال می‌نمود...

۹- عباراتش مثل گلستان شیخ آهنگ دار است.^۱

قائم مقام با نثر خویش و تصرفاتی که در نثر پیشینیان نمود، توانست به مقدار قابل ملاحظه‌ای از عبارات متکلفانه و مضامین پیچیده و تشبیهات بارد و نابجا بکاهد و بر خلاف گذشتگان خود که نثرشان متضمن جمله‌ها و عبارات طویل و قرینه‌سازی‌های مکرر و ملالت‌آور بود، نثری موزون و مطبوع را بیافریند و شیرینی و لطافت گلستان سعدی را تداعی کند.

سخن کوتاه آنکه قائم مقام با احاطه علمی و ادبی خود توانست بساط نثر مغلق و پیچیده بعد از مغول را که در دوره افشاریه و زندیه به نهایت ضعف و ابتذال رسیده بود، برچیند و نثر فارسی را بر مسیر حرکت طبیعی سوق دهد.

منشآت و قائم مقام

معمولاً منشآت و مترسالات که سلطانیات، دیوانیات، اخوانیات را در بر می‌گیرد و در تاریخ زبان فارسی سابقه‌ای طولانی دارد به دو دسته تقسیم می‌شود:

دسته اول حاوی بهترین نمونه‌ها از سلطانیات و دیوانیات و اخوانیات است و جهت آموختن آداب دبیری و نگارش تدوین می‌شده است. مانند: التوسل الی الترسل تألیف بهاءالدین محمد مؤید بغدادی از منشیان خوارزمشاهیان (م: ۵۸۸ هـ. ق.) و دستورالکاتب فی تعیین المراتب تألیف محمد بن هندوشاه نخجوانی منشی سلطان احمد جلایری (۷۸۶-۸۱۳ هـ. ق.). مندرجات و مضامین این مجموعه‌ها مبتنی بر کمالات و فضایل و اطلاعات و معلومات منشیان بود که به جای نشان دادن وسعت معلومات خویش و قدرت قلم خود و احاطه بر شقوق مختلف ادب، تدوین می‌یافت و جنبه ادبی محض داشت و از این رهگذر در حیطه پژوهشهای ادبی قرار می‌گرفت.

دسته دوم شامل مجموعه‌هایی است که محتوای آنها مصداق واقعی و مورد حقیقی داشته است. از این دسته‌اند در قدیم منشآت منتجب‌الدین علی بدیع، اتابک جوینی، صاحب دیوان انشاء سلطان سنجر سلجوقی (۵۱۱-۵۲۲ هـ. ق.) به نام «عتبه‌الکتبه» و مجموعه‌ای از رشیدالدین وطواط به اسم عرایس الخواطر و نفایس النوادر. در قرون اخیر، منشآت میرزا مهدی خان استرآبادی، معتمدالدوله نشاط، سپس منشآت امیرنظام گروسی و محسن میرزا قاجار و نامه‌های میرزا علی خان امین‌الملک، از این

گروه هستند.

این دسته از نوشته‌ها، حاوی مطالب و نکات فراوان درباره مسایل تاریخی، فرهنگی، هنری، سیاسی، اقتصادی، جغرافیایی، اجتماعی، قضایی، مالی و نظامی زمان نویسندگان است و چنانچه محتویات آنها بر طبق اصول و ضوابط علمی تدوین و مورد بررسی و تحقیق قرار گیرند، بسیاری از نکات فراموش شده و ناشناخته در فرهنگ و تمدن و تاریخ را از خلال سطور آنها می‌توان یافت. از اینرو این دسته از نوشته‌ها از مدارک معتبر و اصیل تاریخ‌نگاری محسوب می‌شوند... و منشآت میرزا ابوالقاسم فراهانی نیز از همین دسته است.^۱

بنابراین مجموعه منشآت قائم‌مقام همانطور که از نظر ادبی بسیار حائز اهمیت و از نمونه‌های عالی نثر فارسی در دوره مورد بحث است، از نظر تاریخی نیز بسیار قابل توجه است. و بدون شک می‌توان حقایق تاریخی و اوضاع و احوال عهد قاجاری را بی‌کم و کاست از منشآت قائم‌مقام به دست آورد. «چه غالب نوشته‌ها شامل دستورها، فرمانها و گزارشهایی است که از جانب شاه و ولیعهد صادر شده و مربوط به وقایع روزمره دربار و دولت و امور جاری کشور بوده است».^۲

شعر قائم‌مقام

قائم‌مقام گهگاه اشعاری هم به مکتب شعرای قدیم خراسان^۳ می‌سرود. و به ثنایی تخلص می‌کرده، اما هیچگاه قائم‌مقام به شاعری شهرت نیافته است، گرچه در شعر او هم ابتکار و تصرف و شیرین‌کاری و تجدد وجود دارد. خاصه در اشعاری که قصدی خاص دارد و می‌خواهد چیزی جدید و مطلبی را بی‌روراند. اهمیت اشعار قائم‌مقام بیشتر از این جهت است «که به جای تشبیهات معمول آن عصر به بیان حقایق احوال که به منزله تاریخ است پرداخته».^۴ و در بعضی از اشعارش به حوادث و پیشامدهای روز توجه نموده است. مثلاً به هنگام شکست ایران و استیلای روس سروده است:

۱ - نگا: مقدمه کتاب نامه‌های پراکنده قائم‌مقام فراهانی. به قلم دکتر جهانگیر قائم‌مقام، ص ۱۳-۱۵

۲ - مقدمه منشآت قائم‌مقام فراهانی، به قلم و به کوشش سید بدالدین یغمایی. ص ۵۲

۳ - سبک‌شناسی، ج ۳/ ص ۳۶۳

۴ - منشآت قائم‌مقام فراهانی، کنفرانس میرزا یحیی دولت‌آبادی، ص ۲۰

روزگار است که گه عزت دهد گه خوار دارد
چرخ بازیگر از این بازیچه‌ها بسیار دارد
مهر اگر آرد بسی بی‌جا و بی‌هنگام آرد
قهر اگر دارد بسی ناساز و بی‌هنجار دارد
گه به‌خود چون زرق کیشان تهمت اسلام نبود
گه چو رهبان و کشیشان جانب کفار دارد...
شعری را هم در نکوهش اللهیارخان آصف‌الدوله و ذکر فرار او از میدان کارزار در
جنگ دوم ایران و روس سروده است. بعضی از ابیات آن شعر است:
بگریز به هنگام که هنگام گریز است
رو در پی جان باش که جان سخت عزیز است
ای خائن نان و نمک شاه و ولیعهد
حق نمک شاه و ولیعهد گریز است؟
آن صلح به هم برزن و از جنگ به درزن
نه مرد نبرد است زنی ... و هیز است
گوید که غلام در شاهنشهم، اما
بالله نه غلام است اگر هست، کنیز است!^۱
نماینده سلیقه و ذوقش مثنوی جلایرنامه اوست که از زبان «جلایر»، یکی از نوکران
خود گفته است و گوشه و کنایه‌هایی به یکی از شاهزادگان که ظاهراً محمد میرزا
(محمدشاه قاجار) باشد زده است.^۲
قائم‌مقام از صراحت لهجه نیز برخوردار بوده است و گاهی این صراحت به حدّ
افراط کشیده شد و مخصوصاً در لعن و طعن دشمنان و بدکاران بسیار صریح بوده است.
مثلاً در هجو میرزا آقاسی گوید:
زاهد چه بلایی تو که این رشته تسبیح
از دست تو سوراخ به سوراخ گریزد!

نمونه‌ای از نثر قائم‌مقام:

... بر روان ارباب هوش، پوشیده نخواهد بود که حاصل آفرینش خلق جز پرستش و

شناسایی حق نیست و هر مولود که نخست به وجود آید هم‌چنان بر فطرت اصلی باقی است تا خلوص حواس جلوهٔ بروز کند و سمع و بصر خاصیت و اثر نماید. پس در آن حال، طبع کودک به مثابهٔ لوحی ساده و قبول هر نقشی را آماده باشد و هر چه ببیند و شنود بی‌تکلف ضبط کند و به تدریج انسی بدان گیرد که به منزلهٔ ملکهٔ راسخه و طبیعت ثانیه گردد و از این جا است که اغلب عباد را مدار اعتقاد بر تأسی آباء و اجداد است و اکثر کاسب وجه معاشند نه طالب علم معاد. قومی که از امر دنیا به علم دین مشغول شوند هم بعضی هنوز علم از جهل ندانسته، مجهولی چند معلوم شمارند و دام فریبی به دست آرند که خاطر مریدان صید کنند و دل‌های ساده به قید آرند و بعضی که در راه طلب گامی فشرده، راه تحصیل پیش گیرند و رسم تعطیل فروگذارند. و نیز بیشتر آن است که چون به مقام تحقیق و نکات دقیق رسند شبهات چند که زادهٔ اوهام و مایهٔ لغزش اقدام است، فرایش آید که رفع آن جز به مشقت نفس و توجه به عالم قدس مقدور نگردد؛ لاجرم به اقتضای کسالت در التزام جهالت باقی مانند و به وهم جزئی از فهم کلی قانع شوند و بعضی که ازین دام بلا جسته به زور سعی و اجتهاد وقوفی در علم مبداء و معاد پیدا کنند که با وجود آن پیدایی نور حق پنهان نتواند بود و نیز غالب آن است که چون در شریعت خود مرجعیتی یابند و معشر عوام را در دایرهٔ خود مجموع و خود را در محراب و منبر مطاع و متبوع ببینند، عزت و ذلت را در اوج و کساد همان مذهب و ملت دیده اگر بطلان آن شریعت را به حقیقت معلوم نمایند باز به قدر امکان در کتمان حق کوشند و دین به دنیا فروشنند. چنان که خفّاش، تیرگی شب را مایهٔ معاش داند و دشمن روشنی روز و تابش مهر جهان افروز است و بالجمله بنای عالم امکان بر اعتبار ترکیب است که هر جا عقلی است نقلی در برابر دارد و هر جا کمالی است نقصی در مقابل. گوهر جان پاک در پیکر آب و خاک نهاده‌اند و ملکات روحانی با شهوات حیوانی جمع کرده. انسانش خوانند و قابل آتش داند که حافظ راز امانت شود و حامل بار تکلیف گردد هیئات! هیئات!

نه هر که چشم و گوش و دهان دارد آدمی است

بس دیو را که صورت فرزند آدم است

اسباب معیشت دنیا به منزلهٔ وجه کفافی است که سلطان در وجه خدم مقرر دارد تا شرط خدمت بجا آرند و شکر نعمت گزارند ولی از جمله طبقات چاکران، معدودی حاصل چاکری را تقدیم خدمت داند نه تحصیل نعمت، و باقی، چاکرانِ انعامند نه شاکر

منعم. و جالب جاهند و طالب شاه. چه میل و [اعراض] و قبول و انکارشان را پیوسته به تغییر منصبی و تأخیر مطلبی و توفیر مرسوم و وعده معلومی بسته بینیم و دانیم که چون به جمع کفاف چالاک گردند از هتک سر عفاف بی‌باک شوند و باشند که به حب جاه و مال، بغض اقران و امثال اندیشه کرده چنان در یکدیگر افتند که به یک بار از خدمت و مخدوم غافل مانده حاصل چاکریشان جز غرض خویش و طمع خام نباشد...^۱

فاضل خان گروسی

میرزا محمد بایندر گروسی مشهور به «فاضل خان گروسی» از نویسندگان و شاعران نامدار ایران در اوائل قرن سیزدهم هجری است. که در روز چهاردهم ذیحجه سال ۱۱۹۸ در گروس^۲ به دنیا آمد.

از شانزده سالگی پدر را از دست داد و زندگانی را به زحمت سپری کرد، مدتی به عراق و شهرهای دیگر سفر کرد و به تهران آمد. در تهران به واسطه فتحعلی خان صبا به دربار قاجار راه یافت و از غلامان خاص شد و به فرمان شاه تحت تعلیم و تربیت فتحعلی خان صبا قرار گرفت. ذوق و استعداد میرزا محمد، پس از مدتی بر شاه قاجار معلوم گشت و او را به لقب «فاضل خان» مفتخر گردانید و سمت «جارجی باشی» را به وی سپرد. فاضل خان سالها به عنوان یکی از منشیان مخصوص شاه به خدمت مشغول بود و به لحاظ بیان خوبی که داشت معمولاً مدایحی را که صبا و دیگر شاعران درباره شاه می‌سرودند حفظ می‌کرد و برای شاه می‌خواند و به همین سبب تخلص شاعری خود را هم «راوی» قرار داد.

فاضل خان در معیت شاهزاده خسرو میرزا، یکی از پسران کهتر عباس میرزا نایب‌السلطنه به هنگام قتل گریبایدوف، سفیر روس در تهران (۱۲۴۴ ه. ق.) به روسیه رفت.

فاضل خان زمانی هم به وزارت همدان منصوب گشت و چون در آنجا وامدار شد و به وی سخت گذشت، به تهران بازگشت و دوباره جزء منشیان مخصوص درآمد. در زمان محمدشاه هم چندی به همین سمت باقی بود تا عزلت گزید و از حضرت سلطان راتبه

۱ - منشآت قائم مقام فراهانی به کوشش بدرالدین یغمایی، ص ۲۹۳

۲ - گروس نام شهری است بین قزوین، سنندج و همدان (فرهنگ فارسی)

یافت و سرانجام در سال ۱۲۵۳ یا ۱۲۵۴ ه. ق. یا ۱۲۵۸ در تهران درگذشت. از آثار او غیر از منشآت که نمونه عالی فصاحت این دوره است، اتمام تذکره‌ای به نام انجمن خاقان در ذکر احوال شاعران و دانشمندان دربار شاه قاجار است که تألیف آن از سوی میرزا احمد گرجی آغاز شده بود اما ناتمام مانده بود. فاضل خان بدون شک از برجسته‌ترین نثرنویسان دوره قاجاریه است و بسیار مورد توجه قائم مقام فراهانی بوده است.^۱

مرحوم ملک الشعراء شیوه فاضل خان را شیوه عبدالرزاق بیگ و نشاط دانسته است.^۲ و ضمن ذکر متن نامه فاضل خان گروسی به آقاخان محلاتی در صدد تجلیل از نثر فاضل خان برآمده و می‌نویسد: اگر در شیوه این نامه دقت شود، تجدد و قدرت و اصلاح او به خوبی از جمله‌های کوتاه و پرمغز و لطیف آن نمودار است و در واقع چکامه‌ای است که با کمال استادی در حسن طلب و شرح حال به رشته تنظیم کشیده شده است و در شعر فارسی هم لطیف‌تر از این وصف‌الحال و حسن طلب دیده نشده است.^۳

میرزا جعفر ریاض همدانی

میرزا جعفر همدانی متخلص به ریاض همدانی از نویسندگان و شاعران قرن سیزدهم هجری است. وی در همدان متولد شد و پس از تحصیل مقدمات علوم در خدمت میرزا ابوالقاسم ذوالریاستین سیاست‌پیشه ملقب به «ادیب همدانی» به تحصیل و کسب فیض پرداخت. پس از مرگ ادیب، ریاض به تهران سفر کرد. زندگی در تهران بر او سخت می‌گذشت. تا اینکه بر حسب اتفاق، میرزا تقی خان امیرکبیر که در آن زمان بر مسند وزارت بود می‌خواست تا نامه‌ای به خدیو مصر یا شریف مکه ارسال دارد، چندین نفر از دانشمندان تهران مأمور نوشتن آن نامه شدند و نوشتند، ولی امیر انشای هیچکدام را نپسندید تا اینکه کسی ریاض را به او معرفی کرد. تحریر نامه را از او خواستار آمد، او نیز نوشت و امیر سخت پسندید و او را بزرگ داشت. اما پس از مرگ امیرکبیر مجدداً دوران سختی بر ریاض گذشت تا آنجا که به درویشی و سرگردانی

۱ - نگا: از صبا تا نیما، ج ۱/ ص ۵۴-۵۸
 ۲ - سبک‌شناسی، ج ۲/ ص ۳۲۲
 ۳ - همان، ص ۳۲۷ و ۳۲۸. متن این نامه در سبک‌شناسی جلد ۳/ ص ۳۲۲-۳۲۷ و جلد اول از صبا تا نیما، ص ۵۶-۵۸ آمده است.

کشیده شد و به مرضی جانکاه در سنین جوانی زندگانی را بدرود گفت. هدایت درباره او می‌نویسد: در دارالخلافت تهران، سالها به تحصیل کمالات ادبیه و قواعد عربیه پرداخت، سالها در خانه میرزا رضی جراح بروجردی که از دوستان مؤلف و همسایگان مشفق بود، منزلگاه داشت و با همه کس راه. طالبان کمال در خدمتش تحصیل علوم ادب و موسیقی و ریاضی کردند و خود در این علوم مقنن و معلّم شد. رساله‌ها نگاشت. از جمله مقامات جدیدۀ عدیده بر سنن بدیع الزمان و حمیدی در کمال متانت تصنیف کرد و در اواخر عمر به مرض شقاقلوس گرفتار آمد و رنجی تمام برده در سن شباب درگذشت...^۱

از این مرد دانشمند که گلیم بختش را به سیاهی بافته بودند، دیوانی از قصاید و غزلیات مانده و کتابی به نام «گنج شایگان» که به شیوه گلستان سعدی است و مقالاتی به عربی به سبک بدیع الزمان و حریری موسوم به «ریاض الادب» و رساله‌ای در موسیقی و مجموعه منشآت به نام «اخوانیات».^۲

از نمونه‌های شعر اوست:

دشمن و دوست را به راحت و رنج	فرق کردن توان چو مغز از پوست
زانکه در حال مکنّت و محنت	دوستان دشمنند و دشمن دوست

* * *

حریف خام طمع را مده لبالب جام	که گاه عربده عذر آورد که باده کند
میار ساده به بزم اندرون که طبع حریص	چو خورد باده طمع در وصال ساده کند

* * *

هر که را پیشه کمال است و بضاعت هنر است
غالب آن است که با ساده‌رخانش هنر است
راستی هر که ندارد سر سودای بتان
به حقیقت حیوان است و به صورت بشر است

۱ - مجمع‌الفصحاء، ج ۴/ص ۳۳۲

۲ - نگا: حدیقه الشعراء و تعلیقات دکتر عبدالحسین نوائی، ج ۱/ص ۷۰۱ و ۷۰۲. ایضاً مراجعه کنید: مقدمه سید نصرالله تقوی بر دیوان غزلیات ریاض، و مقدمه مشکان بر دو بخش قصائد از دیوان میرزا جعفر ریاض همدانی، و کتاب «بزرگان و سخن‌سرایان همدان»، از دکتر مهدی درخشان.

میرزا تقی علی آبادی «صاحب دیوان»

میرزاتقی، پسر میرزا زکی، مستوفی الممالک آغامحمدخان، در علی آباد (قائم شهر کنونی) به دنیا آمد. پس از کسب علوم مقدماتی از مازندران به تهران مراجعت کرد و مورد توجه فتحعلی خان صبا واقع شد و به دربار فتحعلی شاه معرفی گردید. مدت سه سال منشی مخصوص شاه بود و بعداً به ریاست بیوتات سلطنتی منصوب شد. از آنجا که بسیار مورد اعتماد شاه بود، پس از مدتی به وزارت زنجان برگزیده شد و بعد از ده سال مجدداً به تهران فرا خوانده شد و سمت «امین رسایل» یافت. بعد از مرگ میرزا خاثر مازندرانی، منشی الممالک، (به سال ۱۲۴۴ هـ) وی منشی الممالک شد و به لقب «صاحب دیوان» مفتخر گردید، اما این سمت برای او دیری نپایید زیرا در سال ۱۲۴۸ هـ. به خاطر بخشیدن دهی بدون فرمان شاه از این سمت معزول گردید. در زمان محمدشاه مجدداً میرزا تقی صاحب دیوان از عهدهٔ مأموریتی که شاه به دوش او گذاشت به خوبی برآمد و مورد توجه قرار گرفت و مأمور شیراز شد. در شیراز با وصال شیرازی طرح دوستی ریخت اما بیماری بر او عارض شد که مجال ماندن در شیراز را از او بازگرفت. و به ناچار به تهران مراجعت نمود و به دنبال سکنه‌ای خانه‌نشین شد تا اینکه در سال ۱۲۶۵ درگذشت.^۱

قائم مقام فراهانی در منشآتش از وی به نیکی و احترام یاد می‌کند. برای نمونه نامه‌ای را که قائم مقام بعد از فوت ولیعهد از خراسان به وی نوشته است. در اینجا می‌آوریم:

یا بایه الجَزَع لولا زَنَگَه الحاری لَمَّا تَنَقَّلْتُ مِنْ وادِ الی وادی
جذبه لطف و میل شماسست که این پیر شکسته‌بال را می‌کشد هر جا که خاطرخواه
اوست. آن بار، مجال صحبتی نشد و زمانه فرصتی نداد تا این بار چه کند؟ نمی‌دانم در
مرثیه نواب غفران مآب فکری کرده‌اید و دستی به گنجینه طبع قادر و اصدا ف بحر زاخر
خواهید زد یا مانند بحر بی غواص و بزم بی رقاص مهمل و عاطل دارید «لا تسمع الا
همساً»، امان از آن قصیده که: باد صبا ای سلاله شب هجران. یکی دیگر هم برای مرحوم
محمدعلی میرزا دیدم که هر که در مقابل آن برخیزد احق است، اگرچه عمیق است.
سبحان الله! بنده و شما اگرچه مرثیه‌خوان و مرثیه‌دانیم چرا تا به حال خود نخوانیم و

برای خود ندانیم؟

عمر بگذشت به بی حاصلی و بوالهوسی، تاکی و تا چند از جوانی تا پیری از پیری تا کجا؟

ای که پنجاه رفت و در خوابی مگر این پنج روزه دریایی.

* *

و در نامه‌های دیگر نیز او را به عناوینی مانند مخدوم و مشفق، مشفق مهربان من... یاد کرده است.^۱ صاحب دیوان شعر هم می‌سروده و صاحب یا صاحب دیوان تخلص می‌کرده است اما شعرش تعریفی ندارد^۲ با این حال مرحوم بهار از او به عنوان شاعری معروف یاد کرده است.^۳ از دیوان شعر او دو نسخه در کتابخانه مدرسه عالی شهید مطهری (سپهسالار سابق) موجود است. نمونه‌ای از نثر او هم در کتاب «مخزن الانشاء» به چاپ رسیده است.^۴

میرزا محمدصادق مروزی (وقایع نگار)

میرزا محمدصادق که از خانواده اصیل و بزرگ مرو شاهجان بود قبل از خرابی به دست جان اوزبک، امیر بخارا برای تحصیل علوم به مشهد مقدس مسافرت کرد و پس از مدتی به عتبات عالیات رفت و پس از مراجعت در کاشان متوطن گشت و با دختری از اهل قم ازدواج نمود و چون صاحب فضل و ادب بود و دارای خط و ربط و انشاء و استیفاء و...، شرح حال او را حاجی محمدحسین خان و دیگران به فتحعلی شاه رساندند و شاه او را به حضور خواند و بدینسان میرزا محمدصادق از مقرّبین دربار شد. «اسماً وقایع نگار و داروغه دفترخانه بود ولیکن به واسطه بروز کفایت و دانش و حسن تدبیر غالباً که در سرحدات داخله و خارجه اختلالی به هم می‌رسید اصلاحش به عهده کفایت او شده، می‌رفت و اصلاح می‌نمود.»^۵

تذکره‌هایی که از وی یاد کرده‌اند او را به نیکی ستوده‌اند، میرزا عبدالرزاق دنبلی در تذکره نگارستان دارا بعد از شرح احوال وی می‌نویسد: «با دوستان قدیم وفادار است،

۱ - منشآت قائم مقام، بکوشش سید بدرالدین یغمائی، نامه‌های ۲۹ و ۱۰۸ و ۱۰۹

۲ - از صبا تا نیما، ج ۱/ ص ۵۹ ۳ - سبک‌شناسی بهار، ج ۳/ ۳۳۳

۴ - فهرست کتابهای چاپی تألیف خانبابامشار ج ۲/ ۲۹۶۲

۵ - حدیقة الشعراء، ج ۳/ ص ۲۰۹۲

طبعی سلیم و ذهنی مستقیم [دارد]. هیچگاه بیگانه از خداوند یگانه نیست و در شام و بام جز به یاد حی لاینام نیست، در تعقیباتِ نماز اورادی و اذکاری دارد.^۱ و در تذکره اختر آمده است: «بسیار خوش صحبت و شیرین گفتار، زبان آور و سخن گذار، صاحب مدرک عالی و قریحه متعالی [است] در انشای نظم و نثر هر دو قادر و قدرتش از تألیفاتش ظاهر...»^۲ صاحب حدیقه الشعرا او را از اعظام فصحاء، بلغا و مترسلین و متکلمین عهد دانسته است.

میرزا محمدصادق، با قائم مقام مراسله داشته و در سبک و شیوه نگارش، متجدد است اما به قول مرحوم بهار، «نه چون قائم مقام». قائم مقام انشای او را می ستاید مثلاً در نامه ای که قائم مقام به میرزا صادق در حین مأموریت به جانب بغداد بعد از شکست چوپان اوغلی و فتح دولت ایران نوشته است، خطاب به وی گفته است:

سید مشفق و نیر مشرق و صاحب صادق و مخدوم موافق من:

آخر چه بلایی تو که در وصف نیایی بسیار بگفتیم و نکردیم بیانت
عجز الواصفون عن صفتک

این بار که چاپار آمد این چطور مطلب نگاری و دلربایی بود که تا مهر از سر نامه برگرفتم بی اختیار شعله شوق سرکش شد و خرمن صبر آتش گرفت، من نمی دانم که این جنس سخن را نام چیست؟^۳

از وقایع نگار، آثاری هم به جای مانده است:

۱- تاریخ جهان آرا (در شرح تاریخ قاجاریه) که در بخش کتب تاریخی از آن سخن گفته ایم.

۲- قواعد الملوک و شیم عباسی که در سفینه المحمود از آن به تحفه عباسی یاد شده است.

۳- زینة المدايح که مجموعه قصاید و مدایحی است که شعرای دربار از بدو جلوس تا سال هفتم پادشاهی فتحعلی شاه درباره او سروده اند، و سال تألیف آن را ۱۲۲۳ ضبط

۲ - تذکره اختر، ص ۲۳۴

۱ - نگارستان دارا، ص ۱۴۸

۳ - منشآت قائم مقام، نامه شماره ۱، نامه های دیگری هم از جانب قائم مقام برای وی نوشته که در منشآت مضبوط است.

کرده‌اند.^۱

وقایع‌نگار علاوه بر نثر، به شعر هم پرداخته و اشعاری هم با تخلص «هما» سروده است. «قصایدی به شیوه متقدمان در مدح خاقان و عباس میرزا نایب‌السلطنه و میرزا محمد تقی صاحب دیوان و بزرگان دیگر دارد که در بعضی از آنها به حوادث آن زمان از قبیل فتح ترشیز و امیرآباد و خوششان به دست عباس میرزا و غیره اشاره کرده است.»^۲

میرزا محمدابراهیم (بدایع‌نگار)

میرزا محمدابراهیم نواب تهرانی، مشهور به بدایع‌نگار فرزند آقا محمد مهدی نواب از نویسندگان مشهور دوره قاجاریه است و عصر محمدشاه و ناصرالدین‌شاه را دریافته و از اعیان و کتاب محترم دولتی بوده و در دفتر امور خارجه سمت منشیگری داشته است.

از تألیفات او یکی مقتل معروف به «فیض‌الدموع» و دیگری «تاریخ‌الآلئ» و منشآت او را می‌توان نام برد. یکی از بهترین منشآت وی ترجمه نامه امیرالمؤمنین علی (ع) به مالک‌اشتر نخعی است که با مقدمه‌ای زیبا و بسیار لطیف در ابتدای کتاب مخزن‌الانشاء به خط میرزای کلهر (استاد بزرگ نستعلیق در آن عصر) در تهران به طبع رسیده است. سبک بدایع‌نگار در این رساله بسیار ممدوح و مطبوع است و بقول ملک‌الشعراى بهار طعم و لذت نثر نظام‌الملک و جرفاذقانی و استادان عهد سلجوقی را به خواننده می‌چشاند. مرحوم بهار معتقد است که هیچیک از نثرهای ساده و فنی قرون متوسط و اواخر را تماماً و کاملاً از عبارات این رساله و مقدمه‌اش نیافته است.

از بدایع‌نگار رساله دیگری هم به نام «عبرة للناظرین» به جای مانده است که در آن به وقایع قحطی سال ۱۲۸۸ هجری و نتایج آن که منجر به صدرات میزا حسین خان مشیرالدوله گردید، پرداخته است.

وفات بدایع‌نگار را به سال ۱۲۹۹ ه.ق. ضبط کرده‌اند.

۱ - بررسی دقیقی از این کتاب را می‌توانید در صفحات ۶۸۷-۶۹۵ از جلد اول تاریخ تذکره‌های فارسی بیابید.

۲ - از صبا تا نیما، ج ۱/ ص ۷۶، برای شرح حال بیشتر او رک: منتظم ناصری، تذکره اختر، سفینه‌المحمود، ج ۲، نگارستان دارا، انجمن خاقان (انجمن سوم)، مجمع الفصحاء، ج ۲/ سبک‌شناسی بهار، ج ۳، از صبا تا نیما، ج ۱/ ص ۱۴۶

نمونه‌هایی از نثر بدایع نگار:

۱ - نمونه‌ای از نثر مقدمه برنامه امیرالمؤمنین...

«اگرچه امیرالمؤمنین علی (ع) را با همه معالی و محاسن شیم، روزگار خلافت دیر نماند و نه بس مدتی برآمد که اطراف جهان بر وی برآشفته و آسمان خیرگی آغاز کرد و عموم اصحاب و پیروان او که خود را جنود خدای سبحانه می‌پنداشتند، با او در انداختند و در انجام بدست آن ناپاک و بی‌باک و کافر نعمت‌گذار، درجه رفیعۀ شهادت یافت، و با جوار حق سبحانه و مشاهدت ابرار فائز گشت، ولی مردم هوشیار دانند که این دو روزه جهان بر گذر است و هیچکس را در آن عمر جاودان نباشد و ناچار همه را مرگ فرا رسد و چون چنین باشد، باری آن را که به روزگاران نام نیک بماند و بر نام او درود فرستند و آفرین‌گویند تواند که هستی دایم باشد و این معنی را عمر جاودان توان نام نهاد و امروز از عقد یک‌هزار و صد و سی و اند سال فزونست که این نام بزرگوار هر ملت و بخردان هر امت به بزرگی ستایند و بر آئین حشمت از او نام برند... گروهی امامش دانند و طایفه‌ای خدایش خوانند و در جمله کس را از اهل شرایع و ملل و صاحبان احوال و نحل در بزرگی او سخن نباشد... و همین معانی نتیجه ذات مقدس و ذیل طاهر و خلق کریم و نفس رحمانی و ملکه ربانی او تواند بود.»^۱

۲ - نمونه‌ای از نثر عبرة للناظرین:

بر این جمله روزی دو بر نیامد تا به عزل و اعتزال او مثال دادند و با اشتیاق به خانه موروث خویش اجل‌گشت و مناظم دربار سلطنت بر چند تن از اولیاء نعمت و اغنیاء دولت مزرع گشت و این جمله تدبیر معاش خلق و ... را در چنان غلایی هایل و بلایی نازل از پس پشت نهادند و در یکدیگر افتادند و زبان طعن و دق بر یکدیگر بگشودند و بر جای و جاه یکدیگر حریص آمدند... و از این روی سر رشته عمل و سبک انتظام باز گسیخت و آسمان نیز بر بخل خود بیفزود و بر زمین باران فضل نبارید و نه بس مدت برآمد تا شراره بلا متطایر شد و نایره قحط غله بالا گرفت و از مرد و زن فغان برخاست و فریاد «نان! نان!» به آسمان رسید و عموم خلق به هم شوریدند و فتنه عظیم برخاست.^۲

۱ - مخزن الانشاء، ص ۴ و ۵، به نقل از سبک‌شناسی، ص ۳۶۴ و ۳۶۵

۲ - سیاستگران دوره قاجار، به نقل از صبا تا نیما، ج ۱/ ص ۱۴۶

میرزا جعفر خان حسینی (حقایق نگار)

سید محمد جعفر خان حسینی خورموجی مشهور به میرزا جعفر حقایق نگار از نویسندگان دوره قاجاری است که تاریخ قاجاریه را تا ثلثی از عهد ناصرالدین شاه به رشته تحریر درآورده و آنرا «حقایق الاخبار» نام نهاده است. مرحوم بهار او را از «نویسندگان حق جوی و فاضل و ساده نویس عصر ناصری» دانسته و اشاره کرده که کتاب حقایق الاخبار در زمان خود مؤلف به طبع رسیده است [به سال ۱۲۸۴ هـ] ولی به سبب آنکه در این تاریخ از میرزا تقی خان امیرکبیر، سخنی بحق گفته بود و از رقیب او میرزا آقاخان آنچه می دانست نوشت، به امر ناصرالدین شاه کتاب را جمع آوری و ضبط نمودند.^۱

نمونه ای از نثر حقایق الاخبار:

... صبح پنجشنبه دهم جمادی الآخر سال هزار و دویست و چهل و نه، از عالم فانی به عالم جاودانی روی نهاد. چون این سانحه غم اندوز بسمع مبارک خاقان علین آشیان رسید. منشور ایالت خراسان و امارت آذربایجان را به نام امیرزاده محمد میرزا عنایت و ارزانی داشت. از آن طرف چون این خبر محنت ثمر به هرات رسید قائم مقام مصلحت در مصالحه دید، چون این امر به انجام رسانید به مشهد مقدس معاودت نمود. روز ششم شهر صفر سال هزار و دویست و پنجاه، حسب الاحضاریه به دربار خسرو عنایت شعار آمد، به تشریف ولایت عهد دولت و به نیابت سلطنت مشرف گردید. شانزدهم شهر مزبور نواب ولیعهد روانه آذربایجان گردید. چون خسرو میرزا با سه تن دیگر از برادران در عصیان و طغیان همداستان بودند در اردبیل محبوس گردیدند. خاقان علین آشیان، در شهر جمادی الاول عزیمت اصفهان فرمود. در پانزدهم جمادی الآخر مرض ذات الجنب آشکار، چندانکه اطبا به معالجه اقدام نمودند فایده نبخشید. روز نوزدهم شهر مزبور به جوار رحمت ایزدی پیوست. ارکان کشور و امراء لشکر جنازه شهریاری را با اعزاز و احترام به بلده طیبه قم آورده، در جوار بقعه مطهره فاطمه بنت موسی

۱ - سبک شناسی بهار، ج ۳/ ص ۳۳۴ و ۳۶۵، همچنین نگا: مقدمه کتاب حقایق الاخبار و فهرست کتب چاپی، جلد ۱/ ص ۱۱۷۹

علیه‌اسلام الله مدفون گردید. اولاد صلبی این پادشاه ذی جود هنگام وفات پنجاه و هفت نفر ذکور و چهل و شش تن اناث بود. تاریخ وفاتش با «پادشاه ایران در اصفهان مرد» مطابق است. نظم:

چو مرگ افکند افسری از سری نهد آسمان بر سر دیگری ...

میرزا ابراهیم خان تفرشی (مدایح نگار) (۱۳۲۵ - ۱۲۸۰ ه. ق.)

ابراهیم مدایح نگار که گاهی هم از او به محمد ابراهیم یاد کرده‌اند از منشیان معروف دوره ناصری است که در پایان سه کتاب از چهار کتاب خود سرگذشتی از زندگانی خویش را نگاشته که خلاصه آنها چنین است^۱: پدرش میرزا مهدی خان سررشته‌دار تفرشی است و جد پدرش میرزا عبدالله وزیر. جد مادریش میرزا ابراهیم از وزرای دوره محمدشاه بود که چندی در عهد امیرکبیر در آذربایجان خدمت می‌کرد و بعد در دوره اعتمادالدوله به تهران فرا خوانده شد.

مدایح نگار و برادرش معروف به میرزا آقای مهندس در عهدی که پدرشان در مازندران مأمور بود، به تحصیل علوم استیفاء و انشاء پرداختند، پس از آن مدایح نگار چندی در دارالفنون به فراگرفتن علوم جدید و نقاشی و زبان فرانسه پرداخت و در سال ۱۳۰۲ جزء ملتزمان رکاب سفر ناصرالدین شاه به خراسان رفت و چون بازگشت به اشارت میرزا تقی خان مجدالملک به منشیگری وزارت وظایف و اوقاف گماشته شد و چون مورد بی‌لطفی قرار گرفت به عتبات رفت. در بازگشت به منشیگری سفارت انگلیس درآمد و چندی نپایید که به قم رفت و دو سال در آنجا توطن کرد. پس از آن سفر ترکستان اختیار کرد و از راه مشهد و عشق آباد به ماوراءالنهر رفت و بخارا و سمرقند را به پای سیاحت گشت و سفرنامه‌ای نوشت که «دقایق النظر فی حقایق السفر» نام گرفت که جز نامی از آن - در کتاب ملستان - چیزی در دست نداریم. اعتمادالسلطنه در کتاب المآثر و الآثار، او را «رئیس دفتر نوشتجات» که منصبی جزء «دفتر انشاء» وزارت وظایف و اوقاف بوده، معرفی کرده است.

مدایح نگار دارای چهار کتاب، همه در زمینه‌های ادبی است که سه کتاب از آن تذکره است (تذکره قدسیه، مجدیه، انجمن ناصری) و در بخش تذکره‌ها به آنها اشاره کرده‌ایم

۱ - رک: زندگینامه صاحب ترجمه در انجمن ناصری. ص ۴۸۱-۴۸۲ و تذکره مجدیه، ص ۵۸۷-۵۹۰

و یک کتاب دیگر که به تقلید از سعدی نوشته است به نام «ملستان» که در پنج ساغر (در حسن سلوک و عادات ملوک، در اخلاق درویشان، در تفویض امور به ذات باری، در حمق و نادانی، در حکم و آداب) و یک جرعه (مختصری از احوال مصنف) نگارش یافته و از قرائن برمی آید که آنرا در زمانی که در خراسان بوده و امیرحسین شوکت السلطنه، نایب‌الایاله خراسان بوده است (سال ۱۳۲۴ ه. ق.) به رشته تحریر درآورده و در آن از مدح مظفرالدین شاه و ستایش امین‌السلطان هم غافل نمانده است.

آثار مدایح نگار، قابلیت و صلاحیت او را در نگارش عبارات ستایش آمیز و ادیبانه مسجع و مملو از صنایع ادبی و ممزوج از عبارات و اشعار عربی نشان می دهد و نام «مدایح نگار» را برای میرزا ابراهیم بامسمی می کند.^۱

نمونه ای از نثر مدایح نگار (از دیباچه انجمن ناصری):

از حسن تأییدات دول بی زوال و یمن توفیقات حضرت لایزال این سالخورد خردسال ابراهیم مدایح نگار دولت بلنداقبال پسندیده چنان دید که در عنفوان جوانی و ریحان زندگانی تا آنگاه که چهره فصاحت را جلوه صباحت باقی و شاهد بلاغت را حلیه ملاحظت برقرار است، ذکری جمیل و نامی جزیل بر صفحه روزگار به یادگار گذارم و در مدایح و محامد شعری از ارکان دولت جاوید آیت و فصاحتی از اعیان سلطنت ابد مدّت که سپهر اعلاء را شمو سند و سماء ندی را غیوث...^۲

و نمونه ای از نثر تذکره مجدیه (درباره ناصرالدین شاه)

اعلی حضرت قدر قدرت شهریار جمشیدجاه داراب دستگاه برجیس شوکت گردون رفعت، خورشید طلعت مشتری سعادت، کیوان رتبت عطارد درایت، مریخ صولت، ناهید عشرت، دوران مدت، شاهنشاه جوان بخت، برازنده تاج و تخت، نقش نگین هدایت، نگین خاتم درایت، خاتم دست کفایت، دست آستین عنایت، محیط بحر کامکاری، صدف بحر شهریاری، جوهر رحمت الهی، مصدر فیوضات نامتناهی،

۱ - نگار: مقدمه انجمن ناصری به قلم ایرج افشار

۲ - تذکره انجمن ناصری. ص ۲ و ۳

خلاصه سلاطین نامدار، سلاله صنایید قاجار...^۱
مدایح نگار ذوق شعری هم داشته و در نقاشی نیز صاحب مهارت است چنانکه تذکره مجدیه و انجمن ناصری را مصور تألیف نموده است.

میرزا حسن فسایی

حاج میرزا حسن فسایی از نویسندگان و مؤلفان نامی دوره قاجاری است که در سال ۱۲۳۷ هجری متولد شد و پس از کسب تحصیلات متداول زمان خود در رشته ادبیات و پزشکی به تصوف گرایید و به طریقه ذهبیه پیوست. تألیف مهم او فارسنامه ناصری است که در دو جلد تنظیم و تدوین شده است. جلد اول آن مشتمل بر ذکر پادشاهان ایران و حکمرانانی است که از آغاز ظهور اسلام تا سال ۱۳۰۰ هجری بر فارس حکومت داشته‌اند و جلد دوم مشتمل است بر ذکر مقدمات جغرافیایی و تعیین طول و عرض جغرافیائی فارس و بیان آب و هوا و شناختن قبله و تعیین افق شیراز و بیان اقالیم سبعة و نقشه فارس و تقسیمات سیاسی فارس پیش از اسلام و بعد از اسلام و خصایص شهر شیراز و بیان اسامی علما و اعیان و شاعران و محله‌ها و تکیه‌ها و مسجدهای شیراز و بلوکات فارس.^۲

مرحوم بهار کتاب فارسنامه را «کتابی در غایت نفاست مضمون به تاریخ و جغرافیا و رجال و مزارت و کیفیت ممالک فارس و در کمال سلاست و روانی و در غایت اتقان و نهایت صحت و اعتبار»^۳ معرفی می‌نماید. این کتاب برای اولین بار در سال ۱۳۱۳ ه. به اهتمام علی‌قلی مخبرالدوله در دو جلد به چاپ رسیده است. مرگ میرزا حسن فسایی را به سال ۱۳۱۶ ه. ضبط کرده‌اند.^۴

میرزا محمدخان سینکی (مجدالملک)

حاج میرزا محمدخان سینکی ملقب به مجدالملک خواهرزاده میرزا آقاخان اعتمادالدوله نوری صدراعظم ناصرالدین‌شاه قاجار و پدر میرزا علی‌خان امین‌الدوله

۱ - تذکره مجدیه، مطبوع به همراه انجمن ناصری، ص ۴۸۹ و ۴۹۰

۲ - تاریخ رجال ایران، مهدی بامداد، ج ۱/ ص ۳۴۲

۳ - سبک‌شناسی بهار، ج ۳/ ص ۳۶۵

۴ - نهضت‌های فکری ایرانیان در دوره قاجار، ص ۳۵۷

است. وی از رجال سیاسی و نویسندگان مشهور دوره قاجاری است که به سال ۱۲۲۴ هجری پای به عالم وجود نهاده و پس از کسب معلومات متداول در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه به سمت پیشکاری مادر محمدشاه منصوب گردید. میرزا محمدخان مراحل مختلف درباری را یکی پس از دیگری طی نمود و از پیشکاری به وزارت رسید. «در سال ۱۲۶۸ کارپرداز حاجی طرخان و در سال ۱۲۶۹ ه. ق. نایب اول وزارت خارجه بود و لقب «دبیرمهام خارجه» داشت. در سال ۱۲۷۵ ه. ق. برای تسویه قراردادهایی که میان دولتهای ایران و عثمانی بود به خاک عثمانی فرستاده شد و در ضمن، کارهای اتباع ایران را در عراق نظم داد. در سال ۱۲۷۹ ه. ق. وزیر و ظایف و اوقاف شد و در سال ۱۲۸۲ ه. ق. به تهران احضار گردید و در سال ۱۲۸۶ با لقب مجدالملکی به تولیت آستان قدس رضوی منصوب شد. در سال ۱۲۸۸ ه. ق. «عمل جنس ممالک محروسه» به کفالت او واگذار شد و در همان سال جزء وزرای دارالشوری انتخاب گردید. در سال ۱۲۹۰ ه. ق. بار دیگر به وزارت و ظایف و اوقاف منصوب شد و تا دم مرگ (۱۱ ذیحجه سال ۱۲۹۸ ه. ق.) این سمت را داشت.»^۱

از آثار مهم او کتاب «کشف الغرایب» یا «رساله مجدیّه» است که در سال ۱۲۸۷ ه. ق. تألیف شده است.

مجدالملک در خط و ربط و کتابت از متجددان عصر خود و از فضلایی است که قدیم‌ترین انتقاد از فساد دربار ناصری را به رشته تحریر کشید و رساله موسوم به «مجدیه» را که اشارات مرموز و لطیف و بسیار زیبا از مفاصد وزارت مستوفی الممالک بزرگ را دربردارد به طریق سری در بین محافل سیاسی و اعیان کشور منتشر ساخت. مصدر این رساله که از قدیم‌ترین متون انتقادی از اوضاع سیاسی عصر در ایران و هم عرض انتقادات ملکم و طالبوف است، این بیت می‌باشد:

من گنگ خواب دیده و عالم تمام کر من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش^۲

نثر رساله مجدیّه را نثری روان و شیرین و از لحاظ تاریخی برای شناساندن عصر مؤلف، مهم دانسته‌اند که در آن اشارات زیادی به وزیران و رجال درباری آن زمان رفته است.^۳

نمونه‌ای از نثر مجدالملک:

جلوس رئیس کل^۱ با شبکلاه و پوستین بر روی صندلی از دور فریاد می‌زند که ای مردم! از من چه می‌خواهید؟ هیچ امری از من متمشی نیست جز اخذ بی‌زحمت، کبر بی‌معنی، استغنائی جعلی و استعفای دروغی. پولی از مرحوم والدم پیش مردم است به عنوان قرض الحسن^۲، جمع‌آوری می‌کنم و زحمت را می‌برم و در این اثنا چشم به راه و گوش به آواز است که از خبر ناخوشی یکی از محترمین دولت، که بلاعوض است نه بلاوارث، خاطر وحدت طلب خود را آسوده کند و از مواجب و مرسوم آن مرحوم که ممت او هنوز معلوم نیست، مبلغی مداخل نماید.

در اطراف صندلی او یک دسته از متملقین چرب زبان و رندان عالمسوز، که به مصلحت‌بینی معروفند، از قبیل حاجی سعدالدوله و امثال، قنبرک کرده^۳، ایستاده‌اند. فواید فقه طهماسب میرزای مؤیدالدوله و فتح فرهاد میرزا و فسق فیروزمیرزا، که علمهای کاویانی دولتند به حسن کفایت اکفی الکفاة راجع می‌نمایند. دسته‌ای هم از منشیان دست‌آموز حواسی جمع و قلمی تیز کرده‌اند که به دستمزد خرابی آذربایجان و تمامی کردستان و بی‌نظمی قشون ایران، فرامین منصب و علاوه مواجب و اعطای نشان و خلعت بنویسند. رسومی بگیرند و در هر قضیه خواه نفع دولت، خواه ضرر دولت، ایشان به مداخل خود رسیده باشند... اعتمادالسلطنه مرحوم که جاسوس اجل بود و جاروب امل، در تکمیل این صفت رذیله زحمتها کشیده و خونابه‌ها خورده، خونها ریخت، خانه‌ها خراب کرد، در ایلغاری که ابتدای کار به همه دیار داشت، در قطع اعمار و هتک دستار و شق صدور و نبش قبور و شد و ثاق و ضرب اعتناق چندان مبالغه کرد که گفتی زمین از موج خون بحر عمیق است و خاک معدن عقیق، تا این عمل کاملاً به دست او اجرا شد، ابنای جنس او یعنی عاملین جور، الی یومنا هذا، ابقای حکومت خود را در اجرای این عادات دیده و به اعدام خلق خدا مشغولند...»^۴

۱ - مقصود صدراعظم میرزا یوسف مستوفی‌الممالک آشتیانی است.

۲ - پدر صدراعظم، حسن نام داشته است.

۳ - اسم حاجی سعدالدوله قنبرعلی خان بوده است، ضمناً قنبرک بمعنی گرد نشستن و چنبره است. (معین)

۴ - خلاصه‌ای از رساله مجدیه در کتاب از صبا تا نیما، ص ۱۵۰-۱۵۶ به چاپ رسیده است

۲- تاریخ و تاریخ نویسان

تاریخ و تاریخ نویسان

کتاب تاریخی در دوره بازگشت

یکی از مهمترین آثار تألیف شده در دوره بازگشت ادبی، آثاری است که در مورد تاریخ و وقایع نگاری به رشته تحریر درآمده است که خوشبختانه بسیاری از آنها به طبع رسیده و برخی هنوز به صورت نسخه خطی است. متأسفانه غالب نسخ خطی «آثار مورخان و وقایع نگاران» قرن دوازدهم و سیزدهم هجری را مستشرقین و علاقه مندان و مورخین و سیاحان اروپایی که در مشرق زمین و بخصوص هند، به گردش و جستجو می پرداختند، به ثمن بخش خریداری کرده، به کتابخانه های بزرگ اروپا بردند؛ و برخی دیگر از آنها به همت اهل علم و ادب نگهداری شده و امروز در کتابخانه مجلس و کتابخانه ملک و بعضی کتابخانه های خصوصی دیگر نگهداری می شود.

قبل از معرفی مهمترین آثار تاریخی و سفرنامه های مشهور این دوره لازم است به جهت اهمیت این دسته از آثار به ویژگی های مشترکی که در کتاب های تاریخی دوره مورد بحث ما به نظر می رسد، اشاره ای داشته باشیم. معمولاً آثار تاریخی این دوره در ویژگی های ذیل مشترکند:

- ۱- کتاب تاریخی این دوره فاقد فصل بندی دقیق و منطقی است.
- ۲- مطالب سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی در هم آمیخته و مخلوط است.
- ۳- در کتاب این دوره از آیات قرآنی، احادیث و امثال و اشعار عربی و فارسی استفاده شده است.
- ۴- شیوه نگارش این دسته از آثار، معمولاً مغلق و پیچیده و نثری توأم با کنایات و استعارات و تشبیهات است.

- ۵- معمولاً حوادث را بدون ذکر تاریخ سال ذکر کرده‌اند که گهگاه مشکلات خاصی را برای خواننده ایجاد می‌کند.
- ۶- تملق‌گویی و مدّاحی مورخین از سلاطین و رجال عصر خود به حدّی است که گاهی سبب گم شدن اصل مطلب شده است.
- ۷- غالباً در آثار تاریخی و وقایع‌نگاری این دوره خرافات و تفکرات عامیانه راه یافته است.

تاریخ گیتی‌گشا

این کتاب را که نوشته میرزا محمدصادق موسوی اصفهانی متخلص به «نامی» است قبلاً در بخش نثرنویسان معرفی کرده‌ایم و جنبه‌های ادبی و نمونه‌ای از آن را ذکر نموده‌ایم. در اینجا فقط اشاره‌ای کوتاه می‌کنیم که نامی در زمان محمدجعفرخان (حکومت ۱۲۰۳-۱۱۹۹) مأموریت نوشتن این کتاب را در تاریخ زندیه به عهده گرفت اما از قرار معلوم مرگ وی (که به سال ۱۲۰۴ اتفاق افتاد) کفاف نوشتن کتاب تاریخ گیتی‌گشا را به او نداد و کتاب ناتمام او را، عبدالکریم بن علیرضا شریف شیرازی، شاگرد وی تمام کرد.

تاریخ گیتی‌گشا، وقایع ظهور خاندان زند تا سقوط این سلسله را دربردارد و با مدح و ثنا و کنایات و استعارات اغراق‌آمیز شروع می‌شود و وقایع بعد از مرگ نادر را توضیح می‌دهد و به شرح حال جانشینان نادر و بررسی اصل و نسب طایفه زند و فراز و نشیبهای تاریخ زندیه می‌پردازد. کتاب تاریخ گیتی‌گشا، به تصحیح و مقدمه مرحوم سعید نفیسی در سال ۱۳۱۷ در تهران به طبع رسیده است.^۱

تاریخ زندیه

این اثر تألیف عبدالکریم بن علی‌رضا شریف شیرازی است که به عنوان ذیل تاریخ گیتی‌گشا به رشته تحریر درآمده است. درباره جزئیات زندگی نویسنده اطلاعات قابل توجهی در دست نیست. «ارنست بیئر» در مقدمه‌ای که به کتاب تاریخ زندیه نوشته

۱ - توضیح بیشتر را می‌توانید در مقدمه مرحوم سعید نفیسی بر کتاب تاریخ گیتی‌گشا ببینید. ضمناً خلاصه‌ای از تاریخ گیتی‌گشا با حفظ مقدمه مرحوم نفیسی، توسط دکتر عزیزالله بیات از سوی انتشارات امیرکبیر به چاپ رسیده است.

است، می‌گوید: «ما اطلاعات کافی راجع به نویسنده آن به دست نیاورده‌ایم. «ریو» معتقد است که از اظهارات مختلف می‌توان چنین نتیجه گرفت که وی یکی از طرفداران جدّی سلسله قاجار بوده است. ما نظر دیگری داریم. اشعار پر از تمجید درباره سلسله جدید و تشبیهات اغراق‌آمیز راجع به شکوه و جلال آنها، شک و سوءظن ما را در صداقت احساس وی برمی‌انگیزد. به نظر می‌رسد که بنابر ضرورت، به فاتح قاجار چنین القاب افتخارآمیزی را می‌دهد. در حالی که قلب نویسنده هنوز در گرو سلسله نافرجام زند، بویژه لطفعلی‌خان بوده است. وی تحت شرایط خطرناکی تمایل خود را نسبت به حکام گذشته نوشته است که می‌توانست به نیستی وی بیانجامد، از این جهت باید قبول کنیم که آنچه وی نوشته است اعتقاد کامل او بوده و دستمزد و یا نظارت کسی، نوشته‌های او را محدود و مقید نساخته است...

مؤلف تاریخ زندیه، خود را به عنوان یک خبره و شاهدهی با دید و فهم عمیق معرفی می‌کند. او در حالی که وقایع مهم را در کنار اتفاقات کوچک و جانبی شرح می‌دهد، سعی دارد که از جانب دیگر، مطالب غیر مهم را نیز به طور گذرا توضیح دهد... در تاریخ زندیه، متوالیاً سبک پرتکلف میرزاهمدی و زبان ساده زندگی عادی در کنار یکدیگر قرار دارد. جایی در جملات طولانی‌تر، مقایسه‌ای انجام می‌گیرد و می‌توان حدس زد که مؤلف، [اثر] میرزاهمدی را اغلب لغت به لغت به کار گرفته است...

به هر حال اهمیت این اثر کوچک، بیشتر در آن است که سبک وی به مرحله تحول ادبیات جدید و سلیس [آن] روز ایران تعلق دارد...^۱

سبک نگارش وی به طور کلی ساده‌تر از کتاب استادش «نامی» است و در مقام مقایسه، تشبیهات زیبایی به کار گرفته است؛ جملات به راحتی به دنبال یکدیگر بیان شده است. صرف نظر از شیوه نگارش او را باید در زمره مؤرخانی دانست که نگاهی عمیق به تاریخ داشته‌اند. تاریخ زندیه منبع اصلی کتاب تاریخ ایران، نوشته جان ملکم در فصل خاندان زند است.^۲

۱ - مقدمه تاریخ زندیه، ارنست بیئر، با ترجمه دکتر غلامرضا وره‌رام، نشر گستر، ص ۲۱ تا ۲۹. وی ویژگی‌های سبکی کتاب را هم در این مقدمه مورد بررسی قرار داده است، نگاه: ص ۲۱-۲۳

۲ - تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر زند، ص ۱۵

نمونه‌ای از نشر تاریخ زنده:

در بیان وقایع امور لطفعلی خان و خاتمه کار او:

همگی اکابر و اعظم و ضابطان و عمال الکای فارس بالطوع والرغبة سلطنت او را قبول و از روی صدق نیت و خلوص عقیدت به مراسم خدمتگزاری مشغول شدند و به فاصله دو سه روز صید مرادخان و اتباع او که در قلعه ارک متحصن بودند، به دست آورده، حاجی علی قلی خان حسب الاستدعای بعضی از دولتمخواهان مشمول عفو و امان [شد] و صیدمرادخان را با برادران و اقوام او عبرة للنظرین از نور بصر محروم و بعد از جلادت مصدوقه و لکم فی القصاص حیوة شیرین کام و مورد حیات تازه و سرور بی اندازه گشته، همگی را با دیده نابینا، روانه دیار فنا ساخت و به انتظام مهام مملکت می پرداخت که در خلال این حال موکب بلند کوکب آقامحمدخان به عزم تسخیر مملکت فارس از مَقَرِّ حکمرانی تحریک لوای آسمان مماس کرده دبدبه حرکت اعلام ظفر فرجام سلطانی و کوکبه توجه رایات نصرت علامات کشورستانی، رعب افکن ساخت احوال عموم اهالی فارس گشته...^۱

مجمل التواریخ بعد نادریه:

این کتاب تاریخی اثر ابوالحسن محمد امین گلستانه است. جدّ او میرعلاءالدین گلستانه از بزرگان عهد صفوی بود و با اینکه علامه مجلسی خواهرش را به همسری داشت، اما پیشنهاد مجدد صدارت خاندان صفوی را نپذیرفت و کماکان به امور مذهبی خود پرداخت. عموی او، میرمحمدتقی گلستانه که سالها از جانب نادرشاه حاکم کرمانشاه بود در سال ۱۱۴۵ به منصب مستوفی الممالکی مفتخر شد، میرمرتضی برادر ابوالحسن گلستانه نیز مستوفی عراق بود. دو برادر دیگر او، سید محمدخان و سید صدرالدین هم مانند خود مؤلف در نزد عمویشان در مسند خدماتی بودند.

اعتبار تاریخی و اهمیت مجمل التواریخ به درجه گیتی گشا و گلشن مراد نیست، چه مؤلف قسمتی از عمر خود را در هند گذرانده و در هند به تصنیف کتاب خود اقدام کرده و چون عمده کتاب خود را از روی اطلاعات و اخباری که از مسافری و تجار ایرانی کسب می کرد به رشته تحریر درآورده است بیم تحریف حقایق زیاد می رود.

به طور کلی ارزش تاریخی قسمتهای این کتاب نسبت به هم متفاوت است. چه بخشی از این کتاب را مؤلف در ایران تهیه کرده و خود در کلیه توطئه‌ها و جنگها و وقایع زمان جنگ شرکت داشته و از نزدیک شاهد و ناظر جزئیات آن بوده است... و قسمتی دیگر از کتاب خود را که مشتمل بر وقایع بیست و پنج ساله اخیر است در هند تهیه کرده و چنانکه گفته شد منبع اطلاعات وی اخباری بوده است که از مسافری و تجار ایرانی و یا از طریق نامه‌ها و مکاتبات خانوادگی کسب می‌کرده است.^۱

شیوه نگارش این کتاب در مقایسه با مهمترین اثر تاریخی دوره زندیه، یعنی تاریخ گیتی‌گشا، ساده و روان است و از این جهت با هیچیک از وقایع‌نگاریهای همزمان خود، قابل مقایسه نیست و مطالب با بیانی ساده و بدون پیرایه و حشو و زوائد شرح داده شده است. با این همه از تأثیرات نویسندگی این دوره مصون نمانده است.^۲

کتاب مجمل‌التواریخ اولین بار در لیدن (در سال ۱۸۹۱) به چاپ رسیده است و در سال ۱۳۵۶ نیز به کوشش شادروان محمدتقی مدرّس رضوی در تهران به چاپ رسیده است.

مجمع التواریخ

این کتاب نوشته میرزا محمدخلیل مرعشی صفوی است که حوادث را تا سال ۱۲۰۷ دربردارد. وی پسر داودمیرزا و نوه سیدمحمد ملقب به شاه‌سلیمان دوم است که در سال ۱۱۶۳ به مدت چهل روز در مشهد سلطنت نموده است. محمدخلیل در تدوین کتاب از یادداشتهای پدرش داودمیرزا و نوشته‌های سیدمحمد فاضل و همچنین جهانگشای نادری استفاده کرده است. «این کتاب با شرح حال میرویس در رویدادهای قندهار آغاز می‌شود و در اواسط کتاب به دیگر وقایع ایران پس از ورود افغانه به کشور، سقوط صفویه، چگونگی سرگذشت باقیمانده خاندان صفویه می‌پردازد و سرانجام با روی کار آمدن کوتاه‌مدت شاه سلیمان ثانی و سقوط وی خاتمه می‌پذیرد.»^۳

۱ - تاریخ زندیه، دکتر هدایتی، ص ۵۲

۲ - نگا: مقدمه مجمل‌التواریخ به قلم مدرّس رضوی و تاریخ زندیه، ج ۱/ دیباچه تاریخ سیاسی و اجتماعی در عصر زند، ص ۱۵-۱۸ و تاریخ ادبیات ایران بعد از صفویه، ص ۳۸۹

۳ - تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر زند، ص ۱۸

گلشن مراد

کتابی است تاریخی که توسط میرزا محمد ابوالحسن غفاری کاشانی و به نام علی مرادخان نوشته شده و به همین جهت گلشن مراد نام گرفته است.

میرزا محمد ابوالحسن غفاری پسر میرزا معزالدین محمد مستوفی از اعظم کاشان بوده است و چنانکه خود در مقدمه کتابش اشاره کرده پدرش در زمان کریم خان به حکومت کاشان رسید و در جنگهای محمدحسن خان و کریمخان جانب کریمخان را گرفت و مکرر در کاشان با سپاه قاجار جنگید و حتی یک بار غافلگیر شد و در همان شهر به دست سپاهیان قاجار اسیر شد.^۱

کتاب گلشن مراد در یک مقدمه و سه مقاله نوشته شده است:

مقدمه: در ذکر احوال کسانی که بعد از قتل نادرشاه به ادعای سلطنت ایران ساحت ملک را ویران کردند و بعد از آن، حضرت ظل‌اللّٰهی گیتی‌پناهی آن خرابی را بر وفق و آباد می‌آوردند.

مقاله اول: در ذکر نسب سعادت پیوند و بیان صادرات افعال و واردات احوال خسرو فیروزمند حضرت ظل‌اللّٰهی گیتی‌پناهی.

مقاله دوم: در ذکر سلطنت نواب کامیاب ابوالفتح خان و نواب جهانیان علی مرادخان و باقی سلاطین علیه زندیه و ابتدا در شرح جلوس نواب ابوالفتح خان بر سریر خلافت و نشستن زکیخان در دربار پادشاهی بر مسند وکالت.

مقاله سوم: «در ذکر احوال فرمانفرمای عهد و مسندآرای عصر» که مرادش علی مرادخان می‌باشد که کتاب را به او تقدیم نموده است.

از آنجا که نویسنده کتاب از منشیان کریمخان زند و در بیشتر موارد شاهد عینی حوادث و وقایع بوده است، کتابش از نظر تاریخی از اهمیت خاصی برخوردار است. از نظر سبک و نگارش، کتاب با سبکی روان و ساده تألیف شده است و صنایع لفظی و معنوی که در کتاب تاریخ گیتی‌گشا به وفور یافت می‌شود، در این کتاب کمتر به چشم می‌خورد. این کتاب علاوه بر ذکر وقایع تاریخی به شرح حال خوشنویسان، نویسندگان و شاعران و اهل علم عصر زند توجه دارد. چنانکه فصلی را به شرح احوال علما و فضلا و هنرمندان و شعرای معاصر خود اختصاص داده و نمونه‌ای از اشعار شاعران را نیز نقل

کرده است.

نمونه نثر گلشن مراد

در بیان افتتاح ابواب قلعه ارومی از یمن طالع سعادت
بنیان و استظلال فتحعلی خان در سایه‌ی کاخ عفو و
مرّوت پادشاه جهان و فرمانده زمین و زمان.

چون مفتاح فتح‌الباب حصار امور در کف اقتدار جناب ربّ غفور است نه به ید
اهتمام پادشاهان مؤید و منصور و مقلاد افتتاح ابواب حصن کارهای جمهوری در
قبضه‌ی اختیار آفریننده‌ی ماه و هور است نه به دست سعی و کدّ موفور سلاطین صاحب
زور، و بست و گشاد هر مهمّی به سر پنجه‌ی مشیّت اوست نه به سرانگشت شمشیر
سطوت دلیران جنگجو و قبض و بسط هر امری به قوّت بازوی قدرت اوست نه به
تحریک سبابه‌ی سنان صولت بهادران ستیزه‌جو،

نظم

توانا بود هر که دانا بود	به هر کار ایزد توانا بود
علاج همه خستگیها از اوست	کلید در بستگیها از اوست
یکی را تن آرد در اندوه و رنج	یکی را به دست آورد کوه گنج
نه سعی نمود آن که آن گنج یافت	نه آن کس گنه کرد کان رنج یافت

بنابر واسطه‌ی این معنی امر محاصره‌ی شهر ارومی به طول انجامید و نظر به بواعث
این مطلب مهمّ فتحعلی خان و قلعه گیان به دور و دراز کشید و الا در مقابل سیلاب
صولت غازیان اساس آن قلعه‌ی محکم بنیان از خاک کمتر و در نظر آتش سطوت دلیران
کوه شکوه فتحعلی خان و بنای جمعیت انبوه قلعه گیان با خار و خاشاک برابر، لاجرم به
مقتضای مشیّت ایزدی بعد از آن که منشور دولت فتحعلی خان به خامه‌ی «تنزع الملک»
نگاشته، دست قضا و صحیفه‌ی احوال قلعه گیان به خطوط «یقدرله» رقم زده‌ی کلک
اقتضا گردید و امتداد زمان محاصره به هفت ماه و کسری کشید. همه روزه امرای
مملکت آذربایجان از قراباغ و ایروان و گرجستان و شیروانات و غیرهما، با افواج عساکر
نصرت نشان وارد رکاب ظفر توأمان و شرف اندوز عتبه‌ی سعادت بنیان شده،

محصورین را تا عنان باره‌ی اقتدار و زمان ثبات و وقار در کف اختیار بود، گاهی به محافظت اندرون می‌پرداختند و تا هنگامی که برجهای متین به دست سعی دلاوران ظفر قرین، در اطراف خارج قلعه سر به کنگره‌ی عرش برین نیفراخته بود، به قدر مقدور آذوقه که سد رمق و تسکین آتش جوعشان تواند نمود، از محال و قرئ حوالی و حواشی به هزار گونه مشقت و صد نوع زحمت از راه خوف و دهشت داخل شهر می‌ساختند. همین که برجهای مذکوره مستحکمه انگیخته‌ی عرصه‌ی ظهور و دست حارسان آنها رهن طریق عبور و مرور آن طایفه‌ی مقهور گردید یک باره کار ایشان به پریشانی و مهمشان به عسرت و بی سامانی انجامید...^۱

رستم‌التواریخ

یکی دیگر از آثار تاریخی این دوره است که توسط محمد هاشم متخلص به آصف و ملقب به رستم‌الحکما تألیف شده است. پدران او از رجال عصر صفوی بودند و پدرش نیز در دستگاه دولت کریمخان صاحب منصبی بود. و گویا از حافظان و نقالان اواخر دوره صفویه و زندیه و اوایل قاجاریه بوده است و خود وی دست‌پورده آن پدر است و مطالب کتاب «رستم‌التواریخ» این موضوع را تایید می‌کند.

رستم‌التواریخ که حاوی خاطرات پدربزرگ و پدر مؤلف است از حکومت شاه سلطان حسین صفوی شروع می‌شود و تا وقایع سال ۱۲۴۷ یعنی دوران فتحعلی‌شاه را دربرمی‌گیرد اما بیشترین قسمت کتاب در شرح حوادث زند است. این کتاب نیز از نظر نگارش به سادگی متمایل است و علاوه بر حوادث تاریخی به مسائل اجتماعی نیز توجه دارد.^۲

تاریخ منتظم ناصری

این تاریخ در سالهای ۱۲۹۸ تا ۱۳۰۰ به دست محمد حسن صنیع‌الدوله تألیف شده است که مستقلاً در مورد شخصیت مؤلف آن سخن گفته‌ایم و شامل تاریخ عمومی از اول اسلام تا زمان مؤلف است.^۳ بنا به گفته ملک‌الشعرا، میرزا محمد حسن خان در زمان

۱ - غفاری کاشانی، ابوالحسن، گلشن مراد، به اهتمام غلامرضا طباطبائی مجد ص ۱۹۷ - ۱۹۵

۲ - نگا: مقدمه محمد مشیری بر رستم‌التواریخ، ص ۶۳

۳ - تاریخ ادبیات در ایران، دکتر شفق، ص ۳۷۱

ناصرالدین‌شاه، پیشخدمت خاص بود و جراید اروپا را برای شاه در سر ناهار ترجمه می‌کرد و ریاست دارالطباعه دولتی با او بود که هر سال کتابی در آن مطبعه به طبع می‌رسید. تألیفات معروفش: مرآت البلدان - درالتیجان فی تاریخ بنی اشکان - مطلع الشمس - المآثر والآثار - تاریخ ایران - تاریخ فرانسه و منتظم ناصری است و نیز روزنامه ایران از یادگارهای اوست.^۱

ادوارد براون در نوشتن این کتابها به دست صنع الدوله تردید نموده و گفته است: «قبل از هر چیز نمی‌توان گفت که واقعاً این کتابها را صنع الدوله نوشته باشد. و گویند که وی محققان تنگدست را مجبور می‌کرده که این کتابها را بنویسند و سپس عنوان نویسنده را به خود اختصاص می‌داده که البته این کار سزاوار سرزنش است.»^۲

۱ - سبک‌شناسی، ج ۳/ص ۳۷۳

۲ - تاریخ ادبیات ایران، از صفویه تا عصر حاضر، ص ۳۹۷

۳- تذکره و تذکره نویسان

تذکره و تذکره‌نویسان

تذکره‌نویسی، به سبب علاقه ایرانیان به ثبت و کتابت اشعار نغز و سخنان سخته و سنجیده، تاریخی طولانی دارد که در دوره‌های مختلف همگام و همراه با تکامل نظم و نثر فارسی، رشد و پویایی یافته و بر تعداد تذکره‌نویسان افزوده شده است. شاید بتوان اولین تذکره منظم و منسجم را تذکره «مناقب الشعراء» تألیف ابوطاهر خاتونی^۱ دانست، که از رجال دربار سلاجقه در نیمه دوم قرن پنجم و نیمه اول قرن ششم بوده است. از آن به بعد، تذکره‌های متعدد با موضوعهای مختلف در تاریخ ادبیات فارسی تألیف گردیده که بعضی از آنها شهرت فراوان یافته‌اند، مانند: «لباب الالباب» اثر محمد عوفی (۶۱۸ هـ.)، «تذکره الشعراء» اثر دولتشاه سمرقندی (۸۹۲ هـ.)، «نفحات الانس من حضرات القدس» از نورالدین عبدالرحمن جامی (۸۸۳ هـ.)، «تذکره میخانه» از ملاعبدالبنی فخرالزمانی قزوینی (۱۲۰۸ هـ.ق.)، «تذکره نصرآبادی» از میرزا محمدطاهر نصرآبادی اصفهانی (۱۰۸۳-۱۰۹۰ هـ.ق.)، «مجالس المومنین» از قاضی نورالله شوشتری (۱۰۱۰ هـ.ق.)، «تذکره آتشکده» از حاجی لطفعلی بیگ آذر بیگدلی (۱۱۷۴-۱۱۹۳ هـ.ق.)، «حدائق الجنان» از عبدالرزاق بیگ‌دنبلی (اواخر قرن دوازدهم هجری)، «ریاض الشعراء» از علی قلی‌خان واله داغستانی (۱۱۶۱ هـ.ق.)، «تذکره حدیقه الشعراء» از سید احمد دیوان‌بیگی شیرازی و «ریاض السیاحه» و «حدیقه السیاحه» و «بستان السیاحه» از زین‌العابدین شیروانی و...

۱ - برای اطلاع بیشتر رک: مقدمه حدیقه الشعراء به قلم عبدالحسین نوایی و مقدمه مجمع الفصحاء به قلم دکتر مظاهر مصفا، ص ۷.

تعدادی که نام برده شد، اندکی از بسیار تذکره‌هایی است که در دوره‌های مختلف ادب فارسی صورت تألیف به خود گرفته و تعدادشان تا قرن چهاردهم از پانصد هم گذشته است.^۱

مروری اجمالی بر تذکره‌های فارسی این امکان را فراهم می‌سازد تا تذکره‌ها را از جهات مختلف تقسیم‌بندی نمود:

یک دسته از تذکره‌ها، تذکره‌هایی هستند که مؤلف آنها توجه به منطقه‌ای خاص داشته و «محدودیت مکانی» را برای کار خود در نظر گرفته است، مانند تذکره میرزا عبدالله رونق که به نام «حديقة امان‌اللهی» به شرح احوال و نمونه و اشعار شاعرانی پرداخته که در مناطق کردنشین سکونت داشته‌اند و «فارسنامه ناصری» که به شاعران منطقه فارس توجه دارد و از همین نوع است «تذکره شعرای یزد» تألیف میرزامهدی یزدی و تذکره «استرآباد و گرگان» از محمد صالح برهان استرآبادی.

دسته دیگر، تذکره‌هایی هستند که مؤلف آنها به موضوع خاصی توجه داشته و «محدودیت موضوعی» برای کار خود در نظر گرفته است. مانند تذکره‌هایی که به شرح احوال و آثار شاعرانی می‌پردازد که در مورد شاهی یا امیری، شعر سروده‌اند. از این قبیل است: تذکره ثمر، تألیف سیدحسین طباطبائی نائینی متخلص به ثمر (یا: سمر) که مجموعه‌ای است از شرح حال و آثار و اشعار کسانی که میرزا محمدحسین خان، صدر اصفهانی را که با القاب امین‌الدوله و نظام، سالیانی در دستگاه قاجاری دست‌اندرکار بوده و به مقامات بلند رسیده و بر مسند صدارت تکیه زده، ستایش کرده‌اند.^۲

و دیگر کتاب «مدایح المعتمده» است که مجموعه‌ای است از ترجمه احوال و نمونه اشعار شاعرانی که «منوچهرخان ارمنی گرجی» معروف به معتمدالدوله را مدح گفته‌اند.

دسته سوم از تذکره‌ها را می‌توان به تذکره‌هایی اختصاص داد که محدودیت مکانی و یا موضوعی ندارند و به شرح احوال شعرا و ادبای ایرانی پرداخته‌اند. با این تفاوت که بعضی از این تذکره‌ها بیشتر به احوال متقدمین از شعرا و ادبا توجه داشته و کمتر به متأخرین از آنها پرداخته‌اند، مانند «تذکره محمد شاهی» از بهمن میرزا بهاءالدوله و

۱ - برای آشنایی با نام و چگونگی مطالب تذکره‌های فارسی، رک: تاریخ تذکره‌های فارسی، احمد گلچین معانی، ج ۱ و ۲.

۲ - نوائی، عبدالحسین، مقدمه حديقة الشعراء، ج ۱/ص

بعضی دیگر که معاصرین را نیز مانند پیشینیان ارج نهاده و با آوردن شرح حال کامل و نمونه‌های آثار، آنها را در کنار بزرگان قدما قرار داده‌اند که از این جمله می‌توان به «مجمع الفصحاء» رضاقلی خان هدایت اشاره کرد.

* * *

در دوره مورد بحث نیز بازار تذکره‌نویسی رونقی داشته و تذکره‌های فراوانی در این دوره تألیف شده است که تعدادشان از دویست متجاوز است. در اینجا برای آشنایی، به معرفی اجمالی مهمترین تذکره‌های دوره بازگشت ادبی می‌پردازیم:

آتشکده

آتشکده، اثر لطفعلی بیگ آذر بیگدلی^۱ (۱۱۷۴-۱۱۹۳ ه.ق) است که در دو مجمره به شرح حال شعرا و ادبا پرداخته است: مجمره اول در ذکر احوال و اشعار شعرای گذشته و مشتمل است بر یک «شعله» در زندگی نامه شاهان و شاهزادگان و امراء ترک که منسوب به ولایتی نیستند و سه «اخگر» در ذکر شعرای ایران و توران و هندوستان که هر اخگر به اقتضای اسامی ولایات به چند «شراره» تقسیم شده و در هر شراره، اسامی شهرها نوشته شده و در ذیل نام هر شهر احوال و آثار شعرای آن شهر را بیان کرده و در پایان به بیان حالات و مقالات زنان سخنور در هر دیار پرداخته است.

مجمره دوم: در ذکر احوال و اشعار معاصران و شامل دو پرتو است، پرتو اول در شرح احوال معاصران و پرتو دوم در احوال و آثار مؤلف است.^۲

نمونه‌ای از نشر آذر در آتشکده که به سبب تألیف کتاب می‌پردازد:

«... از آغاز صبی هرگز جز خیال نظم که میوه باغ عشق است فکری، و بجز قیل و قال شعر که پرتو چراغ شوق است، ذکری نداشتم... گاهی کتب متقدمین را راغب و گاهی شرف مصاحبت شعرای معاصرین را طالب، اما چنان که دل می‌خواست بهره‌مند نبودم، به جهت آنکه اگر غرض، مطالعه دفاتر افکار متقدمین بود، در هر وقت حمل و نقل کتب ایشان به هر جا متصور نبود، و اگر مطلب مصاحبت فصحای معاصرین بود، به سبب

۱ - شرح حال و نمونه‌ای از اشعار آذر در ضمن معرفی شاعران بیان شده است

۲ - رک: تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۱/ ص ۲.

انقلاب زمانه، صحبت همگی در اوقات متعذر، و دل به خواندن بعضی از آن کتب به تقریب نخواندن دیگری قانع نمی‌شد، و خاطر از دیدن برخی از آن یاران به علت ندیدن دیگری، مسرور نمی‌گشت، لاجرم صورت این خیال در آینه خاطر نقش بست که مجموعه‌ای بر کیفیت احوال و انتخاب اقوال این طبقه علیه از متقدمین و معاصرین نوشته شود...

چون شمار سنین از ثلثین به اربعین رسید، رنگ این گلشن دلاویز ریخته،... دیوان هر یک از متقدمین که به دست آمد به نظر دقت ملاحظه و به اعتقاد خود آنچه را که یافتیم نوشتیم، و آنچه از کتب ایشان به علت تصاریف زمان به تحلیل رفته بود، در تذکره‌های مشهور و غیر مشهور اشعار ایشان را دیده، باز به همان نسبت منتخب و ثبت کردم و صحبت هر یک از معاصرین که اتفاق افتاد، اشعار او را به نظر بصیرت مطالعه و به زعم خود آنچه انتخاب کردم، نگاشتم و آنچه نعمت دیدارشان به سبب انقلاب، روزی روزگار نشد، از موثقین اهل فن، افکار ایشان را شنیده، باز به همان کیفیت ترجیح داده، نقطه انتخاب بر وی گذاشتم و در ضمن مطالعه تواریخ مولد و منشأ هر یک از شعرا که معلوم شد، اسم آن بلد را مع قلیل من اوصافها، به ترتیب حروف تهجی ثبت کرده، شعراء آن بلاد را در آنجا نوشته، مراعات سبقت زمان و تقدّم مرتبه را منظور نداشتم، در ذکر اسامی بلاد و شعرای هر بلد، حروف اول یله و تخلّص را مناط، و در نگارش اشعار، حرف آخر را به ترتیب هجا متعبر دانستم و این کتاب را به آتشکده موسوم ساختم و دفاتر ارباب تذکره سابق را به آتش رشک انداختم، و فهرستی بر آن قرار دادم که بر جویندگان آسان باشد.^۱

بر تذکره آتشکده، ایرادهایی هم وارد دانسته‌اند، از جمله اینکه بر خلاف ادعای آذر، او تمام دواوین شعرا را مورد بررسی قرار نداده است و در مورد نقل احوال و آثار شعرای گذشته تا اوایل قرن یازدهم هجری خلاصه بسیار ناچیزی از تذکره عظیم «خلاصة الاشعار و زبدة الافکار» تألیف تقی‌الدین کاشی را منتقل کرده است.^۲ همچنین نوشته‌اند آذر بیگدلی نام تذکره خود را هم از مثنوی آتشکده آقاصادق

۱ - تذکره آتشکده چند نوبت به چاپ رسیده است: کلکته، سری، ۱۲۴۹ ق، بمبئی، چاپ سنگی ۱۲۷۷ و ۱۲۹۹ ق، تهران، افست، ۱۳۳۷ ش. تهران، سری، ۳ جلد در ۱۳۳۶ و ۱۳۳۸ و ۱۳۴۰، ناتمام.

۲ - نگا: تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۱/ ص ۴-۱.

تفرشی متوفی در ۱۱۶۰، هجری اقتباس کرده است.^۱ اشتباهاتی دیگری هم در آتشکده آذر در مورد شرح احوال و آثار و کتب مترجمین صورت گرفته که ذکر نمونه‌ای از آنها مجال دیگری می‌طلبد.^۲

ریاض العارفین (۱۲۶۰ ه.ق.)

از تذکره‌های معروف و نسبتاً مطلوب این دوره، ریاض العارفین از رضاقلی خان هدایت است که شامل احوال و آثار سیصد و پنجاه و چهار تن از شاعران عارف و عارفان شاعر است و یک حدیقه و دو روضه و یک فردوس و یک خلد به شرح ذیل دارد:

حدیقه در مقدمات، مشتمل بر شش گلبن، گلبن اول در بیان حقیقت تصوّف، گلبن دوم در ذکر صفات سالکین، گلبن سوم در فضیلت ذکر و اهل الذکر، گلبن چهارم در تبیین ذکر و فکر، گلبن پنجم در تعریف انسان و سلسله طریقت، گلبن ششم در ذکر اصطلاحات عارفین.

روضه اول در ذکر عرفا و مشایخ به ترتیب تهجی از ابایزید بسطامی تا یوسف تبیینی هندی.

روضه دوم در ذکر فضلا و محققین از ابوعلی سینا تا یحیی لاهیجی.
فردوس در شرح حال متأخرین و معاصرین از آگه شیرازی تا همدم شیرازی.
خلد در خاتمه کتاب و مختصری از شرح حال مؤلف.

نثر کتاب ادیبانه و فصیح است ولی بر اثر بی‌دقتیهای مؤلف، اشتباهاتی در آن راه یافته، از جمله نسبت شعر دادن به شفیق بلخی، مقتول در ۱۷۴ (در ص ۹۴ متن کتاب) و بایزید بسطامی متوفی ۲۶۱ (در ص ۲۷ متن کتاب) که اشعار منسوب بدیشان مسلماً از سروده‌های قرون بعد است.

در بیان و ثبت تاریخ وفات صاحبان تراجم نیز اشتباهاتی دارد. در انتخاب عرفای شاعر و شعرای عارف نیز بی‌مبالاتی کرده و کسانی را در زمره عرفا ذکر کرده است که بویی از عرفان نبرده‌اند. مثل حسن خان شاملو (ص ۶۸) و میرتشبیهی کاشی (ص ۴۹) و علیقلیخان واله داغستانی (ص ۱۵۷) و حکیم شرف‌الدین حسن شفائی اصفهانی (ص

۱ - همان مأخذ، ص ۱۱ و ۱۲.

۲ - نگا: سادات ناصری، حسن، حواشی تذکره آتشکده آذر، دوره سه جلدی (ناتمام)، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۶-۱۳۴۰.

۲۱۳) و عبدالله خان شهاب ترشیزی (ص ۲۵۱) و رایج هندوستانی (ص ۸۱) و...^۱ اشتباهاتی از این نوع، ارزش کار هدایت را در کتاب ریاض العارفين کاسته و آنرا از چشم صاحبان نظر و دقت انداخته است. با این حال باید اعتراف داشت که ریاض العارفين هدایت دربرگیرنده نکاتی است که در دیگر کتب تذکره یافت نمی شود.

نمونه ای از نثر هدایت در کتاب ریاض العارفين:

مخفی نماند که جناب سید شریف علامه جرجانی طاب ثراه، در حاشیه شرح مطالع آورده است که معرفت مبدأ و معاد که کمال نفس ناطقه است به دو وجه میسر است، یکی به طریق اهل نظر و استدلال و یکی به طریق اهل ریاضت و مجاهده و پیروان طریق اول اگر ملازم و متابع ملت انبیایند در هر زمان ایشان را متکلم گویند و اگر تابع ملت پیغمبری نیستند، ایشان را حکماء مشائی نامند و سالکان طریق ثانی، یعنی اهل ریاضت اگر تابع ملت انبیایند و مجاهده ایشان به قاعده شریعت نبی آن زمان است، ایشان را صوفیه می گویند و اگر ریاضت آن قوم بر وفق قرار پیغمبر عهد نیست، ایشان را حکمای اشراقی نامند و آن نیست که به همین لفظ می گفته باشند، چه که این لفظ عربی است مثلاً جماعتی که تکلم به عبری و سریانی یا غیر آن می نمایند، متصف به این اوصاف را به لفظی که به قانون خود برای تسمیه اشیاء قرار داده اند، می خوانند به کلمه ای که در لغت عربی به معنی صوفی است...^۲

مجمع الفصحاء (۱۲۸۴ ه.ق.)

یکی دیگر از بهترین و کاملترین تذکره های دوره قاجار، مجمع الفصحاء اثر امیرالشعرا، رضاقلی خان هدایت است که به ذکر احوال و آثار هشتصد و هفت شاعر قدیم و جدید از آغاز شعر دری فارسی تا زمان تألیف به شرح ذیل می پردازد:

۱ - دیباچه در توضیح حقیقت منظوم و بروز و ظهور آن در هر زمان و بر هر زبان و سبب تألیف کتاب.

۱ - نگا: تاریخ تذکره های فارسی. ج ۱/ ص ۶۶۸-۶۶۹. شماره صفحات مذکور در متن با شماره صفحات کتاب ریاض العارفين که در قسمتهای دیگر به آن اشاره شده است، تفاوت دارد. برای یافتن در کتاب مورد استفاده بایستی یک صفحه به صفحات مذکور اضافه کرد.

۲ - هدایت. رضاقلی خان. ریاض العارفين. ص ۱۱.

- ۲ - احوال و اشعار ناصرالدین شاه قاجار.
- ۳ - احوال و اشعار سلاطین و حکام و شاهزادگان از ابوابراهیم اسماعیل سامانی تا یوسف عادلشاه دکنی، شامل تراجم یکصد و سیزده نفر.
- ۴ - شعرای متقدمین از ایران و سایر ممالک که از سال ۱۷۳ هجری، زمان مأمون عباسی، زبان به شعر پارسی گشوده‌اند تا سال هشتصد، از ابوحفص حکیم سغدی سمرقندی تا یوسف غزنوی، شامل تراجم سیصد و بیست و پنج شاعر.
- ۵ - ذکر شعرای متوسطین از آهی شیرازی (به جای اهلی شیرازی) تا یحیی گیلانی شامل تراجم شصت و هفت نفر.
- ۶ - ذکر شعرای معاصرین از ادیب مراغه‌ای آذربایجانی تا یغمای جندقی شامل تراجم سیصد و شصت نفر.
- ۷ - ذکر احوال و آثار مؤلف.^۱

هدایت در تألیف این تذکره از تذکره‌های دیگر بهره فراوان گرفته است. خود او در ذکر منابع می‌نویسد:

«... مدت سی سال تدریجاً مجموعه‌ها و سفینه‌ها و تذکره‌های متعدد دیده شد، و آنچه در بایستی از آنها گزیده که اغلب آنان را نامی معلوم نبود. تذکره‌های معروف نامی را اسامی این است:

تذکره لباب‌الالباب محمد عوفی، تذکره مجالس النفاث علیشیر نوایی، تذکره سام میرزای صفوی الحسینی، تذکره میرزا طاهر نصر آبادی، تذکره دولتشاه سمرقندی، تذکره صادق، کتابدار صفویه، تذکره خیرالبیان... علی‌الجمله در این عرض مدت از تواریخ و دواوین متقدمین و متوسطین و متأخرین و معاصرین زیاده از شمار ملاحظه شد...»^۲

رضاقلی خان در سبب تألیف کتاب مجمع‌الفصحاء می‌نویسد:

«... احوال و اقوال شعرای عرفا و عرفای شعرا را در تذکره ریاض‌العارفین نام بفرمان قضا جریان، قطب‌السلاطین، سلطان محمدشاه قاجار، نورالله مرقده، جمع... و هدیه آن درگاه فلک خرگاه نمودم... به اتمام تذکره‌هایی مشتمل بر اشعار فصحای متقدمین و

۱ - تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۲/ ص ۱۲۲-۱۲۵ با اندکی تصرف.

۲ - مجمع‌الفصحاء ج ۱/ ص ۱۱

متوسطین و متأخرین و معاصرین که جامع جمیع اشعار شعرا و فصیحای عجم و پارسی زبانان کلّ بلاد عالم باشد، اشارت فرمود تا به نحوی که در تاریخ دولت ابد مدّت مسطور است، خامه منشی قضا و قدر بر دفتر عمر مبارکش خاتمه بنگاشت و تاج و تخت موروثی را به حضرت ولیعهد... باز گذاشت.»

و بعد به ذکر خدمات خود در دولت ناصرالدین شاه پرداخته و در پایان می نویسد که: «... و اشارت کثیرالبشارت حضرت شاهنشاهی مقرر داشت که کتاب جامعه مجمع الفصحاء را که ناتمام مانده به اتمام آورم و از آغاز ظهور شعر پارسی... تاکنون که سنه ۱۲۸۴ هجری است جمع کرده، اشعار فصیحایی که در عرض مدت یکهزار و یکصد سال به مرور دهور و کروور ظهور ظهور کرده برنگارم، چه که هنوز در عجم هیچ تذکره جامع این اشعار و کس بر این خدمت همت نکرده و چنین کتابی جامع مراتب مرقوم نیاورده...»^۱

هدایت این کتاب را به تألیف دیگر خود، یعنی ریاض العارفین تکمیل نموده است و در جلد دوم ملحقات روضة الصفا (جلد نهم کتاب) که رضاقلی خان بر آن افزوده و به آخر سلطنت فتحعلی شاه رسانده است، چندین صفحه مخصوص احوال اعیان دولت و شعرا و علما و سایر مردان بزرگ آن دوره است که حاوی نکاتی است راجع به زندگانی آنها که در مجمع الفصحاء و ریاض العارفین به نظر نمی رسد.^۲

حدیقه امان اللّهی (۱۲۶۵ ه.ق.)

از مشهورترین تذکرة‌های عصری و محلی این دوره، تذکره حدیقه امان اللّهی، تألیف میرزا عبدالله سنندجی متخلص به «رونق» است که مشتمل بر یک مقدمه و یک خیابان و دو گلبن و یک جویبار و یک گلدسته، به شرح ذیل است:
مقدمه: در سبب تألیف و تسمیه کتاب حدیقه امان اللّهی.
خیابان: در وضع و اوضاع شهر سنندج است و ده بیت شعر که مؤلف در مدح آن شهر گفته است.

گلبن اول: در ذکر احوال و اشعار امان الله خان ثانی والی سنندج.

۱ - تاریخ تذکرة‌های فارسی، ج ۲/ ص ۱۴۶. ایضاً رک: مقدمه دکتر مظاهر مصفا بر مجمع الفصحاء، ج ۱/ ص ۱۹۴.
۲ - آرتین پور، یحیی، از صبا تا نیما، ج ۱/ ص ۱۳۳۶

گلبن ثانی: در ترجمه احوال و ذکر اشعار سی و نه شاعر کرد.

جویبار: در ترجمه حال و شعر دو شاعره (مستوره و والیه)

گلدسته: که خاتمه کتاب است و شامل ترجمه حال و اشعار مؤلف می‌باشد.

رونق چنانکه خود گوید: نامش عبدالله و تخلصش رونق و نام پدرش محمد آقا بوده و اجدادش اصلاً همدانی بوده‌اند. در سال ۱۱۲۰ هجری، جدش به سنندج رفته و در آنجا اقامت می‌گزیند و مورد توجه والیان آنجا قرار می‌گیرد. سپس با دختری یکی از اعیان ازدواج می‌کند و از او سه پسر به دنیا می‌آید که یکی از آنها محمدآقا پدر رونق بوده است. محمدآقا نه ساله بوده که پدرش می‌میرد و وی چهار پنج سالی بی‌سرپرست می‌ماند. اما خسروخان اول (متوفی ۱۲۰۴ ه.ق.) او را در سلک چاکران خاص خود فرا درآورده و مورد نوازش قرار می‌دهد.^۱

تاریخ تولد رونق دقیقاً معلوم نیست، ولی در اینکه در زمان خسروخان ثانی (۱۲۵۰-۱۲۴۰) به تألیف تذکره اقدام کرده است و سن او در این هنگام بین بیست و سی بوده است،^۲ تردیدی نیست و اگر این سن را بیست و پنج فرض کنیم، می‌بایستی تولدش حدود سالهای ۱۲۲۵-۱۲۱۵ باشد. وی از دوران کودکی تا سن بلوغ همه اوقات خود را به مطالعه و خواندن متون نظم و نثر گذرانده است. اوضاع اجتماعی و خانوادگی او نیز خوب بوده است. آبا و اجدادش در نزد والیان سنندج عزت و اعتبار داشته‌اند و خود در سال ۱۲۶۵ هجری که امان‌الله‌خان ثانی دوباره به حکومت سنندج می‌رسد، منشی‌باشی او می‌شود. مؤلف بر مذهب شیعه اثنی عشری بوده و در قصاید متعدد ارادت خود را نسبت به ائمه هدی علیهم‌السلام اظهار داشته است. سال وفات او نیز مانند دیگر جزئیات زندگیش مجهول است؛ ولی آخرین تاریخی که از حیات او خبر می‌دهد سال ۱۲۶۶ هجری است که سال اتمام کتاب نسخه حدیقه امان‌اللهی به قلم نصرالله بن آقاابراهیم سنندجی، برادرزاده مؤلف است که از عموی خود به عبارت «صاحب معظم مکرم بزرگوار عموی مهربانم...» نام می‌برد.^۳

تذکره حدیقه امان‌اللهی از جهات مختلف دارای ارزش و اهمیت است. در زمینه تاریخ عموماً، و تاریخ ادبیات ایران خصوصاً حائز نکته‌های بسیار مهم و منحصر به فرد

۱ - حدیقه امان‌اللهی. ۴۶۷-۴۶۸. و مقدمه ص ۵

۲ - همان، ص ۷.

۳ - خیامپور، عبدالرسول. مقدمه تذکره حدیقه امان‌اللهی. ص ۷

است. از نظر ادبی نیز این کتاب ارزشمند است، نویسنده که از منشیان رسمی بوده است، نثری منشیانه دارد. نثری مصنوع و فنی که در آن سجع و موازنه و مترادفات فراوانی را می‌توان یافت. کنایه و استعاره و استدلال و استشهاد به آیات و احادیث و اشعار نیز تا حدی در آن یافت می‌شود و البته در جای‌جای کتاب انشاء میرزا عبدالله متفاوت است، آنجا که میدانی برای تاختن می‌بیند، بیشتر می‌تازد.

«بازگشت ادبی» نیز در نثر او تأثیر داشته است، به نحوی که بسیاری از معایب نثر منشیانه گذشتگان در نثر او دیده نمی‌شود. ولی با این حال خالی از عیوبی مانند ضعف تألیف و اهمال در بعضی از قواعد دستوری، جمعها و تأنیهای بی‌مورد و خلاف قیاس نیست. و به کار گرفتن بعضی کلمات و یا ترکیبات نادرست مانند مَنَحَطَت از ماده انحطاط را می‌توان در کتابش مشاهده کرد.

میرزا عبدالله، اهل شعر هم بوده است و «رونق» تخلص شاعری اوست. در شعر به شیوه استادان قدیم گرایش داشته و بیشتر از انوری و خاقانی و سلمان ساوجی پیروی می‌کرده است. در مرثیاتی نیز تحت تأثیر محتشم کاشانی است. اشعار او بخصوص قصاید وی از شیوایی و متانت و استحکام برخوردار است. به نحوی که می‌توان گفت که در تتبع استادان قدیم تا حدی توفیق یافته و به سبک آنها نزدیک شده است. با این حال شعرش نیز مانند نثرش بکلی از معایب مبرا نیست.^۱

نمونه‌ای از قصائد اوست:

مرا رسید شبانگه ز عالم بالا	ز فیض هاتف غیبی به گوش هوش ندا
که ای خلاصه موجود و زبده ایجاد	که ای نقاده مقصود و قدوه اشیا
تو مرغ گلشن خلدی و اندرین عالم	چه بسته‌ای ز هوس پای خود به دام هوا
ترا که مرتبه برتر بود ز کروی	چه گشته‌ای ز جهالت اسیر بند عنا
مده به دست امل دل که هیچ درخور نیست	برای مروحه دیو، طره حورا
فرب از مخور زانکه بهر پوشش پیل	کجا رواست بریدن ز کسوت بطحا
برای تست فضای سپهر و عرصه قدس	تو خاک ییز در این تنگنای، اینت خطا... ^۲

۱ - مقدمه تذکره حدیقه امان‌اللہی. ص ۱۰

۲ - حدیقه امان‌اللہی. ص ۴۷۵-۴۷۱. برای اطلاع بیشتر در مورد رونق کرمانشاهی و تذکره او رک: مقدمه تذکره حدیقه امان‌اللہی. به قلم دکتر خیامپور. و متن حدیقه از ص ۴۶۷ به بعد. حدیقه الشعراء.

حدیقه الشعراء (۱۲۹۶ ه.ق.)

از مهمترین و معروفترین تذکره‌هایی که در قرن سیزدهم تألیف شده است، کتاب حدیقه الشعراء، تألیف حاجی میرزا احمد ایشیک آقاسی شیرازی معروف به دیوان‌بیگی است. مؤلف که فرزند آقا ابوالحسن تاجر شیرازی بود، در سال ۱۲۴۱ در شیراز متولد شد. در اوایل عمر به شغل اجدادی خود مشغول شد و به تجارت پرداخت، وی که مدتی در یکی از محلات کدخدایی می‌کرد، در سال ۱۲۷۷ در رکاب اشراف والا حسام‌السلطنه سلطان مراد میرزا قاجار از شیراز به خراسان رفت و منصب ایشیک آقاسی‌باشی را تصاحب نمود و پس از مدتی مجدداً به شیراز رفت و در سال ۱۲۸۲ از شیراز به تهران و از تهران به منصب امیر دیوانی راهی شهر یزد شد. در سال ۱۲۹۱ به شیراز برگشت و در سال ۱۲۹۲ به تهران و از تهران به کرمانشاه رفت و در همانجا ماند. کتاب حدیقه الشعراء و تاریخ یزد و کتابی در مصائب اهل بیت نبوت از اوست.^۱

سال درگذشت او به درستی معلوم نیست. عباس اقبال در مجله یادگار تاریخ فوت او را ۱۳۱۰ ه. نوشته و در فارسنامه ناصری که به سال ۱۳۱۳ تألیف یافته، آمده است: «در کنج قناعت گنج راحت یافته، گذرانی دارد.» و از این عبارت مستفاد می‌شود که در آن تاریخ زنده بوده است.^۲

کتاب حدیقه الشعراء شامل ۴۲۶* ترجمه با مقدمه‌ای در احوال مؤلف و سبب تألیف و شروع و ختم آن و یک خاتمه در احوال و آثار زنان شاعر است. ترتیب کتاب، ترتیب الفبایی است از آبانی تهرانی تا یغمای جندقی و خاتمه که ذکر نه شاعر زن را در بر دارد نیز از بی‌باک ترکمانیه شروع می‌شود و به والیه، دختر خاقان ختم می‌شود. این تذکره را به جهاتی از تذکره‌های دیگری که در این دوره تألیف شده است، بهتر دانسته‌اند، زیرا:

۱- از لحاظ زمانی مدت بیشتری را شامل است، بدین معنی که شعرای ایران و هند از سال ۱۲۰۰ تا ۱۳۱۰ را معرفی می‌کند و از این جهت باید آنرا کاملترین ذیل برای آتشکده دانست. زیرا چنانکه گذشت، آذر در سال ۱۱۹۵ درگذشته و تذکره را در سال

دیوان‌بیگی. ج ۱/ ص ۶۹۷-۶۹۸. مجمع‌النصحاء، رضاقلی‌خان هدایت. ج ۴/ ص ۳۳۹-۳۴۰ و تاریخ تذکره‌های فارسی. احمد گلچین معانی. ج ۱/ ص ۴۳۶-۴۳۷.

۱- فارسنامه ناصری. ج ۲/ ص ۳۰ ۲- تاریخ تذکره‌های فارسی. ج ۱/ ص ۴۴۴

* - این رقم که در تاریخ تذکره‌های فارسی (ج ۱ ص ۴۳۹) آمده است، مطابق با واقع نیست. تعداد دقیق صاحبان ترجمه در سطور بعد در ویژگیهای تذکره حدیقه الشعراء آمده است.

۱۱۹۳ به پایان رسانده، یعنی تقریباً تا پایان قرن دوازدهم. و دیوان‌بینیگی تذکره خود را از آغاز قرن سیزدهم بنیاد نهاد.

۲ - حدیقه الشعراء، منحصرأً مربوط به شعرای معاصر است و در آن از ۱۴۴۰ شاعر و هشتاد شاعره یاد شده و چنین شماری از شاعران در مقایسه با تذکره‌های دیگر بی‌نظیر است.

۳ - مؤلف در ذکر مطالب و شرح حال به هیچوجه کوتاه نیامده و هر چه می‌دانسته نوشته و هر چه می‌توانسته در تکمیل مطالب کوشیده، چنانکه حتی پس از اتمام تذکره باز هر چه از تاریخ وفات و امثال آن یافته بر کتاب افزوده و بسیاری از مطالبی را که به چشم دیده یا از ثقات شنیده در کتاب آورده است.

۴ - نثر کتاب ساده و روان است و مؤلف هرگز به دنبال عبارت پردازی و جمله‌سازی نرفته و معنی را فدای لفظ نکرده و از آن مهمتر این که این کتاب را به فرمان کسی به دست نگرفته یا به طمع صله و جایزه و خلعتی قلم بر کاغذ نهاده و در نتیجه از کسی، مگر به اعتقاد و تصور خود، مدح و ثنایی نگفته و به جانبداری کسی یا کسانی برنخاسته، بلکه گاه‌گاه انتقادات بجایی هم کرده و نفرت خود را از نودولتان روزگار به تلویح و تلمیح بیان داشته است.

۵ - مؤلف حدیقه الشعراء به تاریخ و مسائل تاریخی توجهی شایان تقدیر داشته تا آنجا که شعر، حتی یک بیت را به بهانه‌ای برای طرح مطالب تاریخی قرار داده و این معنی را صراحتاً در مقدمه و متن کتاب اعتراف کرده است.

۶ - در این کتاب تنها به ترجمه حال شاعران اکتفا نشده، بلکه مؤلف که خود از درویش نعمه الهیه بوده سلسله عرفا را نیز تا زمان خود به رشته تحریر درآورده و خلاصه، کتابی پر مطلب و مشحون به مسایل تاریخی و شرح حال علما و عرفا و شعرا و خطاطان پرداخته است.^۱

طرائق الحقایق (تاریخ طبع ۱۳۱۳ ه.ق.)^۲

طرائق الحقایق نام تذکره‌ای است از نایب‌الصدر حاج میرزا معصوم‌علیشاه

۱ - نوائی، عبدالحسین، مقدمه تذکره حدیقه الشعراء، ج ۱/ ص یازده و دوازده.

۲ - اولین طبع آن بنا به قول دکتر محبوب ۱۳۱۳ و بنا به قول احمد گلچین معانی در تاریخ تذکره‌ها ۱۳۱۷ هجری می‌باشد.

نعمه‌اللهی شیرازی، که شرح احوال او در بخش تصوف و عرفان در دوره بازگشت، گذشت. طرائق الحقایق که از بهترین کتابهای تذکره در دوره قاجار شمرده می‌شود، در سه جلد تنظیم شده است. در مقدمه کتاب آمده است «کتاب عظیم طرائق الحقایق یکی از کتابهای بسیار جامع و مفیدی است که در دوره قاجار صورت تألیف یافته و در دوران حیات مؤلف و تحت نظر وی لباس طبع پوشیده است.

جلد اول طرائق الحقایق به بیان مقاصد صوفیان و تعریف صوفی و تصوّف و نقض و ابرام هواداران و مخالفان این مکتب بزرگ اسلامی اختصاص یافته. در جلد دوم و سوم، مؤلف به استقصا در باب سلسله‌های گوناگون تصوف شیعه و سنی پرداخته و اصول اعتقادات پیروان هر سلسله را به شرح باز نموده است؛ منتهی جلد دوم خاصّ ترجمه متقدمان و جلد سوم مختص شرح حال معاصران مؤلف و پیروان سلسله اوست.^۱

طرائق الحقایق در زمان حیات مؤلف به قطع رحلی و خط نسخ در دو جزء به طبع سنگی رسیده است. جزء اول مشتمل است بر مقدمه و سه اصل و شش وصل و خاتمه در ۲۶۴ صفحه. تاریخ طبع: جمادی‌الآخر ۱۳۱۷ ه.ق.

جزء ثانی مشتمل است بر شش وصل و یک خاتمه در شرح حال اولیا و عرفا و شعرا و معاصرین و احوال مؤلف و شرح مسافرتهاى او و ذکر مشاهد و بقاع متبرکه در دو مجلد که هر یک به ترتیب در سالهای ۱۳۱۸ و ۱۳۱۹ ه.ق. به طبع رسیده است و در ابتدای آن تقریظی به قلم میرزا محمدحسین فروغی اصفهانی (ذکاءالملک) مدیر دارالترجمه دولتی به خط نستعلیق مسطور است که در ضمن آن بانی طبع، «حسینقلی خان مخبرالدوله» را نیز ستوده است.^۲

در جلد اول کتاب طرائق الحقایق، احادیث و اخبار فراوان و متعدد را به کرات از کتابهای بزرگ شیعه مانند «اصول و فروع کافی» و «من لایحضره الفقیه» و «تهذیب» و «استبصار» به شهادت آورده و از اینرو در باب مسائل تصوف به صورت یک مأخذ دست اول در آمده است.

مؤلف کتاب در ابتدا به گفتگویی در باب حکمت و فلسفه و تعریف آن و ترجمه حال حکیمان و فیلسوفان بزرگ یونان و اسلام برآمده است و ضمن بیان نظر آنها، نظر خود را

۱ - نگا: محجوب، محمدجعفر، مقدمه طرائق الحقایق، از انتشارات کتابخانه سنائی، تهران.

۲ - تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۲/ ص ۶۷۹.

برای ردّ ایرادهای این گروه نیز آورده است. و از این روی است که کتاب طرائق الحقائق «نه تنها برای صوفیان و کسانی که متمایل به مشرب تصوف هستند، سودمند است و آنان را از مطالعه کتب فراوانی که در این باب تألیف شده است، بی نیاز می کند، بلکه اطلاعات بسیار در باب مباحث فقهی و نیز حکمت و فلسفه در اختیار دوستداران این گونه مباحث می گذارد. و علاوه بر این، ذهن وقاد و نظر تیزبین مؤلف نیز در ماجرای مکابره میان صوفی و فقیه و حکیم، داوری مطمئن و بیطرف و فرزانه است که قضاوتهای او هیچگاه از دایره انصاف و رعایت حق و عدل منحرف نمی گردد.»^۱

نثر معصومعلیشاه، نثری آمیخته به کلمات و ترکیبات عربی و مشحون به اصطلاحات علمی و فلسفی و عرفانی است. استشهاد به آیات و اخبار و اشعار و امثال عربی، به علاوه شیوه جمله بندی او بخصوص در جلد اول از این مجموعه به قدری است که نثر وی را به نثری مصنوع و یا مغلق نزدیک می کند. و البته در همه جای کتاب این احساس دست نمی دهد.

نمونه ای از نثر او:

از مقدمات مذکوره روشن و ظاهر گردید که مراد از صوفی کیست و تعریفش چیست. و مصداق او قلیل حتی قیل «انّ الصوفی غیر مخلوق». و مولانا در دفتر سیم در مسأله فنا و بقاء درویش کامل فرموده:

گفت قائل در جهان درویش نیست ور بود درویش، آن درویش نیست
هست از روی بـِـقـا آن ذات او نیست گشته وصف او در وصف هو
و فی الکافی عند باب قلة عدد المومنین مسنداً عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعت ابا عبد الله يقول «المومنة اعز من الکبریت الاحمر فمن رأى منکم الکبریت الاحمر» و همچنین آشکار و نمایان شد که متلبّسین به آنان و متشبهین به ایشان بیشتر از عدد احصا همچون مدّعیان علم و علماء سوء در هر گوشه و کنار و مصطبه و بازار بالاسرار و الاجهاد دعوی نیابت عام و جانشین امام باغواى رایات برافراشته و کوس الی و انا و لا غیر فرو کوفته.

همه دعوی و فارغ از معنی راست پرسى میان تهی جرسى است...^۱

ریاض السیاحه (۱۳۲۷ ه.ق.)

این کتاب همراه دو کتاب دیگر به نامهای «حدائق السیاحه» و «بستان السیاحه» تألیف حاج زین العابدین شیروانى، معروف به مستعلی‌شاه و متخلص به «تمکین»، پسر ملاسکندر است که به شرح حال و موقعیت اجتماعی و طریقت صوفیانه او در جای خود اشاره شده است.^۲

ریاض السیاحه در واقع کتابی است در جغرافیا و تاریخ و مشتمل بر ذکر بلاد و سلسله‌های سلاطین و شعرا و عرفا و فضلا و حکما و بیان سلسله‌های اهل عرفان که بنیاد آن بر یک خلد و چهار روضه و یک بهار نهاده شده و قسمتی از آن تا پایان روضه اول به سال ۱۳۳۹ ه.ق. در اصفهان به طبع سنگی و در سال ۱۳۶۱ ش در تهران به طبع سربی رسیده است و قسمت دیگر این کتاب به چاپ نرسیده و اثری هم از آن نیست^۳، اما قراین زیر در جلد اول حکایت از انجام تألیف جلد دیگر می‌کند:

۱ - در صفحه ۳۱۲ از بستان السیاحه، در ضمن ذکر دکن می‌نویسد: «اکثر اوقات دارالملک ملوک اسلام بوده از آن جمله... و تفصیل احوال ایشان (ملوک هند) در تواریخ هند مسطور است و در ریاض السیاحه اجمالاً ذکر کرده است.^۴»

۲ - در صفحه ۴۲۲ بستان آمده است: «محمدعلی پاشا را مکرر ملاقات نمود و طریق محبت و مجالست آن شهریار را پیموده است. تفصیل آن طول دارد، بعض حالات و کمالات آن خسرو در ریاض السیاحه مذکور است.»

۳ - در صفحه ۵۷۸ حدائق السیاحه، در ضمن حال قلندرپاشا گوید: «نوبتی از فقیر، قواعد نجوم و تقویم سؤال نمود که چیزی نوشته باشم و در آن باب الحاح نمود، فقیر بنا بر تمنای آن امیر، در آن فن چیزی مرقوم کرده و آن رساله در ریاض السیاحه مندرج است.»

۵ - در بستان ضمن دهلی گوید: «آن دیار مدتها دارالملک سلاطین روزگار بوده، تفصیل احوال ایشان را در ریاض السیاحه نوشته‌ام.»

۱ - طرائق الحقایق، ج ۱/ ص ۱۷۴-۱۷۵. ۲ - نگا: ج اول از همین کتاب صفحه ۹۲ به بعد.

۳ - مؤلف طرائق الحقایق نوشته است: جلد ثانی به نظر نرسید.

۴ - ریاض السیاحه، ص ۳۱۲.

و البته این مطالب در جلد اول وجود ندارد و بنابراین تردیدی در تألیف جلد دوم نیست.^۱

کتاب ریاض السیاحه و دواثر دیگر شیروانی یعنی حدائق السیاحه و بستان السیاحه مجموعه‌ای از عرفان و علوم و مطالب تاریخی و جغرافیایی و تذکره‌ای از علما و دانشمندان و سفینه‌ای از اشعار شاعران است که در نوع خود از بهترین کتابهای تألیف شده در این دوره شمرده می‌شود.

مؤلف کتاب، که بسیار شهرها رفته و جایها دیده و با بزرگانی از علما و عرفا و ادبا ملاقات نموده، سعی در بیان مطالب به شیوه‌ای تحقیقی داشته‌است و از ابناء زمان که مطالب را به جهت تملق و خوشایند افراد و یا... می‌نویسند، گله‌مند می‌باشد: «چون جمعی از ارباب تألیف، از روی تحقیق تحریر نکرده، بلکه به مجرد دیدن در کتب یا شنیدن نوشته‌اند و جماعتی به جهت مخالفت کیش، تعصب به خود راه داده، از تحقیق دست برداشته و برخی به جهت تملق و خوش‌آمد عوام، حق را پنهان و باطل را عیان نموده و برخی دیگر به علت خوف و ترس از مردم جهالت شعار، بر وفق دعاوی آنان تألیف نگاشته و فرقه دیگر به مجرد قول زید که عمرو، ملحد است یا موحد است اکتفا نموده و علیهذا مورخ احوال زمان و مؤلف اوضاع جهان باید که خود را از اغراض نفسانی معزّا و از تسویلات شیطانی مبراّ دارد... و از مرض غرض و حسد و طمع و تملق و تعصب و توریه و تقیه دور باشد و در هیچ مقام قدم از طریق صدق و انصاف و تحقیق و علم و دانش بیرون نگذارد... از فضل خداوند قدیم امیدوار است که دست و زبان این ضعیف را از راه مستقیم و طریق عاقبت و خیم مصون و محفوظ دارد...»^۲

البته ریاض السیاحه نسبت به آثار دیگر شیروانی مزیت‌هایی دارد که از آنجمله است:

۱- در این کتاب سلسله‌های مشایخ صوفیه نیز بیان شده در حالی که در کتب دیگر او نیامده است.

۲- تاریخ ملوک و سلاطین ایران و سلسله هر یک از آنها را در جای خود نوشته است.

۳- در این کتاب اشعاری که نقل شده است بیشتر از دو کتاب دیگر و بالغ بر سه هزار

۱ - نگا: مقدمه کتاب ریاض السیاحه، ص ۷۹.

۲ - و این در حالی است که بعضی از تاریخ‌نویسان و ناقدین معتقدند که: در این کتاب راست و دروغ به هم آمیخته و پر از اشتباهات و توهمات و بافندگی است... (از صبا تا نیما، ج ۱/ ص ۱۹۵)

بیت است.

نمونه‌ای از نثر شیروانی:

«در حین گردش عالم و سیاحت طوایف امم جمعی از اخوان باصفا و اخلاء باوفا التماس نمودند و درخواست کردند که از آنچه دیده و مشاهده گردیده سطری از احوال و اوضاع هر اقلیم و فصلی از مذهب و مشرب هر فرق، از صحیح و سقیم بی‌تعصب و تقیه در سلک تحریر و تسطیر منتظم گردد و زمره انبیاء عظام و اولیای کرام و علمای دین و حکمای صاحب یقین و خواقین نامدار و خواتین گردون وقار و وزرای خردپرور و شعرای بلاغت‌گستر از هر دیار که بوده‌اند و در هر مقام که اقامت و سکونت نموده‌اند، در ذیل آن دیار و ضمن آن مقام بی‌زیاده و نقصان، مذکور و مسطور شود، دوستان را یادگاری و آیندگان را تذکاری بوده باشد. بیت:

چه بهتر مرد را از یادگاری که بعد از وی بماند روزگاری
ایصال مراد اخوان و انجام مقصد دوستان به دو علت تأخیر و تعویق می‌گردید و شاهد مقصود و عروس مراد به دو جهت در آغوش تمنا نمی‌گنجید:
نخست آنکه بنا بر فقد بضاعت و عدم استطاعت، خود را مستعد این امر خطیر و قابل این کار بزرگ نمی‌دید و در ترازوی فضل و هنر با فضلالی دانشور نمی‌سنجید. بیت:
در محفلی که خورشید اندر شمار ذره است

خود را بزرگ دیدن شرط ادب نباشد
اگر احیاناً طایر آرزو در هوای تألیف و تصنیف بال می‌گشود، بسان پریدن مگس به اجناح هما و پشه با پر عنقا می‌نمود. بیت:
عقاب آنجا که در پرواز باشد کجا از صعوه صیدانداز باشد.

دیگر آنکه مزاج روزگار و طباع خلق از صلاح به فساد انجامیده و متاع هنر و کالای معرفت از سرحد رواج به اقلیم کساد رسیده. نظم:

هنر نمی‌خرد ایام بیش از اینم نیست کجا روم به تجارت بدین کساد متاع
عامه اهل روزگار جمله دون‌همت و ایام لیل و نهار مست باده غفلت، در این ایام هنر در بی‌هنری و فضل در ستمگری رواج تمام یافته و پرتو جهل و اشعه نادانی بر خاطرات اکابر و اصاغر برتافته، طبایع جمهور از تحصیل کمالات نفسانی دور و از فضائل نفور

گردیده...^۱».

نامه دانشوران

نامه دانشوران نام کتابی است، فرهنگ‌گونه در شرح احوال و آثار مردان بزرگ نامی از سیاستمداران و دانشمندان و نویسندگان و حکیمان و صوفیان و غیره که با همت عده‌ای از فضلا و دانشمندان دوره قاجاری تألیف یافته و چون مدت تألیف آن به درازا کشیده لذا تغییراتی در اسامی نویسندگانی که در این کار دخالت داشته‌اند نیز پیش آمده است.

این انجمن که در سال ۱۲۹۴ هجری به دستور ناصرالدین‌شاه تشکیل گردید، ابتدا زیر نظر علیقلی میرزا، اعتضادالسلطنه و سپس تحت نظر محمدحسن خان، اعتمادالسلطنه به فعالیت خود ادامه داد.

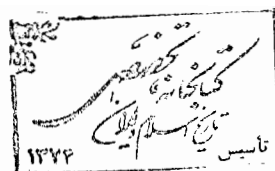
علیقلی میرزا، پسر فتحعلی‌شاه است که در حدود سال ۱۲۳۴ قمری تولد یافته و یکی از شاهزادگان با ذوق و با فضل و دانش قاجاری است. اعمال او در نشر کتب و جراید و اداره مدرسه دارالفنون و انشاء خطوط تلگرافی و تشویق علم و ادب و فرستادن محصل به فرنگ مشهور است. وی به قدری در نشر دانش و تعلیم و تربیت کوشید که ناصرالدین شاه مکرر گفته بود: «ثلث مردم ایران را علیقلی میرزا تربیت کرد».^۲

علیقلی میرزا، پس از وفات محمدشاه قاجار (۱۲۵۰ ه.ق.) با سمت پیشکار مهدعلیا، مادر ناصرالدین شاه که هنوز در تبریز بود، به اداره امور تهران مشغول شد و در دوره صدارت امیرکبیر و قسمت زیادی از صدارت اعتمادالدوله نوری همچنان پیشکار مهدعلیا ماند.

در سال ۱۲۷۲ ملقب به اعتضادالسلطنه شد و در جمادی‌الآخر سال ۱۲۷۴ ریاست دارالفنون را بر عهده وی گذاشتند. در سال ۱۲۷۵ نخستین خط تلگرافی میان تهران و سلطانیه زنجان و سپس سلطانیه و تبریز را برقرار کرد که مورد عنایت ملوکانه قرار گرفت و هزار تومان انعام و یک قطعه نشان تمثال همایونی مکمل به الماس دریافت کرد. در

۱ - ریاض السیاحه، ص ۵ و ۶.

۲ - نگا: مقدمه نامه دانشوران ناصری، چاپ دوم، دارالفکر، قم ۱۳۳۸.



سال ۱۲۸۳ وزارت علوم و صنایع و تجارت و سرپرستی اداره‌های تلگراف و روزنامه دولتی و علمی و چاپخانه‌های تهران و ولایات و کارخانه‌ها و حکومت ملایر و تویسرکان همه با او بود.^۱

اعتضادالسلطنه، غالب اوقات خود را با شعرا و اهل علم و ادب می‌گذرانید و از او تألیفات دیگری نیز به جای مانده است که از آنجمله می‌توان از «فلک السعادة» در رد اقوال منجمین و سعد و نحس کواکب و «اکسیر التاریخ» در تاریخ قاجاریه و ترجمه «الآثار الباقیه» ابوریحان بیرونی به فارسی و رساله‌هایی در اسطرلاب و هندسه را نام برد.^۲ و به روایت حدیقه الشعراء شعر هم از همه قسم بسیار می‌گفته است.

از قصاید اوست:

دردا که بود از حرکات فلک دون	خالی خم از باده و لبریز دل از خون
نه بخت مرا یار و نه یار است موافق	من چون کنم از بخت بد و طالع وارون
خون می‌کنم در دل و از دل بردم هوش	بی‌مهری دلدار و جفاکاری گردون
شایسته دمی باشد و فرخنده زمانی	کافتد نظرم بر رخت از بخت همایون
از هر چه به جز اوست دلا قطع نظر کن	هر چند بود سلطنت صفحه مسکون
کو قاصد فرخنده که گهگاه پیامی	از جانب لیلی برساند بر مجنون
در مذهب ما خدمت رندان خرابات	صد بار به از جام جم و تاج فریدون
زاهد تو و طوبی و بهشت و می و کوثر	ما و قد یار و چمن و باده گلگون ^۳

* * *

سرپرست دیگر نویسندگان «نامه دانشوران»، محمد حسن خان اعتمادالسلطنه است که از سال ۱۲۹۸ به این سمت منسوب شد. وی که به مناسبت‌های مختلف از آن یاد کرده‌ایم، در عصر خود مقامی و منزلتی ارجمند داشت و مسؤولیتهای متعددی در دوره ناصری بر عهده او بود. آثار متعددی از او به جای مانده است که بعضی در انتساب بیشتر

۱ - نگا: تعلیقات حدیقه الشعراء، ج ۲/ ص ۱۲۹۶-۱۲۹۴ و مقدمه نامه دانشوران ناصری، ج ۱/ ص پنج تا هشت.

۲ - برای اطلاع بیشتر از شرح حال و آثار او نگا: حدیقه الشعراء، ج ۲/ ص ۱۲۹۷-۱۲۹۱ و مقدمه نامه دانشوران ناصری، ج ۱، به قلم سیدرضا صدر. مقاله «اعتضادالسلطنه و ظهور بابیه» در مجله یادگار سال ۲/ شماره ۱/ ص ۵۴ به بعد. مجمع الفصحاء، ج ۱/ ص ۸۴. شرح حال رجال ایران، ج ۲/ ۴۴۲ به بعد. تاریخ‌های دوره قاجاری، مانند تاریخ منتظم ناصری و المآثر و الآثار، ناسخ‌التواریخ دوره قاجار و...

۳ - حدیقه الشعراء، ج ۲/ ص ۱۲۹۲

این آثار بدو، تردید نموده‌اند^۱ که بعضی از آنها عبارتند:

مرآت البلدان ناصری (۱۲۹۷-۱۲۹۴ ه.ق.) در جغرافیا و تاریخ شهرهای ایران. تاریخ منتظم ناصری (۱۳۰۰-۱۲۹۸ ه.ق.) که به ذکر حوادث از آغاز هجرت تا سال ۱۳۰۰ پرداخته است. مطلع الشمس (۱۳۰۲-۱۳۰۰ ه.ق.) در ذکر استان خراسان و احوال رجال آن. خیرات حسان فی ترجمه مشاهیر النسوان (۱۳۰۷-۱۳۰۴ ه.ق.) در شرح احوال زنان بزرگ اسلام و نمونه اشعار نویسندگان زن که ترجمه‌ای از کتاب «مشاهیرالنساء» تألیف محمد ذهنی افندی از ادیبان عثمانی در قرن هشتم هجری است و «صدر التواریخ» و «المآثر و الآثار» و «درر التیجان فی احوال بنی اشکان» و... چندین تألیف و ترجمه دیگر که داستانها، رمانها و نمایشنامه‌های فرنگی از او به جای مانده است.^۲

مؤلفان کتاب

کسانی که در آغاز برای تألیف این کتاب انتخاب شده و جلد یکم را تألیف کرده چهار تن بودند:

۱ - حاج میرزا ابوالقاسم ساوجی؛ فرزند حاجی میرزا فضل‌الله از طایفه شاملو که مردی طیب و ادیب بود و چنانکه از مقدمه کتاب برمی آید، بر شمس‌العلماء شیخ محمد مهدی عبد رب آبادی سمت استادی داشته است. تولد میرزا ابوالقاسم را ۱۲۵۰ ه.ق. و وفات او را به سال ۱۳۱۲ ثبت کرده‌اند.

ساوجی فقط در جلد اول و دوم نامه دانشوران دخالت داشته است.

از اشعار اوست:

ابر در راغ گشت گوهر بار	باد در باغ گشت عنبر بیز
تخت بزاز و طبله عطار	برگشادند گوئی اندر باغ

۱ - در این مورد نگا: سبک‌شناسی، ج ۲/ ص ۳۴۶ و مجله یادگار، سال سوم، شماره ۳ و از صبا تا نیما، ج ۱/ ص ۲۶۱. تاریخ ادبیات ایران، تألیف ادوارد براون ج ۴ از دوره صفوی تا عصر حاضر، ص ۳۹۷ و... ایضاً رک: بخش نمایش و ادبیات نمایشی در ایران در همین کتاب.

۲ - نگا: از صبا تا نیما، ج ۱/ ص ۲۷۰-۲۶۴. ایضاً: ذریعه ج ۳ و ج ۶. ریحانة الادب، ج ۱/ ص ۹۱ و مقدمه نامه دانشوران ناصری، ص ۷. نهضت‌های فکری ایرانیان در دوره قاجار، بخش یکم، ص ۵۱۳-۵۰۳.

بهر تزئین نوعروس چمن ابر بارید لؤلؤ شهوار
تا دمن بسپری همه سبزه تا چمن بنگری همه ازهار
اندرین فصل باده باید خورد باده‌ای سرخ‌تر ز لعل نگار

و نیز از اوست:

آنسانکه در آئینه رویت نگرانند انصاف توان داد که صاحب‌نظرانند
بینند اگر جز به تو زهاد عجب نیست کاین قوم دویین، طایفه بی‌بصرانند^۱

۲ - میرزا حسن طالقانی؛ که در تألیف جلد اول دخالت داشته و تصحیح چاپ جلد اول با او بوده است. ولی بعدها به مسلک بایه درآمد و از دارالتألیف اخراجش کردند.

۳ - عبدالوهاب قزوینی؛ معروف به ملاآقا، پسر حاجی عبدالعلی کدخدای دهکده «گلپور» از بلوک بشاریات قزوین و پدر مرحوم علامه محمد قزوینی است. وی از مدرسین مدرسه دوستعلیخان معیرالممالک در تهران بوده و در علوم ادبی و ترجمه احوال علما و رجال اسلام تبحر داشته و بیشتر ترجمه احوال علمای لغت و صرف و نحو و فقه در کتاب «نامه دانشوران» نوشته او است. وفات او را به سال ۱۳۰۶ هجری نوشته‌اند.^۲

۴ - شمس العلماء؛ شیخ محمد مهدی عبد رب آبادی فرزند ملاغلامعلی معروف به حاج آخوند، ساکن عبد رب آباد قزوین که در تقوا و دانش ممتاز و در ادب و حدیث و احوال رجال استاد بود. صرف و نحو را در قزوین نزد پدر و معانی و بیان را نزد آقا محمد بن عبدالخالق که از فضلاء زمان بوده است، خواند و فقه و اصول را نزد محقق علامه آقا سیدعلی و حاج ملاآقا تلمذ کرد و سپس به تهران هجرت نمود و در مدرسه دوستعلی خان نظام‌الدوله به تکمیل تحصیل پرداخت.

از تألیفات او کتابی است در شرح حال امامان چهارگانه اهل سنت که به دستور ناصرالدین شاه تألیف کرده است. بعضی از محققان کتاب «مطلع الشمس» و «المآثر و الآثار» را نیز از او دانسته‌اند.^۳

۱ - مقدمه نامه دانشوران ناصری. ایضاً رک: مجمع‌الفصحاء، ۲/ص ۴۳۰. مقدمه امین‌الدوله بر جلد سوم نامه دانشوران.

۲ - برای شرح احوال او نگا: ذریعه ج ۱۰/ص ۱۳۰. المآثر و الآثار، ص ۱۶۱. مجله یادگار، سال پنجم، شماره ۱۰، ص ۴۵. مقدمه نامه دانشوران ناصری. از صبا تا نیما، ج ۱/ص ۱۹۸.

۳ - این نظر در بعضی از کتب تذکره و تاریخ ادبیات دوره قاجار ذکر شده است. در مقدمه نامه

سهم مرحوم شمس العلماء در تألیف اثر ارزشمند «نامه دانشوران» بسیار است. چنانچه خود در مقدمه جلد سوم می‌گوید: «چنانچه در مقام جمع و ترتیب و تدوین و تبویب آن کسبیکه مزاولت می‌کرد فقط این فانی بود».

وفات او را در سال ۱۳۲۰ هجری قمری نوشته‌اند، ولی مقدمه جلد پنجم که در سال ۱۳۲۱ به چاپ رسیده به قلم شمس العلماء می‌باشد و از مقدمه جلد ششم و هفتم که به قلم غیاث‌الدین کاشانی است، برمی‌آید که شمس العلماء تا آنوقت (محرم ۱۳۲۴ ه.ق.) زنده بوده است. وفات شمس العلماء، چنانکه علامه قزوینی می‌نویسد، در بیست و چهارم ذی‌الحجه ۱۳۳۱ قمری در حدود سن هفتاد سالگی رخ داده است.^۱

* * *

همانطور که اشاره شد، انجمن نویسندگان «نامه دانشوران» به مرور زمان تغییر یافته است. از مقدمه‌ای که شمس العلماء بر جلد سوم نوشته استفاده می‌شود که شخصی به نام «غیاث‌الدین کاشانی» در تألیف جلد سوم تا هفتم این کتاب شرکت داشته است. همچنین از سالنامه ۱۳۰۶ هجری برمی‌آید که میرزا محمدصادق نواده میرزا عیسی قائم مقام، متخلص به پروانه و شیخ محمد پسر مرحوم ملا آقا^۲ نیز در تألیف آن دخالتی داشته‌اند ولی در مقدمه هیچ یک از کتابها نامی از این دو تن برده نشده است. احتمال داده‌اند که احکام آنها صادر شده باشد، ولی در مقام عمل دخالتی نداشته‌اند.^۳

این کتاب در هفت جلد به چاپ رسید: جلد اول در شعبان سال ۱۲۹۶، جلد دوم در ربیع‌الاول ۱۳۱۲ هجری (که این دو جلد به اندازه مجموعه مجلدات سوم تا هفتم مطلب دارد) و از جلد سوم به بعد به صورت ضمیمه سالنامه‌ها در سالهای ۱۳۱۸، ۱۳۱۹، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۳۲۳ هجری قمری به چاپ رسید و بعد از آن قطع شد و متأسفانه

نیز این مطلب به نقل از مرحوم علامه قزوینی آمده است (مقدمه نامه دانشوران، ص چهارده).

۱ - مجله یادگار، سال پنجم، شماره ۳/ص ۶۰. رک: المآثر والآثار. ذریعه، ج ۱/ص ۳۰۴. مقدمه نامه دانشوران و از صبا تا نیما، ج ۱/ص ۱۹۷.

۲ - ظاهراً مقصود از شیخ محمد، مرحوم قزوینی است که در آن ایام دهساله بوده است و آراین‌پور تصریح می‌کند که شیخ محمدخان قزوینی در سن دهسالگی در دارالتألیف کار می‌کرده است که بسیار بعید است. از قرائنی که از زندگینامه مرحوم علامه قزوینی به دست می‌آید می‌توان تصور کرد که به جهت دوستی شمس العلماء با پدر علامه، میرزا محمدخان در لیست مؤلفین دارالتألیف آمده و مقرری پرداخت شده. ولی کار او را خود شمس العلماء انجام داده است. /مقایسه کنید نظر آراین‌پور، در از صبا تا نیما، ج ۱/ص ۱۹۸ را با مقدمه نامه دانشوران، ص شانزده و هفده.

۳ - مقدمه نامه دانشوران ناصری. به قلم سیدرضا صدر، ج ۱/ص پانزده.

کتابی به این نفاست و زیبایی که بخصوص جلد اولش، شاهکاری از نثر فنی است، ناقص ماند.

ویژگیهای تألیف و تنظیم کتاب:

- ترتیب این کتاب بر اساس حرف اول اسامی و به ترتیب حروف الفباست و تا حرف (ش) ادامه دارد، ولی ترتیب دقیقی در حرف دوم در نظر گرفته نشده است.
- این کتاب در شرح زندگانی شخصیتها می باشد و مذهب و ملیت در آن دخالتی ندارد.

- برای بیان شرح حال هر یک از رجال سعی شده است از منابع اصلی خود آنها استفاده شود، مثلاً احوال صوفیان از منابع مورد اعتماد متصوفه و شرح احوال فقها از منابع و تذکره‌های مورد اعتماد ایشان و...^۱



علاوه بر تذکره‌ها و تراجمی که به معرفی آنها پرداختیم، می توان از تجربه‌الاحرار و تسلیةالابرار (تألیف ۱۲۲۸ ه.ق.) و حدایق الجنان (اواخر قرن دوازدهم) و نگارستان دارا (۱۲۴۱ ه.ق.) و حدایق الادباء (۱۲۳۰ ه.ق) از عبدالرزاق بیگ مفتون دنبلی^۲ و ید بیضا، سرو آزاد، خزانه عامره از میرغلامعلی آزاد بلگرامی که به ترتیب در سالهای ۱۱۴۵، ۱۱۶۶، ۱۱۷۶ تألیف شده و تذکرة المعاصرین (۱۱۶۵ ه.ق.) و سفینه حزین^۳ (اواخر قرن دوازدهم) تألیف شیخ محمد علی حزین لاهیجی و گلشن محمود (۱۲۳۶ ه.ق.) و سفینه محمود (۱۲۴۰ ه.ق.) از محمود میرزای قاجار و تذکره محمدشاهی (۱۲۴۷ ه.ق.) از بهمن میرزا قاجار و صبح گلشن (۱۲۹۵ ه.ق.) از سیدعلی حسن خان سلیم نیز نام برد.^۴

همچنین کتابهایی مانند «روضات الجنات» از محمدباقر بن حاجی امیر

۱ - کتاب نامه دانشوران ناصری در سال ۱۳۳۸ شمسی با مقدمه سیدرضا صدر از سوی انتشارات دارالفکر و دارالعلم قم به چاپ رسیده است.

۲ - شرح احوال و نمونه‌ای از آثار دنبلی در بخش نثر و نثرنویسان آمده است.

۳ - رک: بخش نثر و نثرنویسان.

۴ - برای اطلاع درباره هر یک از این تذکره‌ها می توان به کتاب تاریخ تذکره‌های فارسی، از احمد گلچین معانی، مراجعه کنید.

زین العابدین موسوی خوانساری که به سال ۱۳۰۶ ه.ق. به چاپ رسیده و «قصص العلماء» از محمد بن سلیمان تنکابنی، تألیف شده به سال ۱۲۹۰ ه.ق. و «نجوم السماء» از میرزا محمدعلی که در سال ۱۲۸۶ به طبع رسیده، در خصوص زندگی عالمان دینی قابل توجه‌اند.^۱

۱ - برای اطلاع رک: تاریخ ادبیات ایران از دوره صفویه تا عصر حاضر، ادوارد براون، ص ۳۹۲ و ۳۹۳.

ع - روزنامه و روزنامه نگاران

روزنامه و روزنامه‌نگاری^۱

روزنامه‌نویسی که به معنای رایج آن از اوایل قرن هفدهم میلادی در اروپا آغاز شد، از میانه قرن سیزدهم هجری قمری در ایران شکل گرفت. اگرچه، تاریخچه روزنامه‌هایی که به زبان فارسی منتشر شده است، سابقه بیشتری نسبت به روزنامه‌های فارسی زبان ایرانی دارد و «اخبار ایرانی»، «روزنامه هندوستانی»، «مرآت الاحوال»، «جام جهان‌نما»، «شمس‌الآخبار» از جمله مطبوعات فارسی زبانی هستند که بر روزنامه‌های ایرانی فضل تقدّم دارند. اگر قدیمی‌ترین روزنامه فارسی زبان را «هفته‌نامه اخبار ایرانی» بدانیم که در سال ۱۲۱۲-۱۳ ه.ق. در دهلی منتشر شده است، باید بگوییم که تاریخ مطبوعات فارسی زبان، بیش از دویست سال عمر دارد در حالی که عمر نشریات فارسی در ایران چهل سال کمتر از آن است.^۲

آغاز مطبوعات ایرانی، نشریه ماهانه‌ای است که با مدیریت میرزا صالح شیرازی در

۱ - واژه «روزنامه» در زبان فارسی سابقه‌ای طولانی دارد و به صورت «روزنامجه» در منابع و متون قدیمی، فراوان به کار رفته و معادل دفتر یادداشت و یا خاطرات بوده است. قدیمی‌ترین نمونه آن به صاحب بن عباد برمی‌گردد که روزنامه‌ای داشته و وقایع روزانه را در آن ثبت می‌کرده است. از منجم یزدی نیز که در دوره صفویه می‌زیسته است، «روزنامه ملاجلال یزدی» که در حقیقت یادداشت‌های او در عصر شاه‌عباس است، شهرت دارد. روزنامه به معنای امروزی آن، گرفته شده از "News Paper" یعنی کاغذ اخبار است و همین نام را میرزا صالح شیرازی که از انگلستان برگشته بود، بر روی نخستین نشریه فارسی در ایران نهاد. توضیحات بیشتر در صفحات بعد داده شده است.

۲ - می‌نویسند اولین روزنامه فارسی را در جهان شخصی به نام رام مهان روی Ram Mohan Roy (۱۲۴۹-۱۱۸۶ ه.ق.) در هندوستان منتشر کرد که یکی دو شماره از آن را انتشار داد و به ایران هم فرستاد، اما نمونه‌های آن در دست نیست (نهضت‌های فکری ایرانیان در دوره قاجار، بخش ۱، ص ۴۱۹).

سال ۱۲۰۲ منتشر شده است.

میرزا صالح همراه با چهار نفر دیگر در سال ۱۳۲۰ ه.ق. از سوی عباس میرزا، نایب السلطنه برای تحصیل در رشته‌های مختلف به انگلستان اعزام شد و در مدت اقامت خود در انگلستان، علاوه بر آموختن زبان انگلیسی و فرانسه، فنون چاپ، تهیه حروف، حکاکی و نحوه ساختن مرکب چاپ را هم فراگرفت و در اواخر اقامت خود یک دستگاه ماشین چاپ کوچک را با لوازم تهیه کرد^۱ و آن را با خود به ایران آورد و در تبریز راه انداخت و به علت مشاغلی که بر عهده داشت، میرزا جعفر نامی را برای اداره امور چاپخانه معین کرد.^۲ اما پس از مدتی به امر حکومت چاپخانه او، از تبریز به تهران منتقل شد و بدین ترتیب مرکز چاپ و نشر اولین نشریه چاپی ایران فراهم آمد.

پژوهشگران اعتقاد دارند که اولین شماره نشریه ماهانه ایران که عنوان خاصی هم نداشته و بیشتر به کاغذ اخبار^۳ معروف بوده است، پس از یک «اعلامنامه»، در روز دوشنبه ۲۵ محرم الحرام ۱۲۵۳، انتشار یافت^۴ که دیری هم نپایید و پس از زمان کوتاهی تعطیل شد. اگر چه تاریخ دقیق ادامه آن معلوم نیست، اما قراین نشان می‌دهد که نباید بیش از سه سال عمر کرده باشد، زیرا در ذیحجه سال ۱۲۵۸ که برزین، شرق‌شناس روسی به تهران آمده است، روزنامه میرزا صالح و مطبعه سنگی آن تعطیل بوده است.^۵ سبب اصلی تعطیل شدن روزنامه و چاپخانه میرزا صالح را، حاجی میرزا آقاسی دانسته‌اند. می‌نویسند: «حاجی آن قدر نسبت به کارهای مدنی بی‌علاقه بود که در زمانش بساط روزنامه‌ای که میرزا صالح به خون دل بر پا ساخته بود، برچیده شد و بانی آن که سابقاً به مأموریت‌های سیاسی به روس و انگلیس می‌رفت، مأمور وصول برات‌های

۱ - راهنمای مطبوعات ایران. ص ۱۲ - برای اطلاع بیشتر از شرح حال و افکار میرزا صالح شیرازی رک: میرزا صالح شیرازی. سفرنامه. به کوشش اسماعیل رائین. تهران، روزن، ۱۳۴۷.

۲ - رک: شرح رجال ایران. ج ۶، ص ۱۲۵

۳ - نسخ این روزنامه غالباً از بین رفته است و از روزنامه «کاغذ اخبار» دو شماره مربوط به ماههای ربیع‌الثانی و جمادی الاول ۱۲۵۳ ه.ق. در کتابخانه موزه بریتانیا باقی است (مجله سخن، دوره چهاردهم، شماره ۷، ص ۱۶۰۹).

۴ - راهنمای مطبوعات ایران، ص ۱۳. در این خصوص اختلاف نظر است. بعضی اولین شماره روزنامه میرزا صالح را همان اعلان قبلی که حکایت از انتشار نشریه می‌کرده است دانسته‌اند و با این حساب تاریخ اولین شماره نشریه در ایران را در رمضان سال ۱۲۵۳ ثبت کرده‌اند.

۵ - همان مأخذ.

دیوان گردید.^۱

دومین نشریه‌ای که در ایران انتشار یافته، نشریه‌ای به نام «زاهر یرادی باهرا»^۲ (= اشعه نورانی) است که در سال ۱۲۶۵ ه. ق.، در ارومیه و به زبان آشوری منتشر شده است.

در روز جمعه پنجم ربیع الثانی ۱۲۶۷، سومین نشریه ایران به دستور میرزا تقی خان امیرکبیر با مدیریت میرزا جبار تذکره‌چی و مترجمی برجیس صاحب^۳ به صورت هفتگی منتشر شد. نخستین شماره این نشریه، عنوان «روزنامه‌چۀ اخبار دارالخلافة» را داشت و در بالای آن، عبارت «یا اسدالله الغالب» نوشته شده بود، اما از شماره‌های بعد، عنوان نشریه به «وقایع اتفاقیه» تغییر یافت.

«وقایع اتفاقیه» تا شماره ۴۵۶ به صورت هفتگی و منظم چاپ و منتشر شد. اما در انتشار شماره‌های ۴۵۷ تا ۴۷۱ بی‌نظمی به وجود آمد. در شماره ۴۷۱، واژه «اتفاقیه» از عنوان نشریه برداشته شد و از شماره ۴۷۲، این نشریه به «روزنامه دولت علیه ایران» تغییر نام یافت (دهم صفر ۱۲۷۷).

مدیریت این روزنامه به «میرزا ابوالحسن خان صنیع‌الملک»، پسر عموی کمال‌الملک، سپرده شد و تا شماره ۵۹۱، به صورت روزنامه‌ای مصور انتشار یافت. روزنامه «دولت علیه ایران» به جهت مدیریت صنیع‌الملک از نظر هنری بسیار ارزشمند و از نفایس عهد ناصری و نخستین منبعی است که می‌توان تصاویری از دولتمردان عهد ناصری را در آن یافت.

در سال ۱۲۸۳، میل شاه بر آن قرار گرفت تا همانند اروپائیان دارای روزنامه‌های متعدد باشد. لذا، مقرر کرد تا با تغییر نام روزنامه «دولت علیه»، چهار روزنامه زیر نظر

۱ - امیرکبیر در ایران، فریدون آدمیت، به نقل از همان مأخذ.

۲ - نام این نشریه را به صورتهای دیگر هم ضبط کرده‌اند: «زاریری باهرا» (مقدمه روزنامه دولت علیه ایران، ص ۳) و «زارا ریت باهر» (تاریخ مطبوعات در ایران، محمد صدرهاشمی، ج ۳، ص ۱).

۳ - این شخص را میرزا عباس نایب السلطنه به استخدام دولت ایران در آورده بود، مدتی در تبریز عهده‌دار چاپخانه بود. پس از فوت نایب السلطنه، برجیس به تهران آمد و دکاتی باز کرد و بیشتر کالاهای انگلیسی می‌فروخت. در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه، میرزا تقی خان امیرکبیر، او را با سمت مترجمی به وزارت امور خارجه آورد و با عنوان «مترجم دیوان» در آن وزارتخانه مشغول کار شد. پس از انتشار «روزنامه وقایع اتفاقیه» قسمتهای مهم و جالب نشریات انگلیسی را برای امیر و شاه ترجمه می‌کرد. از آغاز تأسیس و انتشار روزنامه وقایع اتفاقیه در زمره کارکنان آن روزنامه در آمد و کماکان به عنوان مترجم و مسؤول چاپ روزنامه به خدمت مشغول بود (رک: مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۴، ص ۳۶۱).

علیقلی میرزا، اعتضاد السلطنة منتشر شود:

۱- روزنامه دولتی بدون تصویر

۲- روزنامه دولتی مصور

۳- روزنامه ملتی

۴- روزنامه علمی

و حکم آن چنین است: «چون توجه ملوکانه در انتظام امور دولتی از همه جهات زیاده است و در طبع روزنامه‌جات که در اداره وزارت علوم است، رهنمای تمام فرموده‌اند، حکم قضا توأم به اعتضاد السلطنة، وزیر علوم صادر شده که در هر ماهی چهار طغرا روزنامه از قرار طبع شود و میرزا ابوالحسن خان صنیع الملک از طرف وزرات علوم نایب باشد: اول روزنامه دولتی بدون تصویر، دوم روزنامه دولتی مصور، سوم روزنامه ملتی، که به طور آزاد نوشته شود، چهارم روزنامه علمی.»^۱

روزنامه «دولت علیه ایران» و «روزنامه دولتی» از نظر مطالب به چهار بخش تقسیم می‌شد:

۱- اخبار درباری و سلطنتی به همراه اخبار مربوط به وزارتخانه و عطایا و خلعتها

۲- اخبار دارالخلافه

۳- اخبار ولایات ایران

۴- اخبار ممالک خارجه

در سال ۱۲۸۳، ناصرالدین شاه تصمیم می‌گیرد در مسافرنهایش، چاپخانه کوچکی به همراه داشته باشد تا در بین راه اخبار مربوط به مسافرت انتشار یابد. ثمره این کار، انتشار روزنامه‌هایی است که اولین آنها به نام «روزنامه کلیم الممالک» مشهور است. و دیگر نشریه‌ای است یک ورقی و مصور به نام «مرآت السفر و مشکوة الحضر» که مسئولیت آن را، محمد حسن خان صنیع الدوله به عهده داشته و در راه سفر به مازندران، در سال ۱۲۸۸ منتشر شده است. سومین عنوان از این نوع نشریات «اردوی همایون» نام دارد که در راه سفر به خراسان در سال ۱۳۰۰ ه.ق. انتشار یافته است.

در سال ۱۲۹۳ ه.ق. سه نشریه دیگر در تهران انتشار یافت: لاپاتری (میهن، وطن)، روزنامه نظامی علمیه و ادبیه، روزنامه علمی. اجازه نشر لاپاتری به بارون دونورمن

بلژیکی واگذار شد، ولی چون در سر مقاله یکمین شماره این نشریه فارسی و فرانسوی که در نهم محرم الحرام ۱۲۹۳ انتشار یافت، نوشته شده بود: «... مملکت ما تا کنون روزنامه صحیحی نداشته... و منظور ما این است که این نقیصه را رفع کنیم... در باب مسائل داخلی البته ما با نهایت بی طرفی سخن خواهیم راند... هیچ وقت خود را به مرتبه متملقان نیست تنزل نخواهیم داد و دولت را بیهوده مورد تمجید قرار نمی دهیم و...»، ناصرالدین شاه دستور داد این نشریه را توقیف و نسخه‌های آن را معدوم کنند.

«روزنامه نظامی علمیه و ادبیه» هم به کوشش حسن سپهسالار و عباس مهندس، انتشار یافت و از آن نوزده شماره به طبع رسید. «روزنامه علمی» هم به صورت دو هفته یکبار زیر نظر محمد حسن خان صنیع‌الدوله، از بیست و دوم ذیحجه ۱۲۹۳ منتشر شد.

در سال ۱۲۹۶، نشریه «مریخ» در تهران، فرهنگ در اصفهان و هفته‌نامه «تبریز» در تبریز منتشر شدند.

در سال ۱۲۹۷، «جریده تجارت» منتشر شد، و در سال ۱۲۹۸، محمد حسن صنیع‌الدوله با همکاری مجیرالدوله، نشریه‌ای هفتگی با عنوان «اطلاع» را انتشار داد و در سال ۱۲۹۹ علیقلی مخبرالدوله که متصدی وزارت علوم و مدرسه دارالفنون بود، «دانش» را منتشر کرد که تا شانزدهم صفر ۱۳۰۰ ه.ق.، جمعاً ۱۴ شماره از آن منتشر شد.^۱

در آغاز سال ۱۳۰۰، محمد حسن خان، روزنامه نفیسی در تهران با چاپ سنگی و خط نستعلیق که غالباً به خط میرزا رضای کلهر، استاد مشهور نستعلیق نویس بوده، با عکسهایی از رجال داخلی و خارجی با نقاشیهای «ابوتراب غفاری» و «مرسی» با نام «شرف» و به صورت ماهانه منتشر کرد که تا سال ۱۳۰۹ دایر بود و مجموعاً هشتاد و هفت شماره از آن منتشر شده است.^۲

در آخرین سالهای حکومت ناصرالدین شاه، نیز «روزنامه ناصری» در تبریز انتشار یافت که تا سال ۱۳۱۱ ق. به مدت هفت سال ادامه یافت. مدیر آن در ابتدا محمد ندیم‌باشی، مدیر مدرسه مظفری بود.

۱ - رک: تاریخ مطبوعات در ایران، و مقدمه راهنمای مطبوعات، ص ۱۸.

۲ - سبک‌شناسی بهار، ج ۳، ص ۳۴۶.

در پایان حکومت ناصرالدین شاه که بیش از شصت سال از انتشار اولین نشریه ایرانی گذشته بود، بجز روزنامه میرزا صالح که در دوره محمدشاه منتشر شد، ۳۶ عنوان نشریه ادواری و دهها شب نامه و نشریات مخفی منتشر شده است. علاوه بر آن، بیست و دو عنوان نشریه فارسی زبان در خارج از کشور نیز منتشر شده است که علیرغم تلاش دولتمردان برای جلوگیری از ورود این نوع مجلات و تهدید مردم از خواندن آنها^۱، طرفداران بسیاری در بین مردم پیدا کرده و تأثیر بسزایی در بیداری مردم داشته‌اند.

به طور خلاصه می‌توان مهمترین اقدامهای روزنامه‌نگاران ایرانی در دوره ناصرالدین شاه را از این قرار دانست:

۱- مشارکت در لغو امتیاز توتون و تنباکو

۲- ندای قانون و عدالت‌خواهی و آگاهی مردم

بعد از ترور ناصرالدین شاه، و آغاز حکومت مظفرالدین شاه، محمد باقرخان ادیب الممالک که بعد از فوت محمد حسن صنیع الدوله، مأمور اداره روزنامه‌های «دولتی ایران» و «اطلاع» شده بود، طی حکمی از سوی شاه به سمت وزیر انطباعات و دارالترجمه منصوب شد (محرم الحرام ۱۳۱۴ ه.ق.) و به لقب اعتمادالسلطنة ملقب گردید.^۲

محمد باقرخان پس از تصدی، ماهنامه «شرافت» را در صفر ۱۳۱۴، منتشر کرد. در همان سال، میرزا محمد حسین فروغی اصفهانی (ذکاء الملک) نشریه «تربیت» را در تهران انتشار داد. این نشریه به جهت روش علمی و فرهنگی خود، توانست در تاریخ مطبوعات ایران تحول تازه‌ای ایجاد کند. «تربیت» پس از ۴۳۴ شماره در تاریخ ۲۹ محرم الحرام ۱۳۲۵ متوقف شد.

در سال ۱۳۲۱ ه.ق. به دستور مظفرالدین شاه، میرزا صادق ادیب الممالک به تهران

۱- لازم به تذکر است که ورود مخفیانه مطبوعات فارسی زبان خارجی به ایران سبب شد تا دولت دستور بازرسی محموله‌های پستی را در پستخانه‌ها صادر کند و کسانی که از این نوع نشریات همراه داشته باشند، دستگیر و تنبیه کنند و توزیع کنندگان را محکوم به حبس نمایند.

۲- لازم به یادآوری است که از زمان ناصرالدین شاه که به محمد حسن صنیع الدوله، لقب اعتماد السلطنة داد، تا زمان صدور فرمان مشروطه، به هر کس که مسؤولیت وزارت انطباعات را عهده‌دار می‌شد، لقب اعتمادالسلطنة می‌دادند.

آمد و هفته نامه ادب را در هشت صفحه در تهران منتشر کرد. در همین سال به دنبال واگذاری اداره روزنامه رسمی ایران به محمد ندیم السلطان (ندیم باشی)، تا مدتی نام این روزنامه به «ایران سلطانی» تغییر یافت. و در همین سال دو نشریه با نام «ثریا» و «دعوة الحق» در تهران منتشر شد. مسئولیت «ثریا» به عهده فرج الله حسینی کاشانی بود و مجله ماهانه مذهبی «دعوة الحق» را «محمدعلی بهجت دزفولی» انتشار می داد. در سالهای ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۴، نشریه‌های دیگری هم وارد بازار مطبوعات ایران شد، اما پس از صدور فرمان مشروطیت، نخستین نشریه به سال ۱۳۲۴ در تبریز منتشر شد. این نشریه را که بدون کسب امتیاز از وزارت انطباعات با نامهایی چون «جريدة ملی»، «انجمن»، «روزنامه ملی»، «روزنامه انجمن»، «روزنامه انجمن تبریز» منتشر می شد، علی اکبر وکیلی و محمود غنی‌زاده سلماسی، اداره می کردند. در همان سال نشریه «مجلس» با روش سیاسی - خبری به مدیریت محمد صادق طباطبائی و سردبیری ادیب الممالک در تهران و نشریه هفتگی سیاسی - خبری «الجناب» به مدیریت میر سید علی جناب در اصفهان و نشریه «معارف» به مدیریت شیخ محمدعلی بهجت دزفولی در تهران به حوزه مطبوعات کشور پیوست.

در ذی‌قعدة سال ۱۳۲۴، مجدالاسلام کرمانی نشریه «ندای وطن» را با روش سیاسی، اقتصادی، ادبی، خبری منتشر کرد. و در ذیحجه همان سال مدیر الممالک هرنندی، نشریه‌ای سیاسی - اجتماعی، خبری را با عنوان «تمدن» انتشار داد. علاوه بر آنها، نشریه‌های دیگری هم در شهرهای ایران منتشر می شد مانند هفته‌نامه «عدل مظفر» به کوشش حسن طبیب علی که در همدان انتشار می یافت و بعدها به نام اکباتان تغییر نام داد و نشریه «آزاد» به مدیریت رضا تربیت، «ابلاغ» به مدیریت محمود اسکندانی، «اتحاد»، «اسلامیه»، «اخوت»، به مدیریت احمد بصیرت، «اتحاد»، «اسلامیه» به مدیریت ابوالقاسم ضیاء العلماء تبریزی، «امید» به مدیریت محصلان فارغ‌التحصیل مدرسه لقمانیه، «دبستان» به مدیریت رضا پرورش، «مصبح» به مدیریت ابوالقاسم تبریزی و... در تبریز منتشر می شد.

از مهمترین رویدادهای سال ۱۳۲۴ ه.ق. صدور فرمان مشروطیت، تشکیل مجلس و امضای قانون اساسی مشروطه ایران در چهاردهم ذی‌قعدة به دست مظفرالدین شاه بود. اصل سیزدهم این قانون، تکلیف مطبوعات را بدین شرح روشن کرد:

«عموم روزنامجات، مادامی که مندرجات آنها محل اصلی از اصول سیاسیه دولت و

ملت نباشد، مجاز و مختارند که مطالب مفید و عام المنفعه، همچنان مذاکرات مجلس و صلاح‌اندیشی خلق را بر آن مذاکرات به طبع رسانیده، منتشر نمایند و اگر کسی در روزنامه‌جات و مطبوعات بر خلاف آنچه ذکر شد و به اغراض شخصی چیزی طبع نماید یا تهمت و افترا بزند، قانوناً مورد استنطاق و محاکمه و مجازات خواهد شد.^۱

در دوره مظفرالدین شاه تا پایان سال ۱۳۲۴ ه. ق.، ۵۸ نشریه ادواری در ایران و حدود بیست نشریه فارسی زبان در خارج از ایران انتشار یافته است. در این دوره نیز انتشار شب‌نامه‌ها و نشریات مخفی، ممنوعیت ورود نشریه‌های خارجی، زندانی کردن و تبعید نمودن روزنامه‌نگاران، نشر روزنامه‌های دولتی و دولت‌نامه‌ها ادامه داشت. استاد محیط طباطبائی، ویژگی‌های مطبوعاتی عصر مظفری را این‌گونه ترسیم می‌کند:

«روزنامه‌های عصر مظفری که در داخل کشور منتشر می‌شدند، مردم را به چند موضوع مهم که عبارت از تعلیم و تربیت، تمدن جدید، عدل و قانون، نظم و تربیت، عبرت از کار ژاپن، تذکر مفاخر قدیم، دعوت به اخوت اسلامی و معرفی سیاست روس و انگلیس در آسیا باشد، دعوت می‌کردند».^۲

با آغاز حکومت محمدشاه به سال ۱۳۲۵، وزارت انطباعات منحل شد و بخشی از وظایف آن به وزارت علوم و معارف واگذار شد و مطبوعات کشور رشد سریع و همه جانبه نمود، به نحوی که در این سال ۹۹ نشریه وارد بازار شد، در حالی که در طول ۷۳ سال عمر مطبوعات در ایران، ۹۱ نشریه منتشر شده بود.

در همین سال، متمم قانون اساسی مشروطیت ایران در ۲۱ شعبان به تصویب رسید که در اصل بیستم آن آمده است: «عامه مطبوعات غیر از کتب ضلال و مواد مضر به دین مبین، آزاد و ممیزی در آنها ممنوع است، ولی هر گاه چیزی مخالف قانون مطبوعات در آنها مشاهده شود، نشردهنده یا نویسنده بر طبق قانون مطبوعات مجازات می‌شود. ولی اگر نویسنده معروف و مقیم ایران باشد، ناشر و طابع و موزع از تعرض مصون هستند.»

این قانون که به عنوان اولین قانون مطبوعات در جلسه پنجم محرم الحرام ۱۳۲۶ به تصویب مجلس شورای ملی رسید و در ۵۲ ماده تنظیم شده بود، با اعتراض جمعی از

روزنامه نگاران ایرانی روبرو شد. میرزا جهانگیرخان، معتقد بود که این قانون دست اداره پوسیده انطباعات را کاملاً باز گذاشته است و در نسیم شمال نوشته شد که:

گفتیم قلم شده‌ست آزاد ایران خراب، گشته آباد
مشروطه قوی نموده بنیاد بس مدرسه‌ها شدست ایجاد
افسوس که شیشه‌مان به سنگ است این قافله تا به حشر، لنگ است

پس از بمباران مجلس در ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶، اوضاع بسیار نامساعدی برای مطبوعات پیش آمد. مطبوعات عمده‌تاً توقیف شدند و روزنامه‌نگاران به حبس افتادند و بعضی مانند میرزا جهانگیرخان شیرازی و شیخ احمد تربیتی در این سال جان بر سرکار نهادند و گروهی هم راهی کشورها و بلاد دیگر شدند و جان به سلامت بردند. بعد از بمباران مجلس تنها دو روزنامه در تهران منتشر می‌شد: «اقیانوس» و «ندای وطن» که این دو نیز عاقبتی جز تعطیلی نیافتند. روند حاکم بر اوضاع مطبوعات بازار «شب‌نامه»‌ها را گرم‌تر کرد تا آنجا که شبی به صبح نمی‌رسید مگر اینکه چند شب‌نامه به دست مردم می‌افتاد و مردم با ولع خاصی به خواندن و توزیع آن همت می‌گماشتند. این شب‌نامه‌ها را باید از عوامل بسیار مؤثر در تنویر افکار عمومی دانست.

پس از سقوط محمدعلی شاه، و آغاز حکومت احمدشاه، نایب السلطنه به علت کمی سن شاه که در آن زمان فقط ۱۳ سال داشت، اداره امور را به عهده گرفت و اوضاع مطبوعات مجدداً سر و سامانی یافت. روزنامه‌نگاران مهاجر به کشور و شهرهای خود بازگشتند و «مجلس»، «تمدن»، «ندای وطن مظفری»، «انجمن اصفهان» و «حبل المتین»، از جمله نشریاتی بودند که دوباره در میدان مطبوعات قد برافراشتند. افزون بر آنها، نشریات جدیدی نیز به فعالیت پرداختند و دوره جدیدی در مطبوعات ایران آغاز شد. دوره‌ای که کمّاً و کیفاً با دوره گذشته تفاوت داشت.

آنچه به اجمال گفته شد، مروری بر اوضاع مطبوعات داخلی ایران از آغاز، تا استقرار مشروطیت بود.

از این دسته مطبوعات که بگذریم، به دسته دیگری از مطبوعات ایرانی برمی‌خوریم که در خارج از کشور به طبع رسیده و به نوبه خود در هدایت افکار ایرانیان و بیداری آنها و فراهم آوردن مقدمات نهضت مشروطیت مؤثر بوده‌اند. از آن جمله: روزنامه «اختر» است که از سال ۱۲۹۲ ه. به صورت هفتگی در اسلامبول چاپ می‌شد و عمری بیست

ساله یافت.^۱ روزنامه دیگر، «قانون» از ملکم خان است که در سال ۱۳۰۷ ه. برای نخستین بار در لندن انتشار یافت، ولی در نتیجه حملات شدیدی که به حکومت ایران، شاه و وزراء می‌کرد، نشر او در ایران ممنوع شد.

دیگر از نشریه «حبل المتین» باید نام برد که برای نخستین بار به سال ۱۳۱۰ ه. در کلکته منتشر شد. علاوه بر آنها از نشریه‌های دیگری هم مانند «ثریا» که از سال ۱۳۱۵ در قاهره منتشر می‌شد و نشریه «پرورش» که از سال ۱۳۱۸ به جای «ثریا» انتشار می‌یافت، می‌توان نام برد.

برای تکمیل این بحث، یادآوری چند نکته لازم است:

۱- رشد مطبوعات در کشور و تنوع و تعدد آنها، مسؤولان مطبوعات را بر آن داشت تا به ضرورت مسائل اقتصادی و سیاسی، دامنه نشر را گسترش داده و بر تیراژ خود بیفزایند. لازمه این کار، مقبولیت در نزد عامه مردم بود، بنابراین متصدیان مطبوعات چاره‌ای جز ساده کردن مطالب خود در سطح فهم عموم مردم و تحریک حساسیتهای مثبت و منفی آنها نداشتند. ارتباط نزدیک مطبوعات و مردم و نفوذ مطبوعات در بخشها و طبقات مختلف جامعه، سبب شد تا فرهنگ عامه مغلوب مطبوعات گردد و مطبوعات رسماً متولی افکار عمومی جامعه شود، تا آنجا که عموم مردم خط مشی خود را از مطبوعات می‌گرفتند و صاحبان مطبوعات خود را زبان گویای مردم می‌دانستند. و البته در زد و بندهای سیاسی و برخوردهای اجتماعی، نباید نقش مؤثر مطبوعات را در سرگردانی مردم نادیده گرفت.

۲- ظهور روزنامه و روزنامه‌نگاری اگر چه پیامدهای مطلوب و مؤثری در رشد و هدایت افکار عمومی داشت، اما تأثیرات نامطلوب «ژورنالیسم تقلیدی» که از ابتدا، گریبان اکثر روزنامه‌نگاران ایرانی را گرفت، نباید فراموش کرد. قابل ذکر است که روزنامه، اولین اثر فرهنگی غرب بود که مورد شناسایی قرار گرفت و متأسفانه منوال‌فکرهای ایرانی که تحت تأثیر جراید فرنگ قرار گرفته بودند، آن را به عنوان الگو، مورد تقلید قرار دادند و روزنامه را مهمترین وسیله آشنایی خود با دنیای جدید دانستند. طبیعی است برای آن دسته از روزنامه‌نگاران خودباخته در برابر مظاهر غرب، مجالی برای اندیشیدن و نقد و بررسی فرهنگ خودی و بیگانه باقی نمی‌ماند. بنابراین،

خوانندگان این دسته از جراید تصویر ناقصی از تمدن و فرهنگ را از نشریات فرنگی اخذ کردند که به هیچ روی مطابق با شخصیت آنها نبود و این وضع سبب شد تا اولاً آشنایی ایرانیان نسبت به معارف و علوم و صنایع، در حد همان مضامین مطبوعاتی باقی بماند و شیوه تحلیلی به کار گرفته نشود.^۱

ثانیاً برخورد جدی با فرهنگ و تمدن جدید صورت نگیرد. بلکه همواره قبول یا ردّ مطلق آن مورد نظر باشد. تفصیل این مطلب به قلم پرنس ملکم خان، مدیر نشریه قانون، خواندنی است:

ملکم خان رسماً می‌گفت: «من خود اختراعی نخواهم کرد. کاش اولیای دولت ما نیز در اختراعات دولتی یک قدری به عقل خود کمتر اعتماد می‌کردند و آن اصولی را که فرنگی‌ها با اینهمه علم و تجربه یافته‌اند، کمتر تغییر می‌دادند. طرحهای دولتی را یا باید به کلی قبول کرد و یا به کلی رد نمود... همین قدر می‌گویم که ما در مسائل حکمرانی، نه می‌توانیم و نه باید از پیش خود اختراعی نماییم. یا باید علم و تجربه فرنگستان را سرمشق خود قرار دهیم و یا باید از دایره بربری‌گری خود قدمی بیرون نگذاریم!»^۲

هم او گفته است: «دولت ایران باید هر قدر که بتواند به کمپانیهای خارجه امتیاز بدهد... از کثرت مداخل کمپانیها نباید حسد برد. اگر کمپانیها مداخل زیاد نکنند، به ایران نخواهند آمد و اگر نیایند، ایران آباد نخواهد شد...»^۳

البته در برابر این جریان فکری وابسته که توسط نشریات در مملکت اشاعه می‌یافت،

۱ - مشابه این اشکال البته در ترجمه‌های این دوره نیز محسوس است. دکتر عبدالحسین زرین‌کوب در کتاب نقد ادبی می‌نویسد: «به رغم برخی نویسندگان، علاوه بر صنعت فرنگی به حکمت آن قوم هم توجه شده است. چنانکه رساله دکارت به فارسی ترجمه شد و بعضی از طالبان حکمت چنانکه «کنت دوگوبینو» خاطرنشان می‌کند، نسبت به حکمت فرنگی هم کنجکاوی نشان داده‌اند. نه فقط نظریه نیوتون در باب تجاذب عمومی به وسیله اعتضاد السلطنة در فلک السعادة مطرح شد، و چیزی از تعلیم داروین را یک معلم دارالفنون در کتابی به نام «جانورنامه» منعکس نمود، بلکه باره‌ای از اقوال هیوم، در کلام آخوندزاده و بعضی مبادی جان استوارت میل و اگوست کنت در اقوال ملکم خان نیز انعکاس یافت» با این وجود، همانطور که بارها اشاره کرده‌ایم، این مباحث هیچگاه تعمیق نیافت. فی المثل ترجمه‌ای که از «گفتار در روش درست راه بردن عقل» از سوتی افضل الملک صورت گرفت، چهل سال بدون تأمل در حال خود باقی ماند و فرضیه دیگر نیز صرفاً به عنوان اسباب جدل و ستیزکلامی با گذشته اسلام به کار آمد، بی آنکه در زندگی عملی مردم منشأ اثر باشد. (رک: نقد ادبی. ج ۲/ص ۶۳۶)

۲ - پرنس ملکم خان، دفتر تنظیمات به نقل از کتاب فکر آزادی. فریدون آدمیت، ص ۱۲۵.

۳ - پرنس ملکم خان، دیباچه شرقی، همان مأخذ، ص ۱۵۲.

سنت‌گرایانی هم وجود داشتند که با تمام مظاهر تمدن غرب مخالفت می‌کردند و آن دسته از کسانی که بتوانند و بخواهند به نقد و بررسی تفکر و تمدن جدید برخیزند، کمیاب یا نایاب بودند. ولی با این همه افراد صدیق و انقلابی نیز در حوزه مطبوعات توانستند تا اندازه‌ای در تحقق بخشیدن به آرمانهای خود و بیداری ایرانیان در معرفت به خویش، توفیق یابند که از آنان سید اشرف‌الدین گیلانی، صاحب نسیم شمال و فرخی یزدی، صاحب نشریه طوفان قابل ذکرند که البته دولتشان مستعجل بود.

۳- شیوع روزنامه‌نگاری در تحوّل نشر فارسی بسیار مؤثر بوده است و بیشترین جنبه تأثیرگذاری مطبوعات در نشر، ارتباط نزدیک مردم با مطبوعات می‌باشد. معمولاً روزنامه‌ها و جراید به سبب درج اخبار روز، انتقادات و مقالات خواندنی و جالب، خوانندگان بیشتری را به خود جلب می‌کنند و از آنجا که بیشتر خوانندگان مطبوعات، معلوماتی سطحی دارند، لغات و اصطلاحات و شیوه نگارش روزنامه‌ها را راحت می‌پذیرند و آنها را در گفتار و نوشتار خود به کار می‌گیرند و به روزنامه‌ها استناد می‌کنند. این مطلب در دوره بازگشت ادبی که روزنامه‌ها و جراید تنها وسیله ارتباط جمعی به حساب می‌آید، چشمگیرتر از دوره‌های بعدی است که رادیو و تلویزیون رواج یافت. طبیعی است که اگر روزنامه‌نگاران صرفاً به جنبه‌های اقتصادی و یا سیاسی توجه می‌داشتند و به زبان فارسی و نشر فارسی نمی‌پرداختند، قدرت دخل و تصرف آنها و نفوذی که در خوانندگان خود داشتند، می‌توانست چه مقدار زیان‌آور باشد. متأسفانه در نشر مطبوعاتی از آغاز تا به امروز مشکلات خاصی از نظر واژه‌سازی، ترکیب و جمله‌بندی، استفاده از کلمات نامفهوم و نابجا و... به چشم می‌خورد.

در مطبوعاتی که در خارج از کشور منتشر می‌شد، تأثیرپذیری از زبانهای خارجی کاملاً محسوس است. برای نمونه در روزنامه «ثریا» که به مدیریت علی محمدخان کاشانی، در مصر انتشار می‌یافت و مقالات مفیدی در زمینه‌های سیاسی و اجتماعی داشت، کثرت لغات خارجی و ترجمه لغات بیگانه در تمامی صفحات مشاهده می‌شود. گذشته از آن سبک نگارش عربی مثل مطابقت صفت و موصوف که در نشر فارسی چندان معمول نیست، در این نشریه فراوان به کار رفته است. مانند: یکی از مسائل مهمه سیاسیه (شماره ۱، ص ۲) یا: السنه قدیمه و هندسه و علوم طبیعی و علوم دینیه را اختیار می‌کنند.

نمونه‌ای از نشر روزنامه ثریا:

«گفت پیغمبر که چون کوبی دری عاقبت زان در برون آید سری
چون امروز کلیه مطبوعات فارسیه چه در خاک ایران و چه در ملک اجانب زبان
نصیحت باز کرده و نغمه (حب الوطن من الایمان) ساز کرده‌اند و ابنای وطن را از فکر و
شعوذه اجانب و گرگان مغربی که خود را در لباس میش به ما جلوه می‌دهند، خبردار
نموده، نتیجه جهالت و نادانی را که عذاب علیم (ظ: الیم) و سخن عظیم است،
خاطر نشان کرده و ثمره علم و تمدن را که (فیه تشتهی الانفس و تلذ الاعین) موجود
است، بر ما عرضه می‌نمایند، «ثریا» نیز همواره دولتخواه و ملت‌پرست و با ترانه آنها
هم‌آواز و با نغمه این بیان دمساز است، لازم می‌داند که هر هفته آنچه را دیده و شنیده و
فهمیده یکسر ذکر کند، شاید ثمری نیکو بخشد و باری خیر آرد (کلک ما نیز زبانی و
بیانی دارد).^۱

البته در میان روزنامه‌های داخلی نیز بعضی از روزنامه‌ها جوانب ادبی را هم رعایت
می‌کردند که سهم آنها در تحول و تکامل نشر فارسی از نشر متکلف و مصنوع به نشر ساده و
روان غیر قابل انکار است. مثلاً روزنامه «تربیت» که به مدیریت میرزا محمد حسن
ادیب، متخلص به «فروغی» انتشار می‌یافت، از انشاء و سبک خوبی برخوردار بود.
فروغی از نویسندگانی بوده که به هر دو سبک کلاسیک و ساده مطلب می‌نوشت. از
نمونه‌های کار او یکی ترجمه «راولنس» است که با قلم و نام او به چاپ رسید و دیگر
پاورقی‌های بسیار لطیف و رمان مانند «عشق و عفت» است که در روزنامه تربیت به
یادگار مانده است.

همچنین از تأثیر مطلوب روزنامه معروف «صور اسرافیل» که از ربیع الآخر سال
۱۳۲۵ هجری یعنی یک سال پس از صدور فرمان مشروطیت آغاز شد، نباید غفلت
داشت. مدیران این روزنامه از آغاز میرزا جهانگیرخان شیرازی و میرزا قاسم خان
تبریزی بودند و میرزا علی اکبر دهخدا هم زیر عنوان «چرند و پرند» و به امضای

۱ - برای اطلاع بیشتر از آغاز و سیر روزنامه و روزنامه‌نگاری در ایران رک: دوره چهار جلدی تاریخ
مطبوعات در ایران از محمد صدرهاشمی، سبک‌شناسی بهار، ج ۳ از صبا تا نیما، ج ۱. تاریخ ادبیات
ایران ج ۴/ از صفویه تا عصر حاضر، از ادوارد براون، ترجمه بهرام مقدادی، ص ۴۱۱. تاریخ تحول نشر
فارسی و راهنمای مطبوعات ایران در عصر قاجار از سید فرید قاسمی و ادبیات نوین ایران، ترجمه و
تدوین دکتر یعقوب آژند، بخش چهارم، تألیف ل. پ. الول ساتن. و کتاب هفتاد سخن، جلد سوم، ص ۲۸۵
به بعد.

«دخو» در آن مقالات انتقادی منتشر می‌کرد که شهرت فراوان یافت و موجب تأسیس مکتب خاصی در سبک نثرنویسی فارسی شد که تا امروز ادامه دارد.

انجمنهای سری و مطبوعات زیرزمینی

از پدیده‌های اجتماعی دورهٔ قاجار که از مقدمات نهضت مشروطیت شمرده می‌شود، تشکیل انجمنهای سری و انتشار شب‌نامه‌ها و مطبوعات زیرزمینی بود که در صفحات گذشته به نقش روشنگری آنها اشاره شد.

این نهادهای پنهانی و انقلابی که پایگاههای فکری و برنامه‌ریزی نهضت علیه استبداد قاجاری را فراهم می‌آوردند، از اواخر صدارت میرزا علی اصغرخان امین السلطان، به همت روشنفکران، آزادیخواهان و روزنامه‌نگاران پایه‌گذاری شد. از اهداف انجمنهای زیرزمینی، یکی تهیه مقاله‌های افشاکننده و بیدارکننده برای چاپ در جراید خارج از کشور و دیگر مطالعه و نقد و بررسی مطالب مطبوعات داخلی و خارجی، به صورت روزانه یا هفتگی بود تا ضمن مطالعه و تبادل افکار، خط مشی فعالیتهای انقلابی را با شناخت بیشتری روشن سازند. از اهداف دیگر این نوع انجمنها، ارتباط بین انقلابیهای مقیم ایران و خارج از کشور را باید ذکر کرد.

ارتباط نزدیک مخالفان با گروهی از شخصیتهای روحانی از جمله آیت الله سید محمد طباطبائی و استفاده از نفوذ معنوی آنها، سبب شد تا انجمنهای مخفی در شهرستانها نیز تشکیل شود و به فعالیتهای انقلابی اقدام نماید.

پیش از تشکیل انجمنهای سری، «مجمع آزادمردان» در تاریخ دوازدهم ربیع الاول سال ۱۳۲۱ هجری در تهران ایجاد شد که بیش از چهل نفر از مخالفان دولت در آن شرکت داشتند که از آن جمله‌اند: ملک المتکلمین، سید محمدرضا شیرازی (مساوات)، سید جمال‌الدین واعظ، حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی، میرزا سلیمان خان میکده، مجدالاسلام کرمانی، معین‌العلمای اصفهانی، میرزا جهانگیرخان شیرازی «صور اسرافیل»^۱.

نخستین انجمن سری در اواخر ماه ذیحجهٔ سال ۱۳۲۲ و اوایل سال ۱۳۲۳ هجری در تهران تشکیل شد و به صورتی فعال و موفق در هماهنگی اعضا و چاپ و نشر اعلامیه‌ها

و مقاله‌های انقلابی روزنامه‌های محلی و رساله‌های روشنگرانه و... می‌کوشید و ارتباط با نویسندگان مطبوعات ملی برون مرزی و تهیه و ارسال مقاله‌های افشاگرانه به آنها را از اهمّ وظایف خود می‌دانست.

نخستین مقاله‌ای که از این انجمن مخفی منتشر شد، مطلبی بود که با چاپ ژلاتین انتشار یافت و برای رجال سیاسی و جراید فرستاده شد. روزنامه «حبل المتین» این مطلب را در شماره بیست و چهارم از سال سیزدهم خود درج کرد و روزنامه «مظفری» هم که در آن هنگام توقیف شده بود، پس از رفع توقیف، آن را در شماره سوم از سال ششم خود با اندکی تفسیر به چاپ رسانید.^۱

از معروف‌ترین «شب‌نامه»های این دوره، یکی «لسان الغیب» است که به صورت مرتب از سوی «کمیته انقلابی - سری تهران» در سال ۱۳۱۹ هجری انتشار می‌یافت. این شب‌نامه توسط محمدعلی خان، شیخ عبدالعلی مؤبد، حاج میرزا حسن رشدیه و شیخ یحیی کاشانی، در آغاز بر ضد دولت امین السلطان و سپس بر ضد استبداد حاکم منتشر می‌شد.

«غیرت» نیز پس از انتشار «لسان الغیب» در سال ۱۳۱۹ هجری توسط همان انجمن سری در تهران منتشر شد.

«روزنامه غیبی»، شب‌نامه مرتب و معروف دیگری است که به وسیله ملک المتکلمین، عضو انجمن سری اصفهان، تهیه می‌شد و پس از چاپ در روسیه به ایران می‌رسید و در اختیار مردم قرار می‌گرفت. حمله این شب‌نامه به حکومت ظالمانه مسعود میرزا ظل السلطان، حاکم اصفهان بود.

«تلقین ایران»، «تلقین نامه» یا «ارشادنامه» از شب‌نامه‌های معروف و مرتب دیگر هستند که در سست نمودن عقاید و افکار مردم نسبت به حکومت قاجار منتشر می‌شدند. آخرین شب‌نامه قبل از مشروطه، «صبح نامه» است که به وسیله سید محمدرضا شیرازی (مساوات) با چاپ ژلاتینی در تهران انتشار می‌یافت و هجده یا نوزده شماره از آن منتشر شد.^۲

۱ - همان مأخذ، ص ۴۳۰. ضمناً مطالب جالب توجه این لایحه در کتاب «تاریخ سانسور در مطبوعات ایران» تألیف گوئل کهن، جلد اول، ص ۲۳۵-۲۳۲ آمده است.

۲ - رک: براون، ادوارد، تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت، ترجمه محمد عباسی، ج ۲/ ص ۴۹۰.

غیر از این دسته شب‌نامه‌های مرتب، شب‌نامه‌هایی هم به طور نامرتب و پراکنده در دسترس مردم قرار می‌گرفت که از آن جمله می‌توان از «پندنامه»، «عبرت‌نامه» و تعداد بسیار زیادی اعلام‌نامه یاد کرد.

هر یک از شب‌نامه‌ها سبک و روش خاصی در طرح مسائل سیاسی و اجتماعی داشتند و یکی از روشهای موفق، روش طنزپردازی و سرودن تصنیف بود که بسیار هم مورد استقبال مردم قرار می‌گرفت و غالباً مردم تصانیف را از بر داشتند. مثلاً در سال ۱۲۸۷ هجری که ناصرالدین شاه به عتبات مسافرت کرد، تصنیفی در بین مردم پخش شد که اعتراض به اوضاع اجتماعی و به خصوص گرانی داشت:

شاه کج کلا رفته کربلا گشته بی‌بلا
نان شده گران یک من یک قران یک من یک قران
ما شدیم اسیر از دست وزیر از دست وزیر^۱
و وقتی مظفرالدین شاه، اختیار مسعود میرزا ظل‌السلطان را محدود کرد و فقط حکومت اصفهان را به او وا گذاشت، مردمی که جانشان از ظلم مسعود میرزا به لب رسیده بود، با سرودن این تصنیف، شادمانی خود را اعلام داشتند:

شازده جان خوب کردی! قاچ زین بگیر نیفتی
کو اصفهان پایتخت من؟ کو توپچی و کو تخت من؟
کو حکمهای سخت من؟ ای خدا بین این بخت من!
شاه بابا گناه من چه بود؟ این روز سیاه من چه بود؟
کو اصفهان؟ کو شیرازه؟ کو صام الدوله پر نازه؟ کو توپچی و کو سربازه؟
شاه بابا گناه من چه بود؟ این روز سیاه من چه بود؟^۲

۱ - رک: بدیعی نادره، ادبیات آهنگین ایران، تهران ۱۳۵۲.

۲ - تاریخ نهضت‌های فکری در دوره قاجاریه، بخش یکم، ص ۴۳۵. در مورد ترانه و تصنیف و نقش آنها در انقلاب مشروطیت رک: بخش شعر و شاعران در همین کتاب

۵- ترجمه و مترجمان

ترجمه و مترجمان

مقدمات ترجمه و چاپ و نشر کتاب در دوره قاجاریه و از زمان عباس میرزا، نایب السلطنة و ولیعهد فتحعلی شاه قاجار و وزارت میرزا بزرگ قائم مقام فراهم آمد.

رجال قاجار همانطور که قبلاً هم اشاره شد، افرادی را برای آموختن صنعت چاپ به اروپا فرستادند و چاپخانه‌های سنگی و حروفی را در تبریز و تهران برپا نمودند. و به فن ترجمه از زبانهای فرانسوی و انگلیسی اظهار علاقه کردند.

میرزا تقی خان امیرکبیر که در دوره محمدشاه قاجار با منصب سرتپی به عنوان امیرنظام، مقام وزارت آذربایجان را در امور کشوری و لشکری داشت، نسبت به تألیف و ترجمه کتاب بسیار حساسیت نشان می‌داد و در مأموریتی که در دوران امیرنظامی به ارزنة‌الروم داشت، دستور تألیف «جهان‌نمای جدید» را صادر کرد که احوال جغرافیایی و تاریخی و سیاسی جهان را دربرمی‌گرفت.

در دوره وزارت هم، امیرکبیر به این امر مهم توجه داشت و کار تألیف و ترجمه کتب اساسی را دنبال کرد و با تأسیس مدرسه عالی دارالفنون و راه‌اندازی دستگاه مترجمان دولتی، بر رونق کار ترجمه افزودند. امیرکبیر هیأتی از مترجمان را در دربار گرد آورد و به همه کسانی که با زبانهای خارجی آشنا بودند، توجه خاص مبذول داشت و به هر یک کاری ارجاع نمود.

هیأت مترجمان را سه گروه تشکیل می‌دادند: ۱- اتباع فرنگی مستخدم دولت، ۲- ایرانیان مسیحی، ۳- شاگردان ایرانی که در فرنگ درس خوانده یا در ایران زبان آموخته بودند.

از گروه اول، ریشاخان فرانسوی، ادوارد برجیس و برادرش برجیس کوچک و آندره

نمساوی و از گروه دوم، جان (ژان داودخان) مترجم اول دولت و برادرش که مدتی در سفارت اسلامبول مأمور بود و میرزا ملکم خان و میرزا ابراهیم عموی ملکم خان که در کلکته درس خوانده بود و از گروه سوم: یحیی خان، حاج میرزا محسن، میرزا آقای تبریزی، میرزا محبعلی یکانلو، میرزا عبدالرسول، میرزا زکی علی آبادی، محمدقلی خان، محمدرضاخان کاشانی، محمدحسن خان قاجار را می‌توان نام برد که از میان آنان بعضی شاخص‌ترند مانند ملکم خان و یحیی خان برادر میرزا حسین خان سپهسالار که به وزارت خارجه هم رسید و میرزا آقا تبریزی که در بخش ادبیات نمایشی درباره او و آثارش سخن گفته‌ایم و میرزا محبعلی یکانلو که نخستین کتاب در حقوق بین‌المللی عمومی را با عنوان «حقوق ملل» به فارسی ترجمه کرد و از عهده آن خوب برآمد.

موضوع کتابهایی که در آن دوره مورد توجه قرار می‌گرفت و برای ترجمه آنها اقدام می‌شد، موضوع خاص و محدودی نبوده است و تقریباً در همه زمینه‌ها مانند علوم طبیعی، صنعت، زراعت، تجارت، اقتصاد و مالیه، سیاست و قوانین، معدن‌شناسی، تربیت حیوانات اهلی، درختکاری، نظامی، طب، و... کتابهایی به فارسی ترجمه شده است.^۱

اما نخستین کتابهایی که از زبان اروپایی ترجمه می‌شد، کتابهایی در زمینه تاریخ و جغرافیا و مسائل علمی بود که برای تدریس در مدرسه دارالفنون به کار می‌رفت، و چون به تدریج احتیاج به ترجمه آثار علمی و ادبی بیشتر احساس شد، «دارالطباعه و دارالترجمه خاصه همایونی» به جای مطبعه دارالفنون، تأسیس و به چاپ و انتشار آثار ادبی کشورهای اروپایی، خاصه ادبیات فرانسه پرداخت. ریاست دارالطباعه را در بدو تأسیس، محمد حسن خان صنیع الدوله به عهده داشت.^۲

امیرکبیر برای مطالعه ناصرالدین، دستور داد تا تاریخ مفصل فرانسه را تا زمان ناپلئون در دو جلد ترجمه کردند. این ترجمه که جلد اول آن در دست نیست، به انشای میرزا شفیع منشی و خط رضاقلی تاریخ‌نویس تحریر یافته و احتمال داده‌اند که مترجم کتاب «ریشاخان» باشد.^۳

۱ - برای اطلاع بیشتر از نام و موضوع کتابهای مورد ترجمه رک: آدمیت، فریدون. امیرکبیر در ایران، تهران، نهضت‌های فکری ایرانیان در دوره قاجار عبدالرفیع حقیقت، بخش یکم، آیین‌پور، یحیی. از صبا تا نیما، ج اول.

۲ - نگا: هفتاد سخن، ج ۳/ ص ۲۹۲.

۳ - رک: امیرکبیر و ایران، صفحه ۳۸۲-۳۸۰.

تشویق امیرکبیر به ترجمه آثار فرنگی و اینکه به هر مترجمی که کتابی ترجمه می‌کرد، انعامی می‌داد از یک سو و تمایل عموم به خواندن افسانه‌ها و داستانها از سوی دیگر، میل و رغبت دیگران را برای ترجمه کتب خارجی افزود. و افراد دیگری که با هیأت دولتی ترجمه، سروکاری نداشتند، به این کار روی آوردند که نتیجه زحمات آنان، جمع‌آوری یک سلسله آثار مهم در موضوعهای مختلف علمی و ادبی بوده است. علاوه بر کتابهای درسی و تعلیماتی، یک سلسله کتابهای تاریخی از جمله: تاریخ پطر کبیر و شارل دوازدهم و اسکندر مقدونی از آثار ولتر و تاریخ ایران، تألیف سرجان ملکم که از روی ترجمه فرانسوی آن به فارسی برگردانده شد و سه تفنگدار، کنت دومونت کریستو، لوئی چهاردهم و پانزدهم از آثار الکساندر دوما پدر، تلماک، اثر فنلن، روبنس کروزو، اثر دفو، زیلبلاس، اثر لساژ، کلبه هندی، اثر برناردن دوسن پیر، و مسافرت گولیور اثر سویفت، رمانهای علمی ژول ورن و سرانجام، ترجمه «سرگذشت حاجی بابای اصفهانی» اثر جیمز موریه، را می‌توان نام برد که بعضی مترجم آن را شیخ احمد روحی^۱ و بعضی دیگر از محققان^۲ مترجمش را میرزا حبیب اصفهانی دانسته‌اند.^۳

از میان نخستین و بهترین ترجمه‌هایی که در تحول و تکامل نثر فارسی سهیم‌اند، یکی ترجمه «هزار و یک شب» را باید نام برد. این کتاب که اصلاً از آثار ادبی ایران پیش از اسلام است و در دوره اسلامی با تصرفاتی به عربی نقل شده است، تا دوران سلطنت قاجاریه به فارسی ترجمه نشده بود و اگر ترجمه‌ای از آن صورت گرفته باشد، شهرتی نیافته است. در زمان محمدشاه به فرمان «بهمن میرزا»، فرزند نایب السلطنه عباس میرزا، کتاب الف لیلة توسط میرزا عبداللطیف طسوجی تبریزی به فارسی ادیبانه و استادانه‌ای ترجمه شد و شمس الشعراء، سروش اصفهانی مأمور شد که در مقابل اشعار عربی متن، ابیات فارسی بجوید و یا آنها را به شعر فارسی ترجمه کند. مترجم هزار افسانه در زبان فارسی، حسن ذوق و استادی تمام داشته و نثری متین و

۱ - براون، ادوارد، تاریخ ادبیات ایران از صفویه تا عصر حاضر، ص ۴۱۱.

۲ - مینوی، مجتبی. پانزده گفتار، ص ۳۱۰. و نیز رک: مقدمه جلال‌زاده بر کتاب حاجی بابا که از سوی انتشارات امیرکبیر به چاپ رسیده است. ایضاً رک: مجله آینده، شماره‌های ۱ و ۲ و ۳ از سال سیزدهم، مقاله «باز هم درباره حاجی بابا» و مقایسه کنید با نظر دکتر خانلری در کتاب هفتاد سخن، ج ۳/ ص ۲۹۸-۲۹۴.

۳ - برای اطلاع بیشتر از شرح حال و کار میرزا حبیب اصفهانی، علاوه بر منابع مذکور رک: بخش نمایش و ادبیات نمایشی در ایران، در همین کتاب

استادانه و در عین حال شیرین و شیوا دارد. سبک انشای ترجمه کتاب الف لیلة، بعدها در اسلوب نثر فارسی تأثیر بسیار کرد و مترجمان حاجی بابا و ژیل بلاس و بوسه عدرا در پرداختن عبارات و اسلوب بیان از آن متأثر شدند.^۱

از دیگر ترجمه‌هایی که موجد سبک خاصی در نثر فارسی معاصر شده است، ترجمه تمثیلات یا نمایشنامه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده است که در جای خود درباره آن گفتگو شده است.^۲ مترجم این نمایشنامه‌ها میرزا جعفر قراچه‌داغی است که در مقدمه ترجمه خود نوشته است: «صرف نظر از فواید عام که از قول مصنف در ترجمه عرض خواهد شد، فایده خاص را نیز در این ضمن مراعات کرده، بر خلاف سلیقه چیزنویسان قدیم، از قید عبارات مغلقه و الفاظ مشکله رها نموده به زبان عوام و سخنان روان و کلمات مأنوس و عبارات معروف این کتاب مستطاب را نوشته، به اتمام رسانید که بی سواد با سواد هر دو به خواندن و شنیدن، از فواید آن بهره‌مند شوند و اطفال مظلوم که همیشه برای یاد گرفتن هجی در ورطه عبارات مغلق مستغرق و گرفتارند، به خواندن این کتاب که به زبان آنها گردیده، آنچه می‌خوانند و می‌آموزند، معنی آن را نیز فهمیده، بصیرت و روشنایی حاصل کنند.»^۳

برای نخستین بار، با ترجمه تمثیلات به زبان فارسی، شیوه تازه‌ای در اسلوب نثرنویسی به وجود آمد که به کار بردن «اصطلاحات عوام» و «اسلوب مخابره» در نوشتن بود. ترجمه‌های طسوجی و میرزا جعفر قراچه‌داغی به علاوه ترجمه حاجی بابای اصفهانی که بسیار استادانه و ادیبانه است و از بهترین نمونه‌های نثر جدید فارسی به شمار می‌رود و ترجمه‌هایی که از محمدطاهر میرزا، فرزند اسکندر میرزا، پسر عباس میرزا به جای مانده است، مانند ترجمه سه تفنگدار، اثر الکساندر دومای فرانسوی و کتاب کنت مونت کریستو و ترجمه‌های دیگر، و ترجمه‌های محمدحسین خان ذکاء الملک متخلص به فروغی، مترجم «سفر هشتاد روزه» اثر ژول ورن و «کلبه هندی» اثر برناردن دوسن پیر و ترجمه‌های برخی دیگر از مترجمان در هموار ساختن راه پرفراز و نشیب نثر فارسی بسیار مؤثر بوده است.

* * *

ترجمه کتب خارجی اگر چه با نیت خیرخواهانه امیرکبیر، نقش بسیار مهمی را در ارتقاء علمی کشور و رشد و آگاهی عمومی جامعه و اطلاع اهل علم و دانش از دستاوردهای علمی و تحقیقاتی دانشمندان غرب به دنبال داشت، ولی متأسفانه به خاطر بی‌دقتی بعضی از مترجمان و رعایت نکردن اصول ادبی در ترجمه، سبب سست شدن نثر فارسی می‌شد، خصوصاً وقتی که آثار پیش پا افتاده‌ای از قبیل سرگذشت «مادام دومونت پانسیه» و داستان «روکامبول» هر دو تألیف «پنس دوترای» رمان نویس فرانسوی هم در زمره کتابهای قابل ترجمه قرار گرفت و در مقدمه‌هایی که بر این نوع ترجمه‌ها می‌نوشتند آنها را در زمره کتابهای برجسته و نمونه‌های خوب ادبیات کلاسیک معرفی می‌کردند و چنان به خواننده وانمود می‌کردند که ترجمه و خواندن این نوع آثار لازمه کسب دانش، فرهنگ و هنر است. علاوه بر این اشکال، ضعف دیگری هم در حوزه ترجمه به فارسی در دوره قاجار وجود داشت و آن ماندن در حد ترجمه و توجه نمودن به عمق و اساس کارهای فرنگیان بود که بیش از تحقیق، نوعی «تقلید» را به ایرانیان می‌آموخت.

از این نوع نارساییها که درگذریم، باید اذعان کرد که مترجمان برای بازگرداندن یک کتاب از متن اصلی به فارسی ناگزیر به ساده‌نویسی و پرهیز از عبارت‌پردازیهای مسجع و مصنوع بوده‌اند و همین در تحوّل نثر فارسی از نثر متکلف به نثر ساده بسیار مؤثر و مهم تلقی می‌شود. به نحوی که اگر این ترجمه‌ها صورت نمی‌گرفت، انشای ادبی امروز به وجود نمی‌آمد.^۱

۶- سفرنامه و سفرنامه‌نویسان

سفرنامه و سفرنامه‌نویسی

سفرنامه‌نویسی گرچه از زمانهای دور در ایران معمول بوده، ولی در دوره صفویه و بعد از آن از توجه خاصی برخوردار شده است. تا آنجا که سلاطین و درباریها هم به نوشتن آن رغبت نشان داده‌اند.

سفرنامه‌ها چون اغلب در طی مسافرت و با عجله نوشته می‌شده، مجالی برای عبارت‌پردازی باقی نمی‌مانده و به این سبب اکثر سفرنامه‌هایی که بخصوص در دوره قاجار و از زمان فتحعلی‌شاه به بعد در دست است، به اسلوب و انشایی ساده و روان نوشته شده و از تکلفات منشیانه عاری است و البته چون موضوع این سفرنامه‌ها جالب بوده است و عموم، آنها را می‌خوانده‌اند، در تغییر اسلوب نثرنویسی تأثیر بسیار داشته است.^۱

اولین سفرنامه دوره مورد بحث ما، متعلق به میرزا صالح شیرازی است که به مناسبت تأسیس اولین روزنامه در ایران، در بخش روزنامه و روزنامه‌نگاری درباره آن سخن گفته‌ایم. سفرنامه او شرح مشاهدات و حوادثی است که او در طی پنج سال (۱۳۲۵-۱۳۲۰ هـ.) سفر خود به انگلستان به رشته تحریر درآورده است.

پس از سفرنامه میرزا صالح، باید از سفرنامه خسرومیرزا، پسر هفتم عباس میرزا، نایب السلطنه نام برد که برای تدارک قتل گریبایدوف، نزد نیکولای اول، امپراطور روسیه فرستاده شده بود. شرح سفر او را که از ۱۶ شوال ۱۳۴۴ تا سوم رمضان ۱۳۴۰ هـ به طول انجامید، میرزا مصطفی افشار، از همراهان خسرو میرزا نگاشته است.

دیگر از سفرنامه‌های نخستین، *بستان السیاحه* حاج زین العابدین شیروانی است که در سال ۱۲۴۷ چاپ شد و شرح سفر مؤلف به قفقاز و شهرهای ایران و عراق و هند و بدخشان و ترکستان و ماوراء سیحون و خلیج فارس و یمن و مصر و سوریه و ترکیه و ارمنستان است.^۱

مهمترین سفرنامه‌هایی که در این دوره به چاپ رسیده و خواننده بسیار داشته و توانسته است در نثر فارسی تأثیر چشمگیر داشته باشد، سفرنامه‌های ناصرالدین‌شاه است. که بعضی به انشاء خود او و بعضی به قلم دیگران است. «روزنامه سفرنامه کربلا» که متعلق به سفر کربلائی سال ۱۲۸۷ اوست و «سفرنامه فرنگستان» که شرح حوادث و مشاهدات او در سفر فرنگ سال ۱۲۹۰ هجری است، از سفرنامه‌هایی است که به قلم خود شاه است. انشاء این سفرنامه‌ها، انشای ساده و نزدیک به محاوره و عاری و خالی از هر گونه تکلفی است.

به نظر می‌آید که این درجه از سادگی در انشاء، هنوز معمول و مستحسن نبوده، زیرا در آغاز «روزنامه سفرنامه کربلا» منشی حضور که مأمور تنظیم اوراق این سفرنامه و چاپ آن بوده است مقدمه‌ای منشیانه نوشته و از سادگی بیان شاه به این عبارت عذر خواسته است: «آنها که بر مراتب کمالات علمیه و کلمات جامعه و نشر فیض و بسط فضل و عوارض خاطر همایونی واقفند، سادگی عبارت روزنامه را که از زواید پیراسته و فقط به ذکر حالات حسنه و حرکت و سکون اردو حصر شده، بر حسن ایجاز کلام و تقریب ادراکات عوام محمول دارند.»^۲

نمونه‌ای از نثر ناصرالدین‌شاه:

«... امروز حالت غریبی از فرانسویها دیدم؛ اولاً آن حالت عزای بعد از جنگ آلمان را هنوز دارند و عموماً از کوچک و بزرگ مهموم و غمناک هستند. رخت زن‌ها و خان‌ها و مردم همه رخت عزاست، کم زینت، بسیار ساده و گاهی بعضی از مردم آواز «زنده باد مارشال، زنده باد پادشاه ایران» می‌کردند.

از یکی دیگر هم شنیدم در گردش شب به آواز بلند می‌گفت: سلطنت و قواعد او

۱ - به مناسبت، احوال و آثار دیگر زین العابدین شیروانی، از او در بخش تصوف و عرفان و تذکرها و تراجم یاد کرده‌ایم.
۲ - هفتاد سخن، ج ۳/ ص ۲۸۴.

محکم و باقی باد. از اینها همه معلوم می‌شود که فِرَق زیادی حالا در فرانسه می‌باشند که طالب سلطنت هستند، یعنی آنها هم سه فرقه هستند: فرقه‌یی اولاد ناپلئون را می‌خواهند، فرقه‌یی اولاد لوی فیلیپ را، فرقه‌یی هانری پنجم را می‌خواهند که از خانواده بوربون و با اولاد لوی فیلیپ اگر چه یک طایفه هستند، اما جدائی دارند. جمهوری‌طلبان هم قوت زیادی دارند، اما آنها هم به یک عقیده نیستند. بعضی جمهوری روژ یعنی جمهوری سرخ را طالب هستند که اصل جمهوری است. بعضی جمهوری وسط را طالبند که هم قواعد سلطنت در آن باشد هم پادشاه نباشد. بعضی دیگر طورهای دیگر طالبند. در میان این فرق مختلفه، حالا حکمرانی کردن بسیار کار مشکلی است و عواقب این امور البته بسیار اشکال خواهد پیدا کرد مگر اینکه همه متفق‌الرأی شده یا پادشاهی مستقل یا جمهوری مستقل برقرار شود. آن وقت دولت فرانسه قوی‌ترین دول است و همه کس باید از او حساب ببرد.

اما با این اختلاف آراء بسیار مشکل است که منظم شود. خلاصه قشونی که امروزه ایستاده بودند، قریب بیست هزار نفر می‌شدند. این عمارتی که منزل ماست، سابقاً دارالشوری یعنی مجلس اجتماع وکلای ملی بوده است. بعد از خلع ناپلئون سیم از پادشاهی و جمهوری شدن دولت فرانسه وکلا و اولیای دولت همه به ورسایل^۱ رفته، شهر پاریس را بالمره از ادارات دولتی خالی گذاشتند، شهر پاریس فی الحقیقه حالا مخصوص رعیت و عامه مردم است. هر طور بخواهند حرکت کنند، دولت چندان قدرت ممانعت ندارد، عمارت تویلری^۲ که بهترین عمارات دنیا بوده است، حالا بالمره خراب شده است که کمونها^۳ آتش زده‌اند. از عمارت همان دیوارها باقی مانده. ما خیلی تأسف خوردیم. اما بحمدالله عمارت لوور^۴ که متصل به عمارت تویلری است، محفوظ مانده و خراب نشده است. هوتل دوویل^۵ را که از عمارات خوب دنیا بوده است و عمارت نشان لژیون دنور^۶ را بالمره آتش زده‌اند. مناره وندوم^۷ که ناپلئون اول از مصالح توپهای دشمن

۱ - ورسایل Versailles، شهری در ۲۳ کیلومتری جنوب غربی پاریس که یک کاخ معروف و تاریخی دارد.

۲ - کاخ Tuileries از کاخهای سلطنتی شهر پاریس.

۳ - کمون Commune عنوانی است که در فرانسه به انقلابی‌های سال ۱۷۹۲ و سال ۱۸۷۱ داده‌اند.

۴ - لوور Lower اکنون در پاریس موزه بزرگی است.

۵ - هتل دوویل Hotel de Vile

۶ - لژیون دنور در فرانسه نشان افتخاری است و به معنی گروه افتخار است. Legion de

۷ - وندوم Vendome

Honneur

ریخته و شکل خودش را هم بالای آن نصب نموده و جمیع جنگهایی را که کرده بود، دور آن نقش بوده، کمونها شکسته و برده‌اند. حالا هیچ باقی نمانده مگر همان سکوی پایه مناره. پاریس شهری است بسیار قشنگ و خوشگل و خوش هوا و غالباً آفتاب. بسیار شبیه است به هوای ایران. شب را سوار کالسکه شده با معتمدالملک و ژنرال آرتور در شهر گردش کردیم. از کوچه ریولی^۱ و از خیابان سباستپول که از کوچه‌های معروف است و از میدان واندوم و عمارت توپلری عبور کرده، از بعضی بازارها و غیره گذشتیم. چراغ شهر همه گاز است بسیار روشن و خوب. شهر باصفائی است. مردم زیادی در کالسکه نشسته می‌گشتند و در قهوه‌خانه‌ها و غیره مشغول عیش بودند. رودخانه «سن» مثل رودخانه تیمز^۲ نیست. کم عرض و کم آب است. کشتی بزرگ هیچ نمی‌تواند سیر کند.

توی عمارت ما باغ کوچک خوبی است، حوضی دارد با فواره سنگ سماق سه مرتبه. چادری هم زده‌اند از آنجا می‌رود به عمارت وزارت خارجه که شاهزادگان را منزل داده‌اند. عمارت بسیار عالی و خوبی است. سابقاً اینجا وزارتخانه خارجه بوده است. باغ گل‌کاری خوبی هم دارد. فواره کوچکی می‌جهد، مرتبه فوقانی عمارت، حمام خوبی دارد. بسیار پسندیدم، آب گرم و سرد هر دو دارد هر طور شخص بخواهد ممکن است...

به پیروی از ناصرالدین شاه، شاهزادگان و درباریان نیز به نوشتن سفرنامه پرداختند که «شاید اگر مجموع سفرنامه‌های این دوره جستجو و منتشر شود، هم از لحاظ مسائل و نکات تاریخی و جغرافیایی و هم از نظر مطالعه تحوّل و تکامل انشای فارسی، فواید بسیار داشته باشد.»^۳

از میان سفرنامه‌های دیگر مانند سفرنامه فرخ‌خان امین‌الدوله و سفرنامه میرزا خانلرخان اعتصام‌الملک و دهها سفرنامه دیگر این دوره، فقط به بحث درباره دو سفرنامه که از نظر تأثیرگذاری در نشر فارسی دارای اهمیت بیشتری هستند، می‌پردازیم:

۲ - رود Thames در انگلستان.

۱ - ریولی Rivolie

۳ - هفتاد سخن، ج ۴/ ص ۲۸۴.

سیاحتنامه ابراهیم بیگ و حاجی زین العابدین مراغه‌ای

این کتاب در سه مجلد و در سه جای مختلف چاپ شده است. جلد اول آن تاریخ چاپ ندارد و در قاهره به چاپ رسیده است. جلد دوم که تاریخ ۱۳۲۵/۱۹۰۷ را دارد، در کلکته و جلد سوم، یعنی تنها جلدی که نام نویسنده را با خود دارد، در سال ۱۳۲۷/۱۹۰۹ در استانبول چاپ شده است.^۱

زین العابدین مراغه‌ای که پدرش از کردهای ساوجبلاغ مهاباد و به کار تجارت مشغول بود، به یاری پدر، تحصیلات مقدماتی را فراگرفت و پس از چندی به اردبیل رفت و از آنجا به قفقاز رفت و به کار و کسب پرداخت و پس از آن در یکی از شهرهای کوچک قفقاز، نایب کنسول ایران شد و پس از مدتی از این کار هم کناره کشید و به «یالتا» رفت و همراه با برادرش به کار بازرگانی اشتغال یافت و چون حسن شهرت داشت، مورد توجه دربار تزاری قرار گرفت و تبعه روسیه شد و از این کار خود بسیار گله‌مند بود و سرانجام به تابعیت ایران بازگشت و در ترکیه ماندگار شد و با شوق و علاقه وافر به خدمت قلمی در راه وطن پرداخت. او اگر چه به اعتراف خود، «معانی و بیان و منطق و برهان نخونده و علوم و ادبیات ندیده» بود، ولی مردی باسواد، کتاب خوانده و آشنای به اوضاع زمان خود بود. در مدت اقامت خود با روزنامه «شمس» استانبول همکاری داشت و مقاله‌های سودمند او در دیگر روزنامه‌ها مانند «حبل المتین» کلکته به چاپ می‌رسید. او در سال ۱۳۲۸ هجری در هفتاد و سه سالگی در استانبول درگذشت.^۲

و اما ابراهیم بیگ، قهرمان خیالی داستان، فرزند یکی از تاجران بزرگ آذربایجان بوده است که پنجاه سال قبل از تألیف کتاب، به عزم تجارت به مصر رفته و در اندک زمانی ثروت بسیار اندوخته است. این جوان نسبت به زبان فارسی و وطن خود تعصب بسیار داشته، تا آنجا که یک کلمه غیرفارسی نیاموخت و نگفت. در بیست سالگی پدرش

۱ - ادبیات نوین ایران، ص ۱۲۶.

۲ - برای شرح حال او رک: از صبا تا نیما، ج ۱/ ص ۳۱۰. تاریخ مشروطه ایران، بخش یکم. ادبیات دوره بیداری و معاصر، ص ۶۲. ادبیات نوین ایران، فصل دوم. مقاله «پیتراپوری» تحت عنوان تحولاتی در نشر نوین فارسی. ترجمه یعقوب آژند. تاریخ ادبیات ایران / ج ۴، از صفویه تا عصر حاضر، از ادوارد براون، ص ۴۱۰. نهضت‌های فکری ایرانیان در دوره قاجار، بخش یکم، ص ۶۱۲ و مقدمه سیاحتنامه به کوشش محمدعلی سپانلو از انتشارات اسفار، ۱۳۶۴ ه.

را از دست می‌دهد. پدر او در هنگام مرگ به او وصیت می‌کند که تا سی سالگی به هر طرف دنیا که دلش می‌خواهد، سفر کند و در هر جا چند روزی بماند و وضع زندگانی مردم را از نزدیک ببیند و مشاهدات خود را در دفتری بنگارد تا روزی او را به کار آید. ابراهیم بیگ نیز چنین می‌کند و در خط سیر خود از هر شهر، آنچه را که دیده نگاشته است و به تجزیه و تحلیل اوضاع سیاسی و اجتماعی شهرها پرداخته و گهگاه زبان به اعتراض و انتقاد گشوده است و همین کار سبب شده تا کتاب «سیاحتنامه ابراهیم بیگ»، که عنوان کاملش «سیاحتنامه ابراهیم بیگ یا بلای تعصب اوست» به عنوان یک دائرةالمعارف از اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران در اواخر قرن سیزدهم شمرده شود. سبک ساده و شیوه نگارش مراغه‌ای به کتاب کمک کرده است تا او از سایر کتب مشابه ممتاز گردد. ادوارد براون در شرح این کتاب می‌نویسد:

«سیاحت‌نامه به سبک ساده و محکمی نوشته شده و انشاء آن بسیار خوب است و برای دانشجویی که می‌خواهد با زبان روزمرهٔ فارسی آشنا شود و اطلاعات عمومی و تا حدی افسرده‌کننده‌ای از اوضاع آن مرز و بوم پیدا کند، کتاب بهتری سراغ ندارم.»^۱ از نظر ادبی، کتاب دارای نقایص و معایب زیادی است و بخصوص در جلد دوم و سوم، شیوه کار به سستی گراییده و جنبه گزارش‌نویسی و وقایع‌نگاری به خود گرفته است، ولی مجموعهٔ کتاب برای خواننده شیرین است و بخصوص برای نشان دادن اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی آن روزگار بی‌نظیر می‌باشد.^۲

بعضی از نویسندگان «سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ» را از آن جا که دارای یک قهرمان است و حالت قصه‌گونه دارد، جزء نخستین ناولهای زبان فارسی شمرده‌اند^۳ و بعضی آن را با رمان «نفوس مرده» تألیف نیکلا گوگول نویسنده مشهور روس مقایسه کرده‌اند^۴ از آن جهت که در آن کتاب نیز زندگی قهرمان و دیگر واقعه‌ها ابزاری است در دست نویسنده برای بیان دردهای جامعه و انتشار افکار و اندیشه‌های سیاسی خود.

به هر حال سیاحت‌نامه اگر چه از نظر ادبی شاهکار نیست، اما از نظر اجتماعی و سیاسی و تنویر افکار عمومی، بسیار حائز اهمیت بوده تا آنجا که نوشته‌اند «بسیار کسان

۱ - براون، ادوارد، تاریخ ادبیات ایران، جلد ۴ از صفویه تا عصر حاضر، ص ۴۱۰.

۲ - رک: از صبا تا نیما، ص ۳۱۰. ادبیات نوین ایران، ص ۱۲۶.

۳ - پیتراوری، تحولاتی در نثر نوین فارسی، مطبوع در کتاب ادبیات نوین ایران، ص ۱۲۶.

۴ - از صبا تا نیما، ج ۱/ ص ۳۱۰.

را توان پیدا کرد که از خواندن این کتاب بیدار شده و برای کوشیدن به نیکی کشور آماده گردیده و به کوشندگان دیگر پیوسته‌اند.^۱

در ضمن مطالعه این کتاب، عبارات و ترکیبات نامأنوس و غیرعادی به چشم می‌خورد که حکایت از دور بودن طولانی نویسنده از ایران دارد.^۲

نمونه‌ای از نثر زین العابدین مراغه‌ای که درباره «تهران» است:

«... باری نشستیم. چایی آوردند خوردیم. حاجی خان گفت: «خو... خو... خوب، حالا بگو بینم. از کجا می‌آید و به کجا می‌روید؟ شما کجا، تهران کجا؟» گفتم: «من لابد به تفصیل حالات خود را نقل خواهم نمود، اما شما اول بگویید که این چه عالم است؟ تو کجا، خانی کجا؟» گفت: «سرگذشت من درازست، اما مختصر می‌کنم. پس از برگشتن از مکه مکرمه، وارد تفلیس شده دو سه سال به همان منوال که دیده بودید، لابلای و لامکان زندگی می‌کردم. ولی به هر نحو که بود، دویست سیصد منات سرمایه توکل به چنگ آورده بودم. اما همیشه خیال می‌کردم که اگر خود را به یک وسیله به تهران برسانم، کارم بسیار خوب می‌شود. زیرا که از وضع بزرگان ایران که گاهی می‌دیدم، یقین حاصل کرده بودم که به صحبت چون من یاوه‌درایی میل مفرط خواهند داشت. من در این خیال بودم که بخت هم به رویم خندید. شنیدم یکی از پرستاران حرمسرای شاهی که به عزم معالجه در فرنگستان بود، عازم ایران است. من هم واسطه تراشیده، خود را در جرگه خدام معیت او داخل کردم تا شهر رشت دل کسان او را به خود مفتون ساخته، از رشت تا تهران نیز به همان منوال رفتار نموده خود را در انظار مردم از معتبرین معیت او قلم می‌دادم.

در اثنای راه هر کس که به استقبال موکب آن مخدّره می‌آمد، من هم در کمال استغنا رفته دعوت هر کس را قبول که می‌کردم ضمناً خیلی منت بارش می‌نمودم تا اینکه به تهران رسیدیم. در اندک زمانی به مجلسهای بزرگ بزرگ راه یافتیم، در همه جا صحبت گرفت. بازار گرم شد. دیدم که به مناسبت فارسی ندانستن که بلغور می‌کردم، خیلی خوششان می‌آید. من نیز عمداً به مزاج آنها راه رفتم که آن نیز مزه دیگر داشت. آخر الامر

۱ - کسروی. احمد. تاریخ مشروطه، بخش یکم، ص ۴۶.

۲ - هفتاد سخن، جلد سوم، ص ۳۰۱.

به مجلس صدراعظم نیز راه یافتیم. از صحبت من بسیار مشعوف شدند. فردای آن به یک قطعه نشان شیر و خورشید به انضمام لقب خانی سرافرازم فرمودند. در آن اثنا به تکمیه‌یی که در یقه سرداری او علامت و نشان بود، با انگشت اشاره کرده گفت: «این اولین نشان من است. وقتی که پیشخدمت صدراعظم، نشان و فرمان را چنانکه در اینجا عادت است سپرد، از من هم انعام خواست. به او نیز به جای انعام مثل آوردم. دید که حریف پرزور است راست برگشت. چندی نگذشت این دومین نشان را گرفتم، به انضمام منصب سرهنگی و یکصد تومان مواجب». باز با انگشت اشاره به سینه خود کرده علامت دومین نشان را به من نمود و گفت: «اگر چه مواجب نمی‌رسد، خودم هم چندان پایی نیستم چون که به نقد، مرجع امید مردم شده‌ام. کارم به توسط، خیلی خوب می‌گذرد. روزی پنج شش تومان، و گاهی هم بیشتر، از روی وساطت مداخل دارم... دو سه روز پس از این ماجرا رفتیم به خدمت صدراعظم. فرمودند: حاجی خان سفر سمنان تو چطور شد. باید حاضر حرکت باشی. عرض کردم: قربانت شوم. در پیشگاه بلند حضرت مستطاب اشرف صدارت پناهی معلوم است که فدوی چاکر ناخوش و علیم. می‌ترسم بروم آنجا ناخوش شده، بمیرم. آنوقت این اطفال صغیر و بی‌کس را در آن ولایت غربت، پرستاری نخواهد بود. هرگاه همچنان مرحمتی در اینجا بشود، موجب مزید دعاگویی خواهد شد که در زیر سایه بلند بندگان حضرت مستطاب اشرف عالی، عمری به آسودگی به سر برم. فرمودند: در اینجا همچنان خدمت مناسبی به نظر نمی‌آید که تو بتوانی از عهده آن برآیی. بنده خدا، جوانی و جمالی نداری. از خط خوب و سواد مرغوب بی‌بهره‌یی. شعر و شاعری هم نمی‌دانی. حکیم و طبیب هم نیستی. خود بگو به چه کارت بگمارم؟ عرض کردم فدوی در ممالک خارجه خیلی مانده‌ام. در تفلیس زبان گرجی یاد گرفتم، اندکی روسی هم می‌دانم. اگر چنانچه در وزارت جلیله خارجه خدمتی باشد، می‌توانم به جای آرم. بی‌مناسبتی هم نیست. فرمودند: پس باید صبر کرد یک نفر هست که من ابداً از او دل خوش ندارم. مدتهاست که می‌خواهم دست آن را از کار کوتاه کنم، ولی خود را به جای بزرگی بسته، طرف توجه است. البته فرصت خواهد رسید. باشد تا ببینیم.

حالا منتظرم... شکر خدا را، زن گرفتم. یک پسر و یک دختر دارم. از زوجه خود هم خیلی راضی هستم. خانه‌دار است، خانه‌برانداز نیست. این است مجملی از مفصل سرگذشت من. حالا نوبت شماست. بگویید.» گفتم: «لقب فلان نداری. در ایران هر

خانی لقب مخصوص با طمطراقی نیز دارد.» گفت: «نه، جناب مشیرالدوله فهرست القاب را که اینک صورتی پیش من است»، دست به جعبه‌یی که در پهلویش بود کرده، پارچه کاغذی بیرون آورده نشان داد و گفت: «اینها را به من فرستاد که یکی را انتخاب کنم، اما من نخواستم.» گفتم: «چرا؟» گفت: «خیال کردم بلکه مقتضیات زمان مرا به تبریز انداخت. رنود تبریز را خوب نمی‌شناسید. من می‌دانم تا چه پایه حرام زاده‌اند. مرا هم که از اول خوب می‌شناسند، محض کوک کردن من لقب مرا به خر و استر و سگ و گربه خواهند گذاشت. آن وقت خربار، رسوایی بار کن.» گفتم: «این محذور برای لقب خانی هم هست.» گفت: «نه، عنوان خانی مانند اسامی عمومی شده، از القاب مخصوصه به شمار نمی‌رود. هر بقالی و چقالی این عنوان را دارد، حتی غربالبندان و مطربان نیز. گذشته از آن، کثرت عمومیت اکنون حکم سایر کلمات را دارد که اولشان حرف (خ) است، مانند خرما، خیار، خانه، خان، خلعت. دیگر احترام و امتیازی برای آن باقی نمانده است.» پس از آن دست بلند کرده، فهرست القاب را به من داد، گرفته دیدم معرکه است. هر چند نوشتنش به من زحمت و به خوانندگان این سیاحت نامه اذیت است، اما چه کنم، از وصیت پدر مرحوم بیرون نتوانم شد. به من وصیت کرده است که هر چه دیدی بنویس. من هم ناگزیر هستم که بنویسم. این است سواد القاب نامه: عزالدوله، شهاب‌الدوله، نصرالدوله، مؤتمن السلطان، معزالدوله، مستشار السلطنة، امین السلطان، شجاع‌الدوله، صنیع‌الدوله، طیب‌الدوله، حکیم‌الدوله و... تمام که نخواهد شد. بگذر بابا.

- به چشم. صدرالعلماء، اعتمادالعلماء، افتخارالعلماء، از اینها درگذرید، به ما لازم نیست. ملک‌التجار، وکیل‌التجار، امین‌التجار از اینها نیز باید گذشت، ما از طبقه تجار نیستیم. صدرالذاکرین، فخرالذاکرین، سیف‌الذاکرین اینان هم روضه‌خوانان هستند که به عوالم ما ربطی ندارد. از این جمله خیلی است، بگذرید.

گفتم: «حاجی خان در روی بعضی از این القاب به رنگهای سرخ و کبود نشان گذاشته‌اید. اینها برای چیست؟»

گفت: «آفرین، خوب ملتفت شدم. آنها که نشان سرخ گذاشته شده، مختص امرای لشکری است که فقط کمتر از میرپنج‌های و سرتیپی منصب نداشته باشند، می‌دهند، آن هم در مقابل پیشکش زیاد. امثال ما را بدان القاب راه نیست. آنها که کبود گذاشته‌اند نیز القابی است که داده شده، صاحبانش زنده‌اند. آنها که بی‌نشان است من می‌توانم یکی از

آنها را برای خود انتخاب کنم. ولی به همان ملاحظه که عرض شد، نخواستم. این سرگذشت من که تمام کردم. شما نیز تفصیل حالات خودتان را نقل کنید تا بینم بر شما چه گذشته که از مصر تا اینجا سفر اختیار کرده‌اید؟ گفتم: «حقیقتش این است که ما امروز ناهار به قاعده نخورده‌ایم. گرسنه هستم. بفرمائید شام بیاورند. بعد از آن من شرح حال خود را خواهم گفت.» شام خوردیم. تکلیف شراب کرد. سوگند یاد کردم که «تا حال نخورده‌ام و نخواهم خورد.» آنگاه به سر صحبت رفته، گفتم: «سرگذشت ما چندان طولانی نیست. از مصر به عزم زیارت مشهد مقدس آمده، پس از درک شرف زیارت آن آستان ملایک پاسبان همه جا سیاحت‌کنان بدینجا رسیدم و خیال داشتم که از اینجا هم به آذربایجان رفته هر جا دلم گرفت و پسندیدم مسکن اتخاذ کرده بروم املاک مصر را فروخته بدانجا برگردم، در آن گوشه وطن‌گرایی که در نزد من هزاران بار عزیزتر از مصر است اقامت کنم. ولی بدبختانه تا اینجا محلی که مناسب حال خود باشد ندیدم. اکنون خیال دارم واسطه‌ای پیدا کرده به خدمت دو سه تن از وزرای بزرگ برسم. پاره‌یی مفروضات شفاهی دارم بکنم. هر گاه این کار از شما ساخته باشد من آن وقت به شما «حاجی خان» توانم گفت، والا باز همان گده ملا محمد علی هستی که بودی.» گفتم: «اگر برای چیزی توسط می‌خواهی و یا عریضه به جای بزرگی خواهی داد می‌توانم برسانم، اما ترا به مجلس وزرا راه دادن و با ایشان هم صحبت کردن نمی‌توانم، به این زودی یعنی ممکن نیست. هر گاه پنج شش ماه در اینجا بمانید، آن هم ممکن می‌شود. باید یک چندی منتظر فرصت شد.» گفتم: «ماندن من در این شهر مدتهای طولانی در خارج امکان است، باید بروم.» پس از چندی فکر گفتم: «از وزرا کدام یک را می‌خواهید ببینید؟» گفتم: «وزیر داخلیه، وزیر خارجه، وزیر جنگ را.» گفتم: «حالا فکری کردم تا نتیجه چه شود.»

برداشت سه رقعہ نوشت و میان پاکت گذاشت و روی هر سه را نوشت. گفت: «رقعه‌یی به نام میرزا کاظم بیگ است. آن معلم اطفال وزیر خارجه و خودش عرب‌زاده است. عربی را خیلی دوست می‌دارد. وقتی که شما را عربی دان دید، خیلی خوشش خواهد آمد و از تو در نهایت خوشوقتی پذیرایی نموده و چاره کار ترا خواهد داد و دیگری به اسم رضاخان است. او پیشخدمت وزیر داخلیه است که به او باید داده شود. سومی به نام اسد بیگ، فراشباشی وزیر جنگ است، باید به او برسد. اگر رضاخان و اسد بیگ قبول نکرده، جواب رد بدهند، یکی دو تومانی خلوتی به دستشان بگذارد. اما

میرزا کاظم رشوت خور نیست، ابداً قبول نمی‌کند. مشهدی حسن کرمانی این وزارتخانه‌ها را می‌شناسد. فردا او را دلیل راه کن تا به مقصود برسی». بسیار شاد شدم، گفتم: «مرسی، حاجی خان مرسی». پسر از اینها حاجی خان گفت: «بی خیال باشید. هرگاه نشان و فلان هم می‌خواهی، خود درست می‌توانم بکنم». گفتم: «خیر من نشان مشان لازم ندارم». گفت: «خود لازم نداری، برای دوستان چه عیب دارد؟ می‌خواهی دو سه فرمان نشان از درجات مختلف بدون تعیین نام تحصیل بکنم، برده در خارج به هر کس که می‌خواهی بدهی». گفتم: «آقا جان از دیدن همین اوضاع دل من خون گشته، تو مرا به نشان فروشی دلالت مکن. خدای ذلیل کند کسی را که نشان دولت را تا این پایه خوار کرده است...»^۱

سفرنامه مسالک المحسنین، کتاب احمد یا سفرنامه طالبی و میرزا عبدالرحیم طالب‌زاده تبریزی (طالبوف)

مسالک المحسنین، سفرنامه‌ای از نوع دیگر است. این سفر در قلمرو علوم جدید صورت گرفته و منظور نویسنده، آشنا کردن خواننده با روشهای علمی جدید بوده است. میرزا عبدالرحیم طالب‌زاده معروف به طالبوف از روشنفکران و نویسندگان نامی دوره قاجاریه است. وی در سال ۱۲۵۰ هجری در کوی سرخاب تبریز در خانواده‌ای متوسط متولد شد. پدرش استاد ابوطالب، به کار نجاری اشتغال داشت و به همین سبب او را «نجارزاده» هم گفته‌اند. در جوانی به تفلیس رفت و به آموختن زبان و ادبیات روسی پرداخت. و در بنگاه پیمانکاری محمدعلی خان، از خانواده‌های شیبانی کاشان، به کار مشغول شد و کم‌کم سرمایه‌ای به دست آورد و در «تمرخان شوره»، مرکز داغستان، رحل اقامت افکند و تا پایان عمر در همانجا ماند. او در مدت عمر خود همواره به دانش‌اندوزی توجه داشت و در دانش و فرهنگ سیاسی جدید تسلطی یافت و از سن پنجاه و پنج سالگی به بعد، دست به قلم برد و نوشتن را شروع کرد و با انشای خوبی که داشت، در افشای معایب حکومت کوشید و مردم را به شورش علیه استبداد فرا خواند. قلم او شاید به خاطر اینکه در خارج از ایران بود، صراحت خاص داشت و به قول خودش، بی‌پرده می‌گفت و می‌نوشت. وی خود را «ایرانی و ایرانی‌نژاد» می‌دانست و به

اینکه از طبقه «فقرا»ست افتخار داشت و از اینکه در ایران ملاک و وظیفه خور نبوده و دنبال امتیاز و لقب نگشته است، احساس سرافرازی می نمود.

ادبیات روسی را خوب می دانست و آن را با ادبیات ترکی آمیخته بود، ولی اثری از او به ترکی در دست نیست. زبان عربی را هم در حدی که بتواند از آیات و احادیث و عبارات عربی در جای خود استفاده کند، می دانسته و این کار را فراوان در آثارش انجام داده است.

او در نخستین دوره مجلس از طرف تجار تبریز به وکالت انتخاب شد و اعتبارنامه او هم صادر شد ولی به دنبال مسایلی که پیش آمد، از آمدن به تهران صرف نظر کرد و در نامه‌ای به میرزا فضلعلی آقا نوشت: «از سفر تهران، صرف نظر کردم... استدعا دارم که در این باب هیچ نوع سؤال و جواب در مجلس یا در خارج نفرمایند، و اختلافی به میان نیاورند، از دور تماشا می کنم تا خداوند ناصر و معین وکلا گردد و ریشه استبداد برکنده شود».^۱

آثار طالبوف، به ترتیب سال انتشار، از این قرار است: نخبه سپهری، اسلامبول ۱۳۱۰ هجری. کتاب احمد یا سفیه طالبی در دو جلد، اسلامبول، ۱۲-۱۳۱۱ هجری. ترجمه فیزیک یا حکمت طبیعی، اسلامبول، ۱۳۱۱ هجری. ترجمه هیأت جدید از: ملا ماریون، اسلامبول ۱۳۱۱ هجری. ترجمه پندنامه مارکوس، قیصر روم، اسلامبول ۱۳۱۲ هجری. مسالک المحسنین، قاهره، ۱۳۲۳ هجری. مسائل الحیات، تفلیس، ۱۳۲۴ هجری. ایضاحات در خصوص آزادی، تهران، ۱۳۲۵ هجری. سیاست طالبی، تهران، ۱۳۲۹ هجری. از او اشعار سیاسی هم به جای مانده است که به اعتقاد خود او نخستین اشعار سیاسی (= پولیتیکی) فارسی به حساب می آید.

مسالک المحسنین او، حاوی اندیشه‌های فلسفی و انتقادی اجتماعی است که به صورت گفت و گوی خیالی میان نویسنده، مهندس، طبیب و معلم شیمی نگاشته شده است. این گروه که در سال ۱۳۲۰ هجری از طرف «اداره جغرافیای موهومی مظفری»، به قله دماوند رفته‌اند، سخنان اندیشیده‌ای گفته‌اند که مورد توجه نویسنده است. در مسالک المحسنین، مبالغه در اسلوب خطابی و لحن مقالات روزنامه کمتر است.

۱ - جریده ملی، تبریز، ۲۲ شوال سال ۱۳۲۴. رک: اندیشه‌های طالبوف تبریزی، تألیف فریدون آدمیت، ص ۱۰.

نویسنده جنبه روایت و داستان را کمتر از دست داده و به این سبب سهولتی در قرائت آن هست که در سیاحت نامه ابراهیم بیگ نیست. به علاوه طالب زاده به دقایق آداب و رسوم طبقات مختلف توجه می‌کند. گاهی با دقت بسیار شرح می‌دهد و به این سبب جنبه ادبی کتاب او بر کتاب سابق غلبه دارد. انشای عبارات او نیز ساده و به اسلوب عادی است، اما تأثیر اصطلاحات جدید مأخوذ از زبان ترکی اسلامبولی در آن دیده می‌شود، مانند: خریطه به معنای نقشه و عمده احتساب به جای پلیس مخفی. در بعضی عبارات آن معایب و نقایص صرف و نحوی نیز هست. مانند جمله‌های ذیل: «مصطفی از همه قوی‌البنیه است» که نظیر آن تکرار می‌شود. «پنجاه نفر با هم در زد و خورد است» و بعضی عبارات، فصیح نیست مانند: قوه مجریه غیر مغلوب آنها مسلم دنیا است» یعنی بر دنیا مسلم است که قوه مجریه آنها مغلوب شدنی نیست.^۱

دو اثر معروف او در زمینه سیاسی، مسایل الحیات و ایضاحات در خصوص آزادی است که در تألیف کتاب اخیر به رساله مشهور «در آزادی» جان استوارت میل، توجه داشته است و در آن، مسایل نظام مشروطه را مورد نقد و بررسی قرار داده است.

از دیگر کارهای مهم او، کتاب «احمد» است که در دو جلد و در بیست و دو «صحبت» به صورت سؤال و جواب تألیف شده و در نگارش آن از «امیل» نوشته روسو، الهام گرفته است و خواسته تا احمد مشرقی را با امیل مغربی تطبیق نماید.^۲

در مقدمه کتاب احمد، نویسنده اشاره دارد که این مطالب را چنان خواهد نوشت که «سهولت گنجایش در فهم اطفال را داشته باشد» و بدینسان پایه ادبیات کودکان را هم او نهاد. احمد فرزند خیالی نویسنده است که هر روز به اتاق کار پدر می‌آید و با سؤالهایی که مطرح می‌کند، باب «صحبت» جدیدی را می‌گشاید که دربرگیرنده مطالبی خواندنی و شنیدنی است.

نمونه نثر طالبوف را از کتاب «احمد» که در نهایت سادگی است، برگزیده‌ایم:
«... امروز خیلی کار داشتم. صبح زود برخاستم. بعد از ساعتی در را زدند، معلوم شد صادق جای آورده. اطفال را پرسیدم. گفت چایی می‌خورند. گفتم: به خانم بگو آنها را

۱ - خانلری، پرویز، هفتاد سخن، جلد سوم، ص ۳۰۲.

۲ - برای اطلاع بیشتر رک: آدمیت، فریدون، اندیشه‌های طالبوف تبریزی، آریز پور، یحیی، از صبا تا نیما، ج ۱/ ص ۲۸۹ به بعد. و نهضت‌های فکری ایرانیان در دوره قاجار، بخش یکم، ص ۶۳۷ به بعد. کتاب ادبیات نوین ایران، ص ۱۲۶ و مقدمه آثار او مانند ایضاحات برای آزادی و...

نگذارد پیش من بیایند، کار فوتی دارم. چون در عمل تجارت نباید مکتوبی که امروز نوشته و به پوسته داده شده، به فردا بماند، زیرا که از دیر و زودی یک روز، خسارت کلی وارد می‌آید... بعد از اندکی، صدای گریهٔ احمد بلند شد. خودداری نتوانستم. به تعجیل برخاستم. آستینم خورد به استکان چایی، ریخت و هر چه نوشته بودم را ضایع نمود. از پله‌ها پایین آمدم. دیدم احمد افتاده، سرش به پله خورده. برداشتمش. گفت: من به عادت هر روزی می‌خواستم بیایم دست شما را ببوسم مادرم مانع شد، دویدم، افتادم، سرم به سنگ پله خورد. گفتم من خودم سپرده بودم نگذارد. تو چرا حرف مادرت را نشنیدی؟ هر کس از اطاعت بزرگ خودش تمرّد نماید، البته مثل تو سرش به سنگ می‌خورد.

رفتیم بالا... احمد می‌خواست سر صحبت را باز کند، بی میلی مرا دید. گفت: آقا، حالا که شما کار دارید، یک مداد با یک صفحه کاغذ به من بدهید با ماهرخ می‌روم در اتاق خودم چیزی می‌نویسم یا صورت می‌کشم. مداد و کاغذ را دادم. گرفت و پرسید: آقا، کاغذ را از چه می‌سازند و چطور می‌سازند؟ گفتم: کاغذ را از پارچه‌های کهنه و از پنبه و ابریشم و سایر نباتات و کاه و درخت درست می‌کنند. اول مصالح آن را هر چه باشد با اسبابی که دارند ریزه ریزه نموده، بعد مثل آرد می‌سایند، می‌جوشانند و می‌چسبانند و هیولایی مثل خمیر از آن حاصل می‌شود. بعد از آن به دم چرخهای بخار مخصوص این عمل که حالا اختراع شده، می‌ریزند و از یک طرف بلافاصله طبقات صد هزار ذرع طولانی صاف و خشکیده بیرون می‌آید. با اسباب دیگر آنها را به هر اندازه که خواهند می‌برند، مهر زده دسته و توپ نموده، بارها بسته به بازار فروش می‌برند، خصوصاً به بازارهای ممالک آسیا، که هنوز با وفور و کثرت مصالح و شدت لزوم از خودشان کارخانه ندارند و محتاج فرنگیان هستند.

بزرگان اسلام روی همان کاغذ که فرنگی ساخته، کتب احادیث و قرآن مجید را می‌نویسند عوض تشویق و ترغیب اهالی به ایجاد و اختراع این نوع کارخانجات مفیده. در ممالک اسلام موقتاً اذن و اجازهٔ استخدام استادان خارجه برای تعلیم اهالی مستعد داخله نمی‌دهند که بعد از یک دو سال از استادان خارجه یکجا مستغنی شده، هم کاغذ پاک و هم ثروت جدیدی برای ترقی وطن که حوزهٔ اسلام است، داشته باشیم. به همین قدر قانع و خوشدل هستند که بگویند: ما از مسلمان می‌خریم. و حال آنکه خود قایل و حقیقت اسلام عالم است بر اینکه: فقط حامل کاغذ امروزی وطن ما مسلمان است، نه

عامل او.

... احمد گوش می‌داد و متفکر بود. به خیالم آمد که الان از هر چه در روی زمین از مادهٔ کاغذی درست می‌کنند، اطلاعات خواهد پرسید... خوب شد که به این مقوله‌ها دست نزد. همین که: پرسید تا اختراع کاغذ مردم عالم نوشتجات خودشان را چطور ضبط می‌نمودند؟ گفتم: در روی پوست بیرغامنت^۱ یا پاپیروس^۲.

اینجا می‌خواستم تمام بکنم. گفتم: حالا دیگر بروید پایین مشغول باشید. من هم کار دارم. احمد گفت: آقا، اگر مرکب را هم بگویید که چطور و از چه می‌سازند، دیگر سؤالی نمی‌کنم. گفتم: ترکیب او چنین است که مازو و دوده را به هم مخلوط نموده، قدری آهن و صمغ عربی داخل کرده، جوش می‌دهند. تا غلیظ و شفاف شد، مرکب است... احمد از این تفصیلات خوشحال شد، با ما هرخ رفتند. من هم کارهای خودم را تمام نموده، رفتم بیرون بعد از ظهر برگشتم. در حیاط، دم حوض آب از دحام بود. ملتفت نشدم از پله‌ها بالا رفتم، دیدم روی پله‌ها دودهٔ سیاه ریخته شده. برگشتم صادق را صدا نمایم، احوال پرسیم، دیدم احمد را با سر و صورت سیاه می‌آوردند. دریافتیم که می‌خواستند مرکب درست بکنند. از حالت او خنده‌ام گرفت. تا مرا دید گفت: آقا چقدر زحمت کشیده، از میان دودکش دوده را به دامن خود ریخته، صمغ و کاسه و مازو را، چطور که فرموده بودید حاضر نمودم، می‌خواستم که آتش بکنم و مرکب درست نمایم، مادرم آمد کاسه را ریخت و زحمات مرا ضایع نمود. گفتم: دوده را روی پله‌ها چرا ریخته بودی؟ گفت: اول آوردم بشما نشان بدهم، نبودید، قدری روی کاغذ ریخته دم پنجره گذاشتم که بعد از آمدن نگاه بکنید، شاید از دامنم روی پله‌ها نیز ریخته شده... برگشته رفتم بالا، دیدم دم پنجرهٔ باز، روی یک طبقه کاغذ دوده را ریخته و رفته. باد آمده، همه را روی قالی و کاغذها پاشیده. چه می‌توان کرد؟ خندیده، صدا نمودم، آمدند با هزار زحمت تمیز کردند... خود به خود گفتم: یک حرف بی‌موقع چقدر مورد زحمت من و دیگران گردید. بعد از این، هرگز به طفل چیزی یاد نمی‌دهم که بتواند امتحان نمود...»

۱ - بیرغامنت *Birgament* برست محقووس تحریر یا دستخط پوستی است.

۲ - پاپیروس: *Papyrus* با کاغذ مصری گیاهی است از نیروء نی که مصریان قدیم از آن برگرفته می‌ساختند و به جای کغذ به کار می‌بردند. پاپیر در آلمانی و پپیر در انگلیسی و پپیه در فرانسوی است. کلمه گرفته شده و به معنی کاغذ است.

سفرنامه‌های اروپائیان

در این دوره، ایران‌پژوهان و مأموران سیاسی خارجی در ایران، اقدام به نوشتن سفرنامه‌هایی نمودند که بعضی از آنها، بیان‌کننده سرشت و منش و اعتقادات دینی و وضع اقتصادی-سیاسی و در نهایت تصویرگر فولکلور ایران و در مجموع جامعه‌شناسی ایران در زمان تألیف سفرنامه‌هاست.

نویسندگان این کتابها، برخی جهانگرد، برخی فیلسوف، برخی کارشناس نظامی سیاسی، بعضی سفیر و وزیرمختار و کنسول و ژنرال و نماینده یا مأمور جنگی، برخی سیاستمدار حرفه‌ای، بعضی جاسوس و مأمور نقشه‌برداری از کوه و دشت و جنگل، برخی پزشک دربار، بعضی جامعه‌شناس و تاریخ‌شناس و باستان‌شناس و برخی نیز از خداوندان علم و ادب و برخی پژوهنده و کاشف بوده‌اند^۱ که اکثر آنها با وَّلَع خاص سالهایی از عمر خود را دور از خانه و خانواده، به تحقیق و تفحص دربارهٔ ایران سپری کرده‌اند و اگر چه ممکن است مقاصد سیاسی هم به دنبال داشته‌اند، لکن در هر صورت، کارشان گزارشی از ایران بوده که می‌تواند در شناخت ایران و ایرانی و نشان دادن ضعفها و قوتها، مورد استفاده پژوهشگران قرار گیرد.

در میان ایشان کسانی هم بوده‌اند که به انجام کارهای فوق‌العاده توفیق یافته‌اند. که از آنجمله باید از «راولینسون» نام برد که خطوط میخی کتیبه بزرگ داریوش را در بیستون کشف و مطالعه کرد. وی با ترجمهٔ متن کامل این کتیبهٔ بزرگ و تسلیم آن به انجمن آسیایی سلطنتی در لندن، باب مطالعه خطوط کهن دیگر مثل «هیروکلیفی»، «بابلی» و... را گشود

و غوغایی عظیم در روزگار خود بر پا کرد.^۱

تعداد سفرنامه‌هایی که در دوره مورد بحث ما توسط اروپاییان نوشته شده است، بیش از آن است که بتوان به ذکر نام و مشخصات همه آنها پرداخت. بنابراین به معرفی اجمالی مهمترین آنها که می‌تواند در شمار منابع و مأخذ تحقیقی به حساب آید، بسنده می‌شود:

۱ - سفرنامه نیبور: نوشته کارستن نیبور^۲ است که در سال ۱۷۳۳ میلادی در هالدن^۳ متولد شد و پس از گذراندن دوران تحصیلی در هامبورگ، همراه عده‌ای از محققان، رهسپار عربستان و بعد مصر و هندوستان شد و در راه بازگشت از اروپا در سال ۱۷۶۴ از سواحل جنوبی ایران در خلیج فارس دیدن کرد و از طریق بوشهر وارد ایران شد و مدتی را در شیراز گذراند.

سفرنامه نیبور در سه جلد در سالهای ۱۷۷۴-۱۷۷۹ و ۱۸۳۸ منتشر شد که بخشی از آن مربوط به ایران است و بیشتر اهمیت آن، به جهت نقشه‌ها و مساحیهای دقیق وی از مناطق ایران مانند شیراز، بوشهر و جزیره خارک است.

نیبور در طی اقامتش در شیراز، شرح مفصّلی از ساختمانها و بناهای شهر می‌نویسد. جزئیات ساختمان بیگلر بیگی، ارگ کریم‌خانی و باغهای شیراز و حتی نقشه دقیق شیراز را به خوبی شرح می‌دهد. از این طریق می‌توان تصویر کاملی از شیراز قرن هجدهم به دست آورد. همچنین یادداشتهای موجود از جزایر خلیج فارس حائز اهمیت است.^۴

۲ - سفرنامه ویلیام فرانکلین^۵: که با نام «مشاهدات سفر از بنگال به ایران» به فارسی ترجمه شده است^۶، مربوط به مشاهدات او در بین سالهای ۸۷-۱۷۸۶ میلادی است. او که در زمان جعفرخان به ایران آمده، شرح مبسوطی از اوضاع شیراز و خدمات عمرانی کریم‌خان به دست می‌دهد و از برخورد مؤدبانه مردم و هوشمندی ایرانیان سخن می‌گوید و از امنیت و آزادی اقلیتهای مذهبی در ایران یاد می‌کند.

۱ - رک: همان مأخذ.

2 - Carsten Niebuhr

3 - Halden

۴ - بخش مربوط به ایران از سفرنامه نیبور با مشخصات زیر به چاپ رسیده است:

کارستن نیبور، سفرنامه نیبور، پرویز رجبی، تهران، ۱۳۵۴.

5 - William Franklin

۶ ویلیام فرانکلین، مشاهدات سفر از بنگال به ایران، محسن جاویدان، مرکز تحقیقات ایران، تهران، ۱۳۵۸.

۳ - سفرنامه اولیویه^۱: اولیویه سیاحی فرانسوی است که در سال ۱۷۹۶ یا ۱۷۹۸ میلادی از جانب حکومت فرانسه مأمور تهیه گزارشی از ایران شد و مجموعه گزارش او، به صورت سفرنامه‌ای در سال ۱۸۰۸ انتشار یافت. از نکات جالبی که اولیویه به آن اشاره می‌کند و در سفرنامه‌های دیگر کمتر به چشم می‌خورد، توجه به فراگیری دانشهای مختلف توسط ایرانیان و یادگیری اخلاق و علاقه‌مندی آنان به دیگر علوم و هنر است. هوش و کاردانی، ادب و فداکاری ایرانیان نیز مورد توجه او قرار گرفته است. اولیویه از طریق کرمانشاه، همدان، تهران، ری و قم به اصفهان رفته و ضمن بازدید از آن شهر، تعمیراتی را که در آن شهر رخ داده، شرح می‌دهد.

۴ - آخرین روزهای لطفعلیخان زند: مجموعه‌ای از خاطرات و مشاهدات هارفورد جونز است که به عنوان یکی از مأموران کمپانی انگلیسی هند شرقی در سال ۱۷۹۱ میلادی (= ۱۲۰۵ ه. ق.) از طریق بوشهر به ایران آمد. سرهارفورد جونز که در بحرانی‌ترین زمان حکومت زند، بنا به دعوت میرزا محمد حسین فراهانی (وزیر لطفعلی خان) به ایران آمده بود، مهمترین دلیل سفرش، خریداری جواهرات گرانبهای ایران بود که دولت برای تأمین هزینه‌های جنگی قصد فروش آنها را داشت، جونز که زبان فارسی را می‌دانسته، توانست ضمن برقراری تماس با بزرگان زند، از مشکلات نظامی و سیاسی آنها گزارش مبسوطی را ارائه دهد.^۲

۵ - خاطرات کلنل کاساکوفسکی: گزارشی است از یادداشتهای روزانه کلنل و. ا. کاساکوفسکی^۳ که در سال ۱۸۹۴ میلادی از جانب روسیه برای تعلیم سواره‌نظام به ایران آمد و تا سال ۱۹۰۳ در بریگاد قزاق ایران به عنوان ریاست دیویزیون باقی ماند و مقام سرتیپی یافت. این کتاب که بیانگر بیشتر مراحل رقابتهای دو دولت روس و انگلیس در ایران است، بسیاری از اتفاقات و حوادث روزانه، وقایع سیاسی و اجتماعی ایران را هم بیان می‌کند.

1 - *Cuillaume Antoine Olivier*

۲ - این کتاب با مشخصات زیر ترجمه و به چاپ رسیده است:
سرهارفورد جونز، آخرین روزهای لطفعلیخان زند، ترجمه هما ناطق، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶. باید اضافه کرد که جونز یک بار دیگر هم به ایران آمد و از سال ۱۸۰۷ تا سال ۱۸۱۱ میلادی، وزیر مختار انگلیس در دربار فتحعلی‌شاه بود. وی کتاب مآثرالسلطانیه از عبدالرزاق دنبلی را با عنوان *the Dynasty of the Kajars* به زبان انگلیسی ترجمه کرد.

3 - *Kosokovski*

۶ - سه سال در دربار ایران: نوشته ژوان فوریه^۱ پزشک مخصوص ناصرالدین شاه است که در سال ۱۸۸۹ میلادی (۷-۱۳۰۶ ه.ق.) در سفر سوم ناصرالدین شاه به عنوان جانشین دکتر طولوزان به ایران آمد.

این کتاب شامل رویدادهایی بین راه فرانسه تا ایران، ویژگیهای ایرانیان، مراسم و آداب رسوم درباری قصرهای سلطنتی، مراسم سوگواری ماه محرم، هیجان و اعتراض مردم به دنبال امتیاز دخانیات، و مسایل دیگر است.^۲

۷ - سفرنامه دروویل^۳: نوشته گاسپارد دروویل است که در سال ۱۸۱۲ میلادی تألیف شده است. دروویل، ضمن بررسی کوتاهی از تاریخ قبل از دوره فتحعلی شاه مشاهدات خود را شرح می دهد و به علل کاهش جمعیت، نحوه شهرسازی در قزوین، سلطانیه و تبریز و وصف لباس زنان و مردان می پردازد. و سپس گزارشی از بناها و کاخها و کاروانسراها و بازارها می دهد و در فصل پایانی، به ذکر مناصب و مشاغل درباری و تشکیلات عصر قاجار می پردازد.^۴

۸ - خاطرات مأموریت ژنرال گاردان در ایران: شرح حال ژنرال کلودماتیو دو گاردان^۵ فرانسوی است که در سال ۱۸۰۷ از جانب ناپلئون در ایران مأموریت یافت و تأسیساتی مانند کارخانه توپ سازی اصفهان و تهران را به کمک هیأت همراه دایر کرد. و لباسهای متحدالشکل افسران و سربازان ایرانی را به وجود آورد. بیشترین اهمیت این کتاب از نظر مسائل سیاسی است.^۶

۹ - سفرنامه جکسون یا «ایران در گذشته و حال»: نوشته ولتاین ویلیامز جکسون^۷ است که در سال ۱۹۰۲ برای نخستین بار به ایران سفر کرد و با اطلاعاتی که در زمینه زبانهای هند و ایرانی داشت، موفق به جمع آوری اطلاعات دقیقی در مورد

1 - Feuvrier

۲ - این کتاب با مشخصات زیر ترجمه و به چاپ رسیده است:

فوریه، ژوان. سه سال در دربار ایران، ترجمه عباس اقبال آشتیانی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۲.

3 - Drouville

۴ - این سفرنامه با ترجمه جواد محبی از سوی انتشارات گوتنبرگ در سال ۱۳۴۸ به چاپ رسیده است.

5 - Cardan

۶ - این کتاب با ترجمه مرحوم عباس اقبال آشتیانی و به کوشش همایون شهیدی، در سال ۱۳۶۲ توسط گزارش فرهنگ و تاریخ ایران در تهران به چاپ رسیده است.

7 - Jackson

سنگ‌نوشته‌ها و تاریخ ایران شد. وی سفرهای خود به ایران را در سالهای ۱۹۱۸، ۱۹۱۹ و ۱۹۲۶ ادامه داد.

سفرنامه جکسون شامل اطلاعاتی درباره تبریز، ارومیه، تخت سلیمان، هگمتانه، بیستون، طاق بستان، کرمانشاه و کنگاور و بعضی دیگر از شهرهای ایران است.

۷- نمایشنامه و نمایشنامه نویسان

نمایش و ادبیات نمایشی در ایران

سابقه نمایشنامه و نمایشنامه‌نویسی در ایران را بایستی به سابقه «تعزیه‌خوانی» و «شبه‌خوانی»، که بدون شک یکی از هنرهای متکامل و جامع در میان هنرهای سنتی ایرانی است، کشاند. تعزیه که بعداً به جهت ورود مسائل دیگری بجز عزاداری، «شبه» هم نامیده شده است، ریشه‌ای دیرینه در بین ایرانیان دارد که اگر در صدد تحقیق و جستجو در ریشه‌های نمایشی «شبه» برآیند، شاید بتوان تا حماسه‌های اوستایی، پهلوی، ملی، تاریخی، پیش رفت و به حوادثی مثل «داستان سیاوش» در شاهنامه حکیم طوس، که مکرر موضوع «نقل» و «شبه» واقع شده است، استناد کرد. که البته هیچیک از آنها در حد «تعزیه» که پیامد فاجعه در دناک تاریخی و دینی «کربلا» و محور اصلی تعزیه و تشبیه در دوران بعد از اسلام است، نمی‌باشد.

می‌نویسند اولین کسی که فرمان مراسم سوگواری بر فاجعه کربلا را رسماً اعلام کرد، معزالدوله دیلمی، در قرن چهارم هجری بود. او اجازه داد تا همه ساله مراسمی در سوگ شهادت حضرت ابا عبدالله الحسین (ع) و یارانش تشکیل شود و جلسات روضه‌خوانی و وعظ برقرار گردد. این گونه مراسم را می‌توان آغازی برای پیدایش تعزیه دانست که سیر تکاملی خود را تا عصر مورد بحث ما طی کرده است.

ادوارد براون نیز ضمن تأیید این مطلب اضافه می‌کند که این رسم تا انقراض سلسله دیالمه برقرار بوده است. وی سپس به نقل از «احمد بن ابوالفتح» در «احسن القصص» می‌گوید که: تعزیه در سال ۹۳۶ میلادی در بغداد و توسط «معزالدوله بویه» اجرا شده

است.^۱

طبیعی است که مسأله عزاداری برای اهل بیت (ع) و تعزیه‌داری و شبیه‌خوانیهای دینی، تابع مسائل دیگری از جمله اعتقادات حاکمان ولایات و سیاستمداران بوده و در هر دوره به تناسب، این مسأله شدت و ضعف می‌یافته تا اینکه در عهد صفویه که «شیعه» به عنوان مذهب رسمی اعلام شد، مراسم عزاداری برای علی بن ابیطالب و فرزندانش، به خصوص امام حسین علیه‌السلام رونقی تمام یافت.^۲

منابع نمایشی در تعزیه:

۱ - حماسه‌های دینی: مهمترین منبع برای تعزیه، حماسه‌های منظوم دینی بوده است که بیشتر از قرن نهم هجری به بعد سروده شده‌اند. از مهمترین حماسه‌های دینی - که تعدادشان فراوان است. می‌توان به «خاوران نامه» سروده مولانا محمد بن حسام‌الدین مشهور به «ابن حسام» از شعرای قرن نهم اشاره کرد که به سفر حضرت علی (ع) به خاوران و جنگ کردن او با قباد، پادشاه خاورزمین، و بعضی دیگر از وقایع و اتفاقات پرداخته است.^۳

و دیگر کتاب «حملة حیدری» است که از مشهورترین حماسه‌های دینی ایرانی به حساب می‌آید. این کتاب که به شرح حال پیامبر اکرم و امیرالمؤمنین می‌پردازد، تألیف «میرزا محمد رفیع خان باذل» است که به علت فوت، موفق به اتمام کتاب نشد و «میرزا ابوطالب میرفندرسکی» معروف به ابوطالب اصفهانی کار او را کامل کرد.^۴

۲ - کتاب روضة الشهداء: از عوامل مؤثر دیگری که در رشد و تکامل تعزیه بسیار نقش داشته است، کتاب روضة الشهداء ملاحسین کاشفی است. کاشفی که از معروفترین دانشمندان قرن نهم و از موفق‌ترین مؤلفان فارسی زبان زمان خود بوده است و به سبب تسلط بر علوم و فنون مختلف، تألیفاتی متنوع دارد؛ در شعر و شاعری هم دست داشته و به زبان فارسی و عربی اشعاری دارد. یکی از آثارش، کتابی است در شرح واقعه کربلا بنام «روضة الشهداء» که آن را در سال ۹۰۸ ه. ق. نوشته است، روضة

۱ - براون، ادوارد، تاریخ ادبی ایران، ج ۱/ ص ۲۱۲.

۲ - نگا: اته، هرمان، تاریخ ادبیات فارسی، ص ۲۰۴.

۳ - رک: صفا، ذبیح‌الله، حماسه‌سرایی در ایران، ص ۳۷۹ - ۳۷۷

۴ - همان مأخذ، ص ۳۸۳ - ۳۷۹

الشهداء نخستین کتابی است در مقاتل که به فارسی تصنیف شده. ذاکرین مصائب اهل بیت آن کتاب را تلقی به قبول نموده و در بالای منابع آنرا قرائت می‌کردند و بدین سبب گروه ذاکرین به «روضه خوان» مرسوم شدند.

کتاب روضة الشهداء که یک مقدمه و ده باب دارد، به شرح حالات «اهل بلا از انبیاء و اصفیاء و شهداء و سایر ارباب ابتلاء و احوال آل عبا» پرداخته است و مخصوصاً کلیه وقایع اهل بیت را به نثر و نظم در کتاب خود آورده و به آنها صورت داستانی بخشیده است و به این ترتیب عناصر پراکنده تعزیه را که در اشعار مذهبی و حماسه‌های دینی وجود داشته، به صورتی منظم و مرتب عرضه نمود و زمینه را برای اجرای بهتر نمایش تعزیه فراهم ساخت. نویسنده کتاب «ادبیات نمایشی در ایران»، مقایسه‌ای بین قسمتی از کتاب روضة الشهداء که درباره وفات حضرت زهرا (س) است با قسمت وفات آن حضرت از مجموعه خوجکو^۱ انجام داده و نتیجه گرفته است که «طرح درامی تعزیه وفات حضرت فاطمه که در سال ۹۰۸ ه. ق. به وسیله کاشفی سبزواری در کتاب روضة الشهداء ریخته شده است نزدیک به سیصد سال بعد به صورت یک نمایش کامل درآمده و با عنوان «وفات فاطمه علیها السلام» به وسیله خوجکو در سال ۱۸۳۳ میلادی ضبط می‌گردد».^۲

۳ - کتب مقاتل و مقتل نویسان: دیگر از منابع مهم تعزیه، کتابهایی است که درباره ماجرای کربلا و خاندان امام حسین (ع) به نام مقتل نوشته شده است. در اینکه مقتل نویسان چه کسانی بوده‌اند و در چه درجه و پایه‌ای از علم و آگاهی نسبت به مسایل تاریخی و اجتماعی کربلا و حوادث بعد از آن قرار داشته‌اند، اطلاع دقیقی در دست نیست و جز عده معدودی از آنها که بیشتر متعلق به دوره ناصری هستند، و خود از جمله تعزیه‌گردانها به شمار می‌روند، کسان دیگری را نام نبرده‌اند و این در حالی است که تعداد کتابهایی که درباره مقتل در دست داریم و احیاناً نام و نشانی از نویسندگان آنها

۱ - الکساندر ادمون خوجکو، پس از پایان تحصیلات در شهر «سن پترزبورگ» وارد خدمت تزاری روس شده و بعد با سمت نایب سفارت روسیه به تهران آمده و مشغول به کار می‌شود، سپس به عنوان نایب کنسول به رشت رفته و بالاخره در سال ۱۸۴۰ میلادی از خدمت استعفا کرده و برای همیشه در فرانسه اقامت می‌گزیند. خوجکو زبان فارسی را خیلی خوب می‌دانسته و یکی از نخستین ایران‌شناسان به شمار می‌رود. او کتابی تحت عنوان «Le Theatre Persa» دارد.

۲ - برای دست‌یابی به این مقایسه رک: ادبیات نمایشی در ایران، ج ۱/ ص ۲۱۴ - ۲۲۸

نیست و یا اگر باشد هویت آنها برای ما روشن نمی‌باشد، کم نیستند. از جمله تعزیه‌گردانهای مقتل‌نویس، می‌توان «خواجه حسینعلی خان» معاصر فتحعلی شاه و محمد شاه، «میرزا محمد تقی تعزیه‌گردان» معاصر محمد شاه و ناصرالدین شاه و پسرش «میرزا باقر» ملقب به «معین البکاء» را نام برد که دو نفر اخیر از تعزیه‌گردانهای رسمی «تکیه دولت» بودند.^۱

۴ - تأسیس تکیه دولت:^۲ تردید نباید داشت که تأسیس تکیه دولت و حمایت عملی ناصرالدین شاه از هنر نمایش تعزیه، از یک سو در ترویج این هنر و تشویق علاقه‌مندان به کار تعزیه‌خوانی و تعزیه‌گردانی تأثیر فراوان داشته، و از سوی دیگر استقبال مردم را از «تعزیه» شدت بخشیده است، به خصوص که در ایام خاصی خود ناصرالدین شاه هم شخصاً در مجلس شرکت می‌نموده است. توصیفهای زیبایی از مجالس تعزیه در تکیه دولت را می‌توان در سفرنامه‌های دوره ناصرالدین شاه ملاحظه کرد؛^۳ البته علاوه بر تکیه دولت، تکیه‌های دیگر هم مانند: تکیه رضاقلی خان، تکیه سرتخت، تکیه قورخانه، تکیه عزت‌الدوله، تکیه سرچشمه و دهها تکیه دیگر وجود داشته که حکایت از رونق هنر نمایشی تعزیه در این دوره دارد.^۴

از تعزیه تا درام غیر مذهبی:

تحولات اجتماعی، توسعه تعزیه‌خوانی و استقبال مردم از این هنر، به علاوه رفت و آمدهای بعضی از نویسندگان و روشنفکران به دیار فرنگ و آشنایی آنها با «تئاتر»، کم‌کم در شکل تعزیه و تعزیه‌گیری در ایران تأثیر گذاشت. گفتار و کردار بعضی از تعزیه‌گردانها، تحت تأثیر عوامل مختلف، گاه چنان می‌شد که با شئون تعزیه که در نزد تماشاچیان قداستی خاص داشت، سازگار نبود. گاه پیش می‌آمد که رفتارها و گفتارهای مضحک و

۱ - ادبیات نمایشی در ایران، ج ۱/ ص ۲۲۹

۲ - تکیه دولت به فرمان ناصرالدین شاه و به مباشرت «دوستعلی خان معیرالممالک» در ضلع شرقی کاخ گلستان و در مجاورت شمس‌العماره در سال ۱۲۹۰ ه. ق. ساخته شد. بعضی عظمت تکیه دولت را با آمفی تئاتر ورونا (Verona) مقایسه کرده‌اند. این بنا در سال ۱۳۲۷ شمسی توسط دولت وقت خراب شد. (برای اطلاع بیشتر رک: مجله هنر و مردم، شماره ۲۹، سال ۱۳۴۳، مقاله مهدی فروغ با عنوان: تکیه دولت).

۳ - رک: ایران و ایرانی در دوره قاجار، همچنین تصویر زیبایی از تکیه دولت را عبدالله مستوفی در کتاب شرح زندگانی من آورده است. رک: شرح زندگانی من، ج ۱/ ص ۳۹۶ به بعد.

۴ - ادبیات نمایشی در ایران، ج ۱/ ص ۲۴

خنده آور نیز در تعزیه وارد می شد. پیدایش این دوره که می توان آن را دوره شکل گیری «تئاتر» در ایران دانست، سبب شد تا اولاً بین تعزیه به معنای متداول آن با اینگونه نمایشها که امور دیگری هم در آن دخالت می کرد، فرق گذاشته شود و این قسم دوم را «شبییه» نامند. و ثانیاً تعزیه را از نظر موضوع، مورد بررسی قرار داده آن را به سه قسم، تقسیم کنند:

دسته نخست، یعنی واقعه ها، شامل تعزیه نامه های اصلی است که راجع به شهادت امام حسین و یارانش در صحرای کربلاست و به طور کلی موضوع و اشخاص مذهبی است و داستان حول و حوش «شهادت» دور می زند. به نظر می رسد که این دسته از تعزیه ها زودتر از بقیه، خلق و ابداع شده باشند. از جمله این تعزیه نامه ها که بسیار مشهور هستند، می توان از تعزیه شهادت حضرت عباس، حضرت مسلم و دو طفلانش، شهادت علی اکبر، وفات حضرت فاطمه زهرا، عروسی قاسم و بالاخره شهادت امام حسین نام برد.

دسته دوم، یعنی پیش واقعه ها، شامل تعزیه نامه های فرعی هستند که از نظر داستانی استقلال کاملی ندارند، بلکه در ارتباط با یک «واقعه» به نمایش گذاشته می شدند. به عبارت دیگر، همیشه یک «پیش واقعه» منجر به «واقعه» می گردید. در این دسته از تعزیه ها، دو ضابطه ای که همیشه در تعزیه نامه های اصلی می بایست به کار گرفته شود، یعنی اشخاص و موضوع که باید مذهبی و راجع به شهادت باشد، رعایت نشده بلکه موضوعهای فرعی که در ارتباط با موضوع مذهبی بودند، به کار برده شد، اما اشخاص آن الزاماً مذهبی نیستند. عناصر اولیه شادی آور را می توان در این دسته از تعزیه ها پیدا کرد. از طرفی وجود اشخاص غیر مذهبی، خود اولین گام به طرف پدیدار شدن نمایشهای غیر مذهبی محسوب می شود. یکی از این پیش واقعه ها، مجلس عباس هندو است. این پیش واقعه، راجع به بانویی است که قصد برگزاری مجلس تعزیه «حضرت عباس» را دارد، اما نتوانسته کسی را برای اجرای نقش «شبییه حضرت عباس» پیدا کند. در حال گریه و شیون و زاریست که جوان هندویی که از کوچه می گذرد، کلام و شیون و زاری زن در وی مؤثر می افتد و حاضر می شود که اسلام آورده و در تعزیه، شبیه حضرت عباس را به عهده گیرد. بعد از اجرای این پیش واقعه است که تعزیه اصلی، یعنی شهادت حضرت عباس برگزار می شود که در آن عباس هندو شبیه عباس را به عهده دارد.

دسته سوم، یعنی گوشه ها، شامل شبیه هایی هستند که عناصر کمیک در آنها وجود

دارد. از نظر داستانی نیز مستقل هستند. اشخاص این شبیه، مذهبی و غیرمذهبی و حتی سایر ملل نیز برگزیده شده‌اند. در واقع این دسته از تعزیه‌ها هستند که عناصر و عوامل اصلی تحوّل تعزیه به سوی درام غیرمذهبی را فراهم ساختند و بیشترین سهم را در این مورد بر عهده داشتند. شبیه مضحک، از تحول همین دسته از تعزیه‌ها و با تأثیرپذیری از عوامل مهم دیگر به وجود آمد و راه را به سوی ایجاد «درام غیرمذهبی» می‌گشود.^۱

از شبیه تا کمدی:

اشاره کردیم که در دوره ناصری، تغییراتی در موضوعات تعزیه و شکل اجرای آن پیش آمد و بعضی از گذاشتن نام تعزیه بر جز آنکه در مصیبت خاندان اهل بیت باشد، پرهیز کردند. با رواج شبیه خوانی، که غالباً موضوعی مذهبی داشته‌اند، حرکات و رفتارهای خنده‌آور و مضحک رونق گرفت. در بعضی از تعزیه‌خوانی‌ها نیز برای تحقیر دشمنان خاندان عصمت و طهارت، از نقش‌های خنده‌دار استفاده می‌شد.

با بررسی شبیه‌هایی چون عروسی رفتن فاطمه زهرا و شهادت یحیی بن زکریا، که در واقع در چهارچوبی مذهبی، تراژدیک نوشته شده‌اند، پی می‌بریم که چگونه عناصر اولیه کمدی وارد تعزیه شده‌اند و اگر این مسیر را ادامه دهیم و به شبیه‌هایی چون ابن ملجم و مالیات گرفتن جناب معین البکاء برسیم خواهیم دید که تعزیه راهی طولانی را برای رها شدن از مضامین مذهبی و قید و بندهای آن پشت سر گذاشته و درست هنگامی که می‌توانسته است شکل مستقل نمایشی پیدا کند، نهضت مشروطه و هجوم ارزشهای فرهنگ غربی، تجددخواهی و از همه مهم‌تر تبدیل و تغییر ساخت طبقات اجتماعی و همین‌طور ممنوعیت اجرای تعزیه در سال ۱۲۹۹ شمسی از طرف حکومت، عواملی می‌شوند تا جلوی این تغییر و تحول را گرفته و حتی حیات تعزیه را به مخاطره جدی اندازند:^۲

مطالبی را که وقایع‌نگاران ایرانی و غیرایرانی از صحنه‌های تعزیه در این دوره نقل کرده‌اند، مؤید همین نکته است:

۱ - نگا: ادبیات نمایشی در ایران، ص ۲۲۴ - ۲۲۲

۲ - نگا: همان مأخذ، ص ۲۵۶

اعتماد السلطنه در روزنامه خاطرات خود می‌نویسد:

«شنیدم دیشب در تکیه دولت تعزیه «دیر سلیمان» بوده و سفرای انگلیس و ایتالیا و اتباعشان آمده بودند تماشا. بعد از ختم تعزیه، اسماعیل بزاز، مقلد معروف با قریب دویست نفر از مقلدین و عمله طرب بودند که با ریشهای سفید و عاریه و لباسهای مختلف از فرنگی و رومی و ایرانی ورود به تکیه کردند و حرکات قبیح از خودشان بیرون آوردند، طوری که مجلس تعزیه از تماشاخانه بدتر شده...»^۱

رایج شدن مسائل و موضوعات غیرمذهبی در تعزیه و شبیه که بعدها به شبیه مضحک و کمدی انجامید، تا آنجا بوده که ادوارد براون در کتاب «یک سال در میان ایرانیان» نوشته است که هر کجا اقامت می‌کرده، تعزیه‌گردانها و اشخاص از او خواهش می‌کردند تا چند کلمه فرنگی به آنها یاد دهد تا در تعزیه‌ها برای نقش سفیر فرنگی از آن استفاده کنند.^۲

شاخص‌ترین نمایشی که در تحول تعزیه به سوی شبیه مضحک و در نهایت به کمدی، نقش داشته است، شبیه «به عروسی رفتن فاطمه زهرا» است:

شبیه به عروسی رفتن «فاطمه زهرا» از دو قسمت تقریباً جداگانه از نظر موضوع و اشخاص تشکیل شده که توسط شخصیت محوری داستان به یکدیگر وصل شده است... در شبیه «عروسی رفتن فاطمه زهرا» قسمت اول با زمینه تراژدیک خود، فضا را برای قسمت دوم آماده می‌کند و در این قسمت است که بدون آنکه شخصیتی کمیک به کار گرفته شود، خنده حاصل می‌گردد. این به سبب ایجاد موقعیت نامتجانس و قرار گرفتن اشخاص نمایش در آن است. به همین دلیل، اگر بخواهیم طبق تعاریف درام فرنگی، عنوانی برای این شبیه انتخاب کنیم باید آن را «کمدی موقعیت» بخوانیم، زیرا که شبیه دو موقعیت نامتجانس را ایجاد کرده و از عدم تجانس این دو موقعیت و عکس‌العمل اشخاص در برابر آنهاست که زمینه برای خنده ساخته می‌شود. این دو موقعیت نامتجانس هم از ناهمگونی بین کردار مقبول فاطمه زهرا (س) و کردار نامقبول خواهر عبدالعزیز و زنان قریش ایجاد می‌شود.^۳

اعتماد السلطنه درباره چگونگی اجرای نمایش «به عروسی رفتن فاطمه زهرا»

۱ - اعتماد السلطنه، محمد حسن، روزنامه خاطرات، به کوشش ایرج افشار، ص ۵۹۱

۲ - رک: براون ادوارد، یکسال در میان ایرانیان، ص ۱۳۲

۳ - اعتماد السلطنه، نمایش در ایران، ج ۱/ ص ۲۶۲

می‌نویسد:

«دیشب تعزیه عروسی رفتن حضرت فاطمه در تکیه بیرون آوردند، این تعزیه را به قدری رذل کرده‌اند، دیشب مخصوصاً زیاده‌تر رذل شده بود. تعزیه‌خوانها زوزه سگ می‌کشیدند. وقاحت به قدری شده بود و خنده اهل حرم خانه طوری از بالاخانه‌ها به صحن می‌آمد که اشخاصی که آنجا بودند، نقل می‌کردند که از تماشاخانه‌های مضحک فرنگستان خیلی باخته‌تر بود...»^۱

کمدی ایرانی:

در ایران قبل از اسلام و بعد از اسلام به گونه‌ای از بازیهای مضحک و خنده‌آور برمی‌خوریم که در واقع مایه‌های اصلی نمایشهای کمدی است و در هر ملتی به نحوی سابقه دارد. از نمونه‌های آن در ایران باستان «برنشتن کوسه» است که بعد از اسلام با نام «میرنوروزی» ادامه یافته و در ایران بعد از اسلام مراسمی مانند «نقالی» و «شعبده‌بازی» و... قابل ذکرند.

سابقه کمدی نیز در ادبیات فارسی، سابقه‌ای کهن است؛ نوشته‌های کوتاه و فکاهی، که غالباً با عنوان «مقامات» معروفند، بهترین مایه‌های قابل برای ادبیات کمدی ایران به حساب می‌آیند.^۲ گذشته از آن وجود دلکتهای درباری و دلکتهای دوره گرد را نباید فراموش کرد که با سابقه طولانی خود نقش مهمی را در نمایشهای کمدی، بویژه از نوع تقلیدی آن ایفاء کرده‌اند.^۳ نمایشهای کمدی معمولاً به چند صورت اجرا می‌شده است.

۱ - معرکه: که شامل نوعی بازیها و نمایشهای خاص مانند مداحی، غزلخوانی، ساطندازی، قصه‌خوانی و افسانه‌گویی، سنگ‌گیری، طاس‌بازی، لعبت‌بازی، حقه‌بازی و... می‌شود. کاشفی سبزواری در تعریف جامعی که از معرکه داده است، می‌گوید:

۱ - اعتمادالسلطنه، محمد حسن، روزنامه خاطرات، ص ۱۳۲

۲ - برای آشنایی بیشتر با مقامات رک: سبک‌شناسی، ملک‌الشعراء بهار، ج ۲، ص ۳۲۵، مقدمه مقامات حمیدی، به کوشش دکتر انزابی‌نژاد، مقامه‌نویسی در ایران، و کتاب فن نثر، دکتر حسین خطیبی، ص ۶۱۷ - ۵۴۳

۳ - دکتر محمد جعفر محجوب در وجه تسمیه دلک نوشته است: «لفظ تلخک که در اصل لقب مسخره محمود بوده، برای همه مسخرگان عالم می‌شود و در طی قرن‌ها به صورت تلخک، تلحک، دلخک و سرانجام دلک تغییر شکل می‌دهد. (نوربخش، حسین، کریم شیرهای دلک مشهور، ص ۱۱) به نقل از ادبیات نمایشی در ایران، ص ۲۶۶

«بدان که معركة در اصل حرب‌گاه را گویند و [در اصطلاح] موضعی را گویند که شخصی [آنجا] باز ایستد و گروهی مردم آنجا بر وی جمع شوند و هنری داشته باشد، به ظهور رساند و این موضع را معركة گویند. برای آنکه چنانکه در معركة حرب، هر مردی که هنری داشته باشد بروز نماید و اظهار آن می‌کند، اینجا نیز معركة گیر هنر خود را ظاهر می‌کند...»^۱

۲ - تقلید: نوعی دیگر از بازیهای کمدی که ابتدا در ضمن نمایشهای شبیه و مضحک انجام می‌یافت «تقلید» است که در دوره صفویه و بعد از آن شکل مستقل به خود گرفت و نمایشهای «تقلید»ی رونق و رواج پیدا کرد. در کتاب نمایش در ایران درباره تقلید آمده است:

«لوتی‌های بازیگر «تقلید» معمولاً با تقلید لهجه و خصوصیات اهالی شهرها و دهها، دو سه نفر را از طبقه‌های مختلف نشان می‌دادند که به هم می‌رسیدند و پس از احوالپرسی کوتاهی، اختلافی بینشان رخ می‌داد. حرفشان به دعوا و دعوایشان به مسخره کردن لهجه و خصوصیات یکدیگر می‌رسید و داستان با زد و خورد و فرار و تعقیب تمام می‌شد.»^۲

در این نوع نمایشهای تقلیدی، نقش اصلی را «مقلد» به عهده دارد. از میان مقلدان مشهور، از آغاز می‌توان از «کل عنایت» نام برد که دلچک دربار شاه عباس بوده و شاه عباس او را «کچل عنایت» نامید. شاردن در سیاحتنامه خود درباره کل عنایت می‌نویسد: «مردم او را شخصیتی فوق‌العاده می‌دانند. او ندیم شاه عباس بزرگ بود. مطالبی شگفت‌انگیز درباره استعداد، هنر و خوشمزگیهای او نقل می‌کنند. بسیار حساس، سریع‌الانتقال و تیزهوش بود، هر وقت میل داشت با یک ژست بسیار ساده بدن خود، اشخاص را به خنده می‌آورد...»^۳

در دوره بعد از صفویه دو مقلد معروف می‌زیسته‌اند، یکی «اسماعیل بزاز» و دیگری «کریم شیرهای».

۱ - کاشفی، ملاحسین، فتوت‌نامه سلطانی، ص ۲۷۵. برای توضیح بیشتر راجع به معركة، علاوه بر کتاب فتوت‌نامه که باب ششم را به شرح حال ارباب معركة اختصاص داده است، می‌توان به کتاب ادبیات نمایشی در ایران، ص ۲۶۷ به بعد و کتاب تاریخ نمایش مراجعه کرد.

۲ - نمایش در ایران، ص ۱۶۸ - ۱۶۹

۳ - شاردن، سیاحتنامه، به نقل از ادبیات نمایشی در ایران، ص ۲۷۳

«اسماعیل بزاز چنانچه از لقبش پیداست بزاز و طبیعتاً مرد خوشمزهای بود. ابتدا در مجالس رفقای خود لودگی زیاد می‌کرد و آنها را می‌خندانید، کم‌کم کارش بالا گرفته، در مجالس اعیان هم حاضر می‌شد و حضار را سرگرم می‌کرد. بالاخره با داشتن کسب بزازی، یکی از سرسته‌های عمل طرب و شاه‌شناس شد. در این دوره کار مطربی کار شریفی نبوده و آنها که به این کار می‌پرداختند مردمی آبرومند نبودند.

اسماعیل بزاز مردی شریف و از پستی‌های مطربی گریزان و استقبال او از این کار از راه عشق به لودگی بود. چنانچه با داشتن دسته مطرب، کسب اصلی خود، بزازی را، ترک نکرده بود. این شخص در آخر عمر به مکه رفت و مسجدی ساخت و از اموالش موقوفه‌ای بر آن مقرر داشت... حاجی اسماعیل... در این اواخر توبه کرد و به کسب قدیم خود اشتغال داشت...»^۱

اما معروف‌ترین دلک دوره قاجار «کریم شیرهای» بود که از او و کارهایش در بسیاری از متون سخن به میان آمده است.^۲ «کریم شیرهای» نایب تقارخانه و در حقیقت از طرف رئیس بیوتاتی که این قسمت را تحت اداره داشت نایب رئیس بود. و به مناسبت شغل خود بر دسته‌های مطرب درجه دوم و سوم غیردولتی شهر هم ریاست کرده، دعاوی آنها را ختم می‌کرد. ولی کریم شیرهای به این قدر قانع نشد، چون مرد بذله‌گوی خوشمزهای بود در دربار و خلوت شاه رخنه کرد و دلک درباری شد و کم‌کم به همه کس لیچار می‌گفت... لقب شیرهای که دنبال اسم او بسته شده، شاید به مناسبت شیرینکاریهای او در بذله‌گویی بوده است.^۳

۳ - بقال بازی: یکی از انواع تقلید که بعدها به عنوان یک نمایش مستقل مشهور شد، بقال بازی است: شخصیتی که اغلب در این نوع تقلید تکرار می‌شد. یک بقال پولدار و

۱ - مستوفی، عبدالله، شرح زندگانی من، ص ۴۸۵

۲ - برای نمونه رک: شرح زندگانی من، عبدالله مستوفی. یادداشت‌هایی از زندگی خصوصی ناصرالدین شاه، دوستعلی معیرالممالک، روزنامه خاطرات و خطرات، کتابهایی هم اختصاصاً در مورد کریم شیرهای تألیف شده است که از آن جمله کریم شیرهای دلک مشهور دربار ناصرالدین شاه، و دیگر تأثر کریم شیرهای از باقر مؤمنی را می‌توان نام برد.

۳ - شرح زندگانی من، ج ۱ / ص ۴۸۳، برای توضیح بیشتر راجع به هر یک از مقلدین رک: ادبیات نمایشی در ایران ۲۶۹ - ۲۷۶.

خسیس و شاید به حج رفته بود که معمولاً نوکر تنبل و فراموشکاری، گاه به اسم نوروز، داشته و همین که این نوکر دستورهای اربابش را طور دیگری تحویل می گرفته و انجام می داده، موقعیتهای خنده آوری پیش می آورده است.^۱

بنا به قول نویسنده ادبیات نمایشی در ایران، تنها سند مکتوبی که از نمایش «بقال بازی» به جا مانده، نمایشنامه «شرح بدبختی...» است که متأسفانه ابهامات فراوانی از نظر ساختمان نمایشی و نیز هویت نویسنده آن وجود دارد. این نمایشنامه برای اولین بار با عنوان «بقال بازی در حضور»، در سال ۱۳۲۳ خورشیدی در مجله هولیوود به همت «امیر معز» به چاپ می رسید که متأسفانه به سبب عدم انتشار مجله، متن مذکور نیز ناقص می ماند. در این چاپ امیر معز ادعا کرده که یکی از «رجال» آن را نوشته است اما مایل بکتاس در مقاله میرزا آقا تبریزی، آنرا به میرزا آقا تبریزی و باقر مؤمنی در کتاب تیاتر کریم شیرهای آنرا به کریم شیرهای و یحیی آرین پور در کتاب از صبا تا نیما، آن را به محمد حسن خان اعتمادالسلطنه و بهرام بیضائی در کتاب «نمایش در ایران» آن را تنها ثبت یک بازی فی البداهه دانسته است.^۲

تقلید از نمایشهای فرنگی:

در پیدایش و گسترش نمایشهای فرنگی و ترجمه نمایشهای اروپائی در ایران، عوامل متعددی نقش داشته اند که مهمترین آنها: «سفر ایرانیان به اروپا و روسیه و دیدن تماشا و تماشاخانه ها بود که همراه به حرکت های جدی تر یعنی ترجمه آثار میرزا فتحعلی آخوندزاده، نخستین گامها در زمینه آشنایی ایرانیان با نمایش فرنگستان محسوب می شود. از طرفی ناصرالدین شاه هم که در مسافرتها به فرنگ با تمدن مغرب زمین آشنا و تحت تأثیر قرار گرفته بود، با راهنمایی و ارشاد میرزا تقی امیر کبیر، امر به گشایش «دارالفنون» می دهد که نه تنها در اخذ و رواج علوم جدید بلکه در ایجاد نخستین سنگ بنای نمایش فرنگستان در ایران نیز سهم بسزایی به خود اختصاص داده است.»^۳

۱ - بیضائی، بهرام، نمایش در ایران، ص ۱۷۰

۲ - برای بررسی هر یک از این نظرات و تحلیل و بررسی درستی و یا نادرستی آنها، رک: ادبیات نمایشی در ایران، ص ۲۸۱ به بعد.

۳ - ادبیات نمایشی در ایران، ج ۱/ ص ۳۰۳

تأثیر دارالفنون در ترجمه و اقتباس نمایشنامه:

افتتاح دارالفنون در روز جمعه ۲۷ محرم ۱۲۶۸ ه.ق.، به عنوان اولین مدرسه عالی به سبک اروپائی، در تمام شئون علمی و فرهنگی جامعه ایرانی از جمله نمایش و اقتباس ایرانیان از نمایشهای فرنگی، تأثیر گذاشت. تأثیر تئاتر و نمایش ایرانی از دارالفنون را می‌توان از دو جهت بررسی کرد: یکی از آن جهت که در کنار مدرسه دارالفنون، سالن نمایشی هم بنا کردند که با وجود وسعت کم، شکل صحیح و زیبایی به طرز تئاترهای اروپائی داشته و قریب سیصد نفر تماشاچی را در بر می‌گرفته است^۱ و نمایش به معنای فرنگی آن در ایران از همین سالن شکل گرفت که به سبب آماده نبودن شرایط اجتماعی و مخالفت گروهی از قشریون چندان مورد استفاده قرار نگرفت و بعدها به طور خصوصی در آنجا نمایشنامه‌هایی به وسیله لومر، اجرا می‌شد که تنها شاه و خانواده سلطنتی در آن حضور می‌یافتند... و نقاشباشی از دانشجویان اعزامی به اروپا که پس از بازگشت به ایران این تالار را به دستور شاه، در دارالفنون آماده کرد، یکی از نمایشهای مولیر به نام «گزارش مردم گریز» را به معرض نمایش گذاشت.^۲

جهت دیگر تأثیر دارالفنون در ترجمه‌هایی است که توسط مترجمان «دارالترجمه» صورت می‌گرفت. مترجمان «دارالترجمه» در زمینه‌های مختلف علمی، فنی، ادبی و هنری اقدام به ترجمه مهمترین آثار اروپائی می‌نمودند. آثاری که در زمینه تاریخ و ادبیات اروپا مانند شرح حال ولتر، تاریخ مفصل لوئی چهاردهم و... ترجمه شد، به جهت موضوعات خاصی که داشتند، تأثیر فراوانی در ادبیات نمایشی ایران به جای گذاشتند. از آثار ادبی و نمایشی ترجمه شده در این دوره می‌توان: سرگذشت تلماک اثر «فنون» فرانسوی را نام برد که توسط «میرزا علی خان ناظم‌العلوم» ترجمه و در سال ۱۳۰۴ ه.ق. منتشر شد. و دیگر «منطق الوحوش» است که براساس «خاطرات خر» نوشته «کنس دو سگور»^۳ نوشته شده و از سوی «میرزا علی خان امین الدوله» و با عنوان «حماریه» از عربی به فارسی برگردانیده شد و در سال ۱۳۰۰ ه.ق. به چاپ رسید. «بوسه عذرا»، داستان تاریخی و سیاسی بود که «سید محمد حسین خان شیرازی» ترجمه و توسط

۱ - آریز پور، یحیی، از صبا تا نیما، ج ۱/ ص ۲۳۶

۲ - همان، ص ۲۲۷

میرزا محمد حسین خان فروغی انشاء شد.^۱
مؤلف بوسه عذرا، یکی از نویسندگان تندکار و پرکار در قرن نوزدهم میلادی به نام
جرج رنولدز^۲ (۱۸۱۴ - ۱۸۷۹ م.) بوده است.^۳

نخستین اجرا:

در اینکه اولین نمایشی که به صورت فرنگی در ایران اجرا شده است در سالن نمایش دارالفنون صورت گرفته، تردیدی نیست، اما اینکه اولین نمایش کدام بوده است مورد بحث و تردید است: «سید علی نصر»، «عروس اجباری» را نخستین نمایش می‌داند که بر صحنه دارالفنون اجرا شده است. حسن مقدم، «گزارش مردم گریز» و رشید یاسمی، «خرس سفید و خرس سیاه» و حسن شیروانی، «طیب اجباری» را نخستین نمایشهایی می‌دانند که در دارالفنون اجرا شد. «ادوارد براون» نیز عقیده دارد که «طیب اجباری»، «تنفر از مردم» و «خر» اثر مولیر که به همت معلمین قدیم و جدید مدرسه دارالفنون ترجمه شدند. از جمله نمایشهایی بوده‌اند که در تماشاخانه دارالفنون اجرا شدند.^۴

در اینجا باید از میرزا علی اکبر خان مزین الدوله نطنزی، پایه‌گذار ترجمه نمایشنامه‌های فرنگی و یکی از مؤثرترین کسان در ایجاد تماشاخانه دارالفنون نیز یاد کرد. مزین الدوله که خود از محصلان اعزامی به فرانسه بود، پس از بازگشت از فرانسه به عنوان معلم زبان فرانسه و نقاشی در دارالفنون مشغول کار و در سال ۱۲۸۸ ه. ق. از سوی ناصرالدین شاه، ملقب به «نقاشباشی» شد. گفته‌اند او اولین کسی است که نمایشنامه «طیب اجباری» را از «مولیر» به فارسی بازگرداند و بر روی صحنه برد. از آثار دیگر او کتابی است که برای تدریس موزیک در کلاسهای دارالفنون، به کمک «موسیو لومر» تدوین نمود که توسط مدرسه دارالفنون به چاپ رسید (۱۳۰۰ ه. ق.). همچنین از او کتابی در لغت به نام «مزین اللغة» هم به چاپ رسیده است.

* * *

اولین نمایشنامه‌ای هم که به فارسی ترجمه شده است، «گزارش مردم گریز» نوشته

۱ - ادبیات نمایشی در ایران. ج ۱/ ص ۲۰۷

2 - George William Me Arthun Reynolds

۳ - برای اطلاع بیشتر رک: مجتبی مینوی. پانزده گفتار. ص ۳۲۸ - ۳۷۰.

۴ - تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران. ج ۳/ ص ۲۲۲. به نقل از ادبیات نمایشی در ایران. ج ۱/ ص ۳۰۹.

مولیر است که در سال ۱۲۸۶ ه. ق. میرزا حبیب اصفهانی آن را ترجمه کرد و در مطبعه «تصویرالافکار» استانبول به چاپ رسیده. بعد از آن، آثار دیگری از مولیر را کسان دیگری مانند مزین الدوله، اعتمادالسلطنه، میرزا جعفر قراچه داغی و شاهزاده طاهر میرزا، ترجمه نمودند و به همین جهت بایستی برای «مولیر»^۱ در ادبیات نمایشی ایران و رونق نمایش به روش فرنگی، سهم فراوانی در نظر گرفت، بنابراین آشنایی با مولیر، آثار و سبک او در شناخت ادبیات نمایشی ایران مؤثر است.

نخستین نمایشنامه‌های ترجمه شده و نخستین مترجمان:

۱ - «گزارش مردم گریز» و میرزا حبیب اصفهانی:

گزارش مردم گریز، عنوان ترجمه‌ای است از نمایشنامه کمدی «میزانتروپ»، اثر مولیر که در سال ۱۲۸۶ ه. ق. از سوی میرزا حبیب اصفهانی به صورت منظوم و بر وزن مفاعیلن مفاعیلن، فعلن، صورت انجام پذیرفته و ابتدا در روزنامه اختر و بعد مستقلاً در ۲۵ ربیع‌الاول سال ۱۲۸۶ ه. ق. در مطبعه «تصویرالافکار» استانبول به چاپ رسیده است.^۲

میرزا حبیب اصفهانی، معروف به «دستان» از نویسندگان و روشنفکران مبتکر و خوش ذوق قرن سیزدهم است که به سال ۱۲۵۲ در قریه «بن» از توابع چهار محال بختیاری متولد شد و در اصفهان به تحصیل علوم مقدماتی پرداخت و مدتی در بغداد به آموختن ادبیات، فقه و اصول پرداخت و سرانجام به تهران آمد. فعالیت‌های سیاسی و ضد استبدادی و صراحت لهجه او، سبب شد تا او را به اتهام «دهری بودن» محکوم به نفی

۱ - مولیر Moliyer که نام مستعار یا تئاتری او «ژان پاپتیست پوکلن» (Jean Paptiste Poquelin) است. هریتمه و نمایشنامه‌نویس فرانسوی و یکی از بزرگترین کمدی‌نویسان جهان شمرده می‌شود، که در سال ۱۶۲۲ متولد شد و در سال ۱۶۷۳ میلادی درگذشت. از آثار اوست: تارتوف. دن ژوان مردم گریز. خسیس، زنان دانشمند، مریض خیالی. رک: ملشینگر، زیگفرید، تاریخ تئاتر سیاسی، ترجمه سعید فرهودی، ج ۱/ ص ۲۳۹ - ۲۴۹، ایضاً نگا: اسکار، ک. براکت، تاریخ تئاتر جهان، ترجمه هوشنگ آذری‌ور، ج ۱/ از انتشارات نفرد تهران. و مجتبی مینوی، پانزده گفتار... و ...

۲ - آرتین پور، بیجی، از صبا تا نیما، ج ۱/ ص ۳۳۷، نویسنده کتاب ادبیات نمایشی در ایران، نظر آرتین پور در مورد تاریخ چاپ گزارش مردم گریز را نادرست خوانده و می‌نویسد هرگز این نمایشنامه در روزنامه اختر به چاپ نرسیده است، زیرا این نمایشنامه برای اولین بار در سال ۱۲۶۸ ه. ق. در استانبول به چاپ رسیده در حالیکه روزنامه اختر در روز پنجشنبه ۱۶ ذی‌حجه ۱۲۹۲ هجری قمری منتشر شده است. (رک: ادبیات نمایشی در ایران، ج ۱/ ص ۳۱۸)

بلد نمایند و او ناگزیر به دولت عثمانی پناه برد (۱۲۸۳ ه. ق.). پس از مدتی به سمت استادی زبان و ادبیات فارسی در مکتب سلطانی استانبول و عضو انجمن معارف عثمانی برگزیده شد. در سال ۱۳۱۱ ه. ق. بیمار شد و سرانجام در سال ۱۳۱۵ هجری درگذشت و در چکرکه در پای کوه الوداغ دفن^۱ شد. از میرزا حبیب آثار متعددی به جای مانده است که یکی از آنها همین ترجمه مردم گریز مولیر است و دیگر تصحیح و چاپ دیوان اطعمه ابواسحاق شیرازی و دیوان البسه قاری، منتخب آثار عبید زاکانی، غرائب عوائد ملل، برگ سبز، دبستان فارسی، خلاصه راهنمای فارسی، رهبر فارسی و کتابی به زبان ترکی در خط و خطاطان و دیوان شعر و مهمترین اثر او یعنی «حاجی بابای اصفهانی» که تمام شهرت «میرزا حبیب» در گرو آن است:

حاجی بابای اصفهانی که درباره آن سخن بسیار گفته‌اند، نام کتابی است از جیمز موریه^۲ انگلیسی که میرزا حبیب آن را به فارسی برگردانده است. این ترجمه که به درستی یکی از بهترین نمونه‌های نثر فارسی در قرن سیزدهم است، دارای ارزشهای ادبی و هنری فراوانی است که حکایت از تسلط و چیرگی میرزا حبیب بر ادب و فرهنگ ایرانی می‌کند و گزینش لغات و پیوند واژه‌ها، ترکیبها و زیبا آفرینیهای بلاغی در نثری که میرزا حبیب در کتاب حاجی بابا رعایت کرده است تا آنجاست که بعضی گمان کرده‌اند که موریه کتاب حاجی بابا را به انگلیسی ترجمه کرده است.^۳ گرچه این نظر محققانه نیست، اما می‌تواند نشان‌دهنده ارزش کار میرزا حبیب باشد.

میرزا حبیب یکی از نخستین فارسی زبانانی است که مقاله‌ای مفصل در تعریف و توضیح بازی تماشا و تماشاخانه در روزنامه اختر (۱۳۰۳ ه. ق.) چاپ کرده است و بدین ترتیب نخستین کسی است که درباره تاریخ نمایش جهان به زبان فارسی قلم زده است.^۴

۲ - «طیب اجباری» و محمد حسن خان اعتماد السلطنه

یکی دیگر از نخستین نمایشهای فرنگی که به زبان فارسی ترجمه شده، نمایشنامه

۱ - نگا: مجله یغما: سال ۱۴، شماره ۴، یادداشت صباح‌الدین شمس.

2 - James Justinan Morier

۳ - رک: مجتبی مینوی، پانزده گفتار، ص ۳۱۲ تا ۲۸۳

۴ - ادبیات نمایشی در ایران، ج ۱/ ص ۳۱۹.

طیب اجباری، اثر مولیر، نمایشنامه‌نویس و هنرپیشه معروف فرانسوی است که با قلم محمد حسن خان اعتمادالسلطنه در سال ۱۳۰۶ ه. ق. صورت گرفته است.^۱

محمد حسن خان صنیع‌الدوله، ملقب به «اعتماد السلطنه» فرزند حاجی علی خان مقدم مراغه‌ای، از رجال سیاسی و از نویسندگان مشهور دوره قاجاری است که به سال ۱۲۵۹ هجری در تهران متولد شد. پس از کسب مقدمات علوم، در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه، فراشباشی سلطان محمود میرزا، نخستین ولیعهد ناصرالدین شاه گردید. در سال ۱۲۶۸ ه. ق. که دارالفنون تأسیس شد، جزء محصلان آن مدرسه درآمد و مدت دوازده سال به فراگرفتن زبان فرانسه و تعلیمات پیاده نظام پرداخت و دوره تحصیلات دارالفنون را با مدال طلا به پایان رسانید. وی تا سال ۱۲۰۸ ه. که وابسته نظامی سفارت ایران در پاریس شد، مراحل و مدارج درباری را طی کرد. در سال ۱۲۸۴ ه. به ایران بازگشت و رئیس دارالطباعة دولتی و دارالترجمة همایونی شد و به لقب «صنیع الدوله» ملقب گردید.

وی به جای روزنامه‌های دولتی، ملی و علمی، «روزنامه ایران» را دایر کرد. و در سالهای بعد سالنامه‌ها و روزنامه‌های متعددی را تأسیس و چاپ نمود. در سال ۱۳۰۴ ه. ق. لقب «اعتماد السلطنه» را یافت. محمد حسن خان پنجاه و چند سال عمر کرد و در طول مدت ۲۵ سال علاوه بر مشاغل مهم درباری که داشت، خواندن روزنامه‌های اروپا و گزارش اخبار خارجی به ناصرالدین شاه به عهده او بود. وفات وی را به سال ۱۳۱۳ ه. ق. نوشته‌اند.^۲

نمایشنامه «طیب اجباری» را مولیر در سال ۱۶۶۶ میلادی نوشته است، سبک نگارش مولیر در طیب اجباری با سبک او در دیگر آثار کمدی مثل مردم‌گریز، تارتوف، مریض خیالی، تفاوت دارد و اصولاً از ارزش کمتری برخوردار است. مولیر این نمایشنامه را در هجو «طیبیان» نوشته که اتفاقاً موضوع چند نمایشنامه دیگر او هم مانند عشق طیب، مریض خیالی، دکترپرنده و... می‌باشد.

۱ - در مورد ترجمه طیب اجباری نظرهای دیگر هم هست. بعضی گفته‌اند که ترجمه طیب اجباری توسط مزین‌الدوله است و بعضی ترجمه فوق را منسوب به میرزا محمد حسین ذکاءالملک فروغی دانسته‌اند. نگا: شیروانی، حسن. هنر نمایش، وزارت فرهنگ و هنر. ص ۲۷ و افشار، ایرج. مقدمه روزنامه خاطرات.

۲ - درباره زندگی او رک: بخش نویسندگان.

داستان «طیب اجباری»، داستان هیزم‌شکنی به نام «اسگانارل» و زنش «مارتین» است که سر ناسازگاری دارند و مرد تنبل به جای کار و فعالیت دائم در حال شرب مسکرات است و زن را به باد کتک می‌گیرد. دو تن از نوکران «ژرونت» یعنی «والری» و «لوکاس» که به امر ارباب در جستجوی پیدا کردن طبیبی حاذق برای دختر او هستند، به مارتین بر می‌خورند. زن به تلافی کتکهای شوهرش به آن دو نفر می‌گوید که شخصی بنام «اسگانارل» که در جنگل مشغول هیزم‌شکنی است، طبیبی حاذق اما دیوانه است که تا کتک نخورد، طبابت نمی‌کند. نوکران به سراغ اسگانارل رفته و با کتک او را برای معالجه بر بالین دختر می‌برند. اسگانارل که بی‌خبر از علم پزشکی است برای دختر که عاشق جوانی بنام «لیندر» شده، تجویزهای عجیب و غریب می‌کند. «لیندر» نیز بر سر راه اسگانارل قرار گرفته و با تطمیع، او را راضی می‌کند تا او را به عنوان دستیارش به ملاقات دختر ببرد. پس از انجام این کار و ملاقات دختر و پسر، آن دو فرار کرده و حقه اسگانارل بر ملا می‌شود...^۱

۳ - «عروس و داماد» و میرزا محمد جعفر قراچه داغی:

یکی دیگر از کسانی که در نهضت ترجمه نمایشنامه‌های فرنگی به زبان فارسی سهم دارد، میرزا جعفر قراچه‌داغی است که بیشتر شهرتش را مدیون ترجمه «تمثیلات» آخوندزاده است. میرزا محمد جعفر در سال ۱۳۰۸ ه. ق، سالی که مترجم وزارت انطباعات بود، نمایشنامه‌ای از مولیر را با عنوان تمثیل عروس و داماد از ترکی عثمانی به فارسی ترجمه کرد.

عروس و داماد، ترجمه نمایشنامه کمدی ژرژ داندن^۲ است که توسط مولیر در سال ۱۸۶۸ میلادی به روی صحنه آمد. مولیر، فکر نمایش را از کتاب دگامرون^۳ نوشته بوکاچیو گرفته است. کمدی راجع به ازدواج دهقانی ثروتمند با دختری از «اریستو کراسی» است که مرتباً داماد را فریب داده و به وی خیانت می‌کند. مولیر این پیوند

۱ - نگا: ادبیات نمایشی در ایران، ج ۱/ ص ۲۲۲ - ۳۳۵ و ایضاً: مولیر، طیب اجباری، ترجمه اعتمادالسلطنه، مطبعه خورشید، ۱۳۲۲ ه. ق. ضمناً از نمایشنامه مولیر، با عنوان فرانسوی [Lemedicin / Maque Lui] ترجمه دیگری هم توسط سید علی نصر انجام شده که تحت تأثیر ترجمه اعتمادالسلطنه، پزشک اجباری نام گرفته است.

2 - George Dandin

3 - De Cameron

نامناسب و احمقانه را به تمسخر و انتقاد می‌گیرد. پیوند بورژوازی احمق و جاه‌طلبی که با خاندان اشرافی ورشکسته‌ای برای به دست آوردن اسم و رسم، بسته می‌شود. در کمدی «ژرژ داندن»، مولیر مانند کمدی «میزانتروپ» هر دو جناح طبقاتی آن روزگار را به تمسخر می‌گیرد.

خاندان «سوتان ویل» برای نجات از ورشکستگی مالی حاضر شده‌اند که «نجیب‌زادگی» خودشان را با ژرژ داندن، بورژوازی شهرستانی تقسیم کرده، دخترشان را با او معامله کنند. ژرژ داندن هم متعهد شده که این خاندان را که تا حلقوم در قرض و بدهکاری و فساد فرو رفته، با پول خود نجات دهد...

برخورد مولیر با این پیوند نامتناسب، برخوردی جدید است و نگرش مولیر به موضوع با تمام نگرشهایی که درباره آن مطرح شده، تفاوت اساسی دارد. زیرا که اختلاف ژرژ داندن با همسرش، آنژیک و پیامدهای این اختلاف ناشی از فقر یکی و ثروت دیگری نیست، بلکه برخورد و اختلاف ناشی از اختلاف فرهنگی و اخلاقی بین شهر و پایتخت است. ژرژ داندن شهرستانی با آنژیک پایتختی، در نظرگاه مولیر نمی‌تواند صاحب دیدگاههای مشترک راجع به زندگی باشند، به همین سبب پیوند مضحکشان در آخر به ضرر ژرژ داندن شهرستانی تمام می‌شود...^۱

مترجم این نمایشنامه که خود از نویسندگان و مترجمان دوره قاجاری است، در زمان ناصرالدین شاه «کارمند وزارت عدلیه و منشی شاهزاده جلال‌الدین میرزا بود و در اواخر عمر به سمت مترجم ترکی، جزو دارالترجمه مبارکه دولتی، کار می‌کرد».^۲ این مترجم زبردست که به زبان فارسی و ترکی تسلط کافی داشته است، بعد از آنکه میرزا آقا تبریزی از عهده ترجمه نمایشنامه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده برنیامد، به توصیه جلال‌الدین میرزا، اقدام به ترجمه آثار آخوندزاده کرد و در سال ۱۲۸۷ ه.ق. دو قطعه از آنها را به فارسی ترجمه کرد و با ارسال نسخه‌ای از آنها برای آخوندزاده، تأیید او را در صحت ترجمه خود گرفت.

برخی از کمدیهای میرزا فتحعلی آخوندزاده از روی ترجمه‌های فارسی میرزا محمد جعفر قراچه‌داغی به دیگر زبانهای اروپائی ترجمه شده، از آن جمله در سال

۱ - نگا: ادبیات نمایشی در ایران، ج ۱/ ص ۲۷۴ - ۳۶۰

۲ - آیین پور، یحیی، از صبا تا نیما، ج ۱/ ص ۳۵۴

۱۸۸۲ میلادی، «و. ه. هگردد» و «ج. لواسترنج»، «وزیر خان لنکران» را با ترجمه انگلیسی و متن فارسی میرزا محمد جعفر و فهرست لغات و بعضی ملحقات در لندن انتشار دادند. در سال ۱۸۸۳ میلادی، «ث. باریه دومی نار» از ادیبان فرانسه، «کمدی مرافعه» را به فرانسه ترجمه و چاپ کرد. در سال ۱۸۸۶ میلادی، «حکایت ملا ابراهیم خلیل کیمیاگر» توسط «باریه دومی نار» در ژورنال آزیاتیک به چاپ رسید. در سال ۱۸۸۹ میلادی حکایت خرس دزدافکن در مجله زبان‌شناسان استکهلم چاپ شد و دیگر آثار آخوندزاده نیز از طریق ترجمه‌های قراچه‌داغی به زبانهای دیگر ترجمه و منتشر گردید.^۱ وفات او به سال ۱۳۱۰ ضبط شده است.^۲

۴ - «عروسی جناب میرزا» و حاجی محمد طاهر میرزا:

عروسی جناب میرزا، اقتباسی است از عروسی اجباری مولیر که با همت شاهزاده حاجی محمد طاهر میرزا فراهم آمده است.

عروسی اجباری یکی از نمایشنامه‌های کوتاه و کمدی مولیر است که نخستین اجرای آن در ۲۹ ژانویه ۱۶۶۴ میلادی صورت گرفته است. داستان عروسی اجباری، حول شخصیت اصلی آن یعنی «اسگانارل» دور می‌زند که تصمیم می‌گیرد ازدواج کند، اما در اینکه آیا زن جوانش به او خیانت خواهد کرد یا نه، مردّد شده و در این باره با دوستان و از جمله با حکیمان فیلسوف و حتی جادوگران مصری نیز مشورت می‌کند و در آخر سر هم تحت فشار پدر و برادر دختر و در اثر تطمیع جهیزیه مجبور به ازدواج می‌شود.^۳

محمد طاهر میرزا، مترجم زبردست دوره قاجار، فرزند اسکندر میرزا و از نوادگان نایب‌السلطنه عباس میرزا است «که به اهتمام پدر به تحصیل علوم کمر بست و به علم ادب و کلام عرب ممتاز شد. سپس زبان فرانسه را نیک بیاموخت و از علوم ریاضی نیز بهره کافی برد. پس از فراغت از تحصیل به مصر رفت و پنج سال در «جامع‌الازهر» به فرا گرفتن علوم دینی پرداخت. سپس به ایران مراجعت کرد. محمد طاهر میرزا با ابوالحسن جلوه حکیم نامی اواخر دوره قاجاریه همنشین بود و نزد ناصرالدین شاه عزت و احترام

۱ - نگا: تاریخ نهضت‌های ایرانیان در دوره قاجار، بخش یکم، ص ۵۶۵

۲ - در مورد تاریخ وفات او بعضی از محققان را اشتباهی است، از جمله ادوارد براون تاریخ فوت او را در سال ۱۳۰۱ ضبط کرده و به هیچ روی صحیح نیست، زیرا قراچه‌داغی در سال ۱۳۰۹ کتاب تمثیل عروس و داماد را به پادشاه تقدیم کرده است.

۳ - ادبیات نمایشی در ایران، ج ۱/ ص ۲۷۶

وافر و مخاطب «حاجی عمو اوغلی» داشت. بزرگان دربار به صحبت او رغبت نشان می‌دادند، اما او نیز مانند پدر خود اسکندر میرزا از خدمات دولتی گریزان بود و عمر خود را به مطالعه و تحریر و ترجمه گذراند و سرانجام در سال ۱۳۱۶ هجری زندگی را بدرود گفت و در ابن بابویه به خاک سپرده شد. محمد طاهر میرزا بیشتر رمانهای الکساندر دوما، مانند سه تفنگدار در سه جلد (چاپ ۱۳۱۶ هجری، تهران) کنت دومونت کریستو (چاپ ۱۳۱۲ هجری، تهران) لارن مارگو (چاپ ۱۳۲۳ هجری، تهران) لوئی چهاردهم و عصرش (چاپ ۱۳۲۲ هجری، تبریز) لورد هوپ (یا جلد سوم کنت دومونت کریستو، چاپ ۱۳۲۸ هجری، تهران) و نیز ژیلبلای تألیف لساژ و کتابهای متعدد دیگر از فرانسه به فارسی ترجمه کرده و خود چند کتاب و یکی دو نمایشنامه نوشته است.^۱

میرزا محمد طاهر در برگردان این نمایشنامه از فرانسه به فارسی، تغییرات زیادی داده است که شامل دگرگون کردن اشخاص نمایش، برهم زدن ساختمان نمایشنامه و اضافه نمودن بسیاری از عوامل نمایشی می‌باشد.^۲

آخوندزاده، نخستین نمایشنامه‌نویس و نقاد تاریخ و ادب نمایش در ایران. میرزا فتحعلی آخوندزاده، پسر میرزا محمد تقی از نویسندگان مبتکر و ضد استبدادی قرن سیزدهم هجری است. وی در سال ۱۲۲۸ هجری در نوخه (نوخایانخو) از محلات شکی متولد شد. پس از مدتی میرزا محمد تقی و خانواده‌اش از شکی به تبریز رفتند، اما ناسازگاری مادر فتحعلی، با زن دیگر میرزا محمد تقی سبب شد تا میرزا فتحعلی و مادرش از میرزا محمد تقی جدا شده و به قریه مشکین از توابع اردبیل روند. آخوندزاده در شرح احوال خود نوشته است:

«... بعد از چهار سال مادر من با زن دیگر پدرم که خامنه بوده است به راه نرفته، از شوهرش خواهرش کرد که او را به اتفاق من به نزد عمویش آخوند حاجی علی اصغر که در محال اردبیل در مصاحبت حاکم سابق شکی، سلیم خان، زندگی می‌کرد روانه کند، پدرم خواهرش مادرم را قبول کرد. او را با من به نزد عمویش فرستاده است. من از این

۱ - آرتین پور، یحیی، از صبا تا نیما، جلد اول، ص ۲۷۱ - ۲۷۲. ایضاً رک: شرح حال رجال ایران، ج ۵/ ص ۲۵۲ - ۲۵۳. سینما و نمایش در ایران، ص ۵۱. نهضت‌های فکری ایرانیان در دوره قاجار. بخش یکم، ص ۵۴۷ - ۵۴۸ و...
۲ - نگا: ادبیات نمایشی در ایران، ص ۳۷۶ - ۳۸۰

تاریخ از پدرم جدا شده، دیگر او را ندیده‌ام و در نزد عمومی مادرم بوده‌ام. در قریه «هوراند» از دهات «قراداغ». بعد از یک سال آخوند حاجی علی اصغر، به تعلیم و تربیت من شروع کرده است، اول قرآن را به من یاد داده، بعد از اتمام قرآن، آهسته آهسته از کتب فارسیه و عربیه به من درس گفته است.

این آخوند حاجی علی اصغر فاضلی بود ممتاز و از جمیع علوم اسلامی، خواه فارسیه، خواه عربیه اطلاع کامل داشت و مرا به فرزندی قبول کرده و من بین الناس به حاجی علی اصغر اوغلی مشهور شده‌ام...^۱

اگرچه میرزا فتحعلی از سرپرستی پدر محروم ماند، ولی مربی دانای او آنچنان در راه تعلیم و تربیت وی کوشید که همواره میرزا فتحعلی خان از او به نیکی و خوبی یاد می‌کرد و او را پدر ثانوی خود می‌خواند. روش تعلیم و تربیت وی به صورتی انجام می‌گرفت که او در سنین کودکی توانست قرآن و سپس گلستان و مقامات را بیاموزد و به دنبال آن ادبیات فارسی و عربی را به نحوی بخواند که به تکلم عربی مانند طلاب لزکی داغستان توانا شود.^۲

در سال ۱۲۴۷ هجری که ملا علی اصغر عازم سفر حج بود، میرزا فتحعلی را به آخوند ملا حسین، که از مدرسان گنجه بود، سپرد تا وی را منطق و فقه و اصول بیاموزد. آخوندزاده در این قسمت از شرح زندگانی خود می‌نویسد: «... تا این تاریخ من بغیر از خواندن زبان فارسی و عربی چیزی نمی‌دانستم و از دنیا بی‌خبر بودم و مراد پدر ثانویم این بود که من تحصیل علوم عربیه را تمام کرده، در سلک روحانیون تعیش کنم، اما قضیه دیگر روی داده، باعث نسخ این نیت شد. تفصیل آن این است:

در یکی از حجرات مسجد گنجه از اهل ولایت شخص مقیم بود، میرزا شفیع نام که علاوه بر انواع و اقسام دانش، خط نستعلیق را خیلی خوب می‌نوشت... من با فرمایش پدر ثانوی خود هر روز پیش این شخص رفته، مشق خط نستعلیق می‌گرفتم تا اینکه رفته رفته میان من و این شخص محترم، الفت و خصوصیت پیدا شد...^۳

نزدیکی میرزا فتحعلی به میرزا شفیع سبب شد تا میرزا فتحعلی از روحانی شدن منصرف گشته و به فکر ورود به خدمات دولتی و اخذ علوم جدید افتد.

۱ - نگا: آخوندزاده، میرزا فتحعلی. الفبای جدید و مکتوبات، ص ۳۵۵ - ۳۴۹

۲ - رک: آدمیت، فریدون. اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، ص ۱۱ - ۹

۳ - رک: آخوندزاده، میرزا فتحعلی. الفبای جدید و مکتوبات، ص ۳۵۵ - ۳۴۹

د سال ۱۲۵۰ هجری به همراه حاجی ملا اصغر به تفلیس رفت تا هم درس بخواند و هم پیدا کند. آخوند ملا اصغر او را به عباسقلی بیک معروف به «بکی خان» مؤلف و نویسنده دانشمند و مترجم فرمانفرمایی روس در قفقاز معرفی نمود و او پس از آزمودن میرزا فتحعلی، وی را به عنوان «وردست مترجم» در «دفتر امور کشوری فرمانفرمای قفقاز» به کار گماشت.

میرزا فتحعلی آخوندزاده، علاوه بر شغلی که در دفترخانه حکومت قفقاز داشت، از دسامبر سال ۱۸۳۶ (رمضان، سال ۱۲۵۶ هجری) معلم زبان ترکی در مدرسه نوبنیاد روسی تفلیس بود. مدت چهار سال در آنجا تدریس کرد، آنگاه به تفلیس رفت و به تکمیل زبان روسی پرداخت. پس از سه سال بر آن مسلط گشت، بعد از این می‌توانست از فارسی، عربی و ترکی به روسی ترجمه کند و بعد قادر شد به زبان روسی مقاله بنویسد، اما همیشه با لهجه حرف می‌زد. بکی خان^۱ که پیشرو افکار جدید غربی در قفقاز به شمار می‌آمد، در روحیه میرزا فتحعلی تأثیر فراوان به جای گذاشت.^۲ دانش میرزا فتحعلی در زمینه‌های مختلف ایران، اسلام، ادبیات فارسی و ترکی و عربی، حکمت و فقه و فلسفه و عرفان از یک سو، و آشنایی او با آثار نویسندگان و متفکران روسی مانند «چرنیشفسکی»، «استرافسکی»، «مارینسکی»، «گریبایدوف»، «گوگول» و متفکران فرانسوی مانند «مولیر»، «اوژن سو»، «الکساندر دوما»، «ولتر»، «متسکیو»، «ارنست رنان» و اندیشمندان انگلیسی مانند: «توماس ناکال»، «دیوید هیوم»، «جان استوارت میل» سبب شد تا وی بتواند مطالعه تطبیقی و انتقادی خود را از فرهنگ شرق و غرب به انجام رساند.

«آخوندزاده توانست آنچه در سنتها و آداب و رسوم فرهنگی ایرانی، سدّ راه پیشرفت و ترقی اندیشه‌ها می‌شد، شناسایی کرده، در پی یافتن راه‌حلهایی برآید. او یکی از معدود روشنفکران آن عصر است که به طور کامل شیفته و تسلیم فرهنگ غرب نشده است. این مطالعه تطبیقی، انتقادی سبب بروز بسیاری از اندیشه‌های اصلاحی

۱ - بکی خان (۱۸۶۶ - ۱۷۹۲ میلادی) اهل امیرجان بادکوبه بود. تاریخ و فلسفه و علوم جدید خوانده و طنزنویس و نخستین مترجم آثار ادبی روس به ترکی است. تاریخ قفقاز را به نام «گلستان ارم» از دوره کهن تا اوایل قرن نوزدهم میلادی براساس تحقیقات جدید نوشت. (نهضت‌های فکری ایرانیان در دوره قاجار، بخش یکم، ص ۵۲۰)

۲ - رک: اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، ص ۱۸ - ۱۴

آخوندزاده در زمینه فرهنگ اسلامی، علی‌الخصوص ایرانی و ترکی گردید. او همواره از بی‌خبری ایرانیان از پدیده‌های نو و عقب‌ماندگی آنان در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی غمگین بود. و همین تعصب او به سعادت هموطنانش، شخصیت او را به صورت «اندیشه‌ساز فلسفه ناسیونالیسم ایرانی»، متجلی می‌سازد. چنانکه خود او می‌گوید:

«اگرچه علی‌الظاهر ترکم، اما نژادم از پارسیان است... آرزوی من این است که... ایرانیان بدانند که ما فرزندان پارسیانیم و وطن ما ایران است... ما را شایسته آن است که اسناد شرافت بر خاک وطن مینویشان خود بدهیم...»^۱

آخوندزاده بدون تردید نخستین نقاد ادب نمایش در ایران نیز به حساب می‌آید که تاریخ‌نگاری، ادب‌شناسی و بالاخره نمایشنامه‌نویسی را با تفکری تاریخی و مادی و به آیین «کرتیکا» بررسی کرده است. میرزا فتحعلی در زمینه نقدنویسی کمتر تحت تأثیر «بلینسکی»^۲ نقاد مشهور روسی قرار داشته و در زمینه نقد، دو عملکرد داشته، یکی شناساندن این هنر به ایرانیان که در این کار ملزم به دادن یک رشته تعاریف از فن «دراما» شده و اجباراً قبل از هر چیز به تشریح و توجیه این پدیده جدید پرداخته است و دوم انتقاد در نمایشنامه‌نویسی در جهت شناسایی و کشف ارزشها و نقاط ضعف آنها...^۳

از آثار قلمی میرزا فتحعلی آخوندزاده می‌توان رسالات و مقالات زیر را نام برد:

۱ - تمثیلات یا شش نمایشنامه کمدی (۱۲۷۲ - ۱۲۶۲ ه. ق.)، که شامل ملاابراهیم خلیل کیمیاگر (سال ۱۲۶۶ ه.) مسیو ژوردان، حکیم نباتات و درویش مستعلی شاه جادوگر (۱۲۶۷ ه.) وزیر خان سراب (یا لنکران) (به سال ۱۲۶۷ ه. ق) خرس قولدور باسان دزدافکن (سال ۱۲۶۸) مرد خسیس (سال ۱۲۶۹ ه.) و کلمه مرافعه (سال ۱۲۷۲ ه.) می‌باشد. از میان نمایشنامه‌های او، کمدی مرد خسیس چه از لحاظ برخورداری از بافت نمایش و شخصیت‌پردازی و طرح موقعیت‌های کمدیک و چه از لحاظ دربرگیری مضامین اجتماعی و اقتصادی، مکان نخست را به خود اختصاص می‌دهد.

تمثیل سرگذشت مرد خسیس، زندگانی شخصی سوداگر و طمّاع را نشان می‌دهد که

۱ - نگا: ادبیات نمایشی در ایران، ج ۱/ ص ۱۳۰

۲ - همان مأخذ، ج ۱/ ص ۱۷۲

۳ - همان مأخذ، ص ۱۷۴

رزشهای اجتماعی در ارتباط با پول برای وی معنی پیدا می‌کند، اما تمثیل، تنها سرگذشت شخص سوداگر و خست او نبوده، بلکه بیشتر مناسبات اجتماعی و اقتصادی را که آدمها گرفتار آنند تصویر می‌کند.^۱

۲ - حکایت یوسف‌شاه یا ستارگان فریب خورده - که به صورت داستان در سال ۱۲۷۳ هـ. تألیف شده است.

۳ - الفبای جدید (۱۲۷۴ هـ. ق.)

۴ - مکتوبات کمال‌الدوله یا سه مکتوب (سال ۱۲۸۰ - ۱۲۷۹ هـ. ق.)

۵ - رساله ایراد، نقدی بر تاریخ روضه‌الصفای ناصری (۱۲۷۹ هـ. ق.)

۶ - نقدی بر روزنامه ملتی و شعر «سروش اصفهانی» (۱۲۸۳ هـ. ق.)

۷ - نقدی بر نمایشنامه‌های میرزا آقا تبریزی (۱۲۸۸ هـ. ق.)

۸ - نقدی بر رساله «یک کلمه» اثر میرزا یوسف خان مستشارالدوله (۱۲۹۶ هـ. ق.)

۹ - انتقاد بر مثنوی مولوی به ترکی و فارسی (۱۲۹۳) و دهها نقد و مقاله دیگر... در سالهای اخیر، نویسندگان و پژوهندگان قفقازی و روسی به میرزا فتحعلی برجسب «آخونداف» زده‌اند، اما خود او در زیر همه آثار فارسی، ترکی، عربی و روسی «میرزا فتحعلی آخوندزاده» و گاهی «آخوندزاده» امضاء کرده است. و این عنوان را از آنجا به دست آورد که آخوند علی اصغر، میرزا فتحعلی را به فرزندی پذیرفت.^۲

نمونه‌ای از نمایشنامه‌نویسی آخوندزاده:

«مجلس اول از نمایشنامه مرد خسیس»

(واقع می‌شود در کنار اوبه حیدریگ در زیر درخت

۱ - این تمثیل در پنج مجلس تنظیم شده است. این کمدی در سال ۱۸۷۳ در تماشخانه باکو به اجرا درآمده است و به زبانهای دیگر نیز ترجمه شده است. (ادبیات نمایشی در ایران ج ۱/ ص ۱۶۱)

۲ - درباره احوال و آثار آخوندزاده می‌توان به منابع زیر مراجعه کرد:

آخوندزاده، میرزا فتحعلی. الفبای جدید و مکتوبات، آدمیت، فریدون. اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، تهران، خوارزمی. آخوندزاده، فتحعلی، تمثیلات، ترجمه محمد جعفر قراچه داغی، تهران، خوارزمی. بیضائی، بهرام، هنر نمایش در ایران، تهران، کاویان. آریان پور، یحیی، از صبا تا نیما، تهران، انتشارات جیبی ج اول. ملک‌پور، جمشید، ادبیات نمایشی در ایران، تهران، توس، جلد اول. حقیقت، عبدالرفیع، نهضت‌های فکری ایرانیان در دوره قاجار، بخش یکم، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان. براون، ادوارد، تاریخ ادبیات ایران، ج ۴ از صفویه تا عصر حاضر، ترجمه بهرام مقدادی، تهران، مروارید.

بلوط. حیدریگ و صفربیگ هر دو مکمل و مسلح،
چست و چابک، در شب مهتابی از خانه بیرون آمده، در
کنار اوبه صفربیگ به سر سنگی نشسته و حیدریگ
روبروی او به حالت غمین حرف می‌زند).

حیدریگ

خدایا این چه عصریست، این چه زمانه‌ایست؟ مرد از قدر
و قیمت افتاده، نه سواری به کار می‌خورد، نه تیراندازی طالب
دارد، نه جوانی را قیمتی مانده است و نه بهادری را حرمتی
باقیست. مثل زنها بایست صبح تا شام و از شام تا بامداد میان
آلاچیق محبوس باشی، آدم از کجا دیگر زندگانی بکند، پول پیدا
نماید، دولت دست بیاورد. روزهای گذشته، دوره‌های پیش،
میان هر هفته یا ماهی یک دفعه لااقل آدم، کاروانی می‌چاپید،
اردویی می‌زد، چپاولی می‌کرد. حال نه کاروان می‌توان چاپید نه
اردویی داغان توان کرد، نه جنگ قزلباشی نه دعوای عثمان
لویی. اگر بخواهی نوکر هم بشوی به جنگ بروی، باید سر این
لزگیهای لات و لوت بروی. اگر به هزار زحمت یکی را از سوراخ
کوهها در بیاوری جز انبان کهنه و لوله شکسته چیزی دیگر به
دست نخواهد افتاد. کو دعوای قزلباش و عثمانی [که] همه
قراباغ را با طلا و نقره پرکند. الحال هم خیلی خانه هست که از
چپاول [اصلا ندوز نان می‌خورند. اولاد اصلا ن بیگ باز دیروز
دربازار «آغچه بدیع» یراقهای نقره که پدرشان از عثمانلو، الجه
[غارت] کرده بودند، می‌فروختند. باز [اگر] همچو دعوایی اتفاق
بیفتد پیش از همه جلو دسته و ایستم، هنری نمایان کنم که رستم
دستان هم نکرده باشد. کار من این است نه اینکه نچالنگ مرا
صدا کرده می‌گوید: حیدریگ راحت بنشین، دلگی مکن، راه
نزن، دزدی نرو. پشیمانم کرد که گفتم بلی نچالنگ، ما هم به این
کارها راغب نیستیم، ولی به شما لازم است که امثال ما مردمان
نجیب را به لقمه نانی راهنمایی بفرمایید، کار و شغلی بدهید که
نان و آشی داشته باشد. گوش کن بین چه جواب داد به من:

حیدربیگ زراعت بکن، باغ بکار، داد و ستد برو، خرید و فروخت بکن. گویا که من «بانازور» ارمنی هستم که هر روز تا شب خیش برانم. یا ... پيله‌وری بروم. عرض کردم: نچالنگ، هیچ وقت از جوانشیر برزگری و بازرگانی دیده نشده. پدر من قربان بیگ، خدا رحتمش کند، این کارها را نکرده است. من هم که پسر او هستم هرگز از این کارها نخواهم کرد. اخمش را ریخته، روش را برگردانده، اسبش را هی کرد و رفت.

این حرفها فایده ندارد. آدم که گوشت دزدی نخورد، اسب سوار نشود، از زندگانی خود چه لذت می‌برد؟ و در روی دنیا برای چه راه می‌رود؟ شب گذشت، عسگریگ نیامد. نمی‌دانم برای چه دیر کرد. ها آنست آمد!

(در این حال عسگریگ می‌رسد.)

من هم حاضرم. می‌روید، بسم‌الله، راه بیفتید. پس چرا غمگینی؟ همچو فکری به نظر می‌آیی.

والله نمی‌دانم کدام دهن لق حرف مفت زن مرا به نچالنگ نشان داده است، آمده بود میان بلوک گردش کند. امروز از کنار اوبه ما می‌گذشت مرا صدا کرده می‌گوید: حیدربیگ دزدی نرو، راهزنی نکن.

په، یعنی از گرسنگی و برهنگی و بدگذرانی کردن بمیر؟ البته همچو می‌گوید. دیگر گویا که در همه قراباغ همه این دزدی‌ها را حیدربیگ می‌کند، اگر او از دزدی دست بردارد، ولایت آسوده خواهد شد. دزدی بز و میش هم برای ما دشخار [دشوار] شده است. حالا هم معطل و فکری مانده‌ام. اگر برویم دختره را برداریم بیاریم می‌ترسم پدر و مادرش شکایت کنند، باز باید فراری بشوم.

حیدربیگ همه قراباغ می‌داند دختره را پدر مادرش به تو داده است. نمی‌فهمم چه باعث شده است که باید پنهانی برداری بیایی؟

صفربیگ

حیدربیگ

حیدربیگ

صفربیگ

حیدربیگ

عسگریگ

- حیدریگ چه باعث خواهد شد؟ پول ندارم خرجش را بکشم، عروسی بکنم بردارم بیاورم. لابد شده‌ام! باعثش بی‌پولیست دیگر. برای این، صفریگ مصلحت همچو دید که بردارم بیارم خرج عروسی از گردنم بیفتد. اما این عمل برای من بدتر از مرگ است که بگویند پسر قربان بیگ پول پیدا نکرد عروسی کند، نامزدش را برداشت گریخت. چون صفریگ گفت از ترست اینها را بهانه درمی‌آوری به جهة آن غیظ کرده، به گردنم وارد آمده است. پی شما فرستادم که تو هم به من همراهی کنی. من چرا می‌گویم؟ خودت پیش من آه و اوه کردی که دو سال است نمی‌توانی عروسی بکنی نامزدت را بیاری. گفتم می‌خواهی من هم بیایم برویم برداریم بیاریم؟ خودت بدان، از برای من چه تفاوت می‌کند؟
- عسگریگ حیدریگ از این نیت بیفت. پانزده روز به من مهلت بده، من خرجی عروسی ترا پیدا می‌کنم موافق قاعده عروسی بکن نامزدت را بیار.
- حیدریگ از کجا پیدا می‌کنی؟
- عسگریگ تا پانزده روز تبریز می‌رویم برمی‌گردیم. مال فرنگ می‌آوریم. یکایک منفعت می‌کند. می‌فروشیم از منفعت او عروسیت را بکن.
- حیدریگ خوب آوازه می‌خوانی اما صدات می‌گیرد. در تبریز مال مفت ریخته‌اند ما برویم جمع کنیم و برداریم بیاریم؟
- عسگریگ البته مال مفت کجا بود؟ باید پول داد خرید.
- حیدریگ عجب حرف می‌زنی ماشاءالله. من پول را از کجا بیاورم؟
- عسگریگ مگر من از خودم پول دارم؟ حرف من این است، حاجی قره آغچه بدیعی، مرد سوداگر پولدار است. از او بگیریم برویم مال بیاوریم بفروشیم. پول او را رد می‌کنیم، نفعش از برای ما می‌ماند.
- حیدریگ می‌گویند حاجی قره خیلی مرد خسیسی است. به کسی پول

نمی‌دهد.

عسگریگ

هر قدر خسیس است دو آنقدر طمع‌کار است. تطمیع می‌کنیم با خودمان شرکت کند. به خاطر شراکت که همراه ما برود به ما هم پول می‌دهد. من درست می‌کنم.

حیدریگ

خوب اگر به خودت خاطر جمع می‌داری، من راضیم. اما باید دختره را بینم حالیش بکنم. قول داده‌ام. امشب انتظار مرا می‌کشد.

عسگریگ و

صفربیگ

بسیار خوب. بسیار خوب. خیلی خوب شد.

حیدریگ

پس شما بروید من خودم می‌آیم شما را پیدا می‌کنم با هم می‌رویم پیش حاجی قره.

عسگریگ

و صفربیگ خدا حافظ شما. ما رفتیم دیگر، اما صبح زودتر بیایی.

(می‌روند. در این حال مجلس تبدیل یافته از دور آلاچیتی نمایان می‌شود و به مسافت ده قدم دور از آلاچیق، به پشت بته‌ها، صونا خانم به وضع قشنگ لباس سفر پوشیده، چادر شب ابریشمی در سر کرده، گاهی نشسته، گاهی ایستاده از پناه بوته‌ها این سو آن سو نگران و چشم به راه است.)

صونا خانم

خدایا، ببینی باز چه شد که نیامد. شب از نیمه گذشت هنوز پیداش نیست. سفیده صبح می‌زند، حالا صبح می‌شود. نمی‌دانم چه بکنم. کمی هم وامی ایستم، اگر نیامد چاره ندارم باید برگردم باز بروم آلاچیق. (برخاسته این طرف آن طرف نگاهی می‌کند، باز می‌گوید) خیر نیامد. یقین که دیگر نمی‌آید. بی‌شک نخواهد آمد. ببینی باز به کدام دیوانه از خدا بی‌خبر دچار شد، تابیدند کشیدند، بردند به دزدی گاو و خر. اگر نه تا حال می‌بایست بیاید. از عهده‌اش که نمی‌توانم برآیم. اگر این دفعه هم بشناسندش باز باید از نو فراری شود، روز مرا سیاه کند. باز دو سال دیگر توی خانه پدرم بمانم. به خدا که دیگر پی‌اش بلند نمی‌شوم. هرگز سر راهش نمی‌نشینم. می‌روم به یکی دیگر شوهر می‌کنم. فکرش

اینست خانه پدرم سر مرا سفید کند. (می نشیند زمین بار دیگر).
 آه، چه وسوسه ها به خیالم می رسد. انشاءالله که نمی رود. به من
 قسم خورده که تا ترا نبرم هرگز به دزدی بره هم نمی روم.
 بی شک چیز دیگری باعث تأخیر او شده است. واه، حالا پشت
 بوته گوش بدهد، بشنود که من می گویم می روم به یکی دیگر
 شوهر می کنم باور می کند. نه البته باور نمی کند. می داند که دروغ
 می گویم. حوصله ام تنگ می شود هر چه به ذهنم می آید
 می پرانم. آه، صدای پا می آید.

(در این حال از پشت بوته حیدریگ سواره پیدا شده از ابر پیاده می شود.)

حیدریگ صونا خانم!

صونا خانم حیدر تویی؟

حیدریگ منم.

صونا خانم تنهایی؟ پس رفیقات کو؟

حیدریگ رفیق ندارم. تنها آمده ام.

صونا خانم باز این چه حرفی است می گویی؟ پدرم، برادرانم همه

توی آلاچیق خوابیده اند. همچو که دیر آمده ای، الان هم دم دم

صبح است، بیدار می شوند، مرا که خانه ندیدند خواهند فهمید.

بی شک سوار شده شما را عقب کرده مرا از دست تو خواهند

گرفت. بعد از آن دیگر تا قیامت نمی توانی روی مرا ببینی.

حیدریگ هنوز برای شما نیامده ام. ترس!

صونا خانم (با غیظ) چه طور؟ برای بردن تو نیامده ام؟ چه می گویی؟

حیدریگ بهتر از این مصلحت دیده ام. گوش بده...

صونا خانم هیچ مصلحتی نیست. ببینید، زحمت کشیده اید اسب را

پیش بکش، خواهم رفت. من دوباره نمی توانم به آلاچیق برگردم.

حیدریگ تأمل بکن. حرف می زنم گوش بده.

صونا خانم (جلو اسب را گرفته) گوش نمی دهم. رکاب را بگیر سوار بشوم.

حرف را توی راه می گویی.

حیدریگ (بازویش را گرفته) دختر تعجیل مکن، گوش بده بین چه می گویم.

- صوناخانم
صبح روشن می‌شود. وقت درنگ کردن نیست، حرفت را بعد بگو.
- حیدریگ
دختر آرام بگیر دیگر. پول پیدا کرده‌ام می‌خواهم موافق قاعده با عادت ایلیت عروسی کنم بیرمت. دیگر برای چه نصف شب بردارم بیرم. کسی که ترا از دست من نمی‌گیرد؟
- صوناخانم
دروغ می‌گویی. پول پیدا کن در این دو سال هم پیدا می‌کرد. من عروسی نمی‌خواهم، می‌خواهم به همین طور بروم. تنها من نیستم که با تو می‌روم، روزی صد تا در این ملک دست هم گرفته در می‌روند. عار که نیست. از بیست تا دختر یکی را طوری نمی‌گیرند، همه به همین طور می‌روند.
- حیدریگ
جان من، عزیز من، آنها که دست هم را گرفته در می‌روند، پدر مادرشان میل ندارند، اذن نمی‌دهند. دختره را چاره از همه جا بریده لابد می‌شود، در می‌رود. پدر مادر تو که خودشان ترا به من می‌دهند. نمی‌گویند بی‌حیا دیگر این چه حرکتی بود کردی؟ ما را رسوا نمودی؟ آن وقت چه بگویم؟
- صوناخانم
(قدری به فکر رفته) پول از کجا پیدا کرده‌ای؟
- حیدریگ
ده بنشین زمین، گوش بده. بگویم از کجا پیدا کرده‌ام!
- صوناخانم
(می‌نشیند) خوب بگو ببینم!
- حیدریگ
می‌دانی که مال فرنگ در این جا چه قدر گران و با صرفه است برای فروشنده.
- صوناخانم
ایه، نمی‌دانم با مال فرنگ چه سر و کار داری؟ تاجر که نیستی این حسابها را ملاحظه بکنی. بگو ببینم پول چقدر پیدا کرده‌ای؟
- حیدریگ
آخر گوش بده بفهم که چه می‌گویم. دولت روس چیت فرنگ قدغن کرده‌است. کسی از ترس نمی‌تواند برود بیاورد. مگر به اتفاق یک نفر آدم رشید و بهادری جرأت بکند یک بار دوبار بتواند بکشد بیاورد.
- صوناخانم
ای مرد به من چه روس مال فرنگ را [قدغن] کرده‌است. به چه کار من می‌خورد؟ خدا بکند که چیت پوشیدن را از بیخ به

مردم قدغن بکنند. حرف خودت را بزن بگو بینم پول را از که گرفته‌ای؟

حیدریگ

دختر نمی‌گذاری که حرفم را تمام کنم. اما مردمان اینجا چنان به چیت‌های فرنگ حریصند که هر وقت هر جا می‌بینند دیگر به روی حریر و پرند نگاه نمی‌کنند. عسگریگ می‌گوید هم ارزانست و هم قشنگست، و رنگش هم نمی‌رود. زنها برای این چیت‌ها بی‌اختیارند، هیچ چیت روسی را اعتنا ندارند.

صوناخانم

آخر به من چه؟ چیت فرنگ یا چیت روس هر دو به جهنم! حرف خودت را بزن.

حیدریگ

می‌گویند زن نچالنگ هم پنهانی از شوهرش همیشه چیت فرنگ می‌خرد می‌پوشد. حاجی عزیز در این نزدیکی بیست تومان چیت فرنگ [بهش] فروخته است.

صوناخانم

به جهنم بفروشد! به گور سیاه بفروشد! نمی‌دانم این صحبت چیست، از کجا به مغزات فرورفته است؟ حیدر دماغت ناخوش شده است، چی چی می‌گویی؟

حیدریگ

هر چه می‌گویم آخر حالت می‌شود که چیت فرنگ در اینجا چه قدر مرغوب است؟

صوناخانم

به چه کار من می‌خورد حالیم بشود؟ چیت فرنگ خرید و فروش خواهم کرد؟

حیدریگ

خیلی خوب، ده گوش بده. اگر من یک دفعه بروم چیت فرنگ بیاورم به بازها بدهم، خرج دو همچو عروسی را در می‌آورم یا نه؟

صوناخانم

از آن وقت تا حالا هن‌هن، این را می‌خواستی بگویی؟ بارک‌الله منم می‌گفتم راستی راستی جوان پول پیدا کرده است. مال فرنگ گویا توی صحرا ریخته است این برود جمع‌کند بیاورد. پاشو برویم پاشو بس است. حالا است که دم صبح روشن می‌شود.

حیدریگ

پول پیدا کرده‌ام! دروغ نمی‌گویم!

- صوناخانم پول پیدا کرده‌ای، عروسیت را تمام کن. به مال فرنگ دیگر چرا می‌دهی؟
- حیدریگ آخر قرض کرده‌ام. صاحبش به شرط این می‌دهد که مال بیاورم، نفع آن را قسمت کنیم. نمی‌دهد که عروسی کنم!
- صوناخانم من باین نفعها نمی‌خواهم عروسی کنم. پاشو بریم. اگر مال فرنگ همچو مدخل دارد، صاحب پول چرا با تو قسمت می‌کند؟ نمی‌رود خودش بیاورد همه خیرش را خودش ببرد.
- حیدریگ خودش مرد تاجر و تاجیک است. تا با همچو منی همراهی نکند چه بنیه دارد به آن طرف ارس بتواند پاگذارد؟ قزاقها مویش را می‌کنند!
- صوناخانم قزاقها موی ترا نمی‌توانند بکنند!
- حیدریگ من دزدی رفته‌ام، صدتا روباه بازی بلدم. من خود را به قزاقها نشان نمی‌دهم تا مویم را بکنند.
- صوناخانم تو هر وقت به دزدی و راهزنی هم می‌خواستی بروی می‌گفتی کسی مرا نمی‌بیند، نمی‌شناسد. اما باز می‌دیدند و می‌شناختند. دو سال فراری شدی روی خانه ندیدی، حالا پیش روی خودم بیرون آمده‌ای می‌خواهی باز به کاری دست بزنی که فراری بشوی؟ باز مرا با دیده گریان بگذاری؟
- حیدریگ گیرم که عروسی نخواستی، نان هم نمی‌خواهی؟ نباید من یک راه مداخلی داشته باشم؟
- صوناخانم خدا کریم است [گرسنه] که نخواهیم ماند!
- حیدریگ دیگر چه طور گرسنه نخواهیم ماند؟ می‌گویی دزدی نرو، مال فرنگ نیار! نان که از آسمان نمی‌بارد!
- صوناخانم صبح شد، پاشو برویم! مرا ببر توی خانه‌ات بگذار، بعد از دو هفته می‌خواهی بروپی مال فرنگ.
- حیدریگ چونکه رخصت می‌دهی، این هفته را هم در خانه پدرت باش. اگر بعد برای تو عروسی نکردم نبردم، پس کمتر از من کسی نیست.

- صوناخانم
حیدربیگ
نمی خواهم، نمی خواهم! من الانه خواهم رفت! پاشو برویم!
دورت بگردم، دردت به جانم، پایت را می بوسم، قربانت می روم
دو هفته مهلت می گیرم، صبر کن. والله بعد از دو هفته عروسی
کرده می برم. خاطر جمع بی عروسی و اینطور بردن تو از برای
من از مرگ بدتر است. پیش پدر مادرت مرا خجالت نگذار!
صوناخانم
حیدربیگ
دو هفته صبر کردن برای من از عذاب جهنم مشکل تر است.
ترا به خدا حرف مرا بشنو، قبول کن!
صوناخانم
حیدربیگ
(بنا می کند به گریه کردن) حیدر همچو می شود دلت از من سرد
شده است.
صوناخانم
حیدربیگ
صونا خانم، دلم را خون مکن. حالا که دوام نمی کنی ده پاشو
سوار شو برویم!
(صوناخانم می خواهد پا به رکاب بگذارد، در آن حال صبح سفیده زده، طیبه خانم مادر
صوناخانم از آلاچیق بیرون آمد صدا می زند: صونا، صونا... هوی!)
- صوناخانم
حیدربیگ
ای وای جانم! نه نه ام صدا کرد. دیگر نمی توانم بروم!
(زود خود را می چسباند به زمین.)
صوناخانم
حیدربیگ
ایه، ایه، دختر پس من چه کنم؟
صوناخانم
حیدربیگ
دیگر برو وانایست! ننم الآن می آید این سمت!
صوناخانم
حیدربیگ
پس کی بیایم؟
صوناخانم
حیدربیگ
دیگر هیچ وقت نیا، برو! مرا دیگر نمی توانی ببینی.
صوناخانم
حیدربیگ
صونا حرفت را برگردان، اگر نه این خنجر را پیش رویت
می زنم سر دلم، خودم را می کشم.
صوناخانم
حیدربیگ
نه نه، به خاطر خدا! برو پی مال فرنگ بعد برگرد بیا عروسیت را
بکن. برو ننم ترا نبیند. خودت را چرا می کشی؟ من با بخت سیاه
خودم بودم.
(حیدربیگ گردنش را بغل گرفته، رویش را بوسیده.)
صوناخانم
حیدربیگ
حالا می روم. دیگر دردت به جانم، غصه نخور، خودت اذن
دادی.
طیبه خانم
حیدربیگ
ای دختر صونا کجایی؟

(حیدر بیگ زود سوار شده می‌شود).

صونا خانم ای ننه اینجایم، می‌آیم.

(طیبه خانم می‌رود نزد او).

[طیبه خانم] ای دختر این وقت در این بیابان کارت چه بود؟

صونا خانم ای ننه جان، روز اینجا قالیچه انداخته نشسته بودم. شب خاطر

آمد قالیچه اینجا مانده است، از رختخواب که پا شدم، آمدم

بردارم که اول صبح دچار گاو [گلیها] و گوساله چرانا می‌شود

می‌برند. قالیچه را برداشتم می‌آمدم، لنگه کفشم از پایم در رفت.

تاریکست نمی‌توانم بجورم.

(خم می‌شود به جستن کفش).

طیبه خانم پات را نمی‌توانی درست زمین بگذاری؟ کدام طرف افتاد؟

صونا خانم همین جا افتاده‌ها.

(دست به زمین می‌مالد. طیبه خانم هم کج می‌شود).

[طیبه خانم] اگر اینجا افتاده پس کوش؟

صونا خانم ها، ببین، این است جستم!

(لنگه کفش را دست گرفته نشان می‌دهد).

طیبه خانم ده پاکن برویم.

(صونا خانم کفش را پا کرده همراه مادرش می‌رود).

«پرده می‌افتد»^۱

میرزا آقا تبریزی، اولین نمایشنامه‌نویس فارسی زبان

میرزا آقا پسر مهدی تبریزی، ملقب به منشی‌باشی از نمایشنامه‌نویسان مشهور دوره قاجاری است. وی در تبریز متولد شد و در طفولیت به آموختن زبان فرانسه و روسی علاقه نشان داده‌است. خود او در نامه‌ای برای میرزا فتحعلی آخوندزاده نوشته‌است: «... این بنده نامم میرزا آقا است و از اهل تبریز هستم. از طفولیت به آموختن زبان

۱ - آخوندزاده، میرزا فتحعلی، تمثیلات، ترجمه محمد جعفر قراچه‌داغی، تهران، خوارزمی، ۱۳۴۹.
ایضاً برای دستیابی به تمام نمایش مرد خسیس رک: ادبیات نمایشی در ایران، ج ۱ / ۲۳۲ - ۲۸۸

فرانسه و روسیه شوق کردم و زبان فرانسه را به قدری که در نوشتن و ترجمه و تکلم رغبه
احتیاج بشود، تحصیل کرده‌ام و از زبان روسی نیز قدری بهره دارم.
بعد از خدمات چندین ساله در معلم خانه پادشاهی و مأموریت در بغداد و اسلامپور
و تصاحب چهار قطعه نشان از درجه اول و دویم و سیم معلم خانه و نشان مجیدیه، قریب
به هفت سال است که به اذن اولیای دولت در سفارت دولت فحیمه فرانسه مقیم طهران
منشی اول هستم...»^۱

نوشته‌اند که میرزا آقا تبریزی ابتدا مصمم بود تا تئاترهای آخوندزاده را از ترکی به
فارسی برگرداند، لیکن به جهت آنکه از ترجمه خود خرسند نبود، از این کار دست
برداشت. میرزا در نامه خود به آخوندزاده نوشته‌است:

«از وقتی که از ملاحظه کتاب ترکی تصنیف آن سرور محظوظ شده‌ام، از نکات
شیرین و عبارات دلنشین آنها که موجب انواع عبرت و تربیت است، بصیرت حاصل
کرده‌ام، بر خود لازم شمردم که در این شیوه خجسته و سبک و سیاق پسندیده، به آن
سرور معظم تقلید و پیروی نمایم و مریدانه بساط ارادت بیارایم. اول خواستم کتاب
طیاطر را چنانکه خواسته بودید، به زبان فارسی ترجمه کنم، دیدم که ترجمه لفظ به لفظ
حسن استعمال الفاظ را از بین می‌برد و ملاحظه کلام را می‌پوشاند؛ در حقیقت حیقم آمد
و ترجمه را موقوف داشتم... لهذا مختصری به همان سبک و سیاق در زبان فارسی
جداگانه نوشتم...»^۲

آثاری که از میرزا آقا تبریزی باقی مانده، پنج نمایشنامه به شرح ذیل است:

۱ - سرگذشت اشرف خان، حاکم عربستان در ایام توقف او در تهران که سال ۱۲۳۲
به پایتخت احضار می‌شود و حساب سه ساله ولایت را پرداخته، مفاسد می‌گیرد و بعد
زحمات زیاد، دوباره خلعت حکومت پوشیده می‌رود. این حکایت در چهار مجلس
می‌شود.

۲ - طریقه حکومت زمان خان بروجردی و سرگذشت آن ایام که در چهار مجلس
تنظیم شده‌است.

۳ - حکایت کربلا رفتن شاه‌قلی میرزا و سرگذشت ایام توقف چند روزه

۱ - الفبای جدید و مکتوبات، ص ۳۹۰ - ۳۸۹

۲ - نامه‌ها، ص ۳۹۱. به نقل از نهضت‌های فکری در دوره قاجار، بخش یکم، ص ۵۶۷.

نمایشنامه‌ها نزد شاه مراد میرزا حاکم آنجا که در چهار مجلس تمام می‌شود. این سه نمایشنامه تا سالهای اخیر اشتباهاً به میرزا ملکم خان نسبت داده می‌شد تا آنکه در سال ۱۹۵۵ میلادی آ.ع. ابراهیموف^۱، پژوهشگر آذربایجانی، با انتشار آرشیو اسناد و نامه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده پرده از روی این ابهام چندین ساله برداشت و معلوم کرد که این نمایشنامه‌ها متعلق به شخصی به نام «میرزا آقا» است و میرزا ملکم خان در این مورد نقشی نداشته است.^۲

۴ - حکایت عاشق شدن آقا هاشم خلخالی به سارا، دختر حاجی میرقلی و برگذشت آن ایام که ضمن چهار مجلس تمام می‌شود.

۵ - حکایت حاجی احمد مشهور به حاجی مرشد کیمیاگر.^۳ به هر حال، میرزا آقا تبریزی که شدیداً تحت تأثیر آثار فتحعلی آخوندزاده قرار گرفته بود، و اوضاع سیاسی و اجتماعی زمان خود را خوب درک کرده بود، دست به قلم زد و با گذرش نمایشهای کمدی خود، اولاً، آغاز یک حرکت جدید فرهنگی با عنوان «نمایشنامه‌نویسی به زبان فارسی» را پایه‌گذاری کرد که از نظر تاریخی و تدوین و تکوین بیانات نمایشی ایران بسیار حایز اهمیت بوده و هست و ثانیاً نمایشنامه‌های او که بیانگر مسکنه‌های تلخ و وحشتناک استبداد و بی‌قانونیهای دوره ناصری است، توانست به عنوان یکی از عوامل مهم و انگیزه‌های مؤثر اجتماعی و سیاسی در تحریک مردم برای تلاش در راه آزادی و تجدّد، نقش خود را ایفا کند.

۱ - نگا: ابراهیموف آ.ع.م. ف آخوندوف آرخیوی تین تصویری، باکو ۱۹۵۵ م.
 ۲ - نگا: ادبیات نمایشی در ایران، ج ۱/ ص ۱۸۶: این اشتباه را غالباً کسانی که درباره تاریخ ادبیات تاریخ ادبیات فارسی، تحقیقی کرده‌اند، دارند. رک: براون، ادوارد، تاریخ ادبی ایران، ترجمه رشید یاسمی، جلد پنجم، ص ۳۳۰ و با تاریخ ادبیات ایران، ج ۲ از صفویه تا عصر حاضر، بهرام مقدادی، ص ۴۰۶. فکری، لایمعلی، تاریخچه سی و پنج ساله تئاتر در ایران. افشار، ایرج. نمایشنامه‌نویسی در ادبیات ایران، اطلاعات ماهانه، ج ۴/ ش ۲) جنتی عطایی. بنیاد نمایش در ایران و...
 ۳ - برای اطلاع بیشتر از احوال و آثار میرزا آقا تبریزی رک: تبریزی، میرزا آقا، پنج نمایشنامه به کوشش ج. صدیق، تهران، طهوری و تبریزی، میرزا آقا، چهار تئاتر به کوشش محمد باقر مؤمنی، تبریز، ابن سینا، آخوندزاده، میرزا فتحعلی، الفبای جدید و مکتوبات، باکو، بکتاش. مایل. میرزا آقا تبریزی، فصلنامه تئاتر، شماره ۱، ۱۳۵۶. جنتی عطایی، بنیاد نمایش در ایران. حقیقت، عبدالرفیع، نهضت‌های فکری ایرانیان در دوره قاجار. بخش یکم، ۵۶۹ - ۵۶۶ و ملک‌پور، جمشید، ادبیات نمایشی در ایران، ج ۱/ ص ۲۱۰ - ۲۱۱ و آیین‌پور، یحیی. از صبا تا نیما، ج اول.

نمونه‌ای از نمایشنامه‌نویسی میرزا آقا تبریزی:

از میان نمایشنامه‌های او، نمایشنامه طریقه حکومت زمان خان بروجردی به چند لحاظ از جمله مضمون، قالب نمایشی، فعال بودن شخصیت‌های نمایش، بر سایر آثار او برتری یافته و از شهرت بیشتری هم برخوردار شده است و ما در اینجا به ذکر مجلس اول از این نمایشنامه می‌پردازیم. در این مجلس، زمان خان، که در سال ۱۲۳۶ حاکم بروجرد شده است و می‌خواهد خود را در برابر مردم، حاکمی عادل جلوه دهد تا بعداً بهتر بتواند غارت کند، تصمیم می‌گیرد که از مفاسد اجتماعی جلوگیری نماید. برای همین منظور به فراشباشی دستور می‌دهد که «وارطانوس» شراب فروش ارمنی را احضار کند و او را از شراب فروشی منع نماید، ولی ارمنی ابتدا با خواهش و تمنی و سپس با دادن رشوه، فراشباشی را نرم کرده به کار خود ادامه می‌دهد:

مجلس اول

(در سنه دویست و سی و شش، زمان خان حاکم بروجرد شد. بعد از ورود و عمل آمدن مرسومات پذیرایی و استقبال، عمله جات خود را جمع کرده، دستورالعمل می‌دهد و به فرخ بیگ فراشباشی می‌گوید:)

فراشباشی	بلی خان؟
خان حاکم	می‌دانی چه خبر است یا خیر؟
فراشباشی	فرمایش بفرمایید!
خان حاکم	دلم می‌خواهد امسال در این ولایت طوری حکومت بکنیم که اهالی از جمیع حکام و مباشرین دیوانی سابق این جا، فراموش نمایند و تا عمر دارند از حکومت ما تعریف و تمجید بگویند.
فراشباشی	از تصدق سر سرکار خان، انشاءالله خدمتی به جا بیاورم که نیکنامی سالهای سال بشود، تا دنیا هست بگویند.
خان حاکم	باید این اوایل خود را به مردم بی‌طمع و با انصاف نموده و ... همین که یک دفعه نیکنامی خود را نشان دادیم آن وقت دیگر ببینیم چه خواهد شد.

فراشاشی
به ارواح خان مرحوم، این بنده یک دفعه دندان طمع را بالمره بریده، به جزء از خدمت و صداقت و ملاحظه آبروی ولی نعمت خود منظور دیگری نخواهم داشت.

خان حاکم
فراشاشی
بلی بابا، ببینم چه کار می‌کنی.
انشاءالله به نظر مبارک خواهد رسید. (می‌آید به کنار، صدا می‌کند، یک نفر فراش پیش می‌آید به فراش می‌گوید: پسر، می‌روی به آن سرگذر رجب لات، نرسیده دالان بزرگی هست. در زیر دالان در دست چپ خانه سیم مال، وارطانوس ارمنی است. زود وارطانوس را بردار بیار! به چشم! فراش

(امروز یکشنبه است. آیا خانه باشد؟ به هر حال می‌رود در خانه وارطانوس را می‌زند. وارطانوس می‌آید.)

وارطانوس
فراش
وارطانوس
فراش
آقا پاراش صباح شو ما با خیر. فرمایشی‌ها است؟
بیا برویم فراشاشی می‌خواهد شما را.
چه خابار است؟ با چه آرمانیها داوا کردند یا باز موسورمانها خواب دیده‌اند آرمانای بگیر است؟
من چه می‌دانم! مرد که اصول دین می‌پرسی؟ زود باش برویم دیر شده.

وارطانوس
(به اتفاق فراش می‌آید خدمت فراشاشی رسیده، سر فرود می‌آورد)

فراشاشی
وارطانوس
فراشاشی
وارطانوس!
بالی قوربان.
دیروز یکی از مجتهدین به سرکار خان رقعہ‌ای نوشته بود که همسایه‌های وارطانوس ارمنی جمع شده آمده بودند در نزد داعی که وارطانوس در ولایت اسلام شراب می‌فروشد و الواط در خانه او شراب می‌خورند و قیل و قال بزرگی می‌نمایند. یا باید

ما در این محله باشیم یا وارطانوس، قدغن بکنید دیگر شراب نفروشد. و حالا حکم است، بعد از این اگر یک بطری شراب فروختی پنجاه تومان باید به دیوان بدهی و هر چه خم و خمره و کاسه و کوزه داری بشکنند.

وارطانوس

باشی جان قربان تو بی روام! آرمانی (چند) تا صغیر دارد. دیوان سالی هزار تومان پول می گیرد. دویست تومان بیشتر کلاتر و کد خدا شلتاق می کنند. چه می دانم چه می دانم هم پول می گیرند، هم قاداغان. اگر موسورمانها سه فنجان ناهار بخورند، سه فنجان شام هرگز مست نمی شوند. خوب پس چرا حرام شد؟

فراشباشی

وارطانوس سوای این نمی توان کرد. التزام بنویس و مهرکن بده برو معطل مشو.

وارطانوس

سرش را به آسمان می کند و آه می کشد. دراسواش این جا نسق. آقا جان هرچه فارمایشد می کنید اختیار دارید. اما در قیامت آن روز پنجاه هزار سال دست من دامن تو! امسال خانه ام را گرو گذاشته صد تومان به تنزل قرض کرده، کشمش و انگور خریده ام. قاضا بی باراکات انگورها را سرما ترسانید و کشمش هم بسیار کم است. از این طرف هم حاکم تان می خواد موسورمان بشد.

وارطانوس

فراشباشی دخیلم!

فراشباشی

آ، وارطانوس دیوانه شدی؟ چکار می کنی؟ مردکه. جهودبازی در آوردی؟

وارطانوس

ای آقا، بیا یک کار ثاباب بکن. چه طور شد؟ مان آرمنی، تو موسورمان. ها، ما بنده خدا هستیم. چاره این کار به دست شوما است. آمان، آمان.

(دامن فراشباشی را می گیرد.)

فراشباشی

وارطانوس، تو می دانی من چه قدر تورا دوست دارم. آخر چه کنم؟ حکم حاکم است و مرگ مفاجات. اما باوجود این باز بلکه انشاء الله امشب خان را ببینم یک کاری بکنم.

وارطانوس

با ماصابم قاسام، من هم در کلیسا یک ناماز بزرگ برای شوما

می‌کنم. آمین، آمین.

فراشبازی می‌دانی، این همه‌اش به ادعا درست نمی‌شود، آخر... باید...
حاکم... اینجاها...

(به انگشت اشاره پول می‌کند.)

وارطانوس (پیش رفته، یواش به فراشبازی می‌گوید.) حالا فامیدم، اول
بگو! بیست تومان پیشکش حاکم، ده کله قند یک کوپ عاراق
رازیانه مالا شاما. تمام بکن جونم خلاص بشد. باز بگو آرمانیها
خسیس است!

فراشبازی (به فراش) بگذار وارطانوس برود. حالا وقت تنگ است فردا
من خودم درست می‌کنم.

فراش بلی، چشم. (فراش در بین راه به وارطانوس می‌گوید) به مرگ
وارطانوس و این سیبلهای تو را توی خون دیدم. لوطی لوطیانه
وقتی تو حرف می‌زدی چه اشاره‌ها به فراشبازی کردم که
وارطانوس خوب آدمی است کارش را درست بکن. دیدی چه
خدمت کردم؟

وارطانوس (دست به جیب کرده، پنج هزار هم به فراش می‌دهد.) بیا این
هم مال تو. گاه‌گاه عاراق هم می‌رسد.

(خان حاکم در وسط باغ نشسته با میرزا
جنهانگیر لله صحبت می‌کند. عمله جات هم
بر صف کشیده ایستاده‌اند، یک نفر فراش از
جانب خان علی و اجاق علی خان دوستان
قدیم خان حاکم رقعده‌ای می‌آورد که پس
فردا شب مهمان خان حاکم خواهند بود.
حاکم پس از خواندن رقعده، به شمس علی
بیگ ناظر می‌گوید.)

خان حاکم این رقعده را بخوان!

ناظر (پیش می‌آید و رقعده را می‌گیرد می‌خواند.) بلی خواندم. پس
فردا شب، حضرات اینجا می‌آیند. تدارک خوب ببین و بساط

عیش بچین. یادت می آید پارسال مرا مهمان کردند چه قدر
اسباب عیش چیده بودند و ضیافت قشنگ نمودند؟ می خواهم
مال تو بهتر از آنها باشد.

(از روی طعن) بلی!

ناظر

(به تغیر) این طور بلی گفتن یعنی چه؟

خان حاکم

(آهسته) می دانی یعنی چه؟ خیر...

ناظر

خیر زهرمار! هر وقت دو نفر وارد من می شود، تو همیشه

خان حاکم

اخمه‌ایت را می کشی و دماغ نخست را پائین می اندازی که چه؟

سرکار خان، آنجا حرفی نیست. مهمانی به من چه داخلی

ناظر

دارد؟ مال پدر من که نیست من بدم بیاد. درد دیگر دارم.

لااله الاالله باز به کنایه حرف می زند. مردکه خفه شو بگو

خان حاکم

بینم دردت مرضت چه چیز است؟

به سر مبارک سرکارخان، همه عمله جات می دانند جمیع

ناظر

لباسهای پیش مردم گرو است. هی قرض کرده خرج می کنم. به

حساب بنده رسیدگی بفرمائید، حساب قدیم را بپردازید آینده

را کم کم التفات بکنید. اقلاً صد و پنجاه تومان به بنده می دادید

دست و پایم باز می شد.

میرزا جهانگیر (به ناظر) خیر، شما آسوده باشید. مخارج این دو سه

روزه را روبراه بکنید، من انشاءالله همه طلب شما را از خان

می گیرم و بعد از مهمانی خلعت هم به شما خواهند داد.

(بیرون می آید، خود به خود لندلند می کند.) بر پدر او لعنت

ناظر

که نوکری این قسمت آدمها را می کند. آدم هم یعنی آن قدر نفهم!

((پرده انداخته می شود.))

فصل دوم

شعر و شاعران

۱- مقدمه

(شعر در دوره بازگشت)

قبل از آنکه به بحث درباره شعر دوره بازگشت پردازیم و علل و اسباب پیدایش و رواج آن را بازگوئیم و رجال و پیشگامان و نتایج آن را مورد بررسی قرار دهیم، مروری بر شعر و سبکهای معروف آن ضروری به نظر می‌رسد:

اینکه اولین شعر فارسی را در دوره بعد از اسلام چه کسی سروده است از مسایلی است که هنوز هم به نتیجه قطعی نرسیده و جواب درستی برای آن به دست نیامده است، اگر چه نام ابوحفص سغدی و ابوالعباس مروزی را مناسب‌ترین پاسخ برای این سوال دانسته‌اند.

به هر حال اولین نمونه‌های شعر فارسی در اواخر دوره طاهریان با نام «حنظله بادغیسی» که می‌گویند دیوان شعری هم داشته است، به ظهور می‌رسد. و با شاعران دیگری چون «فیروز مشرقی» و «محمود وراق» و «محمد وصیف سگری»، و چند شاعر دیگر ادامه می‌یابد.

رودکی و شهید بلخی، شعر را در دوره سامانیان مجال بیشتری دادند تا با ویژگیهای بهتر و بیشتری خود را عرضه کند و سامانیان که به فرهنگ قدیم ایرانی و فرهنگ اسلامی، علاقه‌مند بودند، زمینه‌های رشد شاعران را در پرداختن به مسایل ملی و دینی فراهم آوردند و کثرت شعرا در دربار، مؤید این مطلب است.

تشویق و حمایت پادشاهان سامانی از شعر و شاعری و ظهور عده زیادی از شعرای خوش قریحه و پرمایه، مانند رودکی و دقیقی و کسایی پایه سخن را در روانی و پرباری و

استواری به جایی رساند که طرز آنها در شاعری نمونه و سرمشق اخلاف قرار گرفت^۱ و تا نیمه دوم قرن ششم بر شعر فارسی سایه افکند و سبکی خاص را در شعر فارسی رواج داد، که بعداً به سبک خراسانی مشهور شد.

سبک خراسانی، که بعضی آن را سبک ترکستانی نامیده و دچار اشتباهی شده‌اند که «ساحت ادبی و جغرافیایی ترکستان را به غلط شامل خراسان و قسمتی از افغانستان و سیستان آن روزگار و دامغان و گرگان و حتی ری کرده‌اند»^۲ تا دوره معاصر نیز بین بعضی از نویسندگان رواج داشته و بعداً به سبک خراسانی، تغییر نام یافته است که ناظر بر خراسان بزرگ و بخشی از ماوراءالنهر بوده و شاعران پارسی‌گوی دوره سامانی، از قبیل رودکی و شهید و معاصران آنها را در برمی‌گیرد و از اواخر قرن سوم یا اوایل قرن چهارم و بنا به قول کسانی که پایان آن را آغاز دوره سبک عراقی دانسته‌اند، تا نیمه دوم قرن ششم و اوایل قرن هفتم یعنی اندکی بیش از سه قرن، ادامه می‌یابد.

اما در این مدت نمی‌توان همه شاعران را از نظر لفظ و قالب و محتوی در یک حوزه دانست. در دوره سامانی، شاعری بر سادگی لفظ و آسانی معنی مبتنی بود و شاعران بر تکلف و تصنع اصراری نداشتند، افکارشان را آنگونه که به ذهنشان می‌رسید بیان می‌کردند، و از میان صنایع ادبی، و صف و تشبیه مورد نظرشان واقع می‌شد که البته در آن هم سادگی مشهود است و این سادگی در همه فنون شعر از قبیل مدح و هجا و تشبیب و رثا و غیره رایج است و مبالغه‌ها و اغراقهای خلاف عقل و عادت دیده می‌شود و عشق و عاشقی با صورتی صادقانه و بی‌روی و ریا بیان می‌گردد.

در باب الفاظ نیز شاعر این دوره چندان خود را به تکلف نینداخته و در آرایش مفردات و ترکیبات سعی بسیار نورزید. از استعمال لغات بازاری و الفاظ محلی و مهجور روی‌گردان نشدند و برای استقامت وزن شعر از جواز و ضرورت نیز استفاده کردند.

در دوره غزنوی، که اوضاع سیاسی و اجتماعی و علمی و دینی با دوره سامانیان تفاوت داشت، شعر دری، دنباله کار عهد سامانی را پیش گرفت و کسانی مانند فردوسی و فرخی و عنصری بر طرز رودکی و شهید و دقیقی رفتند. موضوعات شعر هم تفاوتی نکرد، و بر اقسام آن نیز جز مسقط که گویا به وسیله منوچهری رواج یافت، چیزی افزوده

۱ - سیری در شعر فارسی. بخش نقد و بررسی.

۲ - درباره سبکهای شعر فارسی، نامواره دکتر محمود افشار، ج ۱ / ص ۷۶.

نشد، اما در ابداع معانی، دقت بیشتری شد. در مدح و وصف، رعایت اعتدال مورد نظر بود. بیان عشق و عاشقی هم به همان زبان دوره سامانی گفته می‌شد، ساده و بی‌روی و ربا. در این عصر مثل عهد سامانی انواع تعبیر، وصف و تشبیه مورد توجه واقع می‌شد بخصوص تشبیه حسی و صریح و تشبیهات عقلی و وهمی، چندان مطبوع به نظر نمی‌رسید. مجاز و کنایه و استعاره و صنایع بدیعی در شعر این دوره خیلی بیشتر از شعر دوره قبل، مورد توجه واقع شد. و همین سبب شده است تا شعر دوره غزنوی نسبت به شعر دوره سامانی تکلفی داشته باشد. رعایت قواعد شاعری، به خصوص در قافیه بسیار مورد توجه بود. و به طور خلاصه، شعر دوره سامانی در دوره غزنوی به اوج خود رسید و هم از نظر لفظ و هم از حیث معنی به کمال نزدیک شد.

اما در دوره سلجوقیان، که بارزترین خصوصیات آن، رواج بازار فقها و زهاد و مشایخ بود و در مذهب حنفی تعصبی تام مبذول می‌داشتند، شعر، وضعی دیگر یافت و شعر این دوره به قدری تحت تأثیر افکار مذهبی و زهد اهل سنت قرار گرفت، که شعر «وعظ و تحقیق» نام گرفت. غالب شاعران این دوره تحت تأثیر اوضاع سیاسی و اجتماعی، به نوعی زهدگرایی تظاهر می‌کردند و با اهل فلسفه به شدت مخالفت می‌نمودند و گاه آنها را مسخره می‌کردند. از جمله این دسته شاعران، یکی جمال الدین اصفهانی است که حکمت یونانیان را به تحقیر تمام یاد می‌کند و در قصیده‌ای که راجع به قیامت می‌سراید، ارسطاطالیس و افلاطون را هم به باد طعن و نقد می‌گیرد. دیگری از آنها خاقانی است که فلسفه علم را تعطیل می‌خواند و سخن افلاطون را نقشی فسرده و کلام ارسطو را قفل و اسطوره می‌داند.

البته اینگونه تصوّر و برداشت، در آثار همه شاعران این دوره به چشم نمی‌خورد و در شعر بعضی از شعرا مانند سنایی غزنوی و انوری ابیوردی، حکمت مورد توجه قرار گرفته است.^۱ بنابراین شعر خراسانی اگر چه بر همه شاعران دوره سامانی و غزنوی و سلجوقی اطلاق می‌شود اما ساده انگاری است، اگر همه آنان را از نظر لفظ و معنا در هنر شاعری یکی پنداریم. چگونه ممکن است فردوسی حماسه پرداز و فرخی و منوچهری ستایشگر می و معشوق، سنایی و عطار عارف مسلک و ناصر خسرو، مبلغ مذهب و عمر خیام فیلسوف را در کنار هم و در یک طبقه جا داد و افکار و اندیشه آنها را در کنار

ویژگی لفظ و ترکیب از خصوصیات سبکی آنها به حساب نیامورد؟

بعد از زوال دولت سنجری، مرکز کانون شعر و ادب از مرو و نیشابور به همدان و اصفهان منتقل گشت و در شعر، اسلوب تازه‌ای پدید آمد که تا حدی با شیوه گذشته که از آن به سبک خراسانی یاد شد، تفاوت داشت. این شیوه که به سبک عراقی^۱ شهرت یافته، مقارن با حمله مغول است، که در اوایل قرن هفتم خوارزم و ماوراءالنهر و خراسان و عراق را به خاک و خون کشید و با برانداختن حکومت خوارزمشاهیان چنان وضعی ایجاد کرد که چیزی جز فقر و مرگ و ترس و وحشت باقی نماند. مدارس و محافل فضل و ادب از بین رفت و مراکز مهم علمی مثل بغداد و خوارزم و نیشابور و مرو و بخارا رو به کساد نهاد.

اگر چه به سبب برکت تربیت یافتگان مدارس قدیم، تأثیر نامطلوب حملات مغول در همان دوره خود را نشان نداد، اما تأثیرات منفی این فاجعه در دوره‌های بعد که آن را دوره فترت و یا انحطاط ادبی باید دانست به نحو چشمگیری خود را نشان داد. تصوف در این دوره رونقی بیش از پیش یافت به نحوی که بزرگان متصوفه در این دوره زیسته‌اند، صفی‌الدین اردبیلی (م ۷۳۵) و علاءالدوله سمنانی (م ۷۳۵) و کمال‌الدین عبدالرزاق کاشانی (م ۷۳۱) از اجله متصوفه این دوره‌اند که در نظم و نثر فارسی تأثیر بسزا داشته‌اند؛ تعالیم شیخ محی‌الدین عربی و شاگردش صدرالدین قونوی به صورتی منظم در آثار کسانی مانند فخرالدین عراقی در لمعات و شیخ محمود شبستری در منظومه گلشن راز انتشار یافت و مبانی علمی و تصوف و عرفان شکل گرفت، بازار فلسفه و حکمت نیز در این دوره رونقی نداشت، هر کجا فقها و متشرّعه مجالی می‌یافتند، به منع تعالیم فلسفی همت می‌گماردند. اما وجود شخصیهایی مانند خواجه نصیرالدین طوسی سبب عنایت به این نوع علوم می‌شد.

شعر این دوره که آغاز آن را با کمال‌الدین اسماعیل دانسته‌اند و پایانش را به عبدالرحمن جامی ختم می‌کنند، از نظر لفظی توأم با صنایع ادبی است و شاعران به

۱ - اصطلاح سبک عراقی تا اواخر قرن سیزدهم هجری یعنی تا خاتمه تألیف مجمع‌الفصحاه (۱۲۸۸) معمول نبوده است و به احتمال قوی از ابداعات نیمه اول قرن چهاردهم هجری است و آنچه مسلم است این اصطلاح در اواخر نیمه اول قرن چهاردهم رواج داشته و مرحوم حیدرعلی کمالی در مقدمه بر منتخبات اشعار صائب که در سال ۱۳۲۴ هـ ق (برابر با ۱۳۰۵ شمسی) به چاپ رسیده سبک عراقی را به عنوان یکی از سبکهای شعر فارسی معرفی می‌کند (رک: نامواره محمود افشار، ج ۱ / ص ۸۰ و ۸۱).

انواع و اقسام فنون ادبی دست یازیده‌اند و آرایشهای لفظی شعر این دوره به حد کمال است. شعر از قالب قصیده که بیشترین اشعار دوره خراسانی در آن قالب بود، کم کم دور شد. شاید علت آن، دور شدن شعر از دربار ملوک و امرا و نزدیکتر شدن به مجالس عامه است. غزل و قصه‌های بزمی که بیشتر با ذوق عامه مردم سازگار است، رواج بیشتری یافت و مضامین عاشقانه و عارفانه در شعر این دوره جایگاهی ویژه به خود اختصاص داد.

درباره سبک هندی:

به هنگامی که شاه اسماعیل صفوی به سال ۹۰۷ هـ ق حکومت آق‌قویونلو را سرنگون کرد و رسماً در تبریز به تخت سلطنت نشست، با اتکاء به نفوذ معنوی دویست ساله خاندان خود توانست مذهب تشیع را به عنوان مذهب رسمی ایران اعلام نماید و اوضاع پریشان مملکت را سر و سامانی بخشد و اساس وحدت ملی را بر پایه‌ای مستحکم بنا کند، شعر هم که در فرهنگ گذشته ایران در مذهب سنی ریشه داشت مثل سایر شاخه‌های فرهنگ گذشته، اهمیت و اعتبار خود را از دست داد و آنچه در دربارهای قدیم اهل سنت از غزنویان تا خوارزمشاهیان و مغول، شعر و مخصوصاً قصیده و مدیحه را از لوازم جلال و شکوه می‌داشت، در این دوره در دستگاه قزلباش و در نزد فرمانروایانی که خود را «غلام شاه ولایت» و «کلب آستان علی» می‌خواندند با چشم اهمیت تلقی نمی‌شد.^۱

گرایش شدید پادشاهان صفوی به مذهب تشیع که گاه توأم با شدت عملها و سختگیریهایی نیز بوده است، سبب شد تا شعر فارسی، چنانکه باید و شاید، در همه انواع و قالبهای معمول، رشد لازم را نداشته باشد و بیشتر به سمت و جهت مرثیه سرایی و مدیحه‌گویی ائمه دین، سلام‌الله علیهم اجمعین کشیده شود؛ اگرچه بی‌اعتنائی صفویه به شعر و شعرا، شاعران خوش ذوق و مثنوی ساز و غزلسرا و داستان‌پرداز ایرانی را به دربار پادشاهان گورکانی هند، روانه ساخت، اما نباید این نکته را فراموش کرد که شعر از مدتها قبل و حتی بیش از ظهور صفویه، احساس کرده بود که برای بقای خود می‌بایست در بیرون از چهاردیوار دستگاه ملوک و امراء پناهگاه امن‌تری را برای خویش

بجوید. ظهور صفویه و دربارهای مشوق هند این امکان را برای شعر به نحو مضرب‌ی فراهم ساخت تا آنجا که تنها در عهد اکبر شاه گورکانی پناه و یک شاعر از ایران به هندوستان رفتند و در دربار پذیرفته شدند و این توجه به حدی بود که حتی بعضی از شاعران از آن به عنوان مضمونی برای بیان کثرت استفاده کرده‌اند. مانند صائب در این بیت:

همچو عزم سفر هند که در هر دل هست

رقص سودای تو در هیچ سری نیست که نیست^۱

همین مسأله از یک طرف و توجه بیش از اندازه به زبان و ادب فارسی در هند، از طرف دیگر، مایه آن شد که بسیاری از گویندگان ایرانی به درگاه پادشاهان و به نزد امیران و بزرگان آن دیار که بیشترشان از ایران به آنجا رفته بودند، روی آورند و عده‌ای از آنان با خانواده‌های خود در آن مرز و بوم باقی بمانند و کانونهای فعالی برای نشر و بقا و دوام زبان و ادب فارسی در آن سرزمین به وجود آورند؛ تا جایی که «غلبه نسبی عنصر ایرانی در دستگاه حکام و امراء این سلسله در این ایام، موجب اعتراض عناصر ترک و مغول شد».^۲

البته در تشدید این روابط فرهنگی دو حادثه مهم تاریخی را نباید فراموش کرد: اول اینکه: در آغاز عهد صفوی حادثه جدیدی در هند رخ داد که بابتی نو در روح و نفوذ زبان و ادب فارسی گشود و آن سرزمین را به بزرگترین پناهگاه نویسندگان و مؤلفان و شاعران پارسی گوی مبدل ساخت که آن، حمله ظهیرالدین بابر^۳ به هندوستان و تشکیل سلسله گورکانیان هند است (۹۳۲ هـ) که گردش آن از آغاز تا درگاه به دست رجال ایرانی و یا تربیت شدگانشان انجام می‌یافت و آن را به صورت یک دولت تمام عیار ایرانی در خارج ایران در آورد.

حادثه دیگر، پناهنده شدن نصیرالدین همایون (۹۳۷ - ۹۶۳ هـ ق) پسر و جانشین بابر (در سال ۹۵۱ هـ) به دربار شاه طهماسب است که درخواست کمک از شاه برای

۱ - تاریخ تحول نظم و نشر فارسی ص ۱۰۶. ۲ - نگا: سیری در شعر فارسی، ص ۱۱۱.

۳ - ظهیرالدین بابر خود شاعر بود و با همه گرفتاریها و سرگرمی‌ها از پرداختن به کارهای ادبی و علمی غافل نمی‌نشت. از اوست رساله‌ای در عروض. رساله‌ای در فقه حنفی. و تاریخی است در وقایع و احوال خود بنام (واقعات بابری). تخلص وی در شعر (بابر) برده است.

بازیس گرفتن تخت و تاج پادشاهی خود، از شیر شاه افغان، پادشاه دهلی را داشت، آمدن همایونشاه به ایران از حیث تجدید رابطه خاندان تیموری با ایران و فرهنگ ایرانی و حفظ و ادامه دوستی میان جانشینان شاه اسماعیل و بازماندگان ظهیرالدین بابر، اهمیت بسیار داشت. همایون پادشاه در مدت اقامت خود در ایران با بعضی از اهل شعر و ادب و هنر آشنا شد و جمعی از آنان را به همراه خود به هندوستان برد و نیز از گروهی دیگر خواست تا بعد از بازگشت و استقرارش در هند، به نزد او روند و آنان نیز چنین کردند. این امر موجب شد که ادب و هنر ایرانی، پناهمگاهی نو و بهتر از آنچه تا آن زمان داشت در سرزمین هند فراهم آورد و از این راه گسترش جدید حاصل کند. وای بسا شاعران نامدار و یابی‌نامی که با دست تهی به هندوستان شتافته و با کیسه پر و شهرت بسیار به کشور خود بازگشتند و عاشقانه به ستایش هند و شهریاران و امرای آن سرزمین پرداختند و باعث تشویق دیگر گویندگان به مهاجرت و مسافرت به هندوستان شدند.

در نتیجه این رفت و آمدهاست که شیوه متداول عصر صفوی بعدها به سبک هندی شهرت یافته^۱ و ویژگیهایی را به خود اختصاص داده است که مهمترین آنها تعقید و پیچیدگی، مضمون سازی و خیالپردازی، ایجاز و اختصار، کثرت تشبیهات و استعارات و کنایات و تشبیهات دور از ذهن، تمثیل و ارسال المثل، لفظ تراشی و ترکیب سازی، ایهام، الهام‌گیری از تجارب روزمره، بیان دعاوی و توجیهات شاعرانه، بیان نوعی درد و شور خاص، واقعه‌گویی و واسوخت؛ قابل ذکرند که بحث و بررسی و آوردن شواهد برای هر کدام سبب اطاله کلام می‌گردد.^۲

از آنجا که شعرای دوره بازگشت خود را مخالف با سبک هندی معرفی کرده‌اند برای نقد و بررسی شعر دوره بازگشت، لازم است تأملی هم درباره سبک هندی و قضاوتی که

۱ - مجله یغما، شماره نهم، سال هفدهم، آذرماه ۴۳، ص ۴۲۵.

۲ - برای اطلاع بیشتر رک: تاریخ ادبیات در ایران ج پنجم. تحول شعر فارسی از زین‌العابدین مؤتمن. بیدل، شاعر آینه‌ها، از دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی. مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، شماره ۳۲، تابستان ۱۳۵۲. منشاء پیدایش و ویژگیهای سبک هندی. و پژوهشی در سبک هندی و دوره بازگشت ادبی از احمد خاتمی ص ۳۱ - ۱۱. همچنین دو مقاله تحت عنوان «نشانه‌هایی از سبک هندی در شعر شعرای دوره اول بازگشت ادبی» و «واسوخت» از نگارنده در مجله رشد ادب فارسی شماره‌های ۹ و ۲۰ و ۳۵ به چاپ رسیده است.

شاعران بازگشت درباره آن نموده‌اند، داشته باشیم:

انحطاط یا اعتلاء؟

گسترش و رشد چشمگیر ادب فارسی در بلاد خارجی و شیوع طرز تازه‌ای که به سبک هندی مشهور شد به انضمام ترک زبان بودن سلسله صفویه و توجه بیش از حد آنها به زبان ترکی^۱ موجب شده است که ارزیابی ادبیات فارسی در عهد صفویه با مشکلاتی مواجه شود. بعضی چنین پنداشته‌اند که اصولاً شعر در دوره صفویه راه انحطاط را در پیش گرفته و نه تنها ارزش خاصی را به دست نیاورده که ارزش‌های کسب شده توأم با زحمت پیشینیان را نیز خدشه‌دار نموده است. مثلاً صاحبان تذکره آذر و مجمع الفصحا^۲، شعر دوره صفویه را مردود می‌شناسند. سخن‌شناسان دوره قاجاریه نیز ادبیات دوره صفویه را مردود و بی‌مقدار شناخته و بیشتر ادیبان معاصر نیز بر حسب عادت و بدون آنکه اندیشه‌ای گمارند و غور و تأملی کنند، ناآگاهانه به پیروی آنان، سخن کهنه صد و پنجاه ساله را تکرار می‌کنند^۳ رپیکا، صاحب کتاب تاریخ ادبیات ایران، گرچه در صدد برآمده است تا این مطلب را به گونه‌ای محققانه مورد ارزیابی قرار دهد ولی در ابتدای توصیف ادبیات در عصر صفویه می‌نویسد: «ادبیات این عصر در زمره ادبیات منحنط به شمار رفته است»^۴. بدیهی است که اینگونه داورها در مورد ادبیات دوره صفویه به دور از انصاف و غیرمحققانه است. زیرا باید به این نکته توجه داشت که ملاک ارزیابی شعر و شاعر در هر دوره، خاص آن دوره است و بسیار مشکل و حتی غیرممکن است که بتوان اصول قطعی و مسلمی برای نقد ادبی و هنری بدست داد مگر آنکه از روی عادت و بنا به روش معمول، مردم هر عصری ذوق و سلیقه زمان خود را معیار تشخیص قرار دهند و هر اثری را که با موازین خاص و مورد قبول آنان تطبیق کرد نغز و نیکو بدانند و هر چه با آن سازگار نبود محکوم و مردود شناسند. این نکته مسلم

۱ - در این دوره غالب اصطلاحات دیوانی و درباری و نظامی، ترکی بود و در میان رجال دولت، تکلم به ترکی رواج داشت و حتی سر سلسله صفویه، شاه اسماعیل که شاعری متوسط بوده دیوان ترکی دارد و به (خطایی) تخلص می‌کرد... (تاریخ تحول نظم و نثر فارسی، دکتر صفاء، ص ۱۰۲).

۲ - نظر آنها در صفحات بعد آورده‌ایم، علاوه بر این دو، در ریاض الشعراء، تذکره حزین، تجربه الاحرار، براهین العجم، هم اینگونه نظرها داده شده است. رک: سیری در شعر فارسی ۵۴۰ - ۵۲۰

۳ - تحول شعر فارسی ص ۳۲۶.

۴ - تاریخ ادبیات، تألیف یان رپیکا ترجمه عیسی شهابی، ص ۴۶۴.

است که موازین ادبی و هنری هر دوره و زمانی متفاوت است.^۱ باید دانست «که فصاحت به اعم به اعتبار از مننه و امکنه و اقوام و قبایل، امری است متغیر و چنان که بعضی از علمای ادب عرب نوشته‌اند مردم را در هر عصری از اعصار نوعی از سخن مورد پسند و مشمول فصاحت است»^۲. مطلبی را که باید مدّ نظر داشت آن است که از آغاز تا پایان عهد صفوی باید آن مقیاس فصاحت را که در سخن شاعران سده چهارم و پنجم تا پایان سده هشتم بوده است، رها کرد و مقیاسهای دیگری جست. نباید بسیار دنبال ایستاد و بسیار پیش را نگریست و آن فضای میان توقفگاه خود و نظرگاه خویش را فراموش کرد. آری، همه نقّادان و سخن سنجان، ناگزیر از پذیرش این واقعیتند که: با ملاکهای قالبی و واحد و با الگوهای از پیش تعیین شده نمی‌توان ادوار مختلف فرهنگ جامعه‌ای را، به ویژه در زمینه شعر و ادب، مورد ارزیابی و نقد و بررسی قرار داد. با این بیان، قبول این اصل عالمانه که هر دوره‌ای از فرهنگ و ادب جامعه حال و هوای خاص خود را دارد و ارزشهای هیچ دوره‌ای را نمی‌توان با ملاکهای دوره دیگر سنجید، پس: چگونه می‌توان عصری را که وارث قرنهای فرهنگ و هنر بوده و ادیبان و شاعران صاحب ذوق و هنرمند بسیاری در دامن خود پرورده و بازار شعر و شاعری را رواج و گرمی فراوان بخشیده عصر انحطاط خواند؟

به نظر نویسنده کتاب تاریخ ادبیات در ایران، «همه کسانی که به انحطاط شعر و فساد و تباهی مطلق سخن، در عهد صفوی فتوی داده‌اند قدمهای اندیشه را به تفاوت میان یکی از سده‌های چهارم و هشتم می‌نهند و در سخن شاعران صفوی همان نحوه تفکر و بیان را توقع می‌نمایند که در سخن عنصری، فرخی و فردوسی تا سعدی و حافظ دیده می‌شود... حقا که چنین توقع و انتظاری دور از توقع و انتظار اهل تحقیق است»^۳. اصولاً نباید این تصور در اذهان بوجود آید که عصر صفوی، عصر محرومیت مطلق از شعر و شاعری و ادب و ادیب‌پروری بوده است. زیرا که در میان شعرای این دوره که عده آنها نیز بسیار بوده است اشخاصی مانند صائب تبریزی، وحشی بافقی، کلیم کاشانی، عرفی شیرازی و مانند ایشان، اشعار بسیار نغز و خوش آیند سروده‌اند و «آنانکه در شعرهای منتخب و پخته این سبک که از ضعف تألیف و مراعات نظیرهای بارد و

۱ - تحول شعر فارسی ص ۳۴۶.

۲ - رک: مقدمه دیوان صائب به قلم مرحوم امیری فیروزکوهی.

۳ - تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، ص ۵۲۲.

استعاره‌های بیمزه، خالی و مانند ابیات عالی صائب یکدست و رسا باشد، دقت و تفکر نمایند، خواهند یافت که این سبک از حیث تلفیق عبارات و تنسيق کلام و احاطه به الفاظ و معانی و مراعات فصاحت الفاظ یا غرابت و دقت معانی، همان سبک سخن عراقی است که نمونه‌های بارز آن در قصائد بلند حکیم خاقانی و حکیم نظامی، پهلوانان بزرگ سخن و بعضی غزل‌های آنان و سایر گویندگان سبک عراقی از قبیل ظهیر فاریابی و کمال‌الدین اسماعیل و احیاناً استاد بزرگ، حکیم انوری یافت می‌شود، منتهی در لباس غزل و منحصر به معانی عاشقانه و حکیمانه».^۱ در یک دید منصفانه این نتیجه به طور قطع و یقین حاصل می‌گردد که شعر در دوره صفویه یا به عبارت دیگر سبک هندی، نه تنها انحطاط فرهنگی نبوده است بلکه خود به عنوان یک طرز نو در سرودن شعر جایگاهی رفیع برای خود کسب کرده است. هر چند کسانی به عللی که مجال بررسی آنها در این مقال نیست باعث سستی ارکان این سبک شده و موجبات رکود آن را فراهم آورده باشند. برای تحقیق در اینکه آیا دوره صفویه دوره انحطاط فرهنگی است یا خیر، لازم است که از نظر علمی، ویژگیهای دوره انحطاط مورد بررسی قرار گیرد که ما چه دوره‌ای را با چه ویژگیهایی می‌توانیم دوره انحطاط بنامیم؟ این سؤال را می‌توان اینگونه پاسخ داد که: از لحاظ ادبی و هنری تنها دوره‌ای را می‌توان بدون هیچ تردید و دغدغه‌ای دوره انحطاط نامید که در درجه اول شعر و شاعری و صنعت و هنر به علل سیاسی و اجتماعی مثلاً بروز جنگهای سخت و فتنه و آشوبهای طولانی در حال رکود و تعطیل بماند و هیچ کس در اندیشه شاعری و کسب هنر و یا نشر و ترویج معارف و کمالات نباشد و در درجه دوم تقلید و پیروی از روشهای گذشته بیش از ابلاغ و ابتکار، مورد نظر و عمل قرار گیرد،^۲ که با اندک تأملی می‌توان دریافت که هیچیک از این دو ویژگی، در دوره صفویه نیست. و در هیچیک از شاخه‌های هنر در این دوره رکود و یا تعطیل و یا تقلید بیش از اندازه از پیشینیان و عدم ابتکار و خلاقیت مشاهده نمی‌شود. و تاریخ ادبیات فارسی گواه است که:

در این دوره شاعرانی ظهور کرده‌اند که شیوه‌ای نو در شعر بنیاد نهاده‌اند. همچون خواجه حسین ثنائی که طرزش با متقدمان تفاوت یافت و شیوه‌ای نو بنیاد نهاد و مبدأ

تحوالی در قصیده و غزل گشت.^۱

واله داغستانی که در پایان عهد صفوی می زیست، فغانی را، موجد و مبتکر سبک تازه ای می داند که بعد از او تا دیرگاه مورد تقلید استادان سخن بود و پیش از فغانی کسی بدان شیوه سخن نمی گفت. واله، دنباله سبک فغانی را به دوران شاعری میرزا صائب (م ۱۰۸۱) امتداد داده. یعنی متجاوز از صد و پنجاه سال تاریخ شعر فارسی را زیر سیطره سبک فغانی پنداشته است.^۲

شبلی نعمانی، در کتاب معروف خود، شعرالعجم، درباره شاعران این دوره که آذر و هدایت به تسامح و استحقار از آنان گذشته اند، چنین می گوید: «یکی از خصوصیات فیضی دکنی، حرارت و جوش بیان است که در این قسمت هم موجد است هم خاتم...». ترکیبات و استعارات نو در شعر عرفی هر قدر که طرفه و بدیع اند همانقدر در مضمون و معنی وسعت و نیرو ایجاد می کنند... تازگی تشبیه و لطف استعاره از امتیازات سخن طالب آملی است...

و درباره کلیم می نویسد: «شاعری در نزد اکثری، صرفاً عبارت است از قوه تخیل و اگر این حرف صحیح باشد کلیم سراپا شاعر است^۳...».

به هر حال ضمن قبول این مطلب که در اواخر دولت صفوی شعر فارسی دچار ناملایماتی شده و اسیر شاعر نماهای کم مایه و بی ذوق گردیده است این نکته را خاطر نشان می کنیم که: اطلاق لفظ انحطاط بر تمام دوره صفویه مطلبی است که بطلان آن به ثبوت رسیده و الحق کمال بی انصافی یا سخن ناشناسی است دوره ای که شاعری آشفته حال و آتشین مقال، چون وحشی و گوینده ای باریک خیال و معنی آفرین، چون صائب در دامان خود پرورده است، عصر انحطاط نامیده شود.

۱ - تاریخ ادبیات ایران ج ۵، ص ۵۲۹. ۲ - همان مأخذ، ج ۵، ص ۵۲۹.

۳ و ۴ - رک: تحول شعر فارسی ص ۳۴۶ تا ۳۵۱.

۲- ارزیابی شعر در دوره بازگشت

ارزیابی شعر در دورهٔ بازگشت:

چنانکه گفتیم پادشاهان صفوی، شاعران را مورد توجه قرار نمی‌دادند، و اگر به ندرت شاعری مورد توجه شاهان صفوی قرار می‌گرفت صرفاً به خاطر تشویق شعرا به نظم مناقب و مراثی اهل بیت و ترویج تشیع بوده است.^۱ و همین امر موجب شد که هم قصیده اهمیت سابق خود را از دست بدهد و هم شعر به طور کلی از دربار پادشاهان بیرون بیاید و در میان عامهٔ مردم، راه پیدا کند تا جایی که بسیاری از شعرای این عهد از اصناف بازار و طبقات مختلف مردم بوده‌اند و «عده‌ای از آنها را می‌شناسیم که به رسم دوران تیموری از میان پیشه‌وران بر می‌خاستند، خواه آنکه از پیشه خود دست بازداشته و تنها به شاعری پرداخته باشند، و خواه در همان شغل و کار نخستین باقی مانده باشند. از میان این طبقه گاه شاعران نامداری مانند خواجه حسین ثنایی و خواجه شاپور تهرانی پدید می‌آمدند اما بدیهی است که همگی را توانایی ارتقاء به چنین مقامها و مرتبه‌های بلند نبود.

اینگونه پیشه‌وران شاعر، بسیار و بعضی از آنها قابل ذکرند مثل آقا مسیب چیت‌گرو محمد طاهر نقاش که شغلشان از عنوانشان پیدا است... ملا علی نقی قمی متخلص به «قسمت» از شاعران اواخر عهد صفوی، بنا بود و استاد محمد رضا خوانساری، کارگری می‌نمود و امیربیک، معاصر شاه صفی و شاه عباس ثانی قصابی داشت و ملا قدرتی

۱ - بنا به روایت عالم‌آرای عباسی، شاه طهماسب برای محتشم کاشانی، پیامی مبنی بر سرودن شعر در مناقب اهل بیت فرستاده است که قسمتی از آن پیام این است: «من را ضی نیستم که شعرا زبان به مدح و ثنائی من آلایند. قضا بد در شأن شاه ولایت پناه و ائمه معصومین علیهم السلام بگویند. صله اول از ارواح مقدسه حضرات بعد از آن، از ماتوق نمایند» (ذک: تاریخ ادبیات در ایران ج ۵ / ۷۹۴).

اصفهانی بزّازی و ملک محمد اصفهانی صحّافی و ... می‌کرد و از اینگونه شاعران که هر یک با پیشه‌ای امرار معاش کنند بسیار بودند».^۱

گسترش و رواج این شیوه از شاعری که همراه با عوامل دیگر موجب «سبک هندی» گردید، به مرور زمان و با سست شدن ارکان سلطنت صفوی و فتنه و آشوب افغان (۱۱۳۴ - ۱۱۴۸ ه‍.ق) و ظهور نادر شاه افشار (۱۱۴۸ - ۱۱۶۰ ه‍.ق) و دوران فترت بعد از او، با ظهور بعضی از شاعران تنک مایه و کم‌ذوق، سیر قهقراپی در پیش گرفت و شعر فارسی دستخوش زوال و ناخوشایندی گردید. و اصطلاحات بسیار زیاد عامیانه، اغراقهای غیرقابل قبول، معانی متضاد و مبالغه‌آمیز، تشبیهات و استعارات دور از ذهن، شعر این دوره را از حالت طبیعی خود خارج نمود و زبان ناقدان سخن و صاحبان ذوق و هنر را به اعتراض گشود. ناخشنودی سخن‌سنان و ادیبان از وضع موجود، فکر تازه‌ای را به دنبال آورد و موجب رها کردن سبک هندی و روی آوردن به شیوه جدید شعر و شاعری شد. ناقدان شعر معتقد بودند که شیوه شاعران سبک هندی، مانند کلیم کاشانی و صائب تبریزی خلاف فصاحت و به دور از بلاغت است، لذا بر همه شعرا فرض است که برای حفظ ارزشهای ادبی به شیوه قدما، که توأم با فصاحت و بلاغت بوده است، بازگشت نمایند. از کسانی که در این فکر پیشقدم بودند و تاریخ، نام آنها را ثبت کرده است می‌توان آقا سید محمد شعله اصفهانی (م/ ۱۱۶۰)، میرزا عبدالباقی طبیب اصفهانی (م/ ۱۱۶۸)، میر سید علی مشتاق اصفهانی (م/ ۱۱۷۱)، آقا محمد خیاط عاشق اصفهانی (م/ ۱۱۷۱)، درویش عبدالمجید شکسته نویس متخلص به مجید (م/ ۱۱۸۵)، آقا محمد تقی صهبای قمی (م/ ۱۱۹۱)، میرزا نصیر اصفهانی (م/ ۱۱۹۲)، لطفعلی بیگ آذر بیگدلی (م/ ۱۱۹۵)، سید احمد هاتف اصفهانی (م/ ۱۱۹۸)، حاج سلیمان صباحی بیدگلی (م/ ۱۲۰۷ یا درست‌تر ۱۲۱۸) و ملاحسین رفیق اصفهانی (م/ ۱۲۲۶) را نام برد که همه معتقد به ترک روش معاصران و پیروی از سبک متقدمان بوده و خود به تقلید از شاعران متقدم پرداخته‌اند. شدّت بدبینی نسبت به سبک هندی در این روزگار به حدّی است که مثلاً آذربیدگلی در شرح حال عمّ خود، مسرور، می‌نویسد:

«حضرتش در اصفهان تحصیل کمالات کرده و شوق بسیار به نظم اشعار داشته و شعر را خوب می‌فهمد، اما چون در آن زمان طریقه فصحای متقدم منسوخ بود، شعری

ممتاز از ایشان تراویده».^۱

و یا صاحب حدائق الجنان، عبدالرزاق بیگ دنبلی، در بیان حال مشتاق آورده است: «چون بساط چمن نظم، از اقدام خیالات خام شوکت و صائب و وحید و مایشابه بهم و از استعارات بارده و تمثیلات خنک، لگدکوب شد و یکبارگی از طراوت و رونق افتاد، مشتاق به تماشای گلزار نظم آمده، طومار سخن سرایی آن جمع را چون غنچه بهم پیچیده و بساط نظم که خود، در آن صاحب سلیقه بود و آن روش ضمیری و نظیری است، بگسترانید. بر سر شاخسار سخن نواها ساخت و نغمه‌ها پرداخت، عندلیبان خوش نوای عصر، او را مقتفی آمدند، اشعار رنگینش زینت نعمات مطربان باربد نوای آن زمان شد و ترنمات شیرینش نقل محفل ظرفای مجلس آرا».^۲

این اشارات، که فراوان در تذکره‌های دوره بازگشت مشاهده می‌شود، بیانگر نهضتی است که در شعر فارسی بوجود آمد و در دو مرکز عمده یعنی اصفهان و شیراز، که بقول رپیکا در دوره زندیه به پاریس کوچکی تبدیل شده بود^۳، قوت و شوکتی یافت. شاعرانی که قبلاً از آنها یاد کردیم نیز در هر یک از این مراکز به تعلیم شاگردان و متعلمانی در جهت گسترش و دوام این شیوه همت گماردند. و از همین محافل تعلیمی است که «صبای کاشانی»، شاگرد صباحی و «عبدالرزاق دنبلی»، شاگرد میرزا نصیر اصفهانی و «سحاب»، شاگرد و پسر هاتف تربیت شده، در اوایل دوره قاجاریه شهرتی کسب کردند.

اینان و همه شاعرانی که به علت فراوانی، ذکر حال و کارشان از حوصله این مقال خارج است اعتقاد داشتند که بایستی به سبک هندی، که به زعم ایشان موجب سستی ارکان شعر و ادب فارسی بوده است، پشت کرد و با بازگشتن به شیوه پسندیده قدما و استادان سبک عراقی، روح تازه‌ای به کالبد شعر فارسی دمید. این تفکر تا پایان دوره قاجاریه با شدت و قوت حاکم بود و تا این زمان پیروی از سبک هندی مذموم شمرده می‌شد. قسمت زیر که رضاقلی خان هدایت در آغاز تذکره مجمع الفصحا ذکر کرده گواه این مطلب است:

«در زمان ترکمانیه و صفویه، طرزهای نکوهیده عیان شد... غزلرا چون قراری معین

۱ - آتشکده آذر، ص ۱۲۲.

۲ - سبک شناسی بهار، ج ۳، ص ۳۱۸.

۳ - تاریخ ادبیات ایران، یان رپیکا، ص ۴۸۵.

نبود به هر نحوی که طبایع سقیمه و سلیقه نا مستقیمه آنان رغبت کرد پریشان گویی و یاوه درایی و بیهوده سرایی آغاز نهادند، به جای حقایق وارده، مضامین بارده و عوض صنایع بدیعه و بدایع لطیفه مطالب شنیعه و مقاصد کثیفه در درج اشعار و ضمن گفتار درج و تضمین فرمودند، خاصه که در اواخر صفویه و افشاریه و اوایل زندیه و الواریه، طلوع کوکب طالع آنان مایه غروب اختر فضل و دانش و فصاحت و بلاغت و حکمت و معرفت گردید. هر فاضلی زاویه‌ای گزید و هر کاملی به کنجی خزید... القصه چون در پس هر نقصانی، کمالی و در قفای هر فراقی، وصالی مقرر است و عزّت و ذلّت هر صنفی از اهل هر صفتی را وقتی مقدّر، در اواخر دولت الواریه چند تن را سلیقه براحای شیوه متقدمین قرار گرفت و از بیمزگیهای طرز متأخرین و طریقه مبتدله ایشان آگاه آمدند، به غایت جوشیدند و کوشیدند و کسوت جدّ و جهد پوشیدند و مردم را از طرز نکوهیده متأخرین منع کردند و به سیاحت نیکوی متقدمین، مایل آوردند و به مشقت، مشق آن شیوه‌ها در پیش گرفتند^۱.

به هر حال، شاعران نیمه دوم قرن دوازدهم، به شیوه شعرای دو قرن گذشته خود پشت کرده و به سوی شاعران متقدم بازگشتند و به لحاظ همین اعتقاد به بازگشت به شیوه قدما در اصطلاح معاصران، دوره آنان در تاریخ ادبیات «دوره بازگشت» نام گرفته است^۲، که در دو دوره مورد مطالعه قرار می‌گیرد: دوره اول که از اواسط سده دوازدهم آغاز شده و با قتل نادر شاه، به سال ۱۱۶۰ به کمال خود می‌رسد و تا اواخر سده سیزدهم ادامه می‌یابد. در این مدت سرایندگان چنانکه گذشت اغلب به تتبع از شیوه عراقی می‌پردازند و بیشتر سبک^۳ و شیوه شاعران سده‌های ششم و هفتم و هشتم را در غزل و قصیده و مثنوی اقتباس و پیروی می‌کنند که از نامداران آنها نخست بنیانگذاران بازگشت ادبی یعنی «مشتاق» و یاران و پیروان او را باید شمرد و بعد از ایشان غزلسرایان پیرو آنان، به نام آقا محمد عاشق و فرزند هاتف به نام سید سحاب (م/ ۱۲۲۰) و فرزند آذر به نام حسنعلی بیک شرر (م/ ۱۲۲۵) و میرزا عبدالرزاق خان دنبلی متخلص به مفتون (م/ ۱۲۴۲) و فروغ کاشانی، فرزند ملک الشعرا فتحعلیخان صبا و معتمدالدوله

۱ - مجمع الفصحاء، به تصحیح دکتر مصفا، ص ۳ نه و ده.

۲ - تا آنجا که معلوم است هیچ کدام از پایه‌گذاران نهضت بازگشت و پیروان آنها، کلمه «بازگشت» را برای اقدام خود باکار نبرده‌اند و ظاهراً این کلمه را اول بار مرحوم محمد تقی بهار، ملک الشعراء، مستقلاً یا به نقل از شخص دیگری به کار گرفته است. رک: مجله ارمغان، سال سیزدهم و سال چهاردهم (۱۲ - ۱۳۱۱).

نشاط اصفهانی (م/ ۱۲۴۴) و صاحب مازندرانی (م/ ۱۲۵۵) و میرزا شفیع وصال شیرازی (م/ ۱۲۶۲) مشهور به میرزا کوچک و میرزا عباس فروغی بسطامی (م/ ۱۲۷۴) را باید نام برد.

و در دوره دوم که از اواخر نیمه اول سده سیزدهم آغاز شده با آنکه گویندگان، پیروی از روش شعرای سده‌های ششم و هفتم و هشتم یعنی شعرای سبک عراقی را از دست نگذاشتند، به سبک شاعران سده‌های چهارم و پنجم و ششم هم اقتفا جستند و از ثمرات رستاخیز ادبی، نتیجه‌ای کلی به دست آوردند. البته در تشویق ایشان تشکیل دربارهای مشوق شاهان قاجار تأثیر بسیار داشته است.

از زمامداران این دوره مرحوم فتحعلیخان صبا، ملک الشعرای کاشانی (م/ ۱۲۳۸ هـ) و میرزا حبیب قآنی (م/ ۱۲۷۰) قصیده سرای ماهرو استاد غزل گوی و میرزا احمدعلی سروش اصفهانی (م/ ۱۲۸۵) و امیرالشعرا هزار جریبی (م/ ۱۲۸۸) نویسنده ریاض العارفین و مجمع الفصحا و غیره و میرزا محمد تقی کاشانی (م/ ۱۲۹۷) صاحب تاریخ مشهور ناسخ التواریخ و کتاب نفیس ادبی براهین العجم و ابوالنصر فتح الله خان شیبانی (م/ ۱۳۰۸) و محمود خان، ملک الشعرای کاشانی (م/ ۱۳۱۱) پسر عندلیب و نوه فتحعلیخان صبا، شایان تذکارند.^۱

این نکته در بررسی تاریخ ادبیات در دوره بازگشت ادبی نیز قابل توجه است که در این دوره، راه ایران و هند از یکدیگر جدا شد. ایران راه خود را در پیش گرفت ولی افغانستان و ترکستان همچنان به هند وفادار ماندند و بازگشت ادبی از میان کشورهای فارسی زبان، تنها در ایران پا گرفت و طرفداران جدی پیدا کرد و مقبولیت یافت اما در خارج از ایران بویژه در هندوستان و افغانستان و ترکیه، سبک هندی هنوز رایج است و شعرا، به این سبک سخن پردازی می‌نمایند و معنی آفرینی می‌کنند.

در یک ارزیابی اجمالی از شعر دوره بازگشت می‌توان این نتیجه را به دست آورد که: از نهضت ادبی این دوره نمی‌توان به عنوان سبک ویژه‌ای که تازه‌جوییها و نوآوریهای خاصی را همراه داشته، یاد کرد زیرا شعرای این دوره عموماً بر تقلید از اصطلاحات و لغات و ترکیبات معمول پیشینیان و پیروی از طرز و اندیشه‌ای که ابداً مربوط به اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی آنها نبوده است، اصرار می‌ورزیده‌اند که این شیوه نه تنها

روش جدیدی نیست که با مقتضیات زمان و روند تحوّل تکاملی ادب فارسی نیز ناسازگار است، سعی اینان بر این بوده است که فضای خود را، فضای قرن چهارم یا پنجم، هفتم یا هشتم گردانند و البته نتیجه آن، بی توجهی به مسایل اجتماعی و بی خبری از اوضاع سیاسی است؛ تا آنجا که پادشاهان شکست خورده و ضعیف النفس قاجاری را نیز مانند پادشاهان فاتح غزنوی و سلجوقی ستایش می کردند. به هر حال با مطالعه در اشعار شعرای این دوره ملاحظه می گردد که:

اگر چه شعرای این دوره کمتر توفیق مضمون سازی و نوآوری را به دست آورده اند اما در جای خود خدمت بزرگی به حفظ زبان و ادبیات کهن ایران و زنده نگاه داشتن خاطره سرایندگان قدیم انجام داده اند و توانسته اند زبان فارسی را از سستی و کاستی برهانند. ولی بدان گونه هم که شاعران دوره بازگشت خود را احیا کنندگان زبان و ادبیات فارسی می دانند و همچنانکه گفته آمد، شعر شاعران دوره صفوی و پیروان سبک هندی را خالی از فصاحت و بلاغت می شمردند، نیست. حقیقت اینگونه است که: هیچیک از نامداران رستاخیز ادبی چون مشتاق و هاتف و عاشق و صباحی و آذر و مجمر و صبا و امثال ایشان در شاعری به پایه صائب و عرفی و نظیری و طالب و کلیم نرسیده اند و به جز در بعضی آثار انگشت شمار خود، قبول عامه نیافته اند.

سخن روی راست آن که دوره بازگشت ادبی اگر چه لحاظ رفع و دفع ابتدال بعضی از کج ذوقهای بی مایگان سبک هندی مفید بود ولی هرگز راه مشخص و روش همه پسند و نیکویی را در پیشرفت ادب پارسی ابداع ننمود و به قول مشهور باید گفت که: تحوّل شعر را از جریان، به دَوَران انداخت و هر چند به پستی گراییدن نظم پارسی را، از سرعت مسیری که در اواخر صفویان و روزگار افشاریان گریبانگیر آن آمده بود، تا حدّی باعث گشت اما هیچگاه بدان، چندان نیرویی نبخشید که دیگر باره بتواند در طریق کمال، مسیری بیاماید. به عبارت دیگر این رستاخیز ادبی سلامت نظم پارسی را هر چند دوا بود ولیکن برای ادامه حیات و برومندی آن به هیچ وجه حکم غذایی نیروبخش نیافت.^۱ نکته دیگر که ذکر آن در پایان همین بخش لازم است اینکه، بازگشت تنها در شعر نیست. بلکه تأثیرات مطلوبتر بازگشت را بایستی در نثر دوره مورد بحث جستجو کرد؛

۱ - رک: مجله یغما، شماره نهم، سال هفدهم، ص ۴۲۹ و ۴۳۰. برای مطالعه بیشتر رک: پژوهشی در سبک هندی و دوره بازگشت ادبی از نگارنده.

شیوه نگارشی که در دوره صفویه و افشاریه آمیخته به حشو و تکلف و تصنع و ناسازگاری با دستور بوده است در اواخر دوره زندیه رو به بهبود نهاد و در اندک مدتی نثر به نثری محکم، ساده و روان بدل گشت و با حضور کسانی مانند فاضل خان گروسی و میرزا تقی علی آبادی (صاحب دیوان) و میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی به کمال سادگی و فصاحت رسید.^۱

۳- سبک شاعری
در دوره بازگشت ادبی

سبک شاعری در دوره بازگشت

همانطور که اشاره شد، دوره بازگشت را خودبخود، سبک جدیدی نمی‌دانند، و آنها را اگر بازگشت‌کنندگان به سبک خراسانی و عراقی ندانیم، حتماً احیاکنندگان سبک خراسانی و عراقی خواهیم خواند. بنابراین «سبک خراسانی و عراقی» با حضور شاعران پیشگام این دوره، به وجود نیامده است تا درباره ویژگیهای آن بحث شود. آنچه در این بخش به آن می‌پردازیم مروری است بر سبکهای شاعرانی که بیشتر مورد تقلید در دوره بازگشت قرار گرفته است:

پیشوای تجدید سبک قدما، به روایت عبدالرزاق بیگ، یکی مشتاق اصفهانی است^۱ که در غزل، اساس سبک هندی را بهم ریخته و دیگری، آذریگدلی است که بنیاد قصیده قدما را نهاده است.

مشتاق رغبتی تام به اشعار حافظ و بعد از او، به سعدی داشته و در بسیار از غزلهای خود به استقبال از غزلهای آنان رفته است مثلاً در غزلی به مطلع:

گر همین خون مرا یار خورد نوش باد

ورنه اندیشه بیداد فراموش باد^۲

به استقبال غزلی از حافظ رفته است با مطلع:

صوفی ارباده به اندازه خورد نوش باد

ورنه اندیشه این کار فراموش باد

۱ - درباره مشتاق و دیگر شاعران معروف دوره اول و دوم بازگشت ادبی در جای خود سخن خواهیم گفت.
۲ - دیوان، ص ۴۲.

و یا در غزلی به مطلع:

خوشا مستی و عشق نازنینی
نه آیینی، نه کیشی و نه دینی
به استقبال از حافظ رفته و در بیتی از آن که می‌گوید:
نمی‌گردد شراب انگور صد سال
اگر در خم نماند اربعینی^۱
اشاره به این بیت خواجه دارد که:

که ای صوفی شراب آنگه شود صاف

که در شیشه بماند اربعینی.
سبک شاعری آذر متنوع‌تر است. از شاعران سبک خراسانی به اشعار رودکی و ظهیر
و عمر خیام و ارزقی توجه داشته و به آنها اقتفا نموده است از شاعران سبک عراقی هم،
کمال‌الدین اسماعیل و مولوی و عراقی و سعدی و حافظ را برگزیده است که آوردن
نمونه‌هایی از آن را در بررسی شعر آذر ذکر خواهیم کرد و در اینجا برای روشن شدن
بحث به دو سه نمونه اکتفا می‌کنیم:

مثلاً قصیده نود و هفت بیتی خود در تعریف میرزا نصیر اصفهانی، با مطلع:

از صفاهان بوی جان آید همی

بوی جان از اصفهان آید همی،

را در اقتفای قصیده معروف رودکی با مطلع:

بوی جوی مولیان آید همی

یاد یار مهربان آید همی

سروده است.^۲

آذر در سرودن رباعی هم متوجه رباعیات سبک خراسانی بوده است و از رودکی و
ارزقی و خیام در رباعی تقلید کرده است. مثلاً در رباعی:
این باغ، سرکوی نگاری بوده است
وین شاخ گل، آتشین نگاری بوده است

وین سرو که در کنار جو می‌بینی
یاری است که در کنار یاری بوده است^۱
از این رباعی خیام استقبال کرده است:
این کوزه چو من عاشق زاری بوده است
در بند سرزلف نگاری بوده است
این دسته که برگردن او می‌بینی
دستی است که برگردن یاری بوده است
وی در غزل نیز پیروی از سعدی نموده است. از برای نمونه غزل آذر با مطلع:

بر بست محمل ماه من، از تن روانم می‌رود
غافل مباش ای همنشین از من که جانم می‌رود^۲
استقبالی است از غزل سعدی با مطلع:
ای ساربان آهسته ران، کارام جانم می‌رود
و آن دل که با خود داشتم با کاروانم می‌رود.

علاوه بر این دو پیشگام، دیگرانشان نیز اینگونه‌اند. هاتف اصفهانی که «کم گوی و گزیده گوی» این دوره به حساب می‌آید، در غزل شیوه سعدی و خواجو را احیا کرد و در قصیده به شیوه انوری و کمال‌الدین اسماعیل نزدیک شد.

ترجیع بند او از پاره‌ای جهات ترجیعات شیخ فخرالدین عراقی را به خاطر می‌آورد. بندی که اجزای ترجیع وی را به هم می‌پیوندد و اجزای ترجیع که شامل پنج غزل یا تغزل متحدالوزن است نیز از حیث لفظ و معنی با دو ترجیع بند عراقی شباهت دارد و ظاهراً از تأثیر آنها خالی نمی‌نماید^۳ شهاب ترشیزی هم، در قصیده و قطعه پیرو انوری است و در

۱ - دیوان آذر بیگدلی، ص ۳۶۱. ۲ - دیوان آذر، ص ۲۱۱.

۳ - باکاروان حله، ص ۳۲۴. بند ترجیع در دو ترجیع بند عراقی به ترتیب اینگونه است:
که بغیر از تو در جهان کس نیست جز تو موجود جاودان کس نیست

و:

که همه اوست هر چه هست بغین جان و جانان و دلیر و دل و دین
(رک: کلیات عراقی، طبع سعید نفیسی، ۱۳۳۶، ص ۱۱۹ - ۱۱۶ و ۱۲۴ - ۱۱۹)

قطعه، بخصوص بسیار به انوری نزدیک و شبیه است و گاهی نیز شعر خاقانی را مورد نظر دارد. و در همان وزن، شعر می‌گوید. اما در غزل بکلی مستقل است و سعی دارد پیرامون اوزان و قوافی سعدی و حافظ نگردد. واز خود غزلیاتی تازه به وجود آورده است و گاهی در عروض هم تفنن کرده و بحر تازه‌ای که سابقه نداشته، گفته که از آن جمله است:

باز چو دلاکان، نیشتری داری

بهر دل آزدن، شور و شری داری

نفس گرامی را، در خطر افکندن

دور کن از خاطر، گر خطری داری

تیر هجا اینک، شد زکمان رسته

زود به سردرکش، گر سپری داری^۱

و معتمدالدوله نشاط هم غزل را مانند حافظ سروده است و مجمر از شیوه سعدی تقلید کرده و هر دو، قصیده را به شیوه معزی و ادیب صابر و کمال اسماعیل ساخته‌اند و صبا، شعر را به شیوه فردوسی بنا می‌نهد، در همان بحر متقارب، کتاب شاهنشاه‌نامه را به مدت سه سال در چهل هزار بیت فراهم می‌آورد. و البته چهل هزار مثنی‌الطیال صله می‌گیرد.^۲ و البته چهار روز قبل از فوت با شنیدن این بیت شاهنامه که:

شود کوه آهن چو دریای آب

اگر بشنود نام افراسیاب

حالش دگرگون می‌شود و تفاوت اشعار خود را با استاد طوس در می‌یابد.^۳

قائنی هم بر حسب ترتیب ابتدا به سبک صبا بعد به طریقه منوچهری، خاقانی، عنصری، قطران و فرخی شعر گفت و عاقبت طرز فرخی را با سلیقه خود در آمیخت و آخر الامر نتیجه تتبعات خود را با ذوق خاص خود ترکیب کرد.^۴ مثلاً در دو قصیده ذیل با مطلع‌های:

۱ - بهار و ادب فارسی، ج ۱ / ص ۱۸۹.

۲ - از صبا تا نیما، ج ۱ / ص ۲۲ که ضمن نقل این مطلب می‌نویسد: «تعداد ابیات شاهنشاه‌نامه چایی از ۳۳۰۰۰ بیت تجاوز نمی‌کند».

۳ - حدیقه الشعراء، ج ۲، ص ۹۷۱.

۴ - بهار و ادب فارسی، ج ۱ / ص ۶۰.

بهار آمد که از گلین همی بانک هزار آید
به هر ساعت خروش مرغ زار از مرغزار آید^۱
و:

گاه طرب و روز می و فصل بهار است
جان خرم و دل فارغ و شاهد به کنار است^۲
سبک منوچهری، و در قصیده‌ای به مطلع:
اگر نظام امور جهان به دست قضاست
چرا به هر چه کند امر شهریار رضاست^۳
سبک انوری مشاهده می‌شود که قآنی به استقبال قصیده معروف او به مطلع:
اگر محول حال جهانیان نه قضاست
چرا مجاری احوال برخلاف رضاست

همچنین در قصیده‌ای با مطلع:
غم و شادی است که با یکدیگر آمیخته‌اند
یا مه روزه به نوروز در آمیخته‌اند^۴
قصیده خاقانی را سرمشق خود قرار داده است. با مطلع:
می و مشک است که با صبح در آمیخته‌اند
یا به هم زلف و لب یار در آمیخته‌اند.

دیگر شاعران معروف دوره اول و دوم بازگشت ادبی نیز به یک یا چند شاعر خراسانی یا عراقی توجه داشته و از آنها تبعیت و استقبال کرده‌اند و معمولاً شعرای متقدمی که شاعران دوره بازگشت بخصوص در دوره قاجار از آنها تقلید و اقتباس کرده‌اند، عبارتند از: خاقانی، عبدالواسع جبلی، رودکی، فرخی، منوچهری، عنصری، انوری، فردوسی، ازرقی، مسعود سعد، قطران تبریزی، ناصر خسرو، نظامی، مولوی، سعدی، حافظ و...

٤- انواع شعر در دورهٔ بازگشت

انواع شعر در دوره بازگشت

اشعار دوره اول و دوم بازگشت ادبی از نظر موضوع متنوع است و می‌توان اشعار این دوره را براساس موضوع به اشعار مذهبی، عرفانی، سیاسی، اجتماعی و حماسی، مدیحه، ترانه، تصنیف، هزل، هجو، طنز و بعضاً اشعاری که نوعی بی‌دینی و لامذهبی را به‌عنوان شعار روشنفکری تبلیغ می‌کند، تقسیم کرد.

علاوه بر اینها بعضی از اشعار در همان حال و هوای دورانهای گذشته و باهمان شیوه و بیان سروده شده‌اند که می‌توان از آن به عنوان «اشعار سنتی» یادکرد.

الف - اشعار مذهبی، مقصود از اشعار مذهبی اشعاری است که شاعر در ستایش خدا و مدح و مقبیت حضرت رسول (ص) و ائمه دین (ع) یا در زمینه‌های مسایل اعتقادی دیگر سروده است. این نوع شعر که از دیرباز مورد توجه شاعران مسلمان ایرانی بوده است، در همه دوره‌ها از جمله در دوره بازگشت ادبی وجود دارد و شاعران دوره مورد بحث، با سرودن مدایح و مراثی در قالب قصیده و ترجیع‌بند به بیان اعتقادات مذهبی و ارادت به خاندان نبوی همت نموده‌اند؛ مثلاً مشتاق اصفهانی در قصیده نودونه بیتی خود به مطلع:

محفل افروز جهان باز درایوان حمل

علم شعله افروخت چو زرین مشعل^۱

به مدح پیامبر اکرم (ص) و در دو قصیده به مطلعهای:

از بسکه ماند، در آن طره‌ام زکار انگشت

چو شانه نیست کفم را به اختیار انگشت^۲

و:

ای زرافشان پنجه‌ات پیوسته همچون آفتاب

وی دل و دست تو از جود و کرم، بحر و سحاب^۱

به مدح و اظهار ارادت به آستان علی بن ابیطالب (ع) پرداخته و قصیده‌ای را بامطلع:

ای پادشاه حسن ترا چاکر آفتاب

داری دو رخ، یکیش مه و دیگر آفتاب^۲

در مدح امام حسن مجتبی سروده و آن را تجدیدمطلع کرده است.

صباحی بیدگلی نیز در قصیده‌ای بامطلع:

شبا هنگام چون بنهفت رخ این لاله حمرا

شکفت از چشم انجم صدهزاران نرگس شهلا^۳

به منقبت حضرت پیامبر اکرم (ص) پرداخته و در قصایدی بامطلعهای:

کرد از عهد جوانی یاد، زال روزگار

ساخت نوپیرانه سر، پیرایه پیرار و پیر^۴

و:

چون سحر زد برین بلند رواق

خسرو شرق رایت اشراق^۵

به ثنای حضرت علی (ع)، لب گشوده و ترکیب بند مفصلی هم بامطلع:

افتاد شامگه به کنار افق نگون

خور، چون سربریده ازین تشت واژگون

در رثای حضرت حسین بن علی (ع) و شهیدان کربلا سروده است.^۶

و آذر هم قصایدی بامطلعهای:

ای سوده بر در تو جبین مه، سرافتاب

ناز تو هم به ماه رسید، هم بر آفتاب^۷

۲ - همان، ص ۱۲۵

۴ - همان، ص ۱۲۴

۶ - همان، ص ۱۶۰

۱ - همان، ص ۱۲۴

۳ - دیوان صباحی، ص ۲۷

۵ - همان، ص ۱۰۳

۷ - دیوان آذر بیگدلی، ص ۱۰

و:

از دست من کشید گه عهد یار دست

بر هیچ کس نیافت چو من روزگار دست^۱

به منقبت حضرت علی بن ابیطالب (ع) و در قصیده‌ای با مطلع:

ای باد شمالت چو گل آورده به بر، بر

لرزان ز نهالت دل هر برگ ببر، بر،^۲

به منقبت حضرت علی بن موسی الرضا (ع) و در قصیده‌ای با مطلع:

دمید از شاخ زرین گل، چکیدش سیمگون شبم

عیان شد طلعت عیسی، فشاند از شرم خوی مریم^۳

به مدح حضرت صاحب الامر (ع) پرداخته است.

در شعر شعرای دوره اول و عهد قاجار نیز این دسته اشعار جای خود را حفظ

کرده است. بخصوص مرثیه سرایی در شعر این دوره بسیار رایج گردیده و شاید سبب آن

توجه خاص ناصرالدین شاه به تعزیه سرایی و تعزیه خوانی بوده که بنای تکیه دولت برای

همین کار بوده است.^۴

از میان این دسته شاعران وصال شیرازی، ترکیب بندها و ترجیع بندهای زیبایی به

پیروی از محتشم کاشانی سروده است. سروش اصفهانی هم اشعاری در این زمینه دارد

که البته به پای مرثی وصال نمی رسد. یغمای جندقی هم مرثی معروفی در قالب مستزاد

سروده است. قآنی شیرازی هم در رثا قطعه‌ای بدیع دارد.

برای نمونه بند چهارم ترکیب بند وصال و ایاتی از قطعه معروف قآنی ذکر می شود:

بند چهارم از ترکیب بند وصال

آه از دمی که دخترزها به روی خاک

افتاده دید آن تن مجروح چاک چاک

درتاب رفت و از شتر افتاد بر زمین

چون نورآفتاب که افتد به روی خاک

۲- دیوان آذریگدلی، ص ۶۱

۴- رک: بخش ادبیات نمایشی، در همین کتاب.

۱- همان، ص ۲۴

۳- همان، ص ۹۲

در برکشید آن تن و از سوز دل کشید
آهی که شعله‌اش ز سمک رفت تا سماک
گفت ای به خون طپیده نه هنگام خفتن است
برخیز کاهل بیت تو افتاده در هلاک
بخت تو خوش که خفته ای، ای یار همسفر
واسوده ای ز ناله دل‌های دردناک
آه این منم فگار و تویی خفته بر زمین
یسا لیت مت قبلک والیوم ما اراک
برخویشتن بگریم و بر کودکان عور
یا این سر بریده و این جسم چاک‌چاک
و آن گه پی شکایت آن قوم نابکار
روکرد سوی مرقد جد بزرگوار...!

ابیاتی از قطعه بیست و سه بیتی که قاعنی آن را به صورت سؤال و جواب سروده است:

بارد چه؟ خون زدیده، چسان؟ روز و شب، چرا؟
از غم، کدام غم؟ غم سلطان کربلا
نامش چه بد؟ حسین، زنواده که؟ از علی
مامش که بود؟ فاطمه، جدش که؟ مصطفی
چون شد؟ شهید شد، به کجا؟ دشت ماریه
کی؟ عاش محرم، پنهان؟ نه برملا
شب کشته شد؟ نه، روز. چه هنگام؟ وقت ظهر
شد از گلو بریده سرش؟ نی‌نی، از قفا
مظلوم شد شهید؟ بلی، جرم داشت؟ نه
کارش چه بد؟ هدایت، یارش که بد؟ خدا

قائنی است قایل این شعرها؟ بلی

خواهد چه؟ رحمت. از که؟ زحق. کی؟ صف جزا.^۱

ب - اشعار عرفانی

تصوف و عرفان که از دیرباز در ادبیات ایرانی جلوه‌گری داشته، در شعر شعرای دوره بازگشت ادبی نیز به چشم می‌خورد. گرچه تصوف و عرفان این دوره، چنانکه در جای خود بحث کرده‌ایم،^۲ جاذبه‌های دوره گذشته را ندارد.

شاعرانی که به‌طور رسمی گرایشهای صوفیانه داشته و یا در آثار و اشعارشان تمایلی به تصوف و عرفان نشان داده‌اند، بسیارند. ملاک ما در انتخاب گروهی که نام خواهیم برد، یکی تأمل در اشعار به‌جای مانده از آنهاست و دیگر نظر صاحبان تذکره‌های معروف این دوره مانند حدیقه الشعرا، مجمع الفصحا، ریاض العارفین، حدیقه امان‌اللهی، فارس‌نامه ناصری، آتشکده آذر، ریحانة الادب و.... می‌باشد.

بدیهی است، تعداد شاعرانی که در این دوره به تصوف و عرفان گرایشی داشته‌اند، محصور به کسانی که نامشان را ذکر می‌کنیم، نیست و تعداد آنها برچندین برابر بالغ می‌شود و این درحالی است که بسیاری از شاعران بنام این دوره مانند مشتاق، عاشق، آذر، صباحی، سحاب، مجمر، صبا، قاننی اشعار بسیار نغز عرفانی سروده‌اند که ما آنها را جز این دسته نیاورده‌ایم.

اشعار عرفانی این دوره را باید در آثار شاعران زیر تحقیق کرد:

۱- اسرار

حاج ملا هادی سبزواری، فرزند ملامهدی، حکیم نامی دوره قاجاریه که در بخش حکمت و فلسفه به مراتب علمی او اشارتی شد^۳، در شعر به «اسرار» تخلص می‌کرده است.

۲- احمد بستی کردستانی

که اصلاً از قریه بست کردستان و از جمله عرفا و فقرای آن سامان و در زمره مریدان شیخ‌العرفا شیخ ابراهیم بستی بوده و تخلص به «اسم» کرده است.^۴

۱ - دیوان قاننی. ۷۷۹

۲ - رک: ج اول. بخش تصوف و عرفان در دوره بازگشت.

۳ - رک: ج ۱. ص ۱۷۵ - ۱۷۰ از همین کتاب

۴ - رک: حدیقه امان‌اللهی، ص ۱۳۸. حدیقه الشعرا، ج ۱ / ص ۸۶

۳- افسر قاجار

محمد رضا میرزا، سیزدهمین پسر فتحعلی شاه متخلص به «افسر» که رسماً به سلسله نعمة اللهیه داخل شد و جز ارادتمندان محمدجعفر قراگزلوی همدانی گردید. در سال ۱۲۳۵ حاکم گیلان شد. اما به سبب بی اعتنائی به علما زمینه شورش علیه او فراهم آمد و در سال ۱۲۳۹ از حکومت گیلان معزول شد.^۱

۴- بارق کرمانشاهی

که اصلش از سلسله زنگنه کرمانشاه بود و در کرکوک موصل ساکن و مدتها ریاست علمی آنجا را به عهده داشت و به کرامت و فضل و عرفان مشهور خاص و عام بود.

۵- ثاقب کرمانی

که نامش میرزا زین العابدین بود و مدت سی سال در کرمان به تحصیل علوم گذراند و سپس به یزد رفت و به علم طب پرداخت و در این علم سرآمد دیگران شد و مدت چهار و پنج سال در یزد با عزت و احترام زیست و به مداوای بیماران پرداخت.^۲

۶- جلوه اصفهانی

میرزا ابوالحسن متخلص به جلوه از سادات و از جمله حکمای عارف و عرفای فاضل و مردی صاحب اخلاق حمیده و صفات پسندیده بود.

وی در سال ۱۲۳۸ در احمدآباد متولد شد. پدرش که از بزرگان و شاعران زمان فتحعلی شاه بود، در جوانی به حیدرآباد سند رفت و داماد میرسند شد و سپس به گجرات و پس از سی و شش سال به زواره بازگشت. در این موقع جلوه به منظور تکمیل تحصیلات به اصفهان رفت و در حوزه درسی میرزا حسن حکیم و میرزا حسن فرزند ملاعلی نوری حکیم و آخوند ملا عبدالجواد تونی خراسانی شرکت کرد و از مجالس درس و بحث آنها بهره برد. سپس به تهران آمد و تا سال ۱۳۱۴ هـ که سال مرگ اوست به تدریس فلسفه پرداخت.

وی علاوه بر دیوان اشعار آثار دیگری هم به جای گذاشته که یکی از آنها رساله‌ای در تحقیق حرکت جوهریه است.^۳

از اشعار اوست:

۱- رک: حدیقه الشعراء، ج ۱/ ص ۱۲۳. مجمع الفصحاء، ج ۱/ ص ۱۱.

۲- حدیقه الشعراء، ج ۱/ ص ۳۵۷-۳۵۲.

۳- در باره او در جای دیگر هم سخن گفته‌ایم رک: ج ۱. ص ۱۷۷-۱۷۵.

خویش نه بشناسی ای فرو شده در تن
تن بهل، این غفلت دراز پراکن
چند نمایی که تو منی بنه این ریزو
این تن خاکی که نیستی تو همی من
یقنی اگر جان فسرده گردد و نالان
از قبل رنج تن خلاف مبر ظن
زانکه گهی افتد آن که پژمان گردد
مرد ز ویرانی سرای نشیمن
جرخ به دست قضا فلاخن گردان
خلق بدو در میان چو سنگ فلاخن
گردون، چو هاون است و کو به حوادث
نرم شده اندرین مطبق هاون^۱

۷- حسین شیرازی

او را نخبه علما، زبده فضلا، قدوه عرفا، عالم فاضل و سالک کامل خوانده اند.^۲ وی در فن شعر نیز پایه ای عالی داشته و به غیر قصاید، چند مثنوی به نظم کشیده و «الهی نامه»، «شترنامه»، «مهر و ماه»، «وامق و عذرا» و «وصف الحال» او قطع نظر از مطالب عالی، نهایت فصاحت و بلاغت را داراست.^۳

شرح آثار او:

کتاب اول داستان «وامق و عذرا» و «سعاد و سلمی» است که بیش از چهار هزار بیت دارد. در این کتاب که در سال ۱۲۲۶ به اتمام رسید، در عنوان هر قصه یک یا دو یا سه بیت آورده است مانند:

خوش نگرای دلبر فرخنده فال
نیک شنو، ای دل شوریده حال
زاری وامق به بریار خویش
یاری عذرا به گرفتار خویش

۱- برای اطلاع بیشتر، رک: طرایق الحقایق، ج ۳/ص ۵۰۷، حدیقه الشعرا، ج ۸/ص ۳۷۵، ریحانة الادب ج ۱/ص ۲۷۳. دیوان جلوه که در سال ۱۳۴۸ در تهران به طبع رسیده است و...
۲- حدیقه الشعرا، ج ۱/ص ۴۶۵
۳- ریاض العارفین، ص ۲۴۸

کتاب دوم را «مهر و ماه» نام نهاده که ماه عاشق و مهر معشوق است. و آن از کتاب اول بیشتر است و در سال ۱۲۳۱ به اتمام رسید.

نام کتاب سوم «شترنامه» است و بیش از چهار هزار بیت دارد. این کتاب در سال ۱۲۳۵ تمام شده و مشتمل بر چهل مقاله است و در هر مقاله به مناسبتی حکایتی وجود دارد. خود او علت تألیف این کتاب را چنین بیان می‌کند:

در سبب نظم این افسانه بهجت آموز و بیان ظهور نور عالم افروز عشق جهانسوز از دل عاشق و غم‌اندوز از پرتو شمع هدایت و عنایت پیر روشن ضمیر و رهبر جانپور دلدیز که رای منیرش غیرت خورشید رخشان و خورشید ضمیرش بر ماه گردون پرتو افشان است. زلفش دام دل دردمند و خالش دانه جان مستمند.

تا کـــه از دامش رباید دانه‌ای

وز می لعلش کشد پیمانه‌ای

مست کـــرد وزان لب شکـــرشکن

طوطی آسا سرکند چون من سخن

قصه مستی و مستوری کند

شرح عشق و غصه دوری کند

کتاب چهارم «الهی‌نامه» نام دارد و بیش از نه هزار بیت دارد. این کتاب در سال ۱۲۳۷ به اتمام رسید. و در آن غالباً مناجات و حکایات عشاق و افسانه‌های محبت‌آمیز که باطبع اهل طریقت موافق است، بیان شده و به عبارت دیگر این کتاب از بدو سلوک سالک تا مقام رسیدن به درجات را بیان می‌کند. ابیات ذیل از همین کتاب است:

شنیدم چو احمد به معراج رفت

دل از شور یارش به تاراج رفت

براقش چو از چار پیکر گذشت

به یک تک زهفت آسمان درگذشت

چو دل پاکش از دعوی ولاف شد

به اعراف چون اهل اعراف شد

بهشت و جهنم به چشمش نمود

چو رخسار محسود و جان حسود

یکی عرصه دید از جهان بیشتر

فضایش ز هفت آسمان بیشتر...

نام کتاب پنجم «وصف الحال» است و شامل هشت هزار بیت می‌باشد. در این کتاب بعد از مقدمات توحید و نعت نبی و وصی و ولی، ده مقاله در مراتب عشق و عشاق بیان می‌کند و در هر مقاله قطعه‌ای عنوان کرده و بعد از آن شرح حال خود را از ابتدای سلوک تا رسیدن به خدمت مرحوم میرزای سکوت و شرح مسافرتها و دوستان خود را بیان می‌نماید. این کتاب در سال ۱۲۳۸ به اتمام رسید.^۱

۸- جیران سنندجی

شیخ محمد سنندجی متخلص به «جیران» فرزند امام‌الدین، عالمی گرانمایه و فاضلی بلندپایه است. محققى که اگر روح محقق طوسی‌اش به خواب ببیند، قدمش را به خاک بوسی آید و موحدی که اگر روان موحد بلخی‌اش در کشف مسایل وحدت درپهلوی نشیند، باکمال اعتذار زبان به چاپلوسی گشاید...

از اشعار او است:

بسکه مستغرق خیال توام

بی خود از لذت وصال توام

ای تو مولی و بنده تو جهان

احمدی کن که من بلال توام

تشنه لب جان سپردم ارچه مدام

بر لب چشمه زلال توام

پای دارم که برردی از دستم

دست گیرم که پایمال توام

عاقلی را به نیم جو نخرم

من که دیوانه جمال توام

از او مثنوی به نام «مرشد العشق» نیز به جای مانده است.^۲

۱ - نگا: مجمع الفصحا، ج ۶، ص ۴. ریاض العارفین، ص ۲۴۷ به بعد و طرائق الحقایق، ج ۳ ص ۳۵۳.

حدیقه الشعراء، ج ۱/ص ۲۵۸-۴۶۷ و ریحانه الادب، ج ۱ ص ۳۲۶.

۲ - حدیقه الشعراء، ج ۱/ص ۴۸۹.

۹- سالک کرمانشاهی

نامش الله دوست و در ابتدا بر طریقه جلالیه بود و «محک» تخلص می کرد، تا اینکه در همدان به صحبت حاجی ملا ولی الله، یکی از مشایخ معتبر طریقه نعمة اللهیه رسیده و از طریقه جلالیه بریده و طریقه نعمة اللهیه را برگزیده و از این پس به «سالک» تخلص نموده است. نام طریقتی او را «محبعلی» نوشته اند.^۱

۱۰- صحبت لاری

ملا محمد باقر متخلص به «صحبت» در بیرم لار از توابع فارس متولد شد. پس از تحصیل مقدمات به شیراز رفت و به سبب جودت ذهن و کثرت حافظه و استقامت سلیقه بر اقران برتری یافت.... در لارستان صفوف جماعت را امام و مقتدای کرام^۲ و در لغات عربی و فارسی و دری در نهایت استحضر و در فنون عربیه و ادبیه در کمال اقتدار بود.^۳ صحبت در پایان عمر نایبناشد و در سال ۱۲۵۱ درگذشت. دیوان اشعار او بالغ بر سی هزار بیت شعر است و در تهران به طبع رسید.^۴ از اشعار اوست:

ملاف زاهد به زهد و تقوا که در حقیقت به مذهب ما
چه پند زاهد چه صوت نایی چه دین مؤمن چه کفر ترسا
زهی نگاری که برده رونق به زلف و کاکل ز مشک و سنبل
به چشم و عارض ز نرگس و گل به قد و قامت ز سرو و طوبی
چه حسن داری تو ماهپاره که فوج فوجت پی نظاره
رسند روزی هزار باره، هنوز در دل، غم تماشا

۱۱- صفای اصفهانی

محمد حسین صفای اصفهانی از شاعران اواخر قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم است که در سال ۱۲۶۹ در فریدن اصفهان متولد شد و در سن بیست سالگی به تصوف و عرفان گرایش پیدا کرد و با میرزا محمد رضا، مستشار الملک، وزیر خراسان که بعدها به

۱ - حدیقه الشعراء، ج ۱ / ص ۷۳۲ ۲ - فارسنامه ناصری، ج ۲ / ص ۲۸۴

۳ - همان، ج ۲ / ص ۲۸۴

۴ - برای اطلاع بیشتر رک: حدیقه الشعراء، ج ۲ / ص ۱۰۰۴-۱۰۰۱. فارسنامه ناصری، ج ۲ ص ۲۸۷ - ۲۸۴. طرایق الحقایق، ج ۳ / ص ۳۱۸-۳۱۷. تذکره دلگشا، بوستان دوم.

مؤمن‌الملک ملقب گشت، آشنا شد و با او به مشهد رفت و بیشتر در خانه او بود. با کسی رفت و آمد نمی‌کرد و جز با عده‌ای محدود از جمله ادیب نیشابوری آمیزش نداشت و زن و همسری برای خود انتخاب نکرد. از سالهای ۱۳۱۴ تا ۱۳۲۲ هجری که سال فوت اوست، در رنجوری به سر برد و حافظه خود را به کلی از دست داد. دیوان اشعارش به کوشش احمد سهیلی خوانساری در سال ۱۳۳۷ شمسی در تهران به چاپ رسید.^۱

از اوست:

کسی که بنده عشق است جاه را چه کند؟
مقیم خلوت خورشید، ماه را چه کند؟
نشسته بر سر خاک است و چرخ زیر قدم
گدای می‌کده اورنگ شاه را چه کند؟
کشد سر ار فکند عرش سایه بر سراو
سر برهنه ز هستی، کلاه را چه کند؟
هزار بادیه گویش باش راه طلب
رسیده است به مقصود، راه را چه کند؟
شئون بی حد ذاتست حد ذاتی دل
رسوم مدرسه و خانقاه را چه کند؟
زکس پناه نجوید گدای دولت فقر
پناه سلطنت او پناه را چه کند؟
امیر مملکت بارگاه فقر و فناست
فقر مملکت و بارگاه را چه کند؟
پناه می‌برم از دست زلف دوست به دوست
جز آنکه داد دهد دادخواه را چه کند؟
گرفت بی مدد غیر یار پست و بلند
شکوه شاه حقیقت سپاه را چه کند؟

۱ - برای اطلاع بیشتر رک: مقدمه دیوان، به قلم احمد سهیلی از انتشارات اقبال، سال ۱۳۶۲. تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان، جلد پنجم، دوره قاجاریه، فصل نهضت‌های ادبی، ص ۲۰۹-۲۱۵. مجله ارمغان، سال هشتم، شماره ۶ و ۷ در شرح حال صفا.

گناه عیب بود، شاه عیب پوش «صفا»

به غیر آنکه بپوشد گناه را چه کند؟

۱۲- صفائی نراقی کاشانی

وی همان ملا احمد نراقی است که به شرح احوال او در بخش علمای این دوره پرداخته‌ایم. صاحب حدیقه الشعرا درباره او می‌نویسد: او جناب عمدة الفضلا والعلماء والعرفا والحکما، حاجی ملا احمد بن جناب رئیس العلماء المتأخرین حاجی ملامحمد مهدی نراقی است. فضایل و کمالات جناب والد بزرگوار و خودشان در اقطار عالم مذکور و مصنفات و مؤلفات هر دو بزرگوار مشهور است و شاعری، پست‌ترین پایه ایشان می‌باشد!^۱

از غزلیات اوست:

تاراج کنی تا چند، ای مغیبه، ایمانها

کافر تو چه می‌خواهی از جان مسلمانها

ای خضر مبارک پی بنمای مرا راهی

سرگشته چنین تاکی گردم به بیابانها

دامن مکش از دستم بالله که به امیدت

یکباره کشیدستم دست از همه دامانها

آیا چه نمایان شد از چاک گریبانها

کش چون گرهی بگشود، شد چاک گریبانها

پروانه صفت گردم گرد سر هر شمعی

از روی تو چون روشن، شد شمع شبستانها

مقصود من محزون از باغ، تماشا نیست

چون بوی تو دارد گل گردم به گلستانها^۲

۱۳- صفی علیشاه

حاجی میرزا حسن اصفهانی، فرزند آقامحمدباقر مشهور به صفی علیشاه از عارفان و شاعران نامی اواخر قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم است که شرح احوالش در

۱ - حدیقه الشعرا، ج ۲/ص ۱۰۲۷

۲ - برای اطلاع بیشتر، نگاه کنید: شرح حال ملا احمد نراقی در ج ۱، ص ۱۵۵ - ۱۵۲ از همین مجموعه

سلسله صفی علیشاهی گذشت.^۱ آثار متعددی از صفی علیشاه به جای مانده که از آن جمله تفسیر منظوم قرآن به نام تفسیر صفی و دیگر، دیوان اشعار اوست که چندین بار به چاپ رسیده است.

از اشعار اوست:

در عشق تو آن بهره که حاصل شود آخر
خونیست که جاری به رخ از دل شود آخر
مژگان تو صف بسته چنین بی سببی نیست
برهم زن صد قوم و قبایل شود آخر
بر زلف تو دلبستگی ما به خطا نیست
دیوانه گرفتار سلاسل شود آخر
اول به غمت سهل سپردم دل و غافل
کز زلف تو کارم همه مشکل شود آخر
جز فکر تو از خاطر و جز یاد تو از دل
چون نقش بر آب است که زایل شود آخر
هر طعنه که زد خال تو بر هستی عشاق
سهل است اگر حل مسائل شود آخر
در راه غمت جان بسپردیم و روابود
گر در طلیت طی مراحل شود آخر^۲

۱۴ - فروغی بسطامی

میرزا عباس، فرزند آقا موسی بسطامی، شاعر غزلسرای قرن سیزدهم هجری در سال ۱۲۱۳ متولد شد و مدتی از عمر خود را در خدمت پادشاهان و شاهزادگان قاجاری گذارند. لیکن به سبب تمایلات عارفانه باقی عمر را به ریاضت و اعتزال و آمد و شد به مجلس عرفا گذارند. ابتدا «مسکین» تخلص می نمود، ولی پس از چندی تخلص خود را به نام میرزاده فروغ الدوله به «فروغی» تبدیل کرد. در مجمع الفصحا آمده است: میرزای مذکور را حالت طلب و درویشی غالب بود و غالب اوقات با آن طایفه معاشرت خوش

۱ - رک: بخش تصوف و عرفان در دوره بازگشت، ج ۱، ص ۱۲۰ - ۶۷.

۲ - دیوان صفی علیشاه، ص ۲۸ از انتشارات امیرکبیر.

داشت و به خدمت بسیاری از مشایخ و اهل حال معاصرین رسید. ولی ارادت واقعی به جناب میرزا امین شیرازی که از سلسله «چشتیه» بود، حاصل کرد و سالها با او به سر برد.^۱ با این حال در صحت عقیده او هم شک کرده‌اند. صاحب حدیقه الشعرا می‌گوید: «از بسیاری اشعارش هم صحت قول منکرانش ظاهر می‌شود.» وفات فروغی در ۱۲۷۴ هجری اتفاق افتاد. از اشعار اوست:

امروز ندارم غم فردای قیامت
کافروخته رخ آمد و افروخته قامت
در کوی وفا چاره به جز دادن جان نیست
یعنی که مجو در طلبش راه سلامت
تیری زکمانخانه ابروش نخوردم
تا سینه نکردم هدف تیر ملامت
فرخنده مقامیست سرکوی تو لیکن
از رشک رقیبان نبود جای اقامت
چون دعوی خون با تو کنم در صف محشر
کز مست معربد نتوان خواست غرامت
تا محشر اگر خاک زمین را بشکافند
از خون شهیدان تو یابند علامت
تا حلقه زنار سر زلف تو زاهد
تسبیح زهم بگسلد از دست ندامت
من پیرو شیخی که زخاصیت مستی
در پای خم انداخته دستار امامت
کیفیت پیمانه گراین است، فروغی
چونست سبوکش نزنند لاف سلامت^۲

۱ - گنج سخن، ج ۳/ص ۲۰۶

۲ - برای اطلاع بیشتر: مجمع الفصحاء، جلد پنجم، تاریخ ادبی ایران، ادوارد برادن، ترجمه رشید یاسمی. ریحانه الادب، ج سوم ص ۲۱۳، تاریخ ادبیات ایران، دکتر شفق، نگین سخن، جلد چهارم، ضمناً دیوان او بارها در تهران به چاپ رسیده است. آخرین چاپ دیوان به اهتمام عبدالرفیع حقیقت، توسط

۱۵ - نور علیشاه

ملا محمد علی اصفهانی ملقب به نور علیشاه، فرزند ملا عبدالحسین، فیضعلی شاه از عارفان و شاعران اواخر قرن دوازدهم و اوایل قرن سیزدهم و از اقطاب سلسله نعمة اللهیه است که در جای خود به معرفی او پرداخته‌ایم.
از اشعار اوست:

وقت آن شد که دگر روی به میخانه کنم
زهد سی روزه تلف بر سر پیمانه کنم
بشکنم شیشه زهد و بنشینم سرخم
بگسلم رشته تسیح و عنب دانه کنم
شمع رخسار تو کو؟ کاز سرشب تا به سحر
همچو پروانه بسوزم پر و پروا نکنم
تا ابد نکهت سنبل زمشامم نرود
گرشی زلف پریشان ترا شانه کنم
وقت آن است که چون «نور علی» از سر شوق
خیزم و جان به فدای رخ جانانه کنم^۱

* * *

تن رها کن همچو ما جانی طلب
جان و تن در باز و جانانی طلب
خاطر جمعی اگر خواهی بیا
حلقه زلف پریشانی طلب
زاهد آزار دل سوختگان پیشه مکن
شمع رویش نگرو منصب پروانه طلب

شرکت مؤلفان و مترجمان صورت گرفته است. گزیده اشعار عرفانی فروغی را دکتر سید جعفر حمیدی فراهم آورده و به چاپ رسانده است.

۱ - نگا: بخش تصوف و عرفان در دوره بازگشت ادبی ج ۱، ص ۸۶ به بعد.

دل بود گوهر یکدانه و تن همجو صدف
صدف تن بشکن گوهر یکدانه طلب

۱۶ - وصال شیرازی

میرزا محمد شفیع، پسر محمد اسماعیلی شیرازی معروف به میرزا کوچک که از مشهورترین شاعران دوره قاجاری است و ما در بخش معرفی مشاهیر شاعر این دوره، درباره احوال و آثار او سخن گفته‌ایم.^۱

۱۷ - هاتف اصفهانی*

سید احمد هاتف اصفهانی یکی از شعرای نامی قرن دوازدهم هجری است که در سرودن اشعار نغز مهارتی خاص دارد. ترجیع بند او در طرح مسایل عرفانی از شاهکارهای ادبی و عرفانی این دوره است.^۲

۱۸ - همای شیرازی

میرزا محمد علی مشهور به «رضاقلی خان شیرازی» متخلص به «هما» از جمله شاعران این دوره است که در اشعار خود به مضامین عرفانی توجه داشت. وی در شیراز متولد شد و نزد استادان فن و هنر و ادبیات به تحصیل پرداخت و به محضر ادیبانی چون وصال شیرازی راه یافت و سپس به سیر و سیاحت پرداخت و با رضاقلی خان هدایت، سپهر، عندلیب کاشانی و فروغی بسطامی مصاحبت نمود و به سلسله تصوف پیوست و نهایتاً در اصفهان رحل اقامت افکند و به تدریس فلسفه و عرفان و فنون ادب پرداخت و در پایان عمر به خلوت ریاضت و تهجد گرایید.
از اشعار اوست:

زاهد که از حلال شناسد حرام را
او از چه خورد خون دل خاص و عام را
شربت به دست غیر و به دست حبیب زهر
انصاف ده که من بستانم کدام را

خام است شیخ صومعه، ساقی بیار جام
لیکن ز آتشی که کند پخته خام را
جز زلف و روی دوست که جمعند صبح و شام
دیگر کسی ندیده به هم صبح و شام را

ج: مدیحه و اشعار درباری

خریداران شعر فارسی از دیرباز معمولاً درباریان بوده‌اند و این روال به قانون نزدیک شده، تا عهد صفوی که شاهان توجهشان بیشتر معطوف علما و فقها شد، ادامه داشت و درست در همین موقع که شاعران بازار خود را رو به کساد دیدند، به هند روی آوردند و مشتریان دایمی خود را در دربار هند یافتند و متاع هنرمندانه خود را به بهای مناسب به آنان فروختند.

در دوره بازگشت ادبی، شعر وضع دیگری داشت، فروپاشیدن صفویه اگر چه مجال عرضه شعرهای مدحی را برای شاعران فراهم می ساخت، اما سر و سامان گرفتن اوضاع و امنیت و آرامش که در دوره افشاریه به وجود نیامد، هم شرط بود. نادر که به قول مرحوم ملک الشعرای «به شعر و شعرا اعتنایی نداشت»^۱ شاعر مدیحه سرا نیافت و تنها شاعر او، میرزا مهدی خان استرآبادی متخلص به «کوکب» است که علاوه بر تألیف دو کتاب «دره نادره» و «جهانگشای نادری»^۲ که هر دو را به نام و برای نادر نوشت، شعر هم در مدح او گفته است. اما از اشعار او جز ابیاتی پراکنده در تذکره‌ها چیزی در دست نیست.^۳

عادلشاه هم تنها موفق به جذب آذر شد. آذر که شرح حال و آثار او را در هنگام معرفی مشهورترین شاعران دوره بازگشت، باز خواهیم گفت، به مدح خاندان زند نیز پرداخته و قصایدی طولانی و غرا در مدح کریم خان و دیگر حاکمان زندیه سروده است. از جمله آنها قصیده‌ای در مدح ابوالفتح خان زند است با این مطلع:

۱ - بهار و ادب فارسی، ج ۱ / ص ۲۹.

۲ - در مورد میرزا مهدی خان و آثارش، رک: بخش نثر و نثرنویسان از همین کتاب.

۳ - مقدمه دره نادره، به قلم دکتر سید جعفر شهیدی.

یگانه‌ای که زحمت نظام دوران داد
به سنگ رنگ و به گل بو، به جانور جان داد
تا آنجا که:

به عیش کوش و به شادی گرای کاین همه فیض
که دور چرخ به عالم زلطف یزدان داد
کنایه‌ای است از این، کاسمان زمام مراد
به دست صاحب درگاه، خان بن خان داد
ابوالمظفر، ابوالفتح خان که از شوکت
شکست آل مظفر زچوب دربان داد...^۱
در قصیده‌ای دیگر هم با عنوان «در مدح سلطان ایران کریم خان زند و ذم حاکم
اصفهان»، با مطلع:

ای سروگل اندام من، ای نخل برومند
ای تلخ کن کام من، ای ماه شکرخند
به مدح کریم خان می‌پردازد و می‌گوید:
دارای عجم، مملکت آرای کی و جم
گردن زن بیدادگران، دادگر زند
تا آن ملک جاه، فلک گاه، ولی خواه

خاقان کریم اسم کرم رسم عدو بند^۲
و در قصیده دیگر باز به مدح پادشاه و ذم حاجی آقا محمد خان، حاکم اصفهان پرداخته
است. مطلع قصیده این است:

ای که چون از داد تیغت خون کند
خون زیرغو در دل ارغون کند^۳
قصیده طولانی دیگری هم در مدح ابوالفتح خان زند، پسر کریمخان دارد، با مطلع:
ببین زعلل خود و، جزع من روان گوهر
بگو کدام به، این گوهر است و آن گوهر^۴

۲ - همان، ص ۵۴

۴ - همان، ص ۶۶

۱ - دیوان آذر، ص ۴۵ تا ۴۷

۳ - همان، ص ۵۷

از آذر قصاید دیگری هم در مدح اسماعیل شاه خلیفه ثانی^۱ و میرزا جعفر وزیر^۲ و احمد خان خوبی دنبلی^۳ در دیوان آمده است.

شهاب ترشیزی هم شاعر مداح علیمراد خان زند (م/ ۱۱۹۸) است. علیمرادخان، شهاب را به ساختن تاریخ زندیه تشویق کرد که به قول ریو ناتمام مانده است و ابتدای آن کتاب چنین است:

سرنامه، حمد جهان آفرین

کزو شد پدید آسمان و زمین^۴

همچنین کتابی به نام «دره التاج» را هم به نام علیمراد خان سروده که بیت نخستین آن چنین است:

دره التاج نامه، نام خدای

کآسمان و زمین ازوست به پای

و در مدح شاه در همین کتاب گوید:

آفتاب سپهر سلطانی

تا جدار سریر کیوانی

خان خانان، علی مراد که هست

آسمان پیش قصر جاهش پست^۵

بعد از انقراض زندیه که با حکومت سی ساله و آرام خود زمینه را برای روتق مجدد شعر و شاعری فراهم آورده بودند، پادشاهان قاجار بر تخت سلطنت جلوس کردند، آغامحمد خان، مؤسس سلسله قاجار نیز به شعر توجهی نکرد و لذا دربار او همچنان خالی از شاعر ماند. اما از روزگار فتحعلی شاه، شعر درباری گرمی بازار خود را بازیافت. صبا، مجمر، قایم مقام، نشاط، سحاب و غیر آنها در دربار این پادشاه شاعرپرور که خود نیز شم شاعری داشته است، راه یافتند و زبان به مدح او گشودند.

قصاید «صبا» که سِمَتِ ملک الشعرائی را هم یافته بود، بدون استثنا وقف بر مدح

۲ - همان، ص ۱۱۳

۱ - دیوان آذر، ص ۸۳

۳ - همان، ص ۱۵۱

۴ - رک: بهار و ادب فارسی، ج ۱ / ص ۱۸۵. نام این منظومه را «علیمرادنامه» هم نوشته‌اند.

۵ - همان، ص ۱۷۹

حماسه سرایی در ایران، ص ۳۷۲.

پادشاه و پادشاهزادگان و امرا و بزرگان درباری است.
کتاب شاهنشاهنامه فتحعلی خان صبا که مشتمل بر پنج هزار و پانصد بیت^۱ است، به
تمامی اختصاص به فتوحات و جنگهای فتحعلی شاه دارد؛
به نامش چو این نامه کردم تمام

شهنشاهنامه، شهش کرد نام
موضوع این منظومه شرح جنگهای عباس میرزا با سپاهان روس در آن سوی
ارس است که با این بیت شروع می شود.
به نام خداوند آموزگار

نگارنده نامه روزگار^۲
قصاید «نشاط» هم وضعیتی مانند «صبا» دارد و به استثنای دو، سه قصیده که
موضوع دیگری جز مدح فتحعلی شاه یا شاهزادگان را دارد، تماماً در مدح و شادباش
سروده شده است.

قصیده‌ای به نام «لغز آینه» در ستایش شاهنشاه قاجار فتحعلی شاه با این مطلع
سروده است:

چیست آن روشندلی کز تیره سنگش گوهر است
عاشقی روشن ضمیر و دلبری سیمین بر است^۳
و قصاید دیگر با مطلعهای:

باد نروزی مگر از کوی جانان می رسد
کز شمیمش بر تن افسردگان جان می رسد^۴
* * *

۱ - در تعداد ابیات شاهنشاهنامه، اختلاف است. خود صبا، تعداد ابیات شاهنشاهنامه را چهل هزار بیت دانسته است؛

یکی نامور نامه بر نام شاه
در آن چهل هزار از گهرهای ناب
برآراستم پایه برتر ز ماه
(نگاه: حماسه سرایی در ایران، ص ۳۷۱ و مقایسه کنید با: شعر در عصر قاجار، ص ۲۶)

۲ - حماسه سرایی در ایران، ص ۳۷۱. ۳ - گنجینه نشاط، ص ۱۹۷

۴ - همان، ص ۲۰۲

بزم غیب از شمع ذاتش چون منور داشتند

پرده‌داران صفاتش پرده بر در داشتند^۱

* * *

آسمان دیگر است این بر فراز آسمان

یاب‌هشت جاودان است آشکارا در جهان^۲

در مدح و شاد باش و جلوس و سفر فتحعلی شاه از نشاط به جای مانده است و در تمام دوره‌ای که با فتحعلی شاه در شعر و شاعری آغاز شد و تا مرگ مظفرالدین شاه (۱۳۲۴) ادامه یافت، اشعار درباری رونق داشت و شعر و شاعر مقید به دربار بودند و این حالت در دوران حکومت ناصرالدین شاه شدت یافت.

ناصرالدین شاه نسبت به شعرای معروف از قبیل سروش، محمود خان ملک‌الشعرا و فتحعلی خان شیبانی به دیده احترام می‌نگریست و در نتیجه همین احترامها شاعران خوبی هم در دوره ناصری به دربار او یا شاهزادگان دیگر که در ولایات روبه و روش شاه را پیش گرفته بودند، پیوستند و طبیعتاً بازار اشعار درباری گرم‌تر شد. سروش بعد از قآنی که مدایح وی مملو از مبالغه و گزافه است و سپهرجود، کان کرم، غوث زمین، غیاث زمان، بحر دانش، قلم شجاعت و ترکیبات بی‌معنای دیگر از این قبیل^۳ را برای همه کس به کار گرفته است، مسؤول خواندن قصاید سلام شد و اگرچه به پایه قآنی در به هم بافتن مضامین درست و نادرست و در فراهم آوردن قصاید مدحی نرسید، اما در مدح و سرودن اشعار درباری پایه و مرتبه‌ای بلند یافت.

از قصاید معروف او یکی قصیده‌ای است که وقتی سر بریده خان خویه را به دربار ناصرالدین شاه آوردند، به این مطلع سرود:

افسر خوارزم شه که سود به کیوان

با سرش آمد بدین مبارک ایوان

و قصیده دیگر را در هنگام فتح هرات به سال ۱۲۷۳ با این مطلع سرود:

شهر هری مسخر شاه و ستاره یار

ای غیرت ستاره بدین مژده می‌یار^۴

۲ - همان، ص ۲۲۷

۱ - گنجینه نشاط، ص ۲۰۶

۳ - نگا: شعر در عصر قاجار، ص ۱۱۶ و ۱۱۷ - سبک شعر در دوره قاجار، ص ۱۰۶ و ۱۰۷

شیبانی هم قصاید غزایی در ستایش ناصرالدین شاه سرود، ولی مورد توجه شاه قرار نگرفت و همین بی‌مهری نهایتاً زبان شیبانی را به نکوهش گشود:

من از غرّه تا سلخ ماهی ندیدم
من از طوس تا بلخ شاهی ندیدم
از این سرفرازان ایران و توران

جز از ریش و غیر از کلاهی ندیدم
بسی مجلس عارفان دیدم اما
جز از دانه و دامگاهی ندیدم

به مسجد دویدم ثوابی نجستم
به میخانه رفتم گناهی ندیدم^۱
مدایح محمودخان ملک الشعرا نسبت به دیگر شعرای درباری این امتیاز را دارد که در ضمن مدح از شاه به او پند و نصیحت هم می‌کند که در هیچ یک از اشعار مدیحه این دوره دیده نشده است.

از دوره ناصری به بعد شعر درباری رو به ضعف نهاد. تا با مرگ مظفرالدین شاه و بیداری ایرانیان در تحقق نهضت مشروطیت، شعر توانست خود را از قید و بند دربار برهاند و عزت و شوکت نصیب اشعار سیاسی و اجتماعی گردد.

د - اشعار سیاسی و اجتماعی

این نوع شعر بیشتر متعلق به اواخر دوره مورد بحث ماست. روشنفکران ایرانی از اواخر دوره صفوی تا حدی با تفکر و زندگی اروپاییان آشنا شده بودند و این آشنایی بیشتر از طریق هند بود. از نخستین کسانی که حداقل در آثار خود به طرز حکومت و شیوه زندگانی اروپاییان توجه کرده است، حزین لاهیجی است که از شاعران مشهور اواخر عهد صفوی به شمار می‌رود. بعد از او عبداللطیف شوشتری در تحفة العالم، از زندگی مردم انگلستان سخن می‌گوید. او که اثر خود را که در اوایل دوره قاجار تألیف کرده بود، در هندوستان منتشر ساخت. بحث او در خصوص فراماسونری و برابری همه

در مقابل قانون جالب توجه است. بعد از او میرزا ابوطالب است که در سفرنامه خود به نام «مسیر طالبی» مفصلاً درباره زندگی مردم انگلیس صحبت کرده است.^۱ این تفکر که بعداً از طریق روسیه و امپراطوری عثمانی توسط زبان ترکی استانبولی در ایران شایع شد، با وجود سه شخصیت معروف، یعنی ملکم خان سیاست پیشه، میرزافتحعلی آخوندزاده نویسنده و نقاد ماهر و سیدجمال‌الدین متفکر سیاسی، اجتماعی، مذهبی زمینه را برای انتشار تفکر جدید و ایده آزادی فراهم آورد که بلافاصله تأثیر خود را در نظم و نثر این دوره به جای گذاشت.

در اواخر دوره قاجار کسانی مانند میرزافتحعلی آخوندزاده به ادبیات کهن ایران و سبک مداحی و ستایشگری شاعران حمله کرده و با نوشتن چندین نمایشنامه به انتقادهای شدید سیاسی پرداختند. پس از او میرزا آقاخان کرمانی با تنظیم بیانیه‌هایی ادبیات کهن فارسی را به بوتۀ نقد و قضاوت کشید^۲ و همین تفکر در شاعرانی مانند ادیب‌الممالک فراهانی، شیبانی، سیداشرف، دهخدا و بهار که می‌بایست، آنها را پیشگامان اشعار سیاسی دانست، شکل گرفت و مسایل سیاسی و اجتماعی از موضوعات شعر آنها شد که البته در تحریک و تقویت روحیه مردم و تسریع کار مشروطیت هم بسیار مؤثر افتاد.

موضوعاتی که بیشتر در این دسته اشعار مورد توجه قرار می‌گرفت، فهرست‌وار از این قرار است:

- ۱- وطن
- ۲- آزادی
- ۳- قانون
- ۴- علم به معنای اروپایی آن
- ۵- برابری زن و مرد
- ۶- مبارزه با خرافات
- ۷- جبهه‌گیری علیه مذهب (که البته اختصاص به بعضی از شاعران مثل عشقی

۱ - ادبیات نوین ایران، ۳۳۴

۲ - برای اطلاع بیشتر، رک: از انقلاب تا انقلاب، دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ شده در کتاب ادبیات نوین ایران، ص ۳۳۲ به بعد.

(دارد.)

۸- عدل و انصاف

مشهورترین شاعرانی که به این نوع شعر توجه داشته‌اند، عبارتند از:

۱- ایرج میرزا (۱۲۹۱ تا ۱۳۴۴ ه. ق)

وی یکی از شاعران توانا و از شاهزادگان قاجاری است. او که ملقب به جلال‌الملک بود، در تبریز متولد شد و از پدرش، غلامحسین میرزا، صدرالشعرا طبع شعر را به ارث برد و در این فن بر شاعران زمان خود برتری یافت. ایرج که زبان عربی و فرانسه را نیز آموخته بود، پس از مرگ پدر، مسؤول سرودن و خواندن قصاید سلام و اعیاد از جانب ولیعهد، مظفرالدین میرزا شد و موقعی که پیشکاری آذربایجان به میرزا علی‌خان، امین‌الدوله سینکی محول شد، وی ایرج را منشی مخصوص خود قرار داد و روزی که برای کسب مقام صدرات به تهران آمد، او را نیز با خود به تهران آورد و همان شغل را با منشأت خط کرمان و یزد به وی محول داشت. (۱۳۱۴ ه. ق)^۱ وی پس از فراز و نشیبهای سیاسی و اجتماعی که او را به حکومت اصفهان و آبادیه و عضویت بندر انزلی کشاند و علی‌الظاهر در هیچکدام توفیقی نیافت؛ بازرس کل مالیه خراسان شد. ولی مورد بی‌مهری قرار گرفت. تا اینکه در ۱۳۴۲ ه. ق به تهران آمد و مورد استقبال مردم پایتخت که اشعار او را با شعارهای خود مناسب می‌دیدند، قرار گرفت و بانوان به نام سپاسگزاری شهادت فوق‌العاده‌ای! که شاعر در رفع حجاب و آزادی زنان از خود بروز داده بود، با شور و شوق فراوان به استقبال او شتافتند و گلدان گل و قوطی سیگار نقره و قطعه شعری به وی هدیه کردند! و ایرج هم در مقام قدردانی! قطعه‌ای سرود و آنان را «درندگان پرده جهل از رخ نبات» نامید.^۲ به هرحال زندگانی او صرف عیش و طرب و مستی شد و اتفاقاً اشعار زیبای او متعلق به دورهٔ شهرت اوست که سرگرم عیش و نوش و دم و دود و شکمخواری بود. اشعار او که در حدود چهار هزار بیت می‌باشد، دارای نوعی روانی و سلاست است. تا آنجا که گفته‌اند: «زبان شعری او از روزگار سعدی تا به امروز

سلیس‌ترین زبان شعری محسوب می‌شود» و «چندان در سهولت بیان و سادگی گفتار مبالغه و هنرمندی نموده که گاهی در نثر هم نمی‌توان تا آن درجه سادگی به کار برد»^۱ و البته این امتیاز، ضعفهای شعر دوره جوانی او را که در لفظ و معنی مشهور است، نمی‌پوشاند. مشهورترین اثر او «عارف نامه» است که از عارف، دوست قدیمی خود گله دارد که چرا در خانه او منزل نکرده است و بعد سر به سر او می‌گذارد و نیشهای بسیار تند می‌زند و رکیک‌ترین کلمات را بر زبان می‌آورد و درباره زن و حجاب، عقد و نکاح چشم بسته، ستمکاری مالکان و اربابان، تهیدستی و بیچارگی دهقانان، وصف کلنل محمدتقی خان، بی‌وفایی دنیا و حيله‌سازی در سیاست، پیشه مردم و شکوه و ناله از نبودن قانون و خرابی اوضاع کشور و امثال آن،^۲ سخن می‌گوید. اثر دیگرش «زهره و منوچهر» است که از منظومه‌های متین و آبرومند عشقی است که موضوع را از ویلیام شکسپیر گرفته و در حقیقت ترجمه آزادی از ونوس و آدونیس شاعر بزرگ انگلیسی است. از ایرج چند قصیده که بیشتر متعلق به اوایل کار اوست و چند غزل و حدود شصت قطعه که بیشتر در مسائل سیاسی، اجتماعی است و چند ترجمه آزاد از متون خارجی مانند «شاه و جام» و «هدیه عاشق» که هر دو از شیلر، شاعر آلمانی است و دو مثنوی نسبتاً بلند و چند مثنوی کوتاه و اشعاری که برای کودکان و دانش‌آموزان سروده به جای مانده است.

در مجموع اندیشه‌های اجتماعی، سیاسی او را می‌توان تحت عناوین زیر خلاصه کرد:

- انتقاد از اوضاع سیاسی، اجتماعی کشور
- خرده‌گیری از حجاب
- تشویق جوانان به دانش‌اندوختن
- توجه فراوان به تعلیم و تربیت کودکان
- اظهار علاقه به مادر و حق‌شناسی از او
- تشویق مردم به وطن‌پرستی

– انتقاد از زاهدان و فقیهان ریایی^۱

۲ – محمدتقی بهار

ملک الشعرا در خانواده‌ای از اهل فضل و ادب متولد شد و از همان دوران جوانی به سرودن و نوشتن و پژوهش پرداخت و تا آخرین روزهای زندگی از آن دست برنداشت پدرش، محمدکاظم صبوری، ملک الشعراي آستان حضرت رضا(ع) بود. پس از درگذشت او فرزندش بحق عهده‌دار این منصب شد. (۱۳۲۴)

بهار، ورای اشتغال به شاعری به مطالعه در آثار قدما و آشنایی با مبانی ادب و لغت نیز پرداخت و کتابهای مجمل‌التواریخ و القصص، تاریخ سیستان و رساله‌النفس ارسطو از بابا افضل را تصحیح نمود و احوال محمدبن جریر طبری و مانی و فردوسی را جداگانه مورد بررسی قرار داد و تاریخ مختصر احزاب سیاسی و مهمترین و مشهورترین کار خود یعنی سبک‌شناسی را در سه جلد تألیف کرد.

حوادث ایام، وی را از زادگاهش به تهران کشاند و در جریان سیاسی آن روز او را مخالف استبداد مظفرالدین شاه قرار داد و به دلیل تنوع و حجم فعالیت‌های ادبی‌اش تأثیر خود را در همه جای تاریخ نهضت مشروطیت به جا گذاشت.^۲

سبک بیانش تا پایان عمر قطع نظر از پاره‌ای تفنن‌ها بر سنت قدما مبتنی بود و مخصوصاً در قصاید خود قدرت قریحه را نشان داد. چنانکه در قصیده «جغد جنگ» که از آخرین اشعارش محسوب می‌شود، شیوه منوچهری را با قدرت، تتبع و احیا کرده است.^۳

۱ – برای بررسی جامع احوال و اشعار او، نگاه: مقدمه دکتر محمد جعفر محبوب بر دیوان ایرج، تهران، اندیشه و حائری، هادی، افکار و آثار ایرج، در دو جلد تهران، سال ۱۳۳۳ و ریاضی، غلامرضا، ایرج و نخبه آثارش، تهران سال ۱۳۲۲ و سلطانی، پرویز، ایرج، مجله سخن، دوره ۶، شماره ۹ و قزوینی، محمد، ایرج میرزا، مجله یادگار، سال ۳ شماره ۳ و نفیسی، سعید، خیمه شب بازی، مجله سپید و سیاه سال ۳، شماره ۱۸.

۲ – ادبیات نوین ایران، ص ۳۴۰

۳ – رک: سیری در شعر فارسی، ص ۱۸۷ و ۱۸۸ و برای اطلاع بیشتر بنگرید: اسلامی ندوشن، دکتر محمدعلی، دهمین سال مرگ بهار، مجله یغما، سال ۱۴، شماره ۳ (تیر ماه ۱۳۴۰) و پسیکوف، ل. س، ملک الشعراء بهار بزرگترین شاعر و رجل اجتماعی معاصر ایران، مجله پیام نوین، سال ۴، شماره ۲ (آبان ۱۳۴۰) و زرین‌کوب، دکتر عبدالحسین، شعر بهار، مجله سخن، دوره ۸، شماره ۹ و ۱۰ و جیبی یغمایی، احوال و آثار ملک الشعراء بهار، مجله پیام نوین سال ۱، شماره ۲.

ابیاتی از قصیده «جغد جنگ»:

فغان ز جغد جنگ و مرغوای او
که تا ابد بریده باد نای او
بریده باد نای او و تا ابد
گسسته و شکسته پر و پای او
زمن بریده کرد آشنای من
کز او بریده باد آشنای او
چه باشد از بلای جنگ صعب‌تر
که کس امان نیابد از بلای او
شراب او ز خون مرد رنجبر
وزاستخوان کارگر غذای او...
جهان شود چو آسیا و دم به دم
به خون تازه گردد، آسیای او
رونده تانک همچو کوه آتشین
هزار گوش کر کند صدای او
همی خزد چو ازدها و درچکد
به هر دلی شرنگ جانگزی او...
کجاست عهد راستی و مردی
فروغ عشق و تابش و ضیای او
کجاست دور یاری و برابری
حیات جاودانی و صفای او
زهی کجوتر سپید آشتی
که دل برود سرود جانفزای او
رسید وقت آن که جغد جنگ را
جدا کنند سر به پیش پای او
بهار طبع من شکفته شد چو من
مدیح صلح گفتم و ثنای او

بر این چکامه آفرین کند کسی
که پارسی شناسد و بهای او
شد اقتدا به اوستاد دامغان
«فغان از این غراب بین و وای او»^۱
از اشعار سیاسی «بهار» مستزادی است که در جمادی الاول ۱۳۲۷ هجری یعنی یک
هفته پیش از فتح تهران به دست مشروطه خواهان، سروده و در روزنامه خراسان منتشر
کرد. با مطلع:
با شه ایران ز آزادی سخن گفتن خطاست کار ایران با خداست.

۳- ادیب الممالک (۱۲۷۷ تا ۱۳۳۹)

میرزا محمدصادق امیری مشهور به «ادیب الممالک فراهانی» که از خاندان قائم مقام
بود، از شاعران و نویسندگان نامی اواخر دوره قاجار است. وی در اوایل عمر مدتی در
کرمانشاه در دستگاه امیر نظام گروسی بود و بعداً به سبب علاقه‌ای که به مسایل
اجتماعی و سیاسی داشت، در اواخر سال ۱۳۱۳ هجری به تهران بازگشت و در سال
۱۳۱۴ از طرف مظفرالدین شاه لقب «ادیب الممالک» یافت و در همان سال با امیر نظام
که به پیشکاری آذربایجان منصوب شده بود، به تبریز رفت و در سال ۱۳۱۶ معاون و
نایب رئیس مدرسه لقمانیه تبریز شد و روزنامه ادب را در تبریز منتشر ساخت. سپس به
قفقاز و خوارزم سفر کرد و پس از چندی به مشهد بازگشت و تا سال ۱۳۲۰ در مشهد
زیست. سپس به تهران آمد و سردبیر مجله دولتی «ایران» شد و از این پس مجله‌های
«آفتاب» و «ارشاد ترکی» و «عجم عراقی» هم کم و بیش با پایداری او انتشار یافت.^۲
دیوان وی که شامل قصاید و مسمطات و ترجیعات است، به طور بارزی متأثر از
حوادث عصر اوست. شیوه شعر او در قصاید بیشتر مبتنی بر تقلید اسلوب قدما، خاصه
انوری است و به سبب احاطه‌ای که بر اخبار عرب و احوال خلفا و اهل ادب دارد، از
اقوال و احوال قدما مشحون است و گه گاه دشوار و سنگین به نظر می‌رسد و در

۱ - این مصرع آغاز یکی از قصاید منوچهری است.

۲ - برای اطلاع بیشتر، رک: مقدمه دستگردی بر دیوان ادیب الممالک، تهران، سال ۱۳۱۲ و از صبا تا
نیما، ج ۲/ ۱۴۶ - ۱۳۷.

ترجیعات و مسمطهایش بعضی نشانه‌های تجددجویی هم هست که چندان قوی نیست.^۱

۴- عشقی (از ۱۳۱۲ تا ۱۳۴۲)

سید محمدرضا میرزاده عشقی، از شاعران با ذوق و از جوانانی بود که زندگی خود را صرف وطن دوستی کرد.

نیش قلم عشقی بیشتر متوجه وثوق الدوله، وزیر ایران و عاقد قرار داد معروف ایران و انگلیس بود که عشقی آن را معامله فروش ایران به انگلستان نامید و در شعری که به سال (۱۳۳۷ هـ) سرود، گفت:

رفت شاه و رفت ملک و رفت تاج و رفت تخت

باغبان، زحمت مکش کز ریشه کردند این درخت

میهمانان وثوق الدوله خونخوارند سخت

ای خدا، با خون ما این میهمانی می‌کنند...

و سرانجام سخنرانی‌ها و مقالات و اشعار تند او باعث دستگیری او به دستور وثوق الدوله شد. در مدت حکومت نود روزه سیدضیاء الدین، عشقی کمی آرام گرفت که آرامشی ناپایدار بود. در مجلس چهارم عشقی به اکثریت که بهار و مدرس هم جزو آنها بودند، می‌تاخت و درباره مجلس چهارم سرود که:

این مجلس چهارم به خدا ننگ بشر بود دیدی چه خبر بود؟

هر کار که کردند، ضرر روی ضرر بود دیدی چه خبر بود؟

در سال ۱۳۴۲ بانوشتن جمهوری قلابی مخالفت خود را با جمهوری اعلام کرد و همان سال روزنامه کاریکاتوری «قرن بیستم» را مجدداً دایر کرد و در آن به اشکال مختلف به جمهوری و جمهوریخواهان تاخت و همان روزنامه بلای جان او شد. عشقی در بامداد روز آخر ذیقعه (۱۳۴۲ هـ ق) در خانه خویش، جنب دروازه دولت به دست فردی ناشناس هدف تیر قرار گرفت و نزدیک ظهر همان روز در بیمارستان شهربانی جان سپرد.

۱ - سیری در شعر فارسی، ص ۱۸۶ و ۱۸۷ ضمناً نمونه‌ای از اشعارش را در بخش پایانی همین کتاب آورده‌ایم.

گرچه عشقی معلومات کافی در ادبیات نداشت و خود نیز از مطالعه آثار فصیحی قدیم خودداری می‌کرد، اما او در شاعری بسیار توانا و از پیشوایان شایسته سبک نو به حساب می‌آید و در تصویر صحنه‌های تاریخی و ادبیات وصفی توانایی کم نظیری دارد و اشعارش آمیخته به اعتراض علیه بی‌عدالتی و دلسوزی به حال بینوایان و کینه و نفرت از ثروتمندان است. اشعار عشقی زیاد نیست و آن مقدار کمی هم که از او باقی مانده، از حیث ارزش ادبی یکسان نیستند. اشعار اولیه او که بیشتر درباره حوادث روز سروده شده، غالباً ناپخته و بی‌انسجام و از مزیت اندیشه و اسلوب عاری است. ولی در میان این قطعات کوچک و گاهی متبذل هم می‌توان شاهکارهای حقیقی او را مشاهده کرد.^۱ گذشته از هزلیات و هجویه‌های بسیار تلخ و نیشدار اشعار عشقی که غالباً فاقد ارزشهای دینی و اخلاقی است منحصر به چند قطعه مانند نوروژی نامه، رستاخیز، کفن سیاه، احتیاج، ایده آل یا سه تابلوی مریم^۲ می‌باشد.

۵- سید اشرف (ظ ۱۲۸۷ تا ۱۳۴۵ ه ق)

وی سردبیر روزنامه مردمی نسیم شمال بود که بیشتر با نام روزنامه‌اش معروف شد. از زندگانی وی اطلاع دقیقی در دست نیست. از شرح احوال منظومی که برای خود نوشته، برمی‌آید که در قزوین تولد یافته و در شش ماهگی هم یتیم شده و زندگی او تا دوران جوانی که به عتبات سفر کرده، با سختی و فقر گذشته است. پنج سال در کربلا و نجف ماند. ولی شور و شوق وطن‌دوستی او را به کشورش کشاند و مجدداً به قزوین آمد. در طی سفری که به تبریز داشت، خدمت پیر رسیده و روحش از انوار حق روشن شده است:

در ره تبریز با سوز و تعب	خدمت پیری رسیدم نیمه شب
آن قلندر چون مرا دیوانه دید	مست از جام می جانانه دید

۱ - از صبا تا نیما، ج ۲ / ص ۳۶۷

۲ - برای داشتن تحلیلی از اشعار عشقی. رک: کتاب از صبا تا نیما، ص ۳۶۱ تا ۳۸۱ و استاد یکوف آ. آ. عشقی و منظومه ایده آل او، اخبار مختصر آکادمی شوروی، ج ۱۴، مسکو. دستغیب، عبدالعلی، میرزاده عشقی، مجله پیام نوین، سال ۳، شماره ۱۱ و ۱۲. ضمناً دیوان عشقی به اهتمام علی‌اکبر سلیمی یک بار در سال ۱۳۱۹ ش و بار دیگر با عنوان کلیات مصوّر عشقی در سال ۱۳۳۱ منتشر شده است.

کرد تعلیم همه اسرار حق گشت روشن روحم از انوار حق...
از تبریز هم پس از گذراندن مقدمات علم هیأت، جغرافیا، صرف، نحو، منطق، هندسه و علوم دیگر به گیلان رفته و مورد عنایت و مهربانیهای مردم رشت قرار گرفته و از همانجا به سرودن شعر پرداخت. این مرد که یکی از کاملترین شاعران مردمی عصر خود^۱ بوده است، از میان مردم بیرون آمد، با مردم زیست و در میان مردم فرو رفت... او نه وزیر شد، نه وکیل شد، نه رئیس اداره شد، نه پولی به هم زد، نه خانه ساخت، نه ملک خرید نه مال کسی را با خود برد، نه خون کسی را به گردن گرفت....

مردمی و به تمام معنا مرد، مؤدب، فروتن، افتاده، مهربان، خوشروی، خوشخوی و ... بی اعتنا به مال دنیا و صاحبان جاه و جلال بود و گدای راه نشین را بر مالدار کاخ نشین همیشه ترجیح می داد و آنچه کرد و گفت، برای همین مردم خرده پای بی کس بود.

هر روز و هر شب شعر می گفت و اشعار هر هفته را چاپ می کرد و به دست مردم می داد. نزدیک بیست سال، هر هفته، روزنامه «نسیم شمال» او در مطبعه «کلیمیان» که یکی از کوچکترین چاپخانه های آن روز تهران بود، در چهار صفحه کوچک، به قطع کاغذهای یک ورقی امروز چاپ و به دست مردم داده می شد. هنگامی که روزنامه فروشان دوره گرد فریاد سر می دادند مردم برای خرید روزنامه هجوم می آوردند.

زن و مرد، پیر و جوان، کودک و برنا، باسواد و بی سواد این روزنامه را دست به دست می گرداندند. در قهوه خانه ها، در سرگذرها، در جاهایی که مردم گرد می آمدند باسوادها برای بی سوادها می خواندند و مردم حلقه می زدند و روی زمین می نشستند و گوش می دادند.^۲

از ویژگی های خاص او که در دیگر شعرای معاصرش کمتر به چشم می خورد، این است که هیچگاه بازخم زبان خود کسی را به ستوه نیاورد و از این جهت روزنامه نویسی بی آزار بود. حرفهایش از شوخی های نرم و طعنه های خفیف و پوزخندهای ملایم تجاوز نمی کرد. نیشهای او فقط تا حدی بود که طرف را بیدار کند؛ نه اینکه به کینه توزی و انتقام

۱ - ادبیات نوین ایران. ص ۳۲۱

۲ - رک: نفیسی، سعید. مجله سپید و سیاه. ص ۱۲ - ۸. شهریور ۱۳۳۴، این مقاله در مقدمه جاودانه سید اشرف هم به چاپ رسیده است.

برانگیزد.^۱ مندرجات نسیم شمال که تمامی آثار اشرف‌الدین بود، غالباً اشعار فکاهی و انتقادی بود و گاهی اوقات که مسایل سیاسی و اجتماعی قابل توجه و مورد مذاکره و بحث مجلس شورای ملی و جراید نبود، آن وقت به مباحث دیگری که بیشتر جنبه اجتماعی داشت، می‌پرداخت. مثلاً در ایام نوروز که مجلس تعطیل بود، سمنویزان را موضوع کار خود قرار داد.^۲

زبان او چه در نظم و چه در نثر، زبانی ساده و دلنشین و نشاط‌بخش بود و از دل برمی‌خاست و بر دل می‌نشست.

سروده‌های اشرف‌الدین را می‌توان در دو دسته جداگانه بررسی کرد: یکی شکوه‌ها و گلایه‌های وی از محرومیت‌های اجتماعی و دیگر تلاش و تبلیغ برای اصلاح امور. مستزادهای «گردید وطن غرقه اندوه و محن، وای»، «دوش می‌گفت این سخن دیوانه‌ای»، «امروز چو ما هیچکس انگشت‌نما نیست» و «اشرف از این بیش جسارت مکن» از بهترین اشعار او در نوع اول است و اشعار «قیمه با غین نیست» و «فال نخود» و «شکایت عروس» و غیره نمونه‌های خوبی از اشعار نوع دوم است.

باید تصنیف‌های سید را از اصیل‌ترین اشعار او شمرد که در آن بیشتر از آثار دیگرش از زبان عامیانه و مردمی بهره گرفته است.

بعضی از محققان و مورخان^۳ او را سخت تحت تأثیر صابر، شاعر معروف قفقاز می‌دانند و به او نسبت انتقال می‌دهند. از جمله ملک‌الشعرای بهار گفته است:

احمدای سیداشرف خوب بود

احمددا گفتن از او مطلوب بود

شیوه‌اش مرغوب بود

۱ - حالت، ابوالقاسم، هفته‌نامه شوخ و شیرین زبان و مردم پسند نسیم شمال، جاودانه سیداشرف‌الدین گیلانی، ص ۱۱۳

۲ - ننه جون من سمنو می‌خواهم نگا: کلیات نسیم شمال، ص ۲۲۱

۳ - آرین پور، یحیی، از صبا تا نیما، ج ۲ / ص ۶۴ و ۶۵. برای مقایسه از شعر اشرف و صابر. نگاه کنید به همان، ص ۶۵ تا ۷۷

سبک اشرف تازه بود و بی بدل
لیک هپ هپ نامه بودش در بغل

بود شعرش منتحل^۱

سرگذشت اشرف که عمری را با نشاط و شادی سپری کرده بود، سرگذشت غم‌انگیزی است. او در پایان عمر دچار اختلال مشاعر شد و کار او به تیمارستان کشید. می‌نویسند، دیوانگی سید، جنایتی بود که برای به دست آوردن یک کتاب نفیس او در حقیقش روا داشتند و «علت جنون او مسمومیت عمدی بود که در خانه یکی از پسران سپهدار برای او فراهم آوردند»^۲. سعید نفیسی که جنون او را باور ندارد، می‌نویسد: «من نفهمیدم؛ چه نشانه جنون در این مرد بزرگ بود! همان بود که همیشه بود. مقصود از این کار چه بود؟ این یکی از بزرگترین معماهای حوادث این دوران زندگی ماست. خبر مرگ او را هم به کسی ندادند آیا مرد؟ نه، هنوز زنده است و من زنده‌تر از او نمی‌شناسم».

مجموعه آثار او با عنوان «جاودانه نسیم شمال» شامل «باغ بهشت» و «گلزار ادبی» و «غزیز و غزال» به چاپ رسیده است

نمونه‌ای از اشعار او:

تاچند کشی نعره که قانون خدا کو؟	گوش شنوا کو؟
آن کس که دهد گوش به عرض فقرا کو؟	گوش شنوا کو؟
مردم همگی مست و ملنگند به بازار	از دیده شده بیزار
انصاف و وفا و صفت و شرم و حیا کو؟	گوش شنوا کو؟
در علم و ترقی همه آفاق عوض شد	اخلاق عوض شد
ما را به سوی علم و یقین راهنما کو؟	گوش شنوا کو؟
عالم همه از خلعت نوراء مشعشع	گردیده مخلع
در پیکر ما خلعت موزون و رسا کو؟	گوش شنوا کو؟
در خانه همسایه عروسی است آملا	به به بارک الله
آن شاخ نباتی که شود قسمت ما کو؟	گوش شنوا کو؟
هر گوشه بساطی ز شراب است و قمار است	دیگ سربسار است

۱ - دیوان بهار، ج ۲ ص ۲۲۹

۲ - رک: صفائی، ابراهیم، دیداری با سید اشرف‌الدین، جاودانه سید، ص ۱۳۵.

ای مسجدیان امر به معروف شما کو؟ گوش شنوا کو؟
پرسید یکی رحم و مروت به کجا رفت گفتم به هوارفت
مرغی که برد کاغذ ما را به هوا کو؟ گوش شنوا کو؟
حلوای معارف که جوانان همه بردند در مدرسه خوردند
آلوطی حسن قسمت درویش کته پا کو؟ گوش شنوا کو؟
یک نیمه ایران ز معارف همه دورند نیمی شل و کورند
اندر کف کوران ستمدیده عصا کو؟ گوش شنوا کو؟

* * *

بی کس وطن، غریب وطن، بی نوا وطن

ای غرقه در هزار غم و ابتلا وطن
ای در دهان گرگ اجل مبتلا وطن
ای یوسف عزیز دیار بلا وطن
قربانیان تو همه گلگون قبا وطن
بی کس وطن، غریب وطن، بی نوا وطن

ای جنت معارف، ویران شدی چرا؟
از رخت علم یکسره عریان شدی چرا؟
در آتش جهالت بریان شدی چرا؟
ای بی معین و مونس و بی اقربا، وطن

بی کس وطن، غریب وطن، بی نوا وطن
ای باغ پرشکوفه گل و یاسمن چه شد؟
آن نزهت و طراوت سرو و سمن چه شد؟
بر عاشقان کشته مزار و کفن چه شد؟
گریبان به حال زار تو مرغ هوا وطن

بی کس وطن، غریب وطن، بی نوا وطن

عریان زچیسست پیکرت ای مادر عزیز
کو لعل و گنج و گوهرت ای مادر عزیز
شد خاک تیره بسترت ای مادر عزیز
نوباوگان تو ز غمت در عزا وطن

بی کس وطن، غریب وطن، بی نوا وطن
ای دخمه فریدون تاج کیان چه شد؟
کشمیر و بلخ و کابل و هندوستان چه شد؟
دریای نور و تخت جواهر نشان چه شد؟
ای تخت و بخت داده به باد فنا وطن

بی کس وطن، غریب وطن، بی نوا وطن
دردا رسید سیل فتن و امحمدا
نبود کسی به فکر وطن و امحمدا
در وحشت است روح زتن و امحمدا
ای تابع شریعت خیرالورا وطن

بی کس وطن، غریب وطن، بی نوا وطن
آن قدرت و شجاعت و جوش و خروش کو؟
شیران جنگجوی پلنگینه پوش کو؟
جمشید و کیقباد چه شد، داریوش کو؟
ای جای ناز و نعمت و عز و علا وطن

بی کس وطن، غریب وطن، بی نوا وطن
مادربین عروس وطن بی جهاز شد
آخر به طعنه دست اجانب دراز شد
هر شقه‌ات نصیب پلنگ و گراز شد
ای خاک تو جواهر و لعل و طلا وطن

بی کس وطن، غریب وطن، بی نوا وطن
تبریزیان تمام دچار مصیبت‌اند
تهرانیان تمام به زلزال و وحشت‌اند

گیلانیان تمام گرفتار محنت‌اند
از بهر مرد و زن شده محنت‌سرا وطن
بی‌کس وطن، غریب وطن، بی‌نوا وطن،
اسلام رفت غیرت اسلامیان چه شد؟
نساموس رفت همت ایرانیان چه شد؟
دست بلند نادر گیتی‌ستان چه شد؟
ای تیره بخت دست زپیکر جدا وطن
بی‌کس وطن، غریب وطن، بی‌نوا وطن
در هیچ‌کس حمیت و دین و ثبات نیست
جان‌کندنت زندگی ما حیات نیست
از هیچ سمت راه‌گریز و نجات نیست
ای مبتلا به درد و غم بی‌دوا وطن
بی‌کس وطن، غریب وطن، بی‌نوا وطن
آن عقربی که بروطن افتاده حاضر است
آن خائن ستمگر جلاد حاضر است
آن خط و مهر و دفتر اسناد حاضر است
کردند بر تو ناخلفان ظلمها وطن
بی‌کس وطن، غریب وطن، بی‌نوا وطن^۱

ه- تصنیف و ترانه

تصنیف، آوازی است که از چند ساز و چند حلق با هم خوانده و نواخته شود و به اشعاری که عوام‌الناس در کوچه‌ها و در مجالس لهو و لعب خوانند، نیز اطلاق می‌گردد.^۲ در اصطلاح شعرا و آهنگسازان قدیم عبارت بوده است، از نوعی شعر که دارای وزن عروضی و ایقاعی باشد و بر حسب ظاهر با سایر اشعار معمولی تفاوتی ندارد. اما از جهت انتخاب وزن و ترکیب الفاظ دارای این صفت و خاصیت باشد که با الحان و

۱ - سرودن این شعر در دوران استبداد بحق نشانگر روحیه ظلم‌ستیزی، دینداری و میهن‌دوستی شاعر است که جز مردان حق و راستی را نشاید.
۲ - لغت‌نامه، ذیل واژه تصنیف و حواره

مقامات موسیقی و نغمات زیر و بم ساز و آواز، جفت و دمساز گردد.^۱ این اصطلاحات که معمولاً با سروده قرین است، سابقه‌ای بسیار طولانی‌تر از دوره بازگشت را با خود دارد. براون، احتمال داده است که «باربد» و «نکسیا» هم از همین تصنیفات برای خسرو پرویز ساسانی خوانده‌اند. چنانکه رودکی در حدود چهار قرن بعد برای ممدوح خود، پادشاه ساسانی همین کار را کرده است.^۲ ولی متأسفانه این نوع اشعار به تمام و کمال در تذکره‌ها و کتب تاریخی تا قبل از دوره صفویه ثبت نشده و در شمار ادبیات فارسی نیامده است.^۳

تصنیف، بعد از دوره صفویه دارای این ویژگی‌هاست:

- ۱- فاقد وزن عروضی است. اگرچه گاه‌گاه در بین آن ابیات یا مصرعهایی بر وزن عروضی هم ممکن است، دیده شود.
 - ۲- سرایندگان آن، معمولاً شاعران بزرگ و نامور نیستند و چه بسا که سرایندگان را کسی نشناسد.
 - ۳- موضوع تصنیف معمولاً متنوع است؛ عشق و عاشقی، وصف و گله و شوخی، هزل و هجو، انتقاد و... از رایج‌ترین موضوعات تصنیف است.
 - ۴- تصنیف بر اساس زبان محاوره‌ای مردم ساخته می‌شود.
- قدیمی‌ترین تصنیف در دوره مورد بحث ما تصنیفی است که حکایت از حال‌زار لطفعلی‌خان زند دارد:

بالای بان اندران	قشون آمد مازندران
باز هم صدای نی میاد	آواز پی در پی میاد
جنگی کردیم نیمه تمام	لطفی میره شهر کرمان
باز هم صدای نی میاد	آواز پی در پی میاد

۱ - از صبا تا نیما، ج ۲، ص ۱۵۱

۲ - تاریخ ادبیات ایران، جلد چهارم (از صفویه تا عصر حاضر) ص ۲۰۲ و ۲۰۳

۳ - برای اطلاع بیشتر از تاریخ تصنیف، رک: بهار و ادب فارسی، مقاله شعر در ایران، ص ۷۵ تا ۱۳۵ و کتاب «ترانه سرایی» از دکتر نیزسینا. از تصنیفهای قدیم ایران مقداری را هم «جرج گراهام» که در سال ۱۹۱۰ در شیراز بوده، برای ادوارد براون جمع‌آوری کرده است. (رک: تاریخ ادبیات ایران، ج ۴، (از صفویه تا عصر حاضر) ص ۲۰۲، مقداری نیز ژوکوفسکی، خاورشناس روس گردآورده و به روسی ترجمه کرده و در سال ۱۹۰۲ به چاپ رسانده است.

حاجی ترا گفتم پدر تو ما را کردی در بدر خسرو دادی دست قجر
باز هم صدای نی میاد آواز پی در پی میاد^۱

از تصنیف‌های دیگر و نسبتاً قدیمی، تصنیفی است که برای «لیلی» دختر کنت منت
فرت^۲، ساخته‌اند. او که در سال (۱۲۹۶ هـ) از طرف ناصرالدین شاه به سمت رئیس
پلیس تهران منصوب شده بود و برای همرنگی با مردم ایران بر تن فرزندانش لباس
ایرانی پوشانده و بر آنها نام ایرانی نهاده بود. از تصنیف‌های دیگر مردمی، تصنیفی است
که اهالی فارس برای فرهاد میرزا معتمدالدوله که از ظلم و ستم او بسیار در عذاب
بودند، زمانی که از فارس به تهران احضار گشت، سرودند:

شیراز به این خرّمی هوا به این پر نمی شازده چرا درهمی؟
از قدم دخترم خاک سیا بر سرم...

از دیگر این نوع تصنیف‌ها، تصنیف ماشین دودی و تصنیف‌هایی است که مردم تهران در
عزل و برکناری سلطان مسعود ظل‌السلطان، برادر بزرگ مظفرالدین شاه ساختند، چند
بند یکی از آنهاست:

ستاره کوره، ماه همیشه	شازده لوچه شاه همیشه
تو بودی که پارک می ساختی؟	سر در و لاک می ساختی؟
پشتت دادی به پستی	صارم الدوله را ^۳ کشتی
کفشاتو گیوه کردی	خواهرتو بیوه کردی...

تصنیف در اواخر عهدناصری و در دوره مظفرالدین شاه به ابتدال کشیده شد و
مسایل بسیار مستهجن و رکیک موضوع تصنیف قرار گرفت.

از میان تصنیف‌سازان که نام و نشانی به جای گذاشته و تصنیف را سر و
سامانی داده‌اند، دو تن از همه مشهورترند؛ یکی میرزا علی اکبر خان شیدا و دیگر
عارف قزوینی.

۱ - تمام این تصنیف را در کتاب از صبا تا نیما، ج ۲، ص ۱۵۴ و ۱۵۵ ببینید.

2 - conte monteforte

۳ - صارم الدوله، شوهر خواهر، ظل‌السلطان بوده است.

میرزا علی اکبرخان شیدا

تولد و مرگ وی به دقت معلوم نیست. او از شاعران و هنرمندان اواخر دوره قاجاری و معروف‌ترین تصنیف‌ساز این دوره قبل از عارف قزوینی است. شیدا را مردی وارسته و درویش دانسته‌اند که خط را نیز خوش می‌نوشته و مختصر سه تاری هم می‌زده است. رویی نازیبا و دلی آکنده از مهر مه‌رویان داشته و همین امر عاقبت کار او را به جنون کشانده است.

وی تغییراتی در تصنیف داد و اغلب تصنیفات او دارای آهنگهای دلنشین بود^۱ علاوه بر تصنیف غزلهای پرشور هم سروده است. از غزلهای اوست:

در خم زلف تو از اهل جنون شد دل من
وندر آن سلسله عمری است که خون شد دل من
درازل با سر زلف تو چه پیوندی داشت
که پریشان شد و از خویش برون شد دل من
این همه فتنه مگر زیر سرزلف تو بود
که گرفتار بدین سحر و فسون شد دل من
سوخت سودای تو سرمایه عمرم ای دوست
می‌نپرسی که در این واقعه چون شد دل من
بی‌نشان گشتم و جستم چو نشان از دهنش
بر لب آب بقا، راهنمون شد دل من
به تولای تو ای کعبه ارباب صفا
پیش اهل حرم و دیر، زبون شد دل من
زلف بر چهره نمودی تو پریشان و نگون
که سیه روز از آن بخت نگون شد دل من
در دبستان غمت خوانده چو یک حرف وفا
به صفای تو که دارای فنون شد دل من

۱ - رک: سرگذشت موسیقی ایران، تألیف روح‌الله خالقی، ج ۱ / ص ۳۹۲، کلیات دیوان میزار ابوالقاسم عارف قزوینی، به اهتمام دکتر رضا زاده شفق.

روی بنما وزمن هستی موهوم بگیر
سیر از زندگی دنیی دون شد دل من
تا که از خال لب نکتہ موهوم آموخت
واقف سرظهورات بطون شد دل من
ای صفا نور صفایی به دل «شیدا» بخش
تیره از خیرگی نفس حرون شد دل من^۱
از تصنیف‌های اوست:

الا ساقیا، ز راه وفاء، به شیدای خود، جفا کم نما
که سلطان ز لطف ترحم کند به حال گدا، ترحم کند به حال گدا

چو اردیبهشت جهان گشته باز، به بستان خرام تو، ای دلنواز
که شد جلوه‌ات چمن را طراز که شد جلوه‌ات چمن را طراز

ای که به پیش قامت سرو چمن خجل شده (ای جانم، ای بیم)
سرو چمن به پیش تو کوتاه و منفعل شده (ای جانم، ای بیم)

تا به کی از غمت گدازم، ای صنم سوزم و سازم
حبیبم، طیبم، چه کنم، چه کنم، ز عشقت چه سازم؟^۲

میرزا ابوالقاسم عارف قزوینی

وی در حدود سال ۱۳۰۰ در قزوین متولد شد و پس از خواندن مقدمات، خط و موسیقی را نیز فراگرفت و چون صدای خوش هم داشت، به دستور پدر به زنی روحانی درآمد و در انجمن، عمامه بر سر نهاد و سه سال پای منبر میرزا حسن واعظ به نوحه خوانی پرداخت. با آمدن به تهران زمینه آشنایی با موثق‌الدوله و دیگر درباریان فراهم آمد و شاهدگان به سوی او رغبتی نشان دادند، تا اینکه آوازه او به گوش

۱ - این غزل را عارف قزوینی با دنیایی از افتخار بعد از آنکه از خدمات شیدا در تصنیف‌سازی تجلیل می‌کند، نقل می‌کند. رک: دیوان عارف.
۲ - از صبا تا نیمه. ج ۲/ ص ۱۶۰

مظف^۱ دین شاه رسید و فرمان همایونی بر احضار او صادر شد. با خواندن یکی دو غزل، مورد بیت ملسوکانه واقع گردید و دستور داده شد، تا عمامه او را بردارند و نامش را در ردیف فراش خلوتها بنویسند: البته بعد از آنکه پانصد تومان هم به او دادند. عارف هم کلاهی را که بر سرش نهادند، هزار مرتبه شریفتر از عمامه‌ای می‌دانست که قبلاً بر سر داشت.^۱

با شروع نغمه مشروطه‌خواهی عارف به سوی مشروطه‌خواهان کشیده شد و تقریباً تمام امکان و استعداد خود را صرف مشروطه کرد و با صدای رسا به تبلیغ از مشروطه و حمایت از مشروطه‌خواهان پرداخت؛

پیام دوشم از پیر می‌فروش آمد
بنوش باده که یک ملتی به هوش آمد
هزار پرده زایران درید استبداد

هزار شکر که مشروطه پرده پوش آمد...
عارف در سرودن اشعار میهنی به ویژه تصنیف توانا بود و از این رهگذر شوری در آزادخواهان دوره تلاش برای مشروطه افکند.

عارف به تصنیف صورت شعری داد و خدمت بزرگی به موسیقی ایران از نظر وزن و تصنیف نمود و تصنیف را از وضع نامناسب و مبتذل اواخر عهد ناصری بیرون آورد و در ایجاد حس وطن دوستی و اشاعه زبان، به کار گرفت و اهمیت فوق‌العاده تصنیف را نشان داد.

امتیاز بزرگ تصنیفهای عارف در آن است که او خود شاعر و موسیقی‌دان و آوازخوان بود و تصنیف را با مهارت و استادی فوق‌العاده برای بیان مقاصد و مضامین ملی به کار می‌برد... تصنیفهایش بسیار ساده و حتی از غزلهایش هم ساده‌تر است. این تصنیفها مانند غزلها و اشعار دیگر عارف هر کدام در تاریخ و مقام معینی سروده شده و گوینده از هر کدام منظور سیاسی، اجتماعی داشته است. گفته خود اوست که «اگر من خدمتی دیگر به موسیقی و ادبیات ایران نکرده باشم، وقتی تصنیفهای وطنی ساخته‌ام که ایرانی از هر ده هزار نفر یک نفرش نمی‌دانست، وطن یعنی چه؟»^۲

۱ - رک: شرح حال عارف به قلم خود او که در دیوانش به چاپ رسیده است.

۲ - از صبا تا نیما، ج ۲، ص ۱۶۱. ایضاً رک: ورا، کوبیچکورا، نگرشی بر ادبیات نوین ایران، ص ۳۸ تا

از تصنیفهای او یکی تصنیفی است که پس از فتح تهران به دست ملیون و گشایش مجلس دوم به یاد اولین قربانیان راه آزادی ساخته است:

هنگام می و فصل گل و گشت چمن شد
دربار بهاری، تهی از زاغ و زغن شد
از ابر کرم خطه ری، رشک ختن شد
دلتنگ چو من مرغ قفس بهر وطن شد

چه کج رفتاری ای چرخ، چه بدکرداری ای چرخ، سرکین داری ای چرخ، نه دین داری، نه آیین داری ای چرخ!

از خون جوانان وطن لاله دمیده
از ماتم سرو قدشان سرو دمیده
در سایه گل، بلبل از این غصه خزیده
گل نیز چو من در غمشان جامه دریده

چه کج رفتاری ای چرخ، چه بدکرداری ای چرخ، سرکین داری ای چرخ، نه دین داری، نه آیین داری ای چرخ

... از دست عدو ناله من از سر درد است
اندیشه هر آن کس کند از مرگ، نه مرد است
جانبازی عشاق نه چون بازی نرد است
مردی اگر هست کنون وقت نبرد است

چه کج رفتاری ای چرخ، چه بدکرداری ای چرخ، سرکین داری ای چرخ، نه دین داری، نه آیین داری ای چرخ

از تصنیفهای دیگر او، تصنیفی است که در سال ۱۳۲۹، هنگامی که محمدعلی میرزا شکست خورد و دوباره به روسیه گریخت، سروده است:

نه قدرت که با وی نشینم	نه طاقت که جز وی بسینم
شده است آفت عقل و دینم	ای دلار، سرو بالا

کار عشقم چه بالا گرفته	بر سر من جنون جا گرفته
جای عقل عشق یکجا گرفته	جای عقل عشق یکجا گرفته
آفت تن، فتنه جان	رهزن دین، دزد ایمان
ترک چشمت نی زپنهان	آشکار آشکار آشکارا، ای نگارا
خانه دل به یغما گرفته	خانه دل به یغما گرفته
سوزم از سوز دل ریش	خندم از بخت بد خویش
گیرم از دست بداندیش	خواهش بینم کم و بیش
گریه راه تماشا گرفته	گریه راه تماشا گرفته...

دیوان عارف برای اولین بار همراه با مقدمه‌ای از رضا زاده شفق و نیز یک حسب حال ناقص به سبک اعترافات روسو، در سال ۱۳۴۳ (= ۱۹۲۴ م) در برلین چاپ شد. دیوان او شامل تصنیفات و غزلیات است که در سرتاسر مملکت در سایه هنر برجسته موسیقی شاعر به شهرت رسیده بود.

او هرگز متفکر ژرف اندیشی نبود. شاعری بود که می دانست، به چه نحو بایستی الهامش را با عوامل خود انگیز انقلابی و با آهنگ دل انگیزی برای سرودهای مردمی و همه آنچه که وی را محبوبترین آوازخوان زمان خود کرده بود، تلفیق دهد.^۱

غزلهای او نیز با همه ضعف زبانی اش نقل محافل و از جذابیت خاصی برخوردار بود.^۲ جز این دو تصنیف ساز مشهور، شاعران بلند پایه دیگری چون ملک الشعرای بهار و اشرف الدین گیلانی هم تصنیفهای زیبای انتقادی و اجتماعی سروده اند.

۱ - ادبیات نوین ایران، ص ۳۹

۲ - همان، ص ۳۴۱ برای دیدن غزلیات او، رک: دیوان، به اهتمام دکتر رضا زاده شفق. نمونه‌ای از آن را در کتاب از صبا تا نیما، ج ۲/ص ۱۴۶ به بعد می توان دید. برای اطلاع بیشتر از حال و احوال او علاوه بر آنچه خود درباره خودش نوشته و ضمیمه دیوان به چاپ رسیده است. رک: احتشامی، ابوالحسن، یادای از عارف، اطلاعات، ماهانه، سال ۳، شماره ۹. دستغیب، عبدالعلی، عارف قزوینی، پیام نوین، سال ۳، شماره ۴. فتحی، نصرت الله، عارف و ایرج، تهران ۱۳۳۳ و قایم پناه، حسن غلامرضا، عارف قزوینی، شاعر ملی، مسکو، مه ۱۹۷۱. کسروی، احمد، مرگ عارف، پیمان، سال یکم، شماره ۶، مکی، حسین، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۲، تهران ۱۳۲۴

و - هجو، هزل، طنز

هجو یا هجا، نکوهیدن و معایب کسی را بر شمردن است و هزل، بیهوده‌گویی و در اصطلاح ادبی، سخن و شعری است که در آن کسی را ذم کنند و به او نسبت‌های ناروا دهند و طنز، فسوس کردن و طعنه زدن و عیب‌جویی است.^۱

البته بین هزل و هجو با طنز دو تفاوت وجود دارد: یکی اینکه طنز غالباً جنبه اجتماعی - انتقادی - اخلاقی دارد. در حالیکه هزل و هجو، جنبه شخصی و احیاناً غیراخلاقی دارد و به منظور برآوردن تمایلات و منافع فردی به وجود می‌آیند. دیگر اینکه شیوه بیان در طنز ملایم است. در حالیکه شیوه هجو و هزل رکیک و خشن است.^۲ مبنای طنز بر شوخی و خنده است. اما این خنده، خنده شوخی و شادمانی نیست. خنده‌ای تلخ، جدی و دردناک است، همراه با سرزنش و سرکوفتی و کم و بیش زننده و نیشدار که با ایجاد ترس و بیم، خطاکاران را به خطای خود متوجه می‌سازد و معایب و نواقصی را که در حیات اجتماعی پدید آمده است، برطرف می‌کند. به عبارت دیگر، طنز نوعی تنبیه اجتماعی است و هدف آن اصلاح و تزکیه است. نه ذم و مدح و مردم‌آزاری. این نوع خنده، خنده علاقه و دلسوزی است؛ ناراحت می‌کند، اما ممنون می‌سازد و کسانی را که معروض آن هستند، به اندیشه و تفکر وامی‌دارد.^۳

طنز حقیقی هیچگاه بوج و بی‌معنی و بی‌هدف نیست و طنز‌نویس واقعی همیشه در حمله یورشانه خود هدفی والا و آبادکننده دارد.

در تاریخ ادبیات گذشته ایرانی، طنز به معنایی که به آن اشاره کردیم، بسیار کم و نادرست است و بیشتر به خاطر جنبه‌های شخصی و یا رکاکت در گفتار به هجو و هزل می‌گراید و شاعران ایرانی که قلم تیز خود را می‌توانستند، در خدمت احیای اندیشه و انتقاد از اوضاع سیاسی و اجتماعی و ... قرار دهند، قلم را در خدمت نوعی کینه‌جویی و دشمن‌ستیزی و حمله به رقیبان و حریفان یا مخدومان که صله را کم داده، یا نداده‌اند،

۱ - از لغت‌نامه دهخدا

۲ - رک: در گلستان خیال حافظ، ص ۶۳، البته طنز هم همیشه جنبه اجتماعی ندارد و اگر از بعضی آثار معدود مانند موش و گربه و لطایف دیگر عبید و لطایف و حکایات منسوب به ملا نصرالدین بگذریم، تا دوره مورد بحث، کمتر طنزی را می‌یابیم که جنبه اجتماعی داشته باشد.

۳ - از صبا تا نیما، ج ۲/ ص ۳۶

قرار دادند و متأسفانه حجم بسیاری از موضوعات شعرهای دور و نزدیک ما را همین ناسزاگویی‌ها و تهمت‌زدنها پر کرده است.

انوری، سوزنی، مختاری و غزنوی، از قدما و شهاب ترشیزی و یغمای جندقی از متأخرین، شاخص‌ترین چهره‌هایی هستند که در بیان هجو، آب را به کرت آخر گذاشته‌اند.^۱

در اواخر دوره قاجار و آغاز حرکت‌های سیاسی، اجتماعی، طنز نیز به عنوان یک وسیله در خدمت شاعران و نویسندگان ایرانی قرار گرفت. تا با آن مسایل و مشکلات سیاسی و اجتماعی را مطرح نمایند و مردم را نسبت به اوضاع زمان آگاه کنند و بحق «طنز» از تیزترین وسایل برای شکافتن پرده‌های جهل و ناآگاهی در این دوره بود. برای طنز در این دوره گاهی از نثر و گاهی از نظم استفاده شده است و نقش روزنامه‌های طنزپرداز را در این مقطع نباید از یاد برد.

* * *

میرزا جلیل و روزنامه ملانصرالدین

از میان روزنامه‌های فکاهی، روزنامه «ملانصرالدین» قدیمی‌ترین است. بنیانگذار این روزنامه که نقش بسیار حساس و مؤثری را در نهضت مشروطیت داشته، جلیل محمد قلی‌زاده است. میرزا جلیل در ولایت نخجوان به دنیا آمد. اما اجداد او اصلاً ایرانی بودند و این مطلب مایه مباهات و افتخار میرزاجلیل بوده است. او قبل از انتشار «ملانصرالدین» نیز فعالیت‌های ادبی داشته و داستانهای «صندوق پست» و «به احوال ده دانا باش» و «استاد زینال» را نوشته و صحنه‌هایی از معیشت و طرز زندگانی مردم قفقاز را به تصویر کشیده است و در دوره بعدی که به بعد از انتشار «ملانصرالدین» اطلاق می‌شود و دوره مهم زندگانی اوست، داستانهای آزادی در ایران، بچه ریشو و قربانعلی بیگ و کمدی‌های مردگان و کتاب مادرم و مجمع دیوانگان را منتشر کرده است که از همه آنها مهمتر و معروفتر کمدی مردگان اوست که با طارطوف مولیر و بازرس گوگول برابری می‌کند.^۲

ملانصرالدین که اولین شماره آن در آوریل ۱۹۰۶ میلادی منتشر شد، توانست با

۱ - درباره دو شاعر اخیر در صفحات بعد به تفصیل سخن گفته‌ایم.

۲ - رک: از صبا تا نیما، ج ۲/ ۴۱

جمع کردن گروهی از روشنفکران و ترقی خواهان و صاحبان فرهنگ و ادب برای خود جای پای باز کند و با کلمات تیز و سخنان طنزآمیز خود رسوم و قوانین ظالمانه را به باد ریشخند و استهزا بگیرد و اشکهای شوق و امیدواری را بر دیدگان محرومان و مظلومان بنشاند.

این روزنامه که در قفقاز منتشر می شد، تأثیر خود را بر سرتاسر جهان شرق گذاشت و ایران را نیز زیر پوشش خود داشت؛ «نویسندگان ملانصرالدین با عادات و آداب ایرانیان کاملاً آشنا بودند. این روزنامه از سال ۱۹۰۷ (۱۳۲۵ هـ) به بعد، تقریباً در هر شماره از حوادث ایران بحث می کرد. بخصوص درباره وقایع انقلابی که در آذربایجان رخ می داد، اظهار علاقه می کرد و برای میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل و ملک المتکلمین که هر دو از اعضای فعال حزب سوسیال دمکرات ایران بودند، احترام خاصی قایل بود».^۱

سید اشرف و نسیم شمال

از دیگر روزنامه های فکاهی و طنزآمیز این دوره، نسیم شمال است. اگر چه به مناسبت جنبه های سیاسی و اجتماعی درباره آن سخن گفته ایم، اما از نظر طنز نیز قابل بررسی است.

اشرف الدین گیلانی با انتشار «نسیم شمال» ثابت کرد، موفق ترین کسی است که توانسته است، طنز را در خدمت طرح مسایل سیاسی و اجتماعی قرار دهد. مقبولیت روزافزون او حکایت از آن دارد که نسیم شمال جای خود را در دل مردم آن روزگار باز کرده بود. «او دردهای مردم را در قالب شعر، منتهی به زبان خود مردم یعنی زبانی که برای عامه قابل فهم بود، بیان می کرد. او تمام دردها را خواه سیاسی، خواه مذهبی و غیره تا آنجا که چشمش می دید و قلمش توانایی داشت، گوشزد می نمود».^۲

طنز وی سرشار از بذله گویی صریح و روشن و قاطع و در قالب تصنیف و غزل، بیانگر کلام مبارزه جویانه او بود. سبک ویژه طنزهایش که مورد استقبال شدید مردم قرار می گرفت، برای مضمون افشاگرانه ای در زمینه ماهیت ارتجاعی قشریون و خصومت آنها

۱ - از صبا تا نیما، ص ۴۴

۲ - حالت، ابوالقاسم، جاودانه نسیم شمال، ص ۱۰۰

نسبت به برنامه‌های نوین آموزشی و تربیتی با جهل و ساده‌لوحی مردم عامی بود. روزنامه نسیم شمال، ایجاد حکومت مشروطه پارلمانی را تبلیغ می‌کرد که اشرف از طرفداران آتشین و وفادار آن به شمار می‌آمد.^۱ از نمونه‌های اشعار طنزآمیز او:

ای فعله تو هم داخل آدم شدی امروز
بیچاره چرا میرزا قشمشم شدی امروز
در مجلس اعیان به خدا راه نداری
زیرا که زر و سیم به همراه نداری
در سینه بی‌کینه به جز آه نداری

چون پیر نود ساله چرا خم شدی امروز
بیچاره چرا میرزا قشمشم شدی امروز
بی‌پول اگر طاق بیاری همه جفت است
چون پول نداری همه جا حرف تو مفت است
مردم همه گویند که این پوست کلفت است

بدبخت چرا گاو مجسم شدی امروز
بیچاره چرا میرزا قشمشم شدی امروز...
و هنگامی که قانون منع گدایی و معرکه‌گویی صادر شد، او با طنز گفت:
ای وای که در شهر گدایی قدغن شد
ولگردی و انگشت نمایی قدغن شد

برو لبشه تو بگذار
در عدلیه قانون مجازات نوشتند
از بهر و لنگار مکافات نوشتند
ما را همه مستوجب آفات نوشتند
آن گردش و آن کامروایی قدغن شد
برو لبشه تو بگذار...^۲

و یا جای دیگر سرود که:

بعد از این تهران گلستان می شود
در دکانها نان فراوان می شود
گوشتهای شیشک ارزان می شود
مشکلات از صبر آسان می شود

صبر کن، آرام جانم، صبر کن!

غم مخور، سال دگر نان می خوری!
میوه شیرین، به شمران می خوری!
گوسفند و مرغ بریان می خوری!
در سر سفره فسنجان می خوری

صبر کن، آرام جانم، صبر کن!^۱

و نمونه‌ای دیگر از طنزهای اجتماعی او:

دست مزن! چشم، بیستم دو دست	راه مرو! چشم دو پایم شکست
حرف مزن! قطع نمودم سخن	نطق مکن! چشم، بیستم دهن
هیچ نفهم! این سخن عنوان مکن	خواهش بی فهمی انسان مکن
لال شوم، کور شوم، کر شوم	لیک محال است که من خر شوم
چند روی همچو خران زیربار	سر زفضای بشریت برآر ^۲

صابر و ملانصرالدین

از میان شاعرانی که در بهره‌گیری از طنز در بیان مقاصد خود توفیق یافته‌اند، یکی میرزا علی اکبر طاهرزاده (صابر)، شاعر بزرگ قفقازی و سراینده فکاهیات اجتماعی و انقلابی است که از همکاران صمیمی و دایمی روزنامه «ملانصرالدین» بود. او که در سال ۱۲۷۹ هـ (= ۱۸۶۲ م) در شماخی، یکی از شهرهای قدیمی شیروان متولد شد، پس از طی سالها تحمل ناملایمات و ناهنجاریهای فردی و خانوادگی توانست، به زمینه‌ای که

ذوق آن را داشت و به آن مایل بود، دست یازد و در کنار جلیل محمدقلی زاده، مدیر مجله ملانصرالدین، قرار گیرد و در این جبهه ادبی چنان فریادی سر داد که طنین آن به گوش تمام شرقیان از جمله ایرانیان رسید.

صابر در بیداری ایرانیان از دیگر روشنفکران قفقازی که نسبت به تحولات سیاسی و اجتماعی ایران خوشبین بودند، سهم بیشتر داشت. «وی که به علت سانسور شدید نمی توانست، آشکارا و به طور مستقیم از سیاست تزاریسم و حوادث انقلاب روس سخن گوید، ناچار پیشامدهای ایران و عثمانی را برای تبلیغ افکار انقلابی دستاویز قرار داده، در سروده های خود به استبداد و ارتجاع این دو کشور می تاخت و بدین وسیله من غیر مستقیم از سیاست مداخله جویانه حکومت تزار در امور ایران انتقاد می کرد»^۱. آراین پور ضمن تأسف از اینکه ادبا و ارباب قلم ما تأثیر و اهمیت مطبوعات قفقاز و بخصوص مقالات و داستانهای ملانصرالدین و اشعار طنز صابر را کمتر مورد مطالعه قرار داده اند، می نویسد: «صابر اطلاعات و معلومات تاریخی کافی درباره ایران داشت و در جوانی به کشور ایران مسافرت کرده و با زندگی ایرانیان آشنا شده بود. از استبداد مطلق شاه و خودسری خانان و مالکان یا نفوذ روزافزون سرمایه های خارجی و عقب ماندگی سیاسی و اقتصادی و فرهنگی این کشور باخبر بود... و مجموع این معلومات و مشهودات و تأثرات بود که سنگ بنیان اشعار بی نظیر صابر درباره ایران را تشکیل می داد.

هنر بزرگ صابر در آن است که به درستی وقایع مهمی را که در آن روزگار در کشور ایران روی می داد، ارزیابی کرده و آنگاه با قلمی سرشار از صدق و صفا به رشته نظم در آورده و حتی در بعضی موارد اتفاقات آینده را پیشگویی کرده است»^۲.

میرزا جهانگیرخان و صوراسرافیل

یکی از مهمترین مجلات دوره بیداری، صوراسرافیل است که میرزاجهانگیرخان شیرازی (متولد ۱۲۹۲ هـ مقتول ۱۳۲۶ هـ) در سال ۱۳۲۵ هـ ق. با همکاری و همفکری

۱ - از صبا تا نیما، ج ۲/ ص ۵۰

۲ - شرح حال نسبتاً مفصلی از صابر در کتاب از صبا تا نیما، جلد دوم، ص ۴۷ تا ۶۰ همراه با نمونه ای از اشعار او به چاپ رسیده است.

چند تن از دوستان خود تأسیس کرد. این روزنامه که با سرمایه میرزا قاسم خان تبریزی و به کوشش میرزا جهانگیرخان و همکاری میرزا علی اکبرخان دهخدا انتشار می‌یافت، نخستین شماره‌اش در تاریخ پنجشنبه ۱۷ ربیع‌الآخر ۱۳۲۵ در دست مردم قرار گرفت. از آنجا که سعی مسئولان صوراسرافیل افشاگری «بند و بست»های رجال سیاسی با عمال بیگانه بود، همیشه مورد ایذا و تحت تعقیب بود. بیشتر سرمقاله‌های نشریه هفتگی صوراسرافیل که روزنامه‌ای تاریخی، سیاسی، اجتماعی، اخلاقی بوده، به اوضاع سیاسی و انتقاد شدید از استبداد دربار می‌پرداخت. ویژگی و امتیاز خاص این نشریه ستون «چرند و پرند» آن بود که به قلم دخو، نام مستعار دهخدا برافراشته می‌شد. روزنامه صوراسرافیل کمتر به شعر می‌پرداخت و اهمیت آن بیشتر به قطعه‌های منشور آن بخصوص مقاله‌های دهخدا بود. روزنامه صوراسرافیل با روزنامه ملانصرالدین که قبلاً درباره آن توضیح داده شد، ارتباطی بسیار نزدیک داشتند و در بسیاری از شماره‌های دو نشریه مذکور اظهار علاقه و تأیید و تأکید مقالات مندرج، اظهار همدردی و تغزیت و تسلیت و تهنیت و تبریک در مواقع و مناسبت‌های مختلف به چشم می‌خورد.^۱ علاوه بر ارتباط‌های اجتماعی و سیاسی از نظر سبک و شیوه نگارش هم وجوه مشترکی بین این دو نشریه وجود دارد. بخصوص نزدیکی نوشته‌های قلی‌زاده و دهخدا بسیار محسوس است. شباهت نوشته‌های این دو فقط اشتراک در موضوع نبود بلکه در آفریدن شخصیت‌ها، انتخاب‌ها و فراهم آوردن زمینه‌ها، پروراندن و نتیجه‌گیری کردن، بسیار به هم نزدیک بوده‌اند.

میرزا جهانگیرخان را قزاق‌های محمدعلی شاه در روز بیست و دوم جمادی‌الاول ۱۳۲۶ دستگیر کردند و در بیست و چهارم همان ماه او را با طناب خفه کردند.

دهخدا و صوراسرافیل

میرزا علی‌اکبر خان دهخدا فرزند باباخان که در سال ۱۲۹۷ در تهران متولد شد، بدون شک از نامی‌ترین محققان و نویسندگان و شاعران اواخر دوره قاجار و مشروطه است که باید او را از پیشروان «طنزنویسی و طنزپردازی» در این دوره دانست.

۱ - برای اطلاع بیشتر رک: مجموعه شماره‌های منتشر شده صوراسرافیل. ایضاً مواردی از آن در کتاب از صبا تا نیما ذکر شده است. (ج ۲/ ص ۸۶ تا ۹۸)

مقالات او تحت عنوان «چرند و پرند» که باعث شهرت و تأثیر نشریه «صوراسرافیل» بود، راه تازه‌ای را در طنزنویسی بر مردم ایران گشود. او مکمل کاری بود که پیشینیان او مانند میرزا آقاخان کرمانی و طالبوف شروع کرده بودند؛ با این تفاوت که دهخدا در شعر فکاهی و طنز منظوم نیز دست داشت.

وی که از همکاران نزدیک میرزا جهانگیرخان، صوراسرافیل و دومین مدیر مجله صوراسرافیل بود. بیست و هفت، هشت روز بعد از کشتن میرزا جهانگیرخان (روز جمعه ۱۹ جمادی‌الآخر ۱۳۲۶) به همراه چند تن دیگر از آزادیخواهان از ایران تبعید شد. پس از چندی قرار شد که با خرج ابوالحسن خان، معاضدالسلطنه پیرنیا، «صوراسرافیل» را در «ایوردن» سویس منتشر کند و این کار را کرد. اما سه شماره بیشتر از آن انتشار نیافت. در اولین شماره این دوره که در تاریخ اول محرم سال ۱۳۲۷ هجری (۲۳ ژانویه ۱۹۰۹م) انتشار یافت، مسمطی از دهخدا در سوگ میرزا جهانگیرخان با عنوان «یاد آر زشمع مرده یاد آر» به چاپ رسید. تمام مطالب سه شماره دوره دوم را خود دهخدا تهیه کرده است.

دهخدا علاوه بر قلم زیبا و طنز خود که به واقع در «چرند و پرند» ید بیضا نموده، در شعر نیز قدرتی تمام از خود نشان داده است که ما به ذکر نمونه‌ای از اشعار طنزآمیز او اکتفا می‌کنیم. در قطعه زیر که با عنوان «رؤسا و ملت» مشهور است، دهخدا، رؤسا را در نقش مادر نادان و ملت را در نقش کودک بیمار به تصویر کشیده است.

خاک بر سرم بچه به هوش آمده
بـخواب نـنه، یکسر دو گوش آمده
گریه نکن، لولو میاد می‌خوره
گریه می‌یاد بـزبزی را رو می‌بره
- ایه ایه! ننه چته؟ - گشمنه
- بـترکی، این همه خوردی کمه؟
چخ چخ سگه، نازی پیشی پیش پیش
لا لای جونم، گلم باشی، کیش کیش
- از گشنگی ننه دارم جون می‌دم
- گریه نکن فردا بهت نون می‌دم

- ای وای ننه، جونم داره در می‌ره
- گریه نکن، دیزی داره سر می‌ره
- دستم، خش، بین چطور یخ شده
- تف تف جونم، بین ممه اخ شده
- سرم چرا آنقده چرخ می‌زنه؟
- تسوی سرت شپیشه جا می‌کنه!
- خ خ خ ... - جونم چت شد - هاق هاق...
- وای خاله چشماش چرا افتاد به طاق؟
آخ تنشم بیا بین، سرد شده
رنگش چرا، خاک به سرم، زرد شده؟
وای بچم رفت زکف، رود رود!
مانده به من آه و اسف، رود رود!
براون هم معتقد است که دهخدا به استناد آثار اندک و چند قطعه شعری که به جا گذاشته، در میان ادبای معاصر ایران رتبه نخست را داراست.^۱
این قطعه هم مسمطی است که در شماره ۱۷ مورخ ۱۴ شوال ۱۳۲۵ هـ صوراسرافیل به چاپ رسیده است:
مردود خدا رانده هر بنده آکبلای
از دلک معروف نماینده آکبلای
با شوخی و با مسخره و خنده آکبلای
نزد مرده گذشتی و نه از زنده آکبلای
هستی تو چه یک پهلویک دنده آکبلای
نه بیم زکف بین و نه جن گیر و نه رمال
نه خوف زدرویش و نه از جذبه، نه از حال

۱ - براون، ادوارد، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۴ (از صفویه تا عصر حاضر) ص ۴۱۷. ضمناً برای اطلاع بیشتر رک: مقالات دهخدا به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی، مقدمه لغت‌نامه، مجموعه اشعار دهخدا به کوشش دکتر محمد معین، تاریخ مختصر ادبیات ایران، برتلس، ص ۱۲۶، از صبا تا نیما، ج ۲/ص ۷۷ تا ۱۰۵.

نه ترس ز تکفیر و نه از پیش‌تو شپ‌شال
مشکل ببری گور سرزنده آکبلای
هستی تو چه یک پهلوی و یک دنده آکبلای
صد بار نگفتم که خیال تو محال است
تا نیمی از این طایفه محبوس جوال است
ظاهر شود اسلام در این قوم، خیال است
هی باز بزن حرف پراکنده آکبلای
هستی تو چه یک پهلوی و یک دنده آکبلای
گاهی به پرو پاچه درویش پریدی
گه پرده کاغذ لوق آخوند دریدی
اسرار نهان را همه در «صور» دمیدی
رو در بایستی یعنی چه؟ پوست کنده آکبلای
هستی تو چه یک پهلوی و یک دنده آکبلای
از گرسنگی مُرد رعیت، به جهنم!
ورنیست در این قوم معیت، به جهنم!
تریاک برید عرق حمیت، به جهنم
خوش باش تو با مطرب و سازنده آکبلای
هستی تو چه یک پهلوی و یک دنده آکبلای
علاوه بر اینها ادیب‌الممالک فراهانی، میرزاده عشقی، ایرج میرزا، ملک‌الشعرا بهار
و وحید دستگردی از دیگر شاعران مشهور این دوره‌اند که شعر طنزآمیز سروده‌اند.

ز - حماسه

حماسه در لغت به معنی دلاوری، شجاعت و رجز است و در اصطلاح شعری را گویند که در آن از جنگ‌ها و دلاوری‌ها سخن می‌رود. مضامین حماسه به صورت داستانهای توأم با اعمال پهلوانی و کارهای خارق‌العاده و شگفت‌انگیز است. منظومه‌های حماسی ملی در شناسایی فرهنگ ملت‌های کهنسال سهم مؤثری دارد.

ایلیاد و ادیسه^۱ اثر هومر نشانه تمدن باستان یونان و رامایانا،^۲ اثر والمیکی و مهاباراتا،^۳ تألیف ویاسای هندی، نشانه تمدن باستانی هند و شاهنامه فردوسی نشانه تمدن ایران است که سابقه تاریخی و چندین هزار ساله هر یک از این ملتها را بیان می‌کند.

منظومه‌های حماسی را با توجه بر موضوع و محتوای آنها به انواع: حماسه‌های اساطیری و پهلوانی، تاریخی و دینی تقسیم کرده‌اند که معمولاً حماسه‌های اساطیری و پهلوانی متعلق به روزگاران قبل از تاریخ است. در حالیکه در حماسه‌های تاریخی علاوه بر خیالپردازی‌های شاعر قسمتهای تاریخی در حماسه وجود دارد و حماسه‌های دینی مربوط به زندگی یک یا چند شخصیت دینی است.

در دوره بازگشت، حماسه اساطیری و پهلوانی وجود ندارد. اما حماسه‌های تاریخی و دینی قابل ملاحظه‌ای تألیف شده است که ما به معرفی مهمترین آنها می‌پردازیم و از مابقی فقط به ذکر نام و نشانی بسنده می‌کنیم.

۱- شهنشاه‌نامه صبا:

از میان حماسه‌های تاریخی از همه معروف‌تر و مشهورتر، «شهنشاه‌نامه» فتحعلی خان صبای کاشانی است.

شهنشاه‌نامه منظومه‌ای به بحر متقارب در شرح جنگهای عباس میرزا به فرمان فتحعلی شاه با سپاهیان مهاجم روس در ماورای ارس است و با این بیت آغاز شده:

به نام خداوند آموزگار نگارنده نامه روزگار

و نخستین موضوع آن، آغاز داستان محاربه با روس و لشکر کشیدن عباس میرزا به روس

۱ - ایلیاد (iliad) منظومه‌ای مربوط به هومر (Homere) است. که حکایت محاصره تروا به وسیله یونانیان و شامل ۲۴ سرود می‌باشد. رک: ایلیاد. اثر هومر، ترجمه سعید نفیسی، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ادیسه (Odyssee) نام منظومه دیگری مشتمل بر ۲۴ سرود، منسوب به هومر است که داستان بازگشت پهلوانان وطن و گرفتار شدن منلاؤس است. رک: ادیسه، اثر هومر، ترجمه سعید نفیسی، همان مرکز. ایضاً رک: گفتار اول از پانزده گفتار مجتبی مینوی. تهران. انتشارات توس.

۲ - رامایانا (Ramayana) حماسه معروف هندوان به زبان سانسکریت مشتمل بر چهل و هشت هزار بیت درباره جنگهای رام (Ram) پادشاه اسطوره‌ای هند و همسرش سیتة (Sita) است.

۳ - مهاباراتا (Mahabharata) حماسه دیگر هندی به زبان سانسکریت که هجده کتاب را شامل می‌شود. گفته می‌شود، این کتاب را نباید به شاعری نسبت داد، چنانکه به ویاسا (Vyasa) نسبت داده‌اند، بلکه آن را صد شاعر در قرون متمادی سروده‌اند. (فرهنگ فارسی، اعلام)

است این داستان را معاصران صبا بسیار مورد ستایش قرار داده‌اند. تا آنجا که بعضی از منتقدان شاهنشاهی را بر شاهنامه فردوسی ترجیح داده‌اند^۱ اما سیداحمد دیوان بیگی در کتاب حدیقه الشعرا معتقد است که اگر از اشعار مذهبی او بگذریم، هفت بیت می‌ماند که مثل یکی از ابیات شاهنامه هم نیست.^۲ با این حال باید او را بهترین کسی دانست که از قرن هفتم به بعد توانسته است، نسبت به دیگران از فردوسی خوب پیروی کند.^۳

۲- شهنامه نادری:

این کتاب درباره حمله نادر به هندوستان و فتح آن کشور در سال ۱۱۵۲ - ۱۱۵۱ است که نظام‌الدین عشرت سیالکوتی قرشی از معاصران احمدشاه درانی، پادشاه افغانستان (۱۱۶۰ - ۱۱۸۷ هجری) در سال ۱۱۶۲ به اتمام رسانده است.^۴ از همین شاعر «شهنامه احمدی» هم مشتمل بر احوال احمدشاه درانی از مرگ نادر تا حمله احمدشاه بر نصرالدین خان، رئیس بلوچ و شکست او در سال ۱۱۳۷ در دست است.^۵

۳- علیمردان نامه:

که منظومه‌ای از عبدالله شهاب پسر میرزا حبیب‌الله ترشیزی، شاعر قرن دوازدهم و سیزدهم هجری (متوفای سال ۱۲۱۵ ه) درباره اعمال علیمردان خان زند و از میان‌بردن فتنه ذوالفقارخان است. با بیت مطلع:

سرنامه حمد جهان آفرین
کزو شد پدید آسمان و زمین^۶

۱ - رک: تاریخ ادبیات ایران، ادوارد براون، ج ۴ (از صفویه تا عصر حاضر) ص ۲۷۲، ترجیح دادن صبا بر فردوسی، از اناضات فاضل خان گروسی است که به تمام معنی باطل و دور از صواب است. (نگاه: حماسه‌سرایی در ایران، ص ۳۷۱) ۲ - نگاه: حدیقه الشعرا، ج ۲/ ص ۹۷۰ و ۹۷۱ ۳ - حماسه‌سرایی ایران، ص ۳۷۱، برای اطلاع بیشتر رک: مجله یادگار، سال ۵، شماره‌های ۱ و ۲ و حدیقه الشعرا، ج ۱/ ص ۹۷۰ به بعد، از صبا تا نیما، ج ۱/ ص ۲۳ به بعد، تاریخ ادبیات براون، ج ۴/ ص ۲۷۳ و...

۴ - فهرست ربو، ج ۲، ص ۷۱۷. حماسه‌سرایی در ایران، ص ۳۷۴

۵ - حماسه‌سرایی در ایران، ص ۳۷۴ ۶ - همان، ص ۳۷۵

۴- سالار نامه:

که منظومه‌ای شامل ۴۵۰۰ بیت است که قسمتی از آن را میرزا آقاخان کرمانی و قسمتی دیگر را شیخ احمد ادیب کرمانی به نظم در آورده‌اند. قسمت اول کتاب که سروده میرزا آقاخان است، به این ابیات ختم می‌شود:

که پایان شد این نام بردار گنج به یک ماه بردم در این کار رنج
و قسمت دوم کتاب که سروده شیخ احمد کرمانی است، در سال ۱۳۱۶ به پایان آمده و شش ماه در سرودن آن وقت صرف کرده است.

منظور از سرودن این منظومه ایجاد یک تاریخ منظوم برای ایران بوده که از ملت «آریانا» تا حکومت مظفرالدین شاه را در برمی‌گیرد.^۱

علاوه بر منظومه‌های نامبرده که مهمترین منظومه‌های حماسه‌های تاریخی این دوره شمرده می‌شوند، حماسه‌های دیگر هم داریم که باید آنها را جز حماسه‌های دینی قرار داد. مهمترین این حماسه‌ها به اختصار از این قرارند:

۱- حمله راجی:

حمله راجی، نام کتابی است، از ملا بمانعلی (بمونعلی) متخلص به راجی، از شاعران قرن سیزدهم هجری که کرمانی بوده و منظومه خود را به امر شاهزاده ابراهیم خان آغاز کرده و در مدح و تقدیم کتاب به او، ابیاتی را در مقدمه خود گنجانده است. این منظومه با نامهای «حمله حیدری» یا «حمله» هم معروف است که البته نباید با حمله حیدری اثر میرزا رفیع خان باذل (متوفای سال ۱۱۲۳ یا ۱۱۲۴ هـ) اشتباه شود. اولین ابیات این منظومه که درباره احوال رسول خدا (ص) و علی بن ابیطالب علیه‌السلام و جنگهای اوست، چنین است:

به نام خداوند دانای فرد که از خاک، آدم پدیدار کرد
ز صلصال ناچیز به آدم کند به بزم قبولش مکرم کند

داستان کتاب با گفتگوی حضرت رسول (ص) با فاطمه بنت اسد و تولد علی بن ابیطالب (ع) و حالات پیامبر و ازدواج او با حضرت خدیجه شروع می‌شود و با رسالت

پیام ... ادامه می‌یابد.

در کتاب بعضی از تصورات ملی ایرانیان نیز تأثیر گذاشته و از آن جمله است، داستان دیوی که به خدمت پیامبر آمد و قبول اسلام کرد. این کتاب از نظر استحکام الفاظ و زیبایی ادبیات از حمله حیدری باذل بهتر است.^۱

۲- خداوند نامه:

نام حماسه دینی ملک الشعراء، فتحعلی خان صباست که قبلاً از او یاد کرده‌ایم و در صفحات بعد به شرح احوال و تفصیل آثار او خواهیم پرداخت.

موضوع این کتاب که مفصل‌ترین حماسه دینی است، شرح حال پیامبر اکرم (ص) و علی بن ابیطالب (ع) و نبردها و جنگهای او در دوره خلافت بخصوص جنگ صفین است و آخرین واقعه‌ای که به آن اشاره کرده است، «لیلة الهرب» از وقایع جنگ صفین است.

ابیات نخستین کتاب چنین است:

خرد آفرین آفرینش نگار

به نام خداوند بینش نگار

برافراز این عنبرین کارگاه

خداوند این گوهرین بارگاه

در این کتاب هم که صبا آن را به فتحعلی شاه قاجار تقدیم کرده است، تلاش ناظم برای پیروی از استاد طوس محسوس و دور ماندن او از ساحت حماسه فردوسی معلوم است.^۲

۳- اردیبهشت نامه:

منظومه‌ای از سروش اصفهانی، شاعر مشهور عهد قاجاری است،^۳ که به تقلید از خداوندنامه صبا سروده است و منظومه خود را با شرح احوال رسول خدا (ص) آغاز کرده است. منظور سروش چنانکه از سخنان او بر می‌آید، بیان احوال پیامبر و ائمه هدی تا حضرت صاحب الزمان - سلام الله علیهم اجمعین - بوده است. ولی ظاهراً مجال

۱ - رک: حماسه سرایی در ایران، ص ۳۸۵

۲ - برای اطلاع بیشتر، رک: حماسه سرایی در ایران، ص ۳۸۵ و ۳۸۶، حدیقه الشعراء، ج ۲/ ص ۹۷۰ و از صبا تا نیمه، ج ۱/ ص ۲۳ و...

۳ - درباره شرح حال و آثار او به بخش شاعران رجوع کنید.

برای اتمام این کار نیافته و تنها قسمتی از زندگی محمد بن عبدالله (ص) را به نظم کشیده است.

اردیبهشت نامه از چند بخش تشکیل شده است و اولین موضوع از بخش نخست، «گفتار نور مصطفی (ص) پیش از آفرینش جهان» است که با ابیات زیر شروع می‌شود:

همیدون گشایم در داستان ببندم در گشته باستان
بگویم کز آغاز بودش خدای چه چیز آفرید و چه زان داشت رای
نهاده خداوند پیغمبران نگاریده پیش از همه گوهران...

قسمت واقعی داستان با ازدواج هاشم و سلمی بنت عمر و تولد عبدالمطلب آغاز می‌شود و بعد از آن به احوال عبدالمطلب و عبدالله و تولد حضرت رسول (ص) می‌پردازد و سپس تا ازدواج پیامبر با خدیجه و تولد حضرت زهرا (س) و تولد حضرت علی (ع) پیش می‌رود و نخستین بخش را به همین جا ختم می‌کند.

بخش دوم، داستان حضرت محمد (ص) و خبر دادن پیامبران به ظهور حضرت ختمی مرتبت و بعثت و معجزات و معراج و بعضی دیگر از مسایل آن بزرگوار است. در بخش سوم، به سومین سال هجرت پیامبر از مکه به مدینه و جنگ بدر توجه دارد و در همین بخش به مدح میرزا یوسف مستوفی الممالک آشتیانی و شرح غزوه احد و غزوات دیگر پرداخته است و آخرین واقعه این بخش، نامه فرستادن پیامبر به روم و ایران است.^۱

۴- دلگشانا مه:

این منظومه درباره مختار ثقفی است که به کین خواهی خون حسین بن علی (ع) در کوفه قیام کرد. شاعر این منظومه میرزا غلامعلی آزاد بلگرامی (متوفای سال ۱۲۰۰ هـ.ق) مؤلف کتاب نفیس «سبحه المرجان» است که با این بیت شروع می‌شود؛

به نام خداوند لیل و نهار خدای نهان، خالق آشکار

این منظومه در سال ۱۱۳۱ آغاز شده است.

از منظومه‌های دیگر دینی «جنگنامه» آتشی که مجموعه‌ای است از جنگهای مذهبی

و اعتقادی و در سال ۱۲۷۱ هـ به چاپ رسیده و «داستان علی اکبر» از محمد طاهر بن ابوطالب که در سال ۱۲۹۸ به پایان آمده، قابل ذکرند.^۱

ج - اشعار خلاف مذهب:

متأسفانه در اواخر دوره قاجاری که شعر جنبه‌های سیاسی می‌یافت و تأثیر خود را در تحول جامعه ایرانی به جای می‌گذاشت، گروهی از شاعران منورالفکر! هم پیدا شدند که به نقد و یا نفی اندیشه دینی پرداختند. آنها که یا وابسته به مسلک بهایی بودند و یا اصولاً مذهبی نداشتند، در زیر سایه روشنفکری خزیدند و از پذیرش تفکر اصیل و دیدن خورشید عالمتاب اسلام طفره رفتند. به خواب گراییدند و آن را «بیداری» نام نهادند، به ظلمت و جهل روی داشتند، ولی شعار علم و دانش سر می‌دادند. از میان همه آنان که نام و کلامشان کدورت خاطر به بار می‌آورد، به بعضی اشارتی می‌کنیم و از دادن نمونه‌های اشعارشان در این خصوصت صرف‌نظر می‌نماییم:

از میان کسانی که مدعی مخالفت با خرافات مذهبی است، ایرج میرزا از همه شاخص‌تر است که از او در جای دیگر و به مناسبتی دیگر سخن گفته‌ایم.

از شاعران مخالف تفکر دینی، یکی هم عشقی است که صراحتاً خود را داروینست می‌دانست و می‌گفت:

«قصه آدم و حوا همه، وهم است و دروغ نسل میمونم و افسانه بود از خاکم»^۲
شاعران بهایی هم با تفکر دینی و اسلامی سخت مبارزه می‌کردند. مشهورترین آنها یکی «قرّة العین» دختر حاجی ملا صالح برغانی قزوینی، عالم اخباری است که به سال (۱۲۳۳ هـ) در قزوین به دنیا آمد و پس از مطالعه آثار شیخ احمد احسائی به مسلک شیخیه گروید و پس از درگذشت سیدکاظم رشتی که او را قرّة العین نامیده بود، به سیدباب متمایل شد و در شمار «حروف حی» یعنی یاران نخستین سید درآمد و ملقب به «طاهره» شد و به تبلیغ افکار بابی پرداخت، تا اینکه بعد از تیراندازی طرفداران سیدباب به ناصرالدین شاه (روز یکشنبه ۲۸ شوال ۱۲۶۸ هـ) او را که از مدتی قبل در زندان به سر می‌برد، کشتند. (اول ذی‌قعدة ۱۲۶۸ هـ)

دیگر از آنها، میرزا نعیم سده‌ای است. محمدبن حاجی کریم معروف به نعیم در سال (۱۲۷۲ هـ ق) در قریهٔ خروشان از قرای ثلاثه سدهٔ اصفهان متولد شد و پس از طی مقدمات به شعر و شاعری روی آورد. در سال (۱۲۹۸ هـ) به خاطر گرایش به مسلک بابیه توسط اهالی محل مجروح شد و به ناچار شبانه از قریه خود گریخت و به تهران آمد و نهایتاً با ارتباطی که با انگلیسی‌ها برقرار کرد، معلم زبان فارسی در سفارت انگلیس شد و بر همان کار بود، تا در سال (۱۳۳۴ هـ ق) مرد. ادوارد براون در کتاب تاریخ ادبیات خود ضمن بیان یک قصیده طولانی از نعیم، به تجزیه و تحلیل آن پرداخته و بیت به بیت قصیده را حلاجی کرده است و سپس اظهار نظر نموده «تا آنجایی که اطلاعاتم اجازه می‌دهد، این بهترین تفسیر از آیین و نظر بهاییان به شعر است».^۱

۱ - برای دیدن تمام قصیده و تجزیه و تحلیل براون از آن، رک: تاریخ ادبیات ایران، جلد چهارم (از صفویه تا عصر حاضر) ص ۱۹۵ تا ۲۰۲.

۶- قالبهای شعر در دورهٔ بازگشت

قالبهای شعر در دورهٔ بازگشت

قالب شعر در دورهٔ بازگشت فاقد هر گونه ابتکاری است و اگر از تصنیفهای اواخر دورهٔ قاجار بگذریم، وزن شعر این دوره نیز حکایت از تحول و تازگی ندارد. قصیده و غزل و مثنوی و قطعه و رباعی و دوبیتی و گهگاه مستزاد و مسمط از معمول‌ترین قالبهایی است که مورد توجه شاعران این دوره قرار گرفته است و از میان این قالبها، قصیده و غزل پرکارترند. قصیده را معمولاً به سبک خراسانی و به تقلید از عنصری و منوچهری و انوری و فرخی و خاقانی سروده‌اند و در غزل بیشتر پیرو سعدی و حافظ بوده‌اند.

قصیده:

فخامت قصاید دورهٔ بازگشت ادبی بخصوص قصاید آذر و صباحی فتحعلی‌خان صبا، قآنی، ادیب‌الممالک فراهانی و بهار و... قصیده را در این دوره عظمتی بخشیده است. با صلابت‌ترین قصاید را قآنی که گهگاه در شعرش نوعی ابتکار هم وجود دارد، ساخته است؛ اما بی‌عفتی در کلامش سبب شده است، تا آنچنان که بایسته و شایسته است، مطرح نباشد.

وصال و فرزندش، داوری شیرازی و ایرج‌میرزا و دیگران هم در قصیده طبع آزمایی کرده‌اند و قصایدی کوتاه و بلند، خوب و بد سروده‌اند.

از میان شاعران پیشگام بازگشت ادبی، مشتاق چهار قصیده بیشتر سروده است که موضوع هر چهار قصیده مدح خاندان عصمت است:

قصیده اول در مدح حضرت خاتم‌الانبیاء (ص) است که شامل دو بیت

می‌باشد. با مطلع:

محفل افروز جهان باز در ایوان حمل علم شعله افراخت چو زرین مشعل^۱
قصیده دوم، قصیده‌ای هشتاد بیتی مردف به ردیف انگشت و در مدح حضرت
علی بن ابیطالب (ع) است با مطلع:

زبسکه مانده در آن طره‌ام زکار انگشت چو شانه نیست کفم را به اختیار انگشت^۲
قصیده سوم نیز در مدح حضرت علی (ع) و شامل چهل و یک بیت است. با مطلع:
ای زرافشان پنجه‌ات پیوسته همچون آفتاب

وی دل و دست تو از جود و کرم بحر و سحاب
و آخرین قصیده او قصیده‌ای صد و نوزده بیتی و مردف به ردیف آفتاب در مدح امام
حسن مجتبی (ع) است که تجدید مطلع هم دارد. مطلع اول این قصیده چنین است:
ای پادشاه حسن تو را چاکر آفتاب

داری دو رخ، یکیش مه و دیگر آفتاب^۳
آذربیکدلی، معروفترین و پرکارترین شاعر دوره اول بازگشت ادبی نیز بیست و
هشت قصیده سروده است که کوتاه‌ترین آنها قصیده‌ای در مدح صباحی شاعر، با
سی و هفت بیت است به مطلع:

چون انجمن سپهر از انجم

شد پاک چو این جهان زمردم^۴
این قصیده میمیه را آذر به اقتضای قصیده‌ای از انوری ابیوردی سروده است با مطلع.
ای زرین نعل آهنین سم

ای سوسن گوش، خیزران دم^۵
بلندترین قصیده آذر، قصیده‌ای است که در «شرح حال خود و تأسف خرابی خانه
خویش و منتبت کاظمین علیه السلام» سروده است. با مطلع:

۲ - همان، ص ۱۲۱

۱ - دیوان، ص ۱۱۷

۴ - رک: دیوان آذر، ص ۹۱

۳ - همان، ص ۱۲۵

۵ - رک: دیوان انوری به اهتمام مدرس رضوی، طبع بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۳۷، ص ۳۳۲

منم که کرد فلک کشت زندگیم حصاد

منم که داد زمین خاک هستیم فریاد^۱

از قصاید آذر ۱۳ قصیده مردف با ردیفهای: آفتاب (در دو قصیده)، اسب، است، دست، داد، کند، بر، گوهر، آفرینش، چه کنم، خواه و همی می باشد و در چهار قصیده از قصاید خود تجدید مطلع دارد.^۲

قصاید آذر جز در دو مورد، مدحی است، شش قصیده در مدح خاندان عصمت (ع) چهار قصیده در مدح میرزانشیر طبیب اصفهانی، یک قصیده در مدح صباحی و یک قصیده در مدح نشاط و یک قصیده برای فرزندان و مابقی قصاید به جز قصاید بی نام و عنوان، در مدح کریم خان و ابوالفتح خان و دیگر حاکمان است.

قصاید آذر بیشتر تحت تأثیر اشعار رودکی، ظهیر فاریابی و انوری است.

از دیگر شاعران دوره اول که در قصیده طبع آزمایی کرده است، صباحی بیدگلی است که مجموعاً ۲۷ قصیده از او در دست است که بیشتر موضوع آنها منقبت حضرت رسول (ص)، مدح خاندان اهل بیت (ع) و ستایش دوستان از جمله هاتف اصفهانی و رثا درباره شهادت حضرت سیدالشهدا (ع) و مرگ بعضی دوستان خود از جمله آذر بیگدلی است.

کوتاهترین قصیده او مدیحه ای ده بیتی است. با مطلع:

بهار آمد و دارند کوه و صحرا ننگ

زنقش خامه مانی و نامه ارژنگ...^۳

بلندترین قصیده او، قصیده ای در ثنای حضرت امیرالمؤمنین است و در آن یکبار تجدید مطلع کرده است.

کرد از عهد جوانی یاد، زال روزگار

ساخت نو پیرانه سر، پیرایه پیرارو پار...^۴

صباحی در قصیده، پیرو قصیده سرایان بزرگ قرنهای پنجم و ششم است و چنانکه از مقایسه شعر او با شاعران سبک خراسانی برمی آید، توجه خاصی به شعر عنصری، فرخی، سنایی، مختاری، معزی، انوری، لامعی و ازرقی دارد.

۲ - قصاید شماره ۱، ۲، ۶، ۲۷

۱ - رک: دیوان آذر، ص ۳۱

۴ - همان، ص ۷۴ تا ۸۲

۳ - دیوان صباحی بیدگلی، ص ۱۰۸ و ۱۰۹

از هاتف اصفهانی، شاعر خوش ذوق این دوره نیز قصایدی در دست است که به تقلید از قصیده‌پردازان قدیم سروده شده است، قصاید فارسی او که مجموعاً هفت قصیده است. روان و محکم و دربرگیرنده بعضی مضامین لطیف است. زیباترین قصیده او، قصیده طلوعیه است که بر قصاید آذر و صباحی برتری دارد.^۱ مطلع این قصیده شخصت و دو بیتی که دو بار هم در آن تجدید مطلع کرده، این بیت است:

سحر از کوه خاور تیغ اسکندر چو پیدا شد

عیان شد رشحه و خون از شکاف جوشن دارا...^۲

از هاتف علاوه بر قصاید فارسی سه قصیده عربی هم به جای مانده است.^۳ شیوه هاتف در قصیده‌پردازی مخصوصاً به شیوه انوری و کمال الدین اسماعیل نزدیک است. قصیده‌پرداز معروف دیگر این دوره، صبا است. موضوع قصاید صبا که بیش از چهار، پنجم دیوان او را در بر می‌گیرد، بدون استثناء مدح پادشاه و پادشاهزادگان و امرا و بزرگان است و قسمت اعظم آن مدح و ثنای فتحعلی شاه قاجار است. شیوه او در قصیده‌پردازی، شیوه قدماست. ولی تشخیص این نکته که قصاید وی بیشتر به قصاید کدام یک از آنها شبیه است، کار مشکلی است. زیرا از مجموعه اشعار او صدای مجموعی از گویندگان پیشین به گوش می‌رسد. در حالیکه لحن و آهنگ آنها چندان اختلاط یافته که تشخیص و یافتن صدای یکی از میان آواز دیگران تقریباً ممتنع است. با این همه می‌توان گفت: قصاید او به ترتیب به تقلید از قصاید انوری، معری، عنصری، مسعود سعد، منوچهری و خاقانی است.^۴

قصاید او را منتقدان روی هم رفته سلیس و روان ندانسته‌اند. پیچیدگی کلمات، استعمال کلمات غریب و وحشی، حذف افعال، روابط در معانی^۵ و تقدیم و تأخیر ارکان عبارات که شعر صبا را از روانی و لطافت به خشونت متمایل کرده است، از معایب سبک اوست.

از معایب دیگری که در قصاید او به چشم می‌خورد، اطناب، رعایت نکردن تناسب و آوردن کلمات نامأنوس و دور از ذهن و مراعات نکردن قاعده کلی تشبیه، قابل ذکر است

۱ - وحید دستگردی. دیوان هاتف، ص ۳۰ ۲ - همان، ص ۳۰ تا ۳۷

۳ - دیوان، ص ۱۸۳ - ۱۷۸ ۴ - نگا: شعر در عصر قاجار، ص ۲۱

۵ - بهار، محمدتقی، مجله ارغوان، سال ۱۳، شماره دهم.

که به ذکر نمونه‌ای در هر کدام بسنده می‌شود:

اطناب:

فرمود تا مَصُوری از سلک بسندگان
فرمود تا مَرَسَمی از کلک نغز کار
آراید این دو جلد نگارین به صد طراز
بِنگارد این دو لوح نگارین به صد نگار
رعایت نکردن تناسب:

مثلاً در وصف دربار سلطنتی و جایی که از خنیاگران و رامشگران و رقاصان سخن می‌گوید، سخن از پیلان جنگاور به میان می‌کشد:
صف پیلان جنگاور به یک سوی
ز زنگاری فلکشان طاسک زنگ
غریوان توپهای آتش افشان
دریخته پُرده افلاک از غنگ

آوردن کلمات نامأنوس:

چو گرزش زخمه‌آور برزقارن در بر قارون
چو تیرش بال‌گستر نام آرش بر پر عنقا
آوردن تشبیه نامطلوب:

بوالعجب حقه‌ای که پنهان است
در درونش هزار مهر فزون
صدفی پر لآلی منضود
مخزنی پر جواهر مکنون

که در آن دانه خشخاش را به لؤلؤ خورشید تشبیه کرده است.^۱

از دیگر شاعران قصیده‌پرداز، قایم‌مقام را باید نام برد که قصایدش تفاوتی کلی با قصاید این دوره دارد. قصاید او بیشتر شامل مسایل سیاسی و در مورد جنگهای عباس میرزا با همسایگان ایرانی است و شکواییه‌هایی از دشمنان دارد که به هنگام برکناری از

خدمت به تاراج املاک او پرداختند. این دسته از اشعار او بیشتر حال و هوای قصاید مسعود سعد را دارد. مثلاً:

ای بـخت بـدای مـصاحب جـانم
ای و صل تو گشته اصل حرمانم
ای بی تو نگشته شام یک روزم
ای با تو نرفته شاد یک آنم
ای خرمن عمر از تو بر بادم
وی خانه صبر از تو ویرانم
هم کوب سعد از تو منحوسم

هم مایه نفع از تو خسرانم...
قصاید وصال هم که از مشهورترین شاعران دوره قاجار به حساب می آید، مانند صبا مجموعه ای از مدایح با اغراقهایی از نوع اغراقهای قآنی است.

قصاید وی بیشتر به پیروی از خاقانی و منوچهری و عنصری و فرخی سروده شده و گاهی هم در آنها به استقبال رودکی و مسعود سعد رفته است.

قآنی که او را سرخیل قصیده سرایان دوره قاجار دانسته اند و به زعم بعضی از تذکره نویسان در «قصیده سرایی بی مانند» است، نیز چندان تفاوتی با معاصرین خود ندارد.

موضوع قصاید او بیشتر توصیف روز و شب و خزان و سختی روزگار و مدح و رثای معشوق و هزل و فتح نامه و... است که با زبان قآنی که زبانی آکنده از تصویر است، بیان شده است. قصایدش معمولاً طولانی و خسته کننده و تکرار مکررات است. به نحوی که گفته اند: «چندین قصیده قآنی، تمام دیوان اوست و تمام دیوان او در چندین قصیده او خلاصه می شود».^۱

قآنی اگرچه در شعر، مقلد صرف نیست، اما قصاید او صدای انوری و خاقانی و عنصری و فرخی را به همراه دارد.

داوری شیرازی، فرزند وصال که بیشتر به قصیده پرداخته است، باید از بهترین

قصیده سرایان دوره قاجاری شمرده شود. پاکی و مناعت و صدق و صفای شاعر در شعر او نیز تأثیر گذاشته و اشعار او از جمله قصایدش را از دلنشینی خاصی برخوردار کرده است.

قصاید سروش هم که فن اصلی اوست، بیشتر قصایدی در مدح شاه و وزیر است که البته با شیوه معاصرینش تفاوت دارد؛ مداهنه و چاپلوسی را از حد نمی گذرانند و مدح هر کس به سزا گفتن را، آیین خود می داند، سخنش از دیگران ظریفتر است و در تقلید از اسلوب قدما به خصوص از فرخی که بیشترین قصایدش را به تقلید از او ساخته است، از شاعران دیگر موفقتر به نظر می رسد. کلماتش تراش خورده و ترکیباتش هماهنگ و دم ساز است. البته گاهی هم عیوبی از جمله انحراف از شیوه و سبک شعر فارسی و تمایل به شیوه عربی و آوردن الف زاید در آخر ابیات دارد که از لطف شعر او می کاهد. قصاید میرزا فتح الله خان شیبانی هم از برجسته ترین قصاید این دوره است که با قصاید معمول در دوره قاجار تفاوت دارد. او که سعی ندارد، چون دیگران متملق و چاپلوس باشد، از سخن گفتن به گزاف و مدح بیش از حد و نابجا، گریخته و در مدایح خود غالباً کلام را به پند و تحریض و تشویق به عدل و داد کشانده و داد شاعری را داده است:

ای شاه، هم تو داد کن امروز تا مگر

فردا به نیکویت دهد کردگار، داد

شیبانی قصایدی انتقادی هم دارد که در معنی و مضمون و نحوه پرداختن به مطلب راهی جز راه دیگران پیموده است.

محمود خان ملک الشعرا هم که غالباً قصایدش بدون تشبیب و تغزل شروع می شود، از قصیده پردازان معروف عهد ناصری است که قصایدش با لحنی خوب و دلنشین سروده شده است و در سرودن اشعار خود بخصوص قصیده، ابتکاری هم به خرج داده و برای خود هویتی ادبی فراهم آورده است، اما گهگاه بوی تقلید از فرخی و عنصری و منوچهری از اشعارش به مشام می رسد.

امیری فراهانی و بهار خراسانی، ایرج میرزا و وحید دستگردی از قصیده پردازان دیگر و مشهور این دوره اند که بیشتر قصایدشان به جای مدح شاه به مدح وطن و طرح مشکلات مردم و تلاش برای بیداری آنها و تحریک و تشویق برای برچیدن بساط ظلم و

ستم است که از نظر موضوع هیچ سنخیتی با قصاید پیشینیان ندارد.

غزل:

غزل از قدیمی‌ترین قالبهای شعر فارسی است که از دیرباز مورد توجه شاعران فارسی زبان، همراه با تغزل وجود داشته است. اینکه غزل را از غزل عربی گرفته باشند، یا از نوعی ترانه‌های قبل از اسلام، مورد بحث ما نیست. آنچه برای ما مهم است، این است که اساس غزل فارسی را می‌توان در اشعار قدیمی‌ترین شاعر این مرز و بوم، یعنی رودکی جستجو کرد:

زهی فزوده جمال تو زیب و آرا را
شکسته سنبل زلف تو مشک، سارا را...
...چو رودکی اگر به غلامی قبول کنی

بـه بـندگی نـپسندد هزار دارا را
سیر غزل در تاریخ ادب فارسی، حکایت از قابلیت‌های این قالب شعری برای بیان لطیف‌ترین مضامین عاطفی و احساسی دارد و همین استعداد سبب شده است، تا غزل مورد توجه شاعران بزرگ فارسی قرار گیرد و عالی‌ترین مضامین عرفانی و لطیف‌ترین تعبیر عشقی را جداگانه یا آمیخته به هم در غزل طرح کنند. شکوه غزل که در دوره عراقی با حضور سعدی و مولانا و حافظ به اوج می‌رسد، در دوره‌های بعد، از جلال و شکوهش کاسته می‌شود و تنها غزلیات صائب و بعضی دیگر از شاعران سبک هندی رنگ و بویی دارند و آن هم به این جهت است که خط خود را از خط حافظ و سعدی جدا کرده و راهی دیگر پیموده و طرحی دیگر درافکنده‌اند.

در دوره بازگشت ادبی که سعی و اهتمام بر بازگشتن به شیوه قدماست، قطعاً غزل هم بایستی چون قصیده و مثنوی بسیار مورد توجه قرار می‌گرفت که گرفت.

مشقاق که در واقع بنیانگذار دوره بازگشت است، از میان اقسام شعر به غزلسرایي علاقه بیشتری نشان داده است و در این کار رغبتی تام به اشعار حافظ و سعدی نشان داده و از اغلب غزل‌های این شاعر بزرگ استقبال کرده است و در غزلیاتش انصافاً مضامین بکر و بدیع و نکات جذاب و دلنشین هم وجود دارد. موضوع غزلیات او بیشتر عشق و عرفان است. از غزل‌های خوب آن غزل‌هایی است، با مطلع‌های:

خ^۱: سزد که پنجه به خونم فرو کنند
هر چند می‌کنند نکویان، نکو کنند^۱

و:

زه‌دم افسرده خوشا وقت قدح پیمایی
که شود مست و زند دستی و کوبد پای^۲

و:

به کف پیاله به گلشن روم چسان بی تو
چه خون، چه باده، چه گلخن چه گلستان بی تو^۳

مجموع غزل‌های مشتاق ۳۲۵ غزل است.

غزل‌های آذربیکدلی اگر چه از نظر تعداد و کمیت از مشتاق کمتر است، اما از نظر مضمون و نازکپردازی و لطافت و زیبایی بر غزلیات مشتاق برتری دارد. آذر در غزلپردازی بیشتر متوجه سعدی است و از مجموع غزلیات او بر می‌آید که متعهد بوده است، تا ارادت خود را به سعدی در انتخاب اوزان و بحور و مضامین نشان دهد. چندین غزل همانند غزلیات سعدی در دیوان اوست که براساسی از عهده تقلید خوب برآمده و در پیروی از او توفیقی یافته است. مثلاً به پیروی از سعدی که فرمود:

ای ساربان آهسته ران کارام جانم می‌رود

و آن دل که با خود داشتم با دلستانم می‌رود

سروده است:

بر بست محمل ماه من، از تن روانم می‌رود

غافل مباش ای همنشین از من که جانم می‌رود

از من نهان دل رفت و من جایی گمانم می‌رود

کارم گر از دل برزبان، دانم روانم می‌رود

دردا که تا از انجمن، رفتی برون چون جان من

خوش کرده‌ای یکجای و من، صد جا گمانم می‌رود

باشد کز آن خلوتسرا، بینی روان روزی مرا
گویی که این مسکین چرا، از آستانم می رود! ...
از غزل‌های اوست:

یک قطره خون، ز تیغ بتان وام کرده‌ام
در سینه جای داده، دلش نام کرده‌ام
رشکم کشد که می‌شنوم صبح از رقیب
درد دلی که شب به تو پیغام کرده‌ام
صیاد اگر ز رحم مرا کشته، دور نیست
تأثیر ناله‌ای است که در دام کرده‌ام
تو در کمین صید دل من نشسته‌ای
من در گمان که بلکه ترا رام کرده‌ام
روزی سیاهتر شده از رشک غیر و من
خوشدل که صبح هجر تو را شام کرده‌ام^۲
از آذر ۲۰۸ غزل در دیوان او به چاپ رسیده است.

غزلیات صباحی، کم‌ا و کیفاً از آذر کمتر است. صباحی سعی دارد، تا به تقلید از سعدی و خواجه حافظ غزل‌سازی کند. کلام صباحی به خصوص در غزل چندان لطیف و دلنشین نیست. جا به جایی ارکان جملات در شعر او، شعرش را از نظر فصاحت پایین می‌آورد. مثلاً:

گفتم خموش باد سحر پرده در بود
چون کرد دوش، بلبل‌ی از گل شکایتی^۳
آوردن ترکیبها و کلمات نامأنوس از دیگر عیوبی است که می‌توان بر شعر او گرفت.
مثلاً:

به دل مرا بخلد خار طعنه، گراز لطف
گلی شکفت زباغ سخنسرای‌ی تو^۴

۲ - همان، ص ۲۲۱

۴ - همان، ص ۴۰

۱ - دیوان آذر، ص ۲۱۱

۳ - دیوان صباحی، ص ۴۳

از غزل‌های اوست:

کسی یافت سرش از کلاه فقر، گرانی
دگر فرود نیاید سرش به تاج کیانی
دلم به دانه خال تو شد ز راه و ندانست
که باشد از پی این دانه، دامهای نهانی
همیشه روز جوانی به روزگار نیاید
یکی به جانب پیران ببین به روز جوانی
به عندلیب ببخشای باغبان به بهاران
که کس نبسته به گلزار، راه باد خزان
مرا که بی‌لبت از دست رفته کار، چه حاصل
که کار لعل تو جان‌بخشی است و درد ستانی
مگس نمی‌رود از پیشت از فشاندن دستی
بسود لب شکرین تو تا به شهد فشانی^۱
از غزلپردازان دیگر این دوره هاتف اصفهانی است که غزل را با لطافت خاصی
سروده و مضامین عاشقانه و دلکش را در جای جای غزل خود نشانده است. هاتف که
در غزلسرایی مانند اغلب شاعران بازگشت به تقلید از سعدی و حافظ پرداخته از جمله
موفق‌ترین کسانی است که توانسته است، به حریم حافظ و سعدی نزدیک شود.
غزل‌های او اگر چه بسیار نیست، اما گزیده و سخته است. تا آنجا که مورد توجه
مستشرقان نیز قرار گرفته است.^۲
از غزلیات اوست:

مهی کز دوریش در خاک خواهم کرد جا امشب
به خاکم گومیا فردا، به بالینم بیا امشب

۱ - دیوان، ص ۴۳ و ۴۴

۲ - بعضی از غزلیات هاتف را «ژوانن» و بعضی دیگر را «دفره مری» به فرانسه ترجمه کرده و در مجله انجمن آسیایی پاریس به سال ۱۸۲۷ و ۱۸۵۶ میلادی منتشر ساخته‌اند. (رک: مقدمه دیوان هاتف به قلم مرحوم عباس اقبال آشتیانی)

مگو فردا برت آیم که من دور از تو تا فردا
نخواهم زیست، خواهم مرد، یا امروز یا امشب
زمن او فارغ و من در خیالش تا سحر کآیا
بود یارش که و کارش چه و جایش کجا امشب
شدی دوش از بر امشب آمدی اما زبیتابی
کشیدم محنت صد ساله هجر از دوش تا امشب
شب هجر است و دارم بر فلک دست دعا اما
به غیر از مرگ حیرانم چه خواهم از خدا امشب
چو فردا همچو امروز او زمن بیگانه خواهد شد
گرفتم همچو دیشب گشت با من آشنا امشب
ندارم طاق هجران چو شبهای دگر هائف
چه یار از من شود دور و چه جان از تن جدا امشب^۱
غزلهای رفیق اصفهانی هم که به پیروی از سعدی و حافظ سروده، ساده و روان
است. اما لطف و دلکشی متناسب با غزل را ندارد. بیشترین موضوع در غزلیات او گله و
شکایت از جور و جفای معشوق و اظهار نوعی افسردگی و پژمردگی است. گاهی
تکرارهای نامناسب و غزلهای او را از حد معمول هم سست تر نشان می دهد.
مثلاً:

برده دل از من پیرویی، نمی گویم که کیست
آن پیرو کیست می گویی؟ نمی گویم که کیست
کیست می گویی پری یا آدمی یارت بگو
آدمی خوبی، پری رویی نمی گویم که کیست...^۲
مجموعه اصفهانی، نشاط اصفهانی، فروغی بسطامی، وصال شیرازی و یغمای
جندقی از دیگر شاعران این دوره اند که به غزلپردازی پرداخته اند و غزلهایشان غالباً روح
غزلیات متقدمین را ندارد. از میان این دسته که نام بردیم، اشعار نشاط لطف و طراوت
بیشتری نسبت به دیگران دارد.

شاعران دیگری هم در این دوره به غزل روی آورده‌اند که چندان اهمیتی نیافته‌اند که از آنها می‌توان پرتو اصفهانی، بهار شروانی، بسمل شیرازی، خاور شیرازی، داوری کردستانی، ذوقی بسطامی، زرگر اصفهانی، سحاب اصفهانی، شیدای اصفهانی، صفای اصفهانی، عارف اصفهانی و دهها شاعر دیگر را نام برد. از میان اینها شیدای اصفهانی و صفای اصفهانی برترند. شیدا سوز و گداز خاصی در غزل دارد که در غزل همپایه او دیده نمی‌شود. دیوان غزلیاتش را شش هزار بیت دانسته‌اند^۱ حکیم صفای اصفهانی هم غزلیات شورانگیزی را به جای گذاشته که نمونه‌ای از آن را در ضمن شرح حالش ذکر کرده‌ایم.

مثنوی:

شاعران دوره بازگشت به مثنوی نیز توجه بسیار داشته و اغلب آنها خود را در این کار آزموده‌اند. آذر بیگدلی مثنویهای متعددی در نعت رسول اکرم (ص) و سفر معراج آن حضرت و موضوعات دیگر دارد. مثنوی «یوسف و زلیخا» ی او هم در دست است که بنا به اعتراف خودش با یوسف و زلیخای جامی همدوشی و هم عنانی دارد.

فتحعلی خان صبا هم مفصل‌ترین مثنوی این دوره، یعنی شاهنشاه نامه را سروده است که به همراه مثنوی «خداوندنامه» او در بخش اشعار حماسی از آنها یاد کرده‌ایم. از او مثنوی دیگری به نام «گلشن صبا» به روش بوستان سعدی در اخلاق و صفات انسانی به جای مانده است که اشعاری لطیف و ساده دارد. اما جنبه ادبی مثنویهای «خلاصة الاحکام» در شکایات نماز «عبرت نامه» و «تحفة العراقین» او بسیار کم است.

از وصال شیرازی هم مثنوی «شیرین و فرهاد» مشهور است که از مثنویهای عشقی این دوره شمرده می‌شود که در واقع مکمل کار وحشی است.^۲ ولی به پای مثنوی ناتمام وحشی بافقی نمی‌رسد.^۳ از او مثنوی «بزم وصال» هم به سبک و سیاق

۱ - حدیقه الشعراء، ج ۲، ص ۹۳۷

۲ - شعر در عصر قاجار، ص ۹۶، حدیقه الشعراء، ج ۳/ص ۱۹۹۰.

۳ - رضاقلی خان اشعار وصال را بر اشعار وحشی ترجیح داده است. رک: مجمع الفصحاء، ج ۶/ص

شاهنامه در دست است که شامل هفت هزار بیت است. همچنین «سفینه النجاة» هم نام مثنوی ناتمامی از اوست. مثنوی «خلاصة الافتضاح» یغمای جندقی، «جلایرنامه» قایم مقام فراهانی و «عارفنامه» ایرج میرزا که به تقلید از «جلایرنامه» قایم مقام است و البته از آن بهتر و لطیف‌تر می‌باشد و «زبدة الاسرار» و «تفسیر صفی» صفی علیشاه که اولی در واقعه کربلا و دیگری در تفسیر قرآن مجید است و مثنوی «طاقدیس» از ملا احمد نراقی که در جای دیگر به بحث درباره آن پرداخته‌ایم، از مشهورترین مثنویهای دوره بازگشت به حساب می‌آیند و اگر بخواهیم که این مجموعه کامل باشد، باید براین تعداد، مثنویهایی مانند «انوار الولاية» بر وزن و به تقلید از مخزن الاسرار نظامی، مثنوی «خرم بهشت و هشت بهشت» رضاقلی خان هدایت و مثنویهای دیگر از شاعران دیگر را هم افزود که هیچ یک از نظر ارزش ادبی در خور نام و یاد نیستند.

بنابراین از میان مثنوی‌گویان این دوره آذر از شاعران دوره اول و صبا از شاعران دوره دوم بازگشت ادبی و ایرج میرزا از شاعران دوره بیداری ممتازند.

رباعی و قطعه نیز از قالبهای دیگری است که مورد توجه شاعران این دوره قرار گرفته که مانند قالبهای دیگر تحت تأثیر قطعات و رباعیات قدماست. اما در هیچ یک از این دو قسم شعر، بخصوص در رباعی، شاعری شهرت نیافت. اما در قطعه به لحاظ لطافت موضوعاتی مانند مطایبه و هجو، اشعار خوبی سروده شد که با قطعات گذشتگان برابری می‌کند. قطعات شهاب ترشیزی و یغمایی جندقی از این دسته است.

مسمط نیز از قالبهایی است که در این دوره بخصوص در عصر قاجار رواج فراوان یافته است و شاعرانی مانند قآنی، وقار، فرهنگ و داوری مسمط‌های زیبا سروده‌اند. از میان ایشان قآنی و داوری جای دیگر دارند. سخن سرایانی که به مسمط مایل بوده‌اند، بیشتر منوچهری را مورد نظر داشته‌اند که نمونه اشعارشان را باید در دیوانها و تذکره‌های این دوره یافت.

۷- سیری در احوال و آثار
مشهورترین شاعران دوره
بازگشت

مشتاق اصفهانی

میر سید علی مشتاق اصفهانی از سادات حسینی و از دانشمندان نامی اصفهان در حدود سال ۱۱۰۱ هجری قمری متولد شد و بنا به قول آذر، «از کودکی پا به دایره نظم نهاده، به غزل سرایی و رباعی گویی بیشتر مایل بود.» و بعد از اندک مدتی گوی سبقت از همگان ربوده و بر مقام استادی نشسته و پیشگامی نهضت بازگشت را عهده دار شده است.

انجمن ادبی مشتاق

مشتاق که از دوره جوانی به نظم اشعار، رغبتی تمام داشت و مضامین بلند را در شعار خود خوش می‌نشاند، با همراهی شاعران معاصر و مصاحبان شاعر خود تصمیم به تشکیل انجمنی ادبی گرفت که قطعاً مولود فکر او بوده است. در این انجمن که بزرگان از ادبا و شعرای اصفهانی شرکت می‌کردند، به نقد و بحث درباره شعر و اشعار سروده شده شاعران می‌پرداختند و شاگردانی را به سبک و سیاق پیشینیان سوق و از گردش به گرد سبک هندی پرهیز می‌دادند، از کسانی که در این انجمن حضور می‌یافته و شاگردی مشتاق می‌نمودند، هاتف و رفیق و آذر و عاشق را می‌توان نام برد که همگی نسبت به استادی مشتاق معترف و به شاگردی خود مفتخرند:

آذر! به همه عمر به شاگردی مشتاق

نازم، که به استادیش استاد ندیدم

اکثر شعرای دیگر این عصر هم مانند آذر، «قواعد نظم و نثر» را که همان اصول سبک قدماست از او آموختند و بعد از مرگش که به سال ۱۱۷۱ هـ اتفاق افتاد، هاتف و صهبا و آذر که شاعری خود را مدیون مشتاق می‌دانستند، به جمع و تدوین دیوان استاد خود

همت کردند و طریقه او را دنبال نمودند.

شاعران و ادیبان و تذکره نویسان هم عصر مشتاق او را ستوده‌اند. محمود میرزا قاجار، تلویحاً او را «سید الشعراء» دانسته^۱ و اختر در تذکره معروف خود او را «اکابر شعرای عظام و اماجد فصحای ذوالاحترام» خوانده است^۲ و عبدالرزاق خان دنبلی که ضمن تعریف از مشتاق در حق شاعران سبک هندی بویژه صائب کم لطفی و بی انصافی نموده است، می نویسد: «چون بساط چمن نظم، از خیالات خام شوکت و صائب و وحید و مایشابه بهم و از استعارات بارده و تمثیلات خنک لگدکوب شد و یکبارگی از طراوت و رونق افتاد، مشتاق به تماشای گلزار نظم آمده و طومار سخن سرایی آن جمع را چون غنچه به هم پیچیده و بساط نظم که خود در آن صاحب سلیقه بود و آن روش ضمیری و نظیری است بگسترانید؛ بر سر شاخسار سخن نواها ساخت و نغمه‌ها پرداخت. عندلیبان خوش نوای عصر او را مقتفی آمدند.»^۳

سبک مشتاق

مشتاق مانند بیشتر شاعران دوره بازگشت صاحب سبک خاصی نیست و تنها هنرش احیا و بازگشت به سبک عراقی است. از معتقدات اوست که «بر شاعر واجب است که در غزل به سعدی شیرازی و در قصیده به انوری و در رزم به فردوسی و در بزم به نظامی و در قطعه به ابن یمین و در رباعی به عمر خیام، اقتدا نماید، ورنه جاده خطا پیماید...»^۴ وی که با شوری هر چه تمامتر در انهدام سبک هندی می‌کوشید، به ساختن اشعاری به سبک سعدی و حافظ همت می‌کرد. به طوری که اغلب غزل‌های خوب آنان را استقبال کرده است. از میان قالب‌های شعر، بیشتر به غزل و رباعی پرداخته و گهگاه به قصیده هم روی آورده و در سرودن آنها ذوق و شوقی از خود نشان داده است و از عهده کار خوب بر آمده است. در میان اشعارش مضامین بکر و صنایع بدیع به چشم می‌خورد که شعرش را جلوه‌ای خاص می‌بخشد.

۱ - سفینه المحمود، ج ۱ / ص ۲۹۵

۲ - تذکره اختر، احمد بیگ متخلص به اختر، ص ۱۶۸

۳ - حدائق الجنان، سبک شناسی بهار، ج ۳ / ص ۳۱۸

۴ - محمد مظفر حسین، تذکره روز روشن، ص ۷۳۸، مقدمه دیوان

صبح شد ساقی بشو ز آئینه رو زنگ خواب
جام زرین را به دور انداز همچون آفتاب
تشنه فیضی منه جام می از کف تا به هم
الفت شیر و شکر دارند، صبح و آفتاب
زاهد و سجاده تقوی الی یوم النشور
دست ما و دامن ساقی الی یوم الحساب
چهره منما یا مکن منع من از دیدن که هست
تشنه کامی را نمودن آب و کردن منع آب
سقف گردون پست و عالم کم فضا، من تنگدل
تا به کی باشم خدایا در پس این نه حجاب...^۱
شعر او اگر چه ساده و روان است اما گهگاه تعقید و پیچیدگی هم دارد:
روزی که شد دل ما روشن ز صیقل عشق
آئینه بود در زنگ، جام جهان نما را
(دیوان، ص ۷)
رضا باغی بود کانجا ز آبش سبزه می روید
چو خطی کز عذار لاله رخساران شود پیدا
(دیوان، ص ۹)
گشت آئینه صفت، خاک چمن عکس پذیر
که ز صقیل گری ابر، غبار آخر شد
(دیوان، ص ۴۹)
دانی چه نشئه در سرما از خیال تست
در ساغر تو باده اگر زین کدو کنند
(دیوان ص ۵۰)
بهر شکار خوبان، آهی به دل ندارد
پر صید دست ما را خالی ز تیر ترکش

(دیوان، ص ۷۱)

در طلسم محنت افتادم ز حفظ آبرو

من گره این آبرا بیهوده چون گوهر زدم

(دیوان، ص ۷۶)

وای بر مور در آن عرصه که چون نقش قدم

از لگد کوب شود سرمه تن پیل تنان

(دیوان، ص ۹۰)

رازها روشن شود مشتاق از او، گویا که هست

ساغر گیتی نما، آئینه زانوی تو

(دیوان، ص ۹۴)

ز آهم رفت اثر، افغان که در کارم شکست آمد

از این رایت که بهر فتح می افراشتم روزی

(دیوان، ص ۱۰۴)

همچنین در شعر او گاهی اصطلاحات عامیانه و الفاظ بازاری هم به کار گرفته شده

است مانند:

ارزان به کف افتادن:

گوهر وصلت مرا کی به کف ارزان افتاد

بهر تو کردم تلف من همه اندوخته را

(دیوان، ص ۹۶)

با کسی سر کردن:

من کیم تا با تو ای آتش طبیعت سر کنم

شعله را در پیچ و تاب آرد ز تندی، خوی تو

(دیوان، ص ۹۴)

به حال کسی پرداختن:

حال مرا شنید و نپردازم به حال

در دم به او رسید و به دردم نمی رسد

(دیوان، ص ۳۶)

بخیه، رفو، چاک سینه

منت چرا ز بخیه کشم بهر چاک دل

کین چاک سینه نیست که او را رفو کنند

(دیوان، ص ۵۵)

به درد کسی رسیدن:

داند مریض خویشم و آسوده خواندم

من در گمان اینکه به دردم نمی‌رسد

(دیوان، ص ۳۶)

جنس کساد:

فغان ز جنس کساد وفا که می‌باید

ز سود آن نظر از قحط مشتری برداشت

(دیوان، ص ۲۶)

از ویژگیهای دیگری که در شعر او مشهود است، ترکیبات خاص اوست. مثل:

آتش سودای عشق:

غیر ازین چیدم چه گل از آتش سودای عشق

کاخر از سر تا به پا زین داغ فرسودم چو شمع

(دیوان، ص ۷۲)

آه بادیه گرد:

مشتاق تا فتاد ز هجر آتشم به جان

برقی به آه بادیه گردم نمی‌رسد

(دیوان، ص ۳۶)

اشک سبک عنان:

چه داند آنکه ندیدست ترکتازی سیل

بمن چه می‌کند اشک سبک عنان بی‌تو

(دیوان، ص ۹۳)

اکسیر قناعت

مده مشتاق زنه‌ار از کف، اکسیر قناعت را

که از وی کار خود را سکه برزر چون درم‌کردی

(دیوان، ص ۱۰۷)

بخت سبز:

مرا بخت سبز از فلک دوش بود
که آن سرو نازم در آغوش بود
(دیوان، ص ۴۷)

و دهها ترکیب دیگر که ذکر نمونه‌های بیشتری از آن مجال دیگری می‌طلبد.^۱
توجه به مسایل اجتماعی و استفاده از تجربه‌های طبیعی از خصوصیات دیگری
است که در شعر مشتاق از سایر شاعران دوره بازگشت بیشتر به چشم می‌خورد:
ندانی گر ز حرمان زلال وصل خود حالم
بیا بنگر طپان در خاک، این لب تشنه ماهی را
(دیوان، ص ۳)

زسوز هجر دانی حال بی تابان خویش از تو
در آتش دیده‌ای ریزد کسی مشت سپندی را؟
(دیوان، ص ۴)

ز جنبش کرد مژگان حال چشم‌ت را بیان، اما
ز بی تابی نبض، احوال بیماران شود پیدا
(دیوان، ص ۹)

عنان دل به کف کودکی بود مارا
که میکشد ز ستم مرغ رشته برپا را
(دیوان، ص ۱۴)

هم به ما رحم آورد آن شعله خو
سوزد آتش را اگر دل بر کباب
(دیوان، ص ۱۸)

ز برق نیست غم مزرع مرا، مشتاق
ز تاب تشنگی آتش به حاصل افتاده است

۱ - برای دیدن نمونه‌های دیگر، رک: پژوهشی در سبک هندی و دوره بازگشت ادبی، احمد خاتمی، تهران، بهارستان ۱۳۷۱

(دیوان، ۳۲)

از آن غم را دل ما خانه باشد
که آن جغد است و این ویرانه باشد
(دیوان، ۴۴)

تمثیل و ارسال المثل هم در شعر او فراوان است:
جدا ز آن شاخ گل گردد دلم هر لحظه بر شاخی
چون نو پرواز مرغی کو کند گم آشیانش را
(دیوان، ص ۳)

دستم تو گیر یا رب، کز رنج خار داری
محمل نشین چه داند حال برهنه پا را
(دیوان، ص ۷)

ز تیغ جورث آن سرها که در هر وادی افتاده
شماری، گر توانی بشمری ریک بیابان را
(دیوان، ص ۱۰)

رهین منت دون همتان مشو که به تن
ز پیل ورتوان ناز جوهری برداشت
(دیوان، ص ۲۶)

خوبان سزد که پنجه به خونم فرو کنند
هر چند میکنند، نکویان نکو کنند
(دیوان، ص ۵۵)

به هر حال باید سهم مشتاق را که سعی او در تعلیم اسلوب قدما به مستعدان و جوانان و آشنا کردن آنها به رموز شاعری مطلوب بود، بیشتر از دیگران دانست.

در واقع تلاش مشتاق و یاران اوست که توسط تربیت یافتگان آنها به دوره‌های بعد منتقل شد. خاصه که سید محمد سحاب، اولین مجتهد الشعرای عصر خاقان فرزند هاتف بود، و شرر بیگدلی، فرزند آذر، در اوایل عصر قاجار به شاعری اشتغال داشت و فتحعلی خان صبای کاشی، ملک الشعرای درگاه خاقان، شاگرد صباحی به شمار می‌آمد.

بدین طریق کسانی که اواخر دوران فترت بعد از نادر را به دوره قاجار وصل کردند و

مثل فتحعلی خان صبا و میرزا بزرگ قایم مقام در پایان دوره لطفعلی خان زند به دستگاه آقا محمد خان قاجار وارد شدند طریقه مشتاق و صباحی را به نسل سروش و قآنی رسانیدند و بدینگونه نهضت بازگشت به سبک قدما در دوره بعد به یک مکتب ادبی رایج تبدیل شد.^۱

مشتاق در سال ۱۱۷۱ در شهر اصفهان در گذشت. رفیق ماده تاریخ فوت وی را چنین سروده است:

بهر تاریخ او نوشت رفیق

جای مشتاق در جنان بادا

پیکر او را در تکیه شیخ زین الدین اصفهان به خاک سپردند و این رباعی را بنا به وصیتش بر سنگ مزارش نقش کردند.

پیدا چو گهر ز قطره آب شدیم

و آنگاه نهان چو در نایاب شدیم

بودیم به خواب در نیستان عدم

بیدار شدیم و باز در خواب شدیم^۲

دیوان غزلیات و قصاید و رباعیات مشتاق که با مقدمه حسین مکی در تهران به چاپ رسیده است مشتمل است بر سیصد و بیست و پنج غزل، چهار قصیده، دو ترجیع بند، دو ترکیب بند و دو بیست و بیست و دو رباعی و قطعات کوتاه و بلند، با مقدمه‌ای نسبتاً مفصل درباره ادبیات و شرح حال مشتاق و نقد و نظری غیر منصفانه از سبک هندی که حکایت از نوعی تعصب می‌کند و از حوزه بحثهای علمی و تحقیقی به دور است. نویسنده که در ضمن بحث معترف به وجود اشعار نغز در شعر شاعران سبک هندی شده ولی از آوردن نمونه‌ها صرف نظر کرده، با لحنی بسیار تند و ناپسند به مذمت سبکی پرداخته است که حدود دو بیست و پنجاه سال بر مرز و بوم این مملکت و حتی خارج از آن سایه گستر بوده و شاعران خوش ذوق و با قریحه و آتشین مقالی چون صائب و عرفی و کلیم و نظیری و ... را در خود پروانده است.^۳

۱ - رک: سبیری در شعر فارسی، ص ۱۵۴

۲ - بهار و ادب فارسی، ج ۱ / ص ۵۵، مقدمه دیوان، صفحه چهل و هفت.

۳ - رک: مقدمه دیوان به قلم حسین مکی تهران.

از این ار اوست:

گر صبر کار به سامان شود، نشد
طالع به حکم و بخت به فرمان شود، نشد
یا آنکه ترک او به جفا دل کند، نکرد
یا آنکه اوز کرده پشیمان شود، نشد
یا جان ز دام کفر خط او رهد، نرست
یا آن فرنگزاده مسلمان شود، نشد
یا همچو شمع آتش هجرت کشد، نکشت
یا گلخن فراق گلستان شود، نشد
یا ذوق شهد وصل تو از دل رود، نرفت
یا عادت بتلخی هجران شود، نشد
یا خود به کوی وصل تو دل ره برد، نبرد
یا جذبه تو سلسله جنیان شود، نشد
مشتاق یا به راه غمت جان دهد نداد
یا مشکل فراق تو آسان شود، نشد

* * *

خوش آنکه مرا وصل تن سیمتی بود
در دستم ازین باغچه سیب ذقنی بود
بودم به گلی خوش دل و چون مرغ اسیرم
نه حسرت باغی نه هوای چمنی بود
میگشت دلم شب همه شب گرد چراغی
سرگشته نه پروانه هر انجمنی بود
آگاه نبودم ز شب تیره عشاق
در گوش دلم قصه هجران سخنی بود
کی داشت دلم حسرت یک بوسه که چون خال
این گوشه نشین ساکن کنج دهنی بود

نی نی غلطم ابن همه، مشتاق فسانه است
 کی دامن وصلی به کف همچو منی بود
 از تنگی دل نیست به لب ره نفسم را
 یارب کند آگاه که فریاد رسم را
 در وصلم و از هجر بود ناله زارم
 آویخته صیاد به گلین قفسم را
 نالم ز پی ناقه‌اش اکنون که ندیده‌است
 خاموش نشینده محمل جرسم را
 درمانده خاشاک تنم کو مدد اشک
 شاید که به سیلاب ده مشیت خسم را
 از من حذر ای آینه رو چند که چون صبح
 از پاکسی دل نیست غباری نفسم را
 آن یکه سوارم که به میدان محبت
 عشق از ازل آورده به جولان فرسم را
 مشتاق من و ناله که جز ناله کسی نیست
 کز بی کسی من کند آگاه کسم را

آذر بیگدلی

لطفعلی بیگ ابن آقاخان بیگدلی شاملو، متخلص به آذر، از سر آمدان شاعران و ادیبان قرن دوازدهم هجری است که در «یکساعت و کسر صبح شنبه، هشتم ربیع الثانی در سنه ۱۱۳۴» در اصفهان متولد شد و با ظهور فتنه افغان «تمامی خانواده به دارالمومنین قم هجرت کرده، چهارده سال عمر را در آنجا گذرانیده و در اوایل جلوس نادری به دارالعلم شیراز حرکت...» کرده‌است.

آذر در ضمن شرح حال خود در آتشکده اشاره می‌کند که پس از بازگشت از سفر حج و عتبات عالیات بنا را بر ماندن در اصفهان که وطن آباء و اجداد او بود، گذاشته، و بعد از قتل نادر چندی در سلک ملازمان رکاب علিশاه و ابراهیم شاه و شاه سلیمان و شاه اسماعیل بود تا اینکه «از انقلاب زمانه دید آنچه دید و کشید آنچه کشید»، سرانجام در سال ۱۱۸۸ به لباس فقر در آمد و به خدمت جمعی از افاضل علما و عرفا و اعظم شعرا

رسد « بعد از استمداد از فیض صحبت هر یک... و به سبب وزن فطری و شوق جبلی، به گ... عر مایل [شد] و بیشتر قواعد نظم را از یگانه افاق میر سیدعلی مشتاق استفاده کرده» و از شاعران پرکار و پر آوازه زمان خود شده است تا آنجا که شاعران هم عصرش همه با احترام از او یاد کرده و تذکره نویسان این دوره از او با جلالت قدر نام برده‌اند.

میرزا ابولحسن غفاری صاحب کتاب «گلشن مراد» پس از آنکه او را نتیجه الامراء و الخوانین و افصح الشعراء و المتأخرین خوانده‌است، به شرح حال او پرداخته و نوشته است: «در مبادی حال به قدر هفت هزار بیت بسان جواهر بی مثال از گنجینه خیال بر آورده، در زمان ظهور علیمردان خان و نهب و تاراج اصفهان مفقود و از میان رفته، دیری به این علت، طوطی ناطقه آن جناب از طرز سخن سازی و عندلیب طبع نواسنجش، از شور نغمه پردازی افتاده، بعد از آن به خواهش بعضی از دوستان سخندان و به تکلیف جمعی از آشنایان و با خردان، گلستان طبع را از طراوت گلهای گفتن اشعار، زیبی تمام و سراستان خیال را از نظارت ازهار ریاحین آبدار آرایش در کلام داده، کتاب «یوسف و زلیخا» یی به شیرازه نظم در آورده، بعد از آن غزلهای عاشقانه شیرین و سفتن جواهر قصاید بلند پایه رنگین پرداخته...»!

عبدالرزاق بیگ دنبلی نیز در ضمن شرح حال توأم با احترامی که از آذر به دست می‌دهد، او را سر آمد فصیحای زمان و بلغای دوران دانسته و گفته است: «از هیچیک از معاصرین خود بلکه از شعرای متقدمین کمتر نبوده و شعر را خوب می‌فهمیده و سلیقه بستن مضمون او را هیچیک نداشته و در شعر شناسی مسلّم بوده...»!

تذکره‌های دیگری هم که در این دوره از آذر یاد کرده، چیزی افزون بر مطالبی که در «گلشن مراد» و «تجربة الاحرا» آمده است ندارند و گاه مضامین و کلمات و ترکیبات هم یکی است و تقریباً همگی از نوشته خود آذر که در آتشکده آمده است استفاده کرده‌اند. آذر چندین تخلص داشته است در جوانی «واله» تخلص کرده و سپس «نکست» و سرانجام «آذر» را برگزیده است گر چه بعضی او را «محروم» هم دانسته‌اند.^۱

آذر و بازگشت ادبی

بعد از سقوط صفویه و اوضاعی که به جهت شورش افغان و بعد جهانگشایی نادر

۱ - غفاری، میرزا ابولحسن. گلشن مراد. تهران،

۲ - رک: دنبلی. عبدالرزاق بیگ. تجربه الاحرار و تسلیة الابرار، ص ۱۱۷۴ به بعد

۳ - رک: تاریخ تذکره‌های فارسی. احمد گلچین معانی. ذیل آتشکده

رخ داد، دورانی را باید دوره انحطاط شعر و ادب دانست که تا رونق حکومت کریم خان ادامه یافته است.

بنیاد شعری که در دوره صفوی گذاشته شد، در اواخر حکومت ایشان و در همین دوره انحطاط به سستی گرایید و پریشان‌گویی و یاوه‌سرایی جای اشعار لطیف و مضامین ظریف شاعران عراقی و بعضی از مشاهیر سبک هندی را گرفت و فکر تحولی را در ذهن شاعران این دوره ایجاد کرد که در دوران زندیه پایه‌های آن نهاده شد و چند تن از شعرای مشهور اصفهان، مانند سید محمد شعله، میر سید علی مشتاق، میرزا نصیر اصفهانی و عاشق اصفهانی و هاتف اصفهانی و از جمله آذر بیگدلی قدم در این کار گذاشتند.

گرچه آذر در آتشکده، بنیانگذار بازگشت را مشتاق می‌داند و می‌نویسد: «بعد از آنکه سلسله نظم سالها بود که به تصرفات نالایق متأخرین از هم گسیخته، به سعی تمام و جهد مالا کلام او (مشتاق) پیوند اصلاح یافته و اساس شاعری متأخرین را از هم فرو ریخته، بنای نظم فصیحی بلاغت شعار متقدمین را تجدید کرد»^۱ اما بعضی از تذکره‌نویسان خود آذر را بنیانگذار مکتب بازگشت دانسته‌اند. که مسلماً نادرست است.

سبک آذر در شعر، چنانکه در سبک شاعران این دوره اشاره کردیم بیشتر متمایل به مشهورترین شاعران سبک عراقی و خراسانی است و کمتر از خود ابتکاری نشان داده است. در غزل بیشتر از سعدی و حافظ و کمتر از آن دو، از مولوی و عراقی و جامی و کمال اسماعیل پیروی کرده و در قصیده پردازی اگر چه گاهی سخنش یادآور رودکی است ولی به گفته ملک الشعرای بهار، قصیده را مانند ظهیر فاریابی گفته است.^۲ رباعی را به تقلید از خیام و مثنوی یوسف و زلیخا خود را به پیروی «جامی» سروده و در ساقی‌نامه به استقبال حافظ رفته است.

آثار آذر

از آذر بیگدلی کتابی به نام آتشکده در شرح حال شعرای ایران در دست داریم که در بخش تذکره و تذکره‌نویسان معرفی شده است.^۳ دیگر «دفتر نه آسمان» است که در شرح حال شعرای معاصر نوشته و دیوان اشعار که حاوی غزلیات و قصاید و رباعیات و

۱ - آتشکده آذر، به تصحیح دکتر سید جعفر شهیدی

۲ - مجله ارمغان به سال ۱۳، شماره ۸، مقاله بازگشت ادبی

۳ - نگاه کنید بخش تذکره و تذکره‌نویسان از همین کتاب.

مثنویهای اوست، و مثنوی یوسف و زلیخا که ابیات آنرا تا دوازده هزار بیت ذکر کرده‌اند که از این مثنوی فقط نزدیک هزار و پانصد بیت را خود آذر در آتشکده آورده‌است.

از آثار دیگرش ساقی نامه است که با بیت زیر شروع می‌شود:

بیای ساقی، آن جام خورشید فام

که مانده است بروی ز جمشید نام...^۱

و متأثر است از ساقی نامه حافظ بامطلع:

بیای ساقی آن کیمای فتوح

که باگنج قارون دهد عمر نوح...^۲

از آثار دیگر او «مغنی نامه» است که سی و یک بیت آن در دیوان و در تذکرهٔ پیمانه آمده‌است بامطلع:

بیای نایی آن نی که دهقان برید

زهر پرده‌اش تنگ شکر درید...

از آذر ابیاتی هم به زبان ترکی جغتایی به جای مانده که از نظر شعر و هنر شاعری از اشعار خوب ترکی به حساب می‌آید. تعداد اوزان و تنوع قالبهای شعری در دیوان آذر قدرت و مهارت شاعری او را، گواهی صادق است. انتخاب اوزان شعر که با مضامین و معانی ابیات هم آهنگ است، ذوق و سلیقه آذر را نشان می‌دهد. استفاده از ضرب‌المثلها و امثال و حکم که گهگاه با کمال مهارت در شعر آذر جای خود را یافته، آذر را شاعری تعلیمی و اجتماعی معرفی می‌کند. در شعر او صنایع ادبی نیز جلوه‌گر است و تشبیه و استعاره و مجاز و کنایه و تعریض و مقابله، تضاد و تکرار و ... در اشعارش موج می‌زند. مثلاً در مدح امیرالمومنین علیه السلام سروده‌است:

ای سوده بر در توجبین مه، سر آفتاب

ناز تو هم به ماه رسد، هم بر آفتاب

از نسبت رخ تو که ماهی است مهرش

شد نور بخش ماه و ضیا گستر آفتاب

هر جا که ماه روی تو طالع شود، بود
با آن همه ضیا ز سها کمتر آفتاب...^۱

نمونه‌های دیگر:

به غنچه شکرین و به نرگس نگرانش
تبسم و نگه آشکار و پنهان داد
به لعل کم سخنش، شوق خنده داد آنقدر
به جزع کم نگهش، میل غمزه چندان داد
به دور غبغبش از زلف رشته‌ها آویخت
ز سیم، گویش و از مشک ناب چوگان داد^۲

و یا در مدح علی بن موسی الرضا (ع):

از درج دُرت، طعنه زند لاله به یاقوت
وز برگ گلت، خنده زند گل به شکر بر
داد ایزدت از لطف، یکی حقه یاقوت

انباشته آن حقه به سی و دو گهر بر...^۳

که در آن درج دُر را به جای دهن و برگ گل را به جای رخساره به کار برده‌است و در
بیت دوم، حقه یاقوت را به جای دهن و سی و دو گهر را برای سی و دو دندان به کار
گرفته‌است.

و یا:

ز خسرو تلخ شد فرهاد را چون کام دانستم
که شیرین کام خسرو نیز از شیرین نمی‌ماند
از ویژگیهای دیگری که در شعر آذر، و بعضی دیگر از شاعران دوره اول
بازگشت یافت می‌شود و مستقلاً به آنها اشاره شده‌است، تأثیرپذیری از شاعران سبک
هندی است که شعر آذر هم به خصوص در مثنوی یوسف و زلیخا، از آن مستثنی نیست.
یکی از ویژگیهای سبک هندی استفاده از اصطلاحات و مثلث‌های رایج است که بسیار
مورد استفاده آذر قرار گرفته است مانند: خاک بر سر کردن در بیت زیر:

در گذرگاهی دگر، چاکلی به دل خواهیم زد
بر سر راهی دگر، خاکی به سر خواهیم کرد
(آذر، ص ۱۹۳)

و یا کیسه خالی بودن و دکان پر بودن در این بیت:
خالی است کیسه‌ات چو ز نقد وفا، چه سود
ما را اگر ز مستاع محبت دکان پر است
(آذر، ص ۱۷۵)
و یا بهره‌مندی از تجارب طبیعی و مسائل اجتماعی که از ویژگی‌های دیگر سبک
هندی است:

فتاده از پی دل، کبودکان و غوغایی است
تو هم بیا به تماشا که خوش تماشایی است
(آذر، ص ۱۷۷)

شب آدینه، بر مستان چنان است
که روز شنبه بر طفلان مکتب
(آذر، ص ۱۷۳)

چون شاخ گل به پهلوی من تا نشست، خاست
چون ماه نو، بدیده من تا نمود، رفت
(آذر، ص ۱۸۳)

آذر در قافیه‌پردازی نیز مهارتی از خود نشان داده است و معمولاً ردیف‌ها و قافیه‌ها
در اشعار او موزون و آهنگین است و در آنجا که اشعارش دارای قافیه داخلی است
شعرش طراوتی دیگر می‌یابد:

دارای عجم، مملکت آرای کی و جم
گردن زن بیدادگران، دادگرزند

* * *

ما همه شیرین پرست لیک دریغاکه هست
کوکب فرهاد پست، اختر خسرو بلند
در وزن شعر هم آذر از کسانی است که بیشترین اوزان شعری را به کار گرفته و اوزان
را متناسب با مضمون آورده است.

از معاصران آذر، هاتف و صباحی از همه مشهورتر و به آذر نزدیکترند گرچه دوستان قلم و قدم دیگری هم مانند محمد خیاط عاشق اصفهانی، محمد تقی صهبا، ملا حسین رفیق اصفهانی، عبدالمجید درویش طالقانی برای او ذکر کرده‌اند^۱ که غالباً بین آنها مشاعره و مکاتبه وجود داشته و اشعاری در مدح و وصف یکدیگر سروده‌اند.

وفات آذر در سال ۱۱۹۵ ه^۲ در شهر قم اتفاق افتاده است^۳

هاتف در غزلی نه بیتی بامطلع:

بلبل گویای این باغ، آذر از جور سپهر

لب فرو بست از نوای زندگی ناگاه، آه،

ماده تاریخ فوت شاعر را در بیت آخر آورده است:

کلک هاتف از پی تاریخ سال رحلتش

زد رقم از (بلبل گویای این باغ آه، آه) = ۱۱۹۵

و صباحی در فوت او سرود:

نوشت کلک صباحی برای تاریخش (مقام آذر بادا بسایه طوبی) = ۱۱۹۵

نمونه‌هایی از اشعار او:

شب هجران، نمیدانم ز پی دارد سحر یا نه؟!

و گگر دارد سحر، آه سحر دارد اثر یانه؟!

بروز بد مرا ز آغاز کار افکند عشق، امّا

نمیدانم که خواهد داشت روزی زین بتریانه؟!

اگر بیتابی خود در فراق آن سفر کرده

نویسم سویش، آیا خواهد آمد از سفر یا نه؟!

و گر دانم نخواهد آمدن، چون نامه بنویسم

ندانم راه خواهد برد مرغ نامه بر یا نه؟!

۱ - رک: مقدمه دیوان آذر، ص هشتاد و هشت و تذکرة‌های مربوط به این دوره.

۲ - در تاریخ وفاتش کمتر اختلاف است ولی بعضی از تذکرة‌ها مانند نگارستان دارا، ۱۱۹۶ ه را برگزیده‌اند.

۳ - دیوان آذر به اهتمام مرحوم دکتر سید حسن سادات ناصری و دکتر غلامحسین بیگدلی مشتمل بر بیست و هشت قصیده و دو بیت و هفت غزل و شصت و سه قطعه و دو ترکیب بند و یک ترجیع بند و صد و هشتاد و پنج رباعی و مثنویها و ساقی‌نامه و مغنی‌نامه و ابیات پراکنده در سال ۱۳۶۶ به همراه مقدمه‌ای پر از اغلاط چاپی و غیر چاپی، از سوی انتشارات علمی به چاپ رسیده است.

و گسر از سوز دل انشا کنم مکتوب، حیرانم
که خواهد سوخت مرغ نامه بر را بال و پریا نه؟!
و گسر قاصد برد مکتوبی از من سوی او پنهان
ز مضمونش دهد یا رب رقیبان را خبر یا نه؟!
و گسر خواند نهان از دشمنان غمنامه‌ام، آیا
دهد رخصت که بوسم در گهش بار دگریانه؟!
و گسر افتد گذارم بر سر کویش، در این فکر
که: دربانان برویم باز می‌بندند در یا نه؟!
و گسر دربان دهد راهم، ز بیم غیر آنجا هم
نمیدانم توان گردیدش بر گرد سر یا نه؟!
و گسر گرد سرش گردم، زیاری و سپارم جان؛
ندانم افتدش بر نعمش از رحمت نظر یا نه؟!
و گسر آذر سپارد جان بخاک کوی او، یاران
ندانم افتدش بر تربتم گاهی گذریا نه؟!
* * *

جان اسیران سوختی، از کس برآمد دود؟ نه!
خون‌غریبان ریختی، دستت بخون‌آلود؟ نه!
هر کس میان گفتگو، شد درد خود را چاره جو؛
منهم غم خود پیش او، می‌گویم، اما زود، نه!
سهل است، ای نامهربان، با ما نباشی سرگران؛
در دوستی ما زیان، در خصمی ما، سود، نه!
گر ریختی ای نازنین، خون مرا از تیغ کین
از دوستان اکنون ببین، یک کس ز تو خشنود، نه!
صد جرم از دشمن فزون، دیدی شدت از دل برون
او را که خواهی ریخت خون، جرمیش خواهد بود؟ نه!

در حشر، چون خواری کشان، خواهند داد از مهوشان
امروز آذر را نشان، جز چشم خون آلود نه!

هاتف اصفهانی

سیداحمد هاتف، نسباً از سادات حسینی است و اصل خاندان او چنانکه از تذکره «نگارستان دارا» و «تذکره محمدشاهی» برمی آید، از اهل «اردوباد» آذربایجان بوده است. که در زمان پادشاهان صفوی از آن دیار به اصفهان هجرت کرده و در این شهر سکنی گزیده اند. همین مسأله هم سبب شده است تا شاعر مورد بحث را به سرزمینهای آن سوی ارس منسوب دارند و چون مدتها هم در کاشان به سربرد او را کاشانی خوانند.^۱ هاتف در نیمه اول قرن دوازدهم هجری در شهر اصفهان متولد شد. و در سنین کودکی و جوانی بعد از گذراندن مقدمات به کسب علوم ادبی و طب و حکمت و ریاضی پرداخت و در ادب فارسی و عربی مهارتی یافت.

در طب تحت تأثیر میرزا محمدنصیر اصفهانی (متوفی به سال ۱۱۹۱) حکیم و طبیب و شاعر خوش ذوق و کم گوی معروف که به حکم کریم خان ملزم به ماندن در شیراز بود، قرار داشت و نسبت به او ارادت فراوان اظهار می نمود.^۲

در شاعری هم «مشتاق» را به عنوان استاد و مقتدای خود اختیار کرد، و در حلقه درس و بحث میرزانصیر و مشتاق، با صباحی بیدگلی و آذریگدلی دوستی و رفاقتی تمام یافت.

در مدتی که میرعبدالوهاب موسوی کلاتر اصفهان از جانب کریم خان حکومت اصفهان را داشت و مجلس او، محل تجمع شاعران گشت، هاتف تاحدی نیز به سبب تبخّر در طبّ مورد توجه و علاقه خاص حاکم که خود و خاندانش به حرفه طبابت منسوب بوده اند، واقع شد و تدریجاً نفوذ و قبول فوق العاده ای در محافل اعیان و اکابر شهر پیدا کرد.^۳ و از «اعزّه و اعیان» اصفهان شد. اما ماندن در اصفهان بعد از تغییر

۱ - دنبلی، عبدالرزاق بیگ، تجربه الاحرار... ج ۸ ص ۳۲۵ و ۳۲۶

۲ - میزان ارادت او را می توان از قصیده عربی او که برای نصیر سروده است، یافت. مطلع قصیده این است:

اخلائی خلوتی ابیت و دائیاً...

۳ - رک: با کاروان حله، ص ۳۱۷

تجانی طیبی نائباً دوائیاً

(رک: دیوان هاتف، چاپ نهم، ص ۱۷۸)

میرعبدالوهاب برایش خوشایند نیامد و به همراه دوست صمیمی خود، آذر، که در قم مستغلات و تعلقاتی داشت، به قم رفت و بعد از مدتی به همراه آذر، به کاشان سفر کرده و مصاحبت دوست دیگر خود، صباحی بیدگلی را یافتند و سالها در آن شهر با عزت و احترام زیستند و هر روز دوستی جان پیوندشان فزونی یافت به نحوی که مسافرت‌های طولانی آذر هم نتوانست از میزان دوستی آنها با یکدیگر بکاهد.

با صباحی هم دیدارهای دوستانه و مکاتبات منظوم داشته‌است و از قصایدی که برای یکدیگر سروده‌اند این معنا ظاهر است.

دوران زندگی هاتف مصادف است با شورش افاغنه به اصفهان و سقوط صفویه و هرج و مرج ناشی از آن که چیزی جز خرابی و ویرانی رابه دنبال داشت و نتیجه‌ای جز انحطاط فرهنگی را حداقل برای دورانی کوتاه به دنبال نیاورد، و در علم و ادب آن روزگار هم تأثیر گذاشت و زمینه را برای هرگونه فعالیت علمی و ادبی نامناسب کرد و هاتف که در هر دو زمینه علم و ادب نیازمند موقعیت مناسب بود، چاره‌ای جز شکوه و شکایت از قدر ناشناسیها و ناسپاسیها نداشت و دل‌خوش داشت که هنر خود بخصوص شاعری را چون دگران، دست مایه تأمین معاش نساخته‌است.

هاتف سالهای آخر عمر را در کاشان سپری کرده و مصاحبت صباحی را داشته و صباحی که در زلزله معروف کاشان زن و فرزندان خود را از دست داده بود، از حضور هاتف تسلی خاطر فراوان یافته‌است.

هاتف که داغ غم از دست دادن آذر تا پایان عمر بر دل او مانده بود از جدایی بسیار ناله کرده و این سوز و گداز و اندوه جدایی و شاید تألمات روحی صباحی بسیار در شعر او آخر عمر هاتف تأثیر گذاشته‌است تا آنجا که در «سالهای پیری هم عشق و آرزو به شعر او لطف و طراوت جوانی را می‌داد و او با این همه آرزوی مرگ می‌کرد و از اندوه جدایی ناله سر می‌داد:

چو نی نالدم استخوان از جدایی فغان از جدایی، فغان از جدایی
قفس به بود بلبل را که نالد شب و روز در آشیان از جدایی
کشد آنچه خاشاک از برق سوزان کشیده‌است هاتف همان از جدایی^۱
هاتف با آنکه کم‌گوی و گزیده‌گوست، اما پرآوازه‌ترین شاعر این دوران است و شاید

شهرت بیش از حد او به خاطر ترجیع بند معروفش باشد. به نظر می‌رسد که هاتف شعر را برای پاسخ به یک نیاز درونی می‌سروده است و از اینرو درحوزه شاعران حرفه‌ای یا نیمه حرفه‌ای قرار نمی‌گیرد.

شعر هاتف

هاتف در غزل شیوه سعدی و خواجه را که در عصر رواج سبک هندی متروک بود، احیا کرد و در قصیده به شیوه انوری و کمال اسماعیل نزدیک شد و تصرفهایی را در این شیوه‌ها کرد که نه فقط ناشی از ابتکار شخصی او بود بلکه تاحدی نیز اقتضای ذوق و ادراک هر عصری بود.^۱

به عربی هم اشعاری سروده است که سبب شده است تا او را «ثالث اعشی و جریر» بدانند.^۲

ترجیع بند او که باید از او به عنوان بلندترین شعر دوره بازگشت یاد کرد، یادآور ترجیعات شیخ فخرالدین عراقی است. شباهت وزن و معنای ترجیع بند هاتف یادآور دو ترجیع بند از عراقی است. که بند ترجیع آنها بدین گونه است.

که به غیر از خود در جهان کس نیست جز تو موجود جاودان کس نیست

* * *

که همه اوست، هرچه هست یقین جان و جانان و دلبر و دل و دین.^۳
با این حال سادگی و روانی کلام هاتف و لطافت و ذوق خاص او در این ترجیع بند، کار او را بر عراقی هم برتری می‌بخشد. هدف هاتف در این ترجیع بند بیان نوعی سیروسلوک از دیرمغان تا کلیسا و کوی باده فروش و اقلیم عشق و دست یافتن به یک حقیقت حاکم بر عالم هستی است که در تعبیر قدما از زمان ابن عربی به بعد، نام «وحدت وجود» یافته است. با این تفاوت که طرح و توضیح آن از جانب هیچیک از شاعران و عارفان و فلاسفه به سادگی و دلنشینی ترجیع بند هاتف، ننشسته است.

هاتف به سال ۱۱۹۸ وفات یافته و در شهر قم به خاک سپرده شده است.

از غزلیات اوست:

۱ - باکاروان حله، ص ۲۲۲

۲ - تجربه الحار: ج ۱/۳۲۸ و آتشکده، آذر، ص ۵۵۰

۳ - رک: دیوان عراقی، سعید نفیسی، ص ۱۲۴ - ۱۱۶

یک گریبان نیست کز بیداد آن مه، پاره نیست
رحم گویا درد دل بی رحم آن مه پاره نیست
کو دلی کز آن دل بی رحم سنگین نیست چاک
کو گریبانی کز آن چاک گریبان پاره نیست
ای دلت در سینه سنگ خاره بامن جور بس
در تن من آخر این جان است سنگ خاره نیست
گاه گاهم بر رخ او رخست نظاره هست
لیک این خون گشته دل را طاقت نظاره نیست
جان اگر خواهی مده تا میتوانی دل زدست
دل چو رفت از دست غیر از جان سپردن چاره نیست
کامیاب از روی آن مآهاند یاران وطن
بی نصیب از وصل او جز هائف آواره نیست^۱

صبحی بیدگلی

از شاعران دیگر نهضت ادبی، حاجی سلیمان صباحی است که در قریه بیدگل کاشان متولد شد. سال تولدش را هیچیک از تذکرها ثبت نکرده‌اند ولی سال وفات او را به خلاف آنچه در مقدمه دیوان آمده که «معلوم نیست»، سال ۱۲۰۷ نوشته‌اند و سحاب در مرگش ماده تاریخ زیر را ساخته است:

غرض کلک سحاب از بهر ضبط سال تاریخش

رقم زد «آه از ملک فصاحت شد سلیمانی»^۲
تذکره‌های دوره بازگشت از او به بزرگی، فصاحت و فضیلت یاد کرده‌اند، و او را «از اکابر فصحای بلاغت قرین و از معارف شعرای فصاحت آئین» و عالم به اکثر علوم رسمی بخصوص علم ریاضی دانسته‌اند.

در جوانی به زیارت بیت‌الله الحرام مشرف شده و «ثواب زیارت ائمه اثنی عشر نیز دریافته»^۳! و چنانکه از آثارش پیداست، روزگاری را هم در شیراز مقیم بوده است ولی

۱ - دیوان، ص ۸۴ و ۸۵

۲ - تذکره اختر، ص ۱۲۰، مقایسه شود با مقدمه دیوان به قلم احمد کرمی که می‌نویسد: «...زمان درگذشت او هم نامشخص است...» (ص ۱۳) - همان مآخذ، ص ۱۲۰

اکثر عمر را در بیدگل، زادگاهش سپری کرده‌است.
 صباحی را با هاتف و آذر، رفاقتی تام بوده‌است، از آثارش برمی‌آید که نسبت به آذر
 به دیده احترام بیشتری می‌نگریسته و شاید برای او حق استادی نسبت به خود قایل
 بوده‌است و در قصایدی او را ستوده‌است از جمله در قصیده‌ای بامطلع:
 کمان چرخ که تیرش یکی خطانکند
 بجز مرا هدف ناوک بلا نکند...
 می‌گوید:

بود ز لطف خدا گرچه رتبه تو، ولی
 خدا به هرکسی این رتبه را عطا نکند
 مدیح تو ز کجا و چو من کسی ز کجا
 که امتیاز ز هم نظم و نثر را نکند
 کجاست سعدی تا خامه‌اش نگاردمدح؟
 چه شد نظامی تا جز ثنا ادا نکند؟
 قلم بگیرد و جز مدحت تو ننویسد
 زبان گشاید و غیر از تو را ثنا نکند
 ولی به لطف تو امیدوار گردیدم
 و گرنه اینکه کس اینقدر هم خطانکند...^۱
 نسبت به هاتف هم اظهار علاقه شدید نموده‌است. هاتف که مدتی را درکاشان به سر
 برده‌است، ندیم و مصاحب مناسبی برای صباحی، بخصوص بعد از مصیبتی که در اثر
 زلزله معروف کاشان، بر او وارد شد، به حساب می‌آید.
 صباحی در قصیده‌ای به ستایش هاتف و اظهار تأسف از درگذشت آذربگدلی
 پرداخته و می‌گوید:

یارم از در درآمد از یاری	این به خواب است یا به بیداری
داده خوی بد از کف و مایل	به دلاسایی از دل آزاری
برغم غمزه‌های گوشه چشم	خنده کنج لب به غمخواری
دولب او زیاده عتابی	دورخ او ز غازه گلناری...

تا آنجا که:

ای جهان سخن مسخر تو گرچه منسوح شد جهاننداری
سرنگون گشت رایت فصحا با وجود تو درجهان آری
داد مولود مصطفی به حرم عزای ولات را نگون سازی
به تو آوردمی خود ایمان من کز سخن معجزی عیان داری
و بعد به رثای آذر می پردازد:

رفت تا آذر از جهان که برو بیند ایزد به چشم غفاری
از سموم تموز یاد دهد دردمناغم نسیم آذاری
در گلویم گره کند گریه خنده کبک‌های کهساری
نوک خارم خلاند اندر چشم چهره شاهدان گلزاری...
پاره‌های جگر فروریزد دامنم را اگر بیفشاری
شاید از جوهر لطیف هوا از تف آه من کند ناری...
هرچه از درد دل تو را گفتم اندکی گفته‌ام ز بسیاری
تویی انباز من دراین ماتم دانم آنرا گزاف شماری
هر دو زاریم ازاین غم و باید کرد برحال زار هم زاری
بیتیکی چند کرده‌ام موزون کرد نیروی مدح تو یاری...^۱

از حوادث رقت‌باری که در زندگی صباحی رخ داده و او را سخت متأثر کرده، حادثه زلزله کاشان است که زن و سه‌فرزند او را از او گرفت. تأثر و تألم صباحی در بیتیت ترکیب‌بندی که به همین مناسبت سروده، احساس می‌شود:

گل رخانم بی سبب از من برآشفند باز

رخ ز من یکبارگی این بار بنهفتند باز

رفت راز رفتگان من به خاک و ماندگان

انجمن کردند و راز خود به هم گفتند باز

تازه گل‌های مرا دیگر شکفتن نیست، حیف

گلستانها ورنه پژمردند و بشکفتند باز

نازکانم را به صد زحمت برآوردم ز خاک
رخ ز چشمم همچنان در خاک بنهفتند باز
خفتگان مهدنازم از نسیم صبحدم
چشمشان نگشوده بود از هم، چرا خفتند باز
گریه بر بالینشان کردم، یکی سویم ندید
از قفاشان نیز کردم ناله، نشنفتند باز
نیست یک فرزند برجا از موالید ثلاث
هفت شوی و چارزن با یکدیگر جفتند باز
مرتفع ایوان گردون منهدم می گشت کاش
قالب بی جان ما هم منهدم می گشت کاش...^۱

شعر صباحی

صبحاحی نیز مانند دیگر شاعران هم عصر خود، نوآوری خاصی ندارد. تمام جدّ و جهدش احیاء شیوه متقدمین است، در غزل، شیرینی و لطافتی دارد، که به برکت تقلید از سعدی و حافظ به دست آورده، در قصیده، پیروی شاعران بزرگی چون عنصری و فرخی و مختاری و ازرقی و انوری را نموده است و جلوه‌هایی از آن شاعران را در شعر خود به نمایش نهاده است و در «بازگشت» توفیق یافته است. باین حال آثار سبک‌هندی هم در شعر او به چشم می خورد:

شعر او گاهی تعقید و پیچیدگیهای خاصّ سبک‌هندی را به همراه دارد.

دست حکمش نسر واقع را برآرد پا، زگل

شست قهرش نسرطایر را همی سازد شکار

(دیوان، ص ۶۸)

انتظام از تیغ و کلکش داشت بهرام و نداشت

تیر، کلک اندریمین، بهرام تیغ اندر یسار

(دیوان، ص ۷۱)

روز ابداع را نخل وجودش تازه داشت

نه نشانی از خزان بود و نه نامی از بهار

(دیوان، ص ۷۱)

و گاهی هم از اصطلاحات عامیانه در شعر خود بهره گرفته است:

گفتی بر تو گر بگذرم از شوق بمیرم

قربان سرت، بگذار و بگذار بمیرم

(دیوان، ص ۳۰)

گذشت کار زکارم به سرای او نگذشتم

رسید صبح به شامم، به وصل او نرسیدم

(دیوان، ص ۳۱)

ارسال المثل نیز در اشعار او بسیار است:

تو را از گرد من ننگ است ورنه

زپی هرجا سواری را غباری است

(دیوان، ص ۱۴)

به هجر افتاد کار آغاز عشقم

عبارت مشکل و کودک نوآموز

(دیوان، ص ۲۴)

ترکیباتی مانند، اشک انجم، (ص ۱۰۳)، باغ حسن (ص ۱۴)، بال هوس (ص ۳۳)، برق هوس خام (ص ۲۴)، پای حوادث (ص ۳۶)، تف دل (ص ۱۸)، جیب شاخ (ص ۹)، خنده برق (ص ۲۴)، خنجر خونریز خور (ص ۷۷)، خنگ کوه اندام (ص ۸۰)، رخساره مراد (ص ۱۸)، رشته هستی (ص ۱۹)، شرم حسن (ص ۳۱)، شمع آه (ص ۳۵)، صحن سینه (ص ۱۳)، کلاه فقر (ص ۴۳)، کنج ریا (ص ۹۱)، گرد کینه (ص ۱۳)، شکر غصه (ص ۳۲)، منزلگه مهر (ص ۱۳)، مینای وصل (ص ۳۷)، هرزه نالی (ص ۳۱)، و دهها ترکیب زیبای دیگر که ترکیب تراشی سبک هندی را تداعی می کند، به شعر صباحی زیبایی خاص می بخشد.

خیال پردازیهای لطیف و دلنشین هم در شعر او موج می زند:

افسوس که عشاق تو را رشته هستی

از سلسله جور تو کوتاها تر آمد

(دیوان، ص ۱۹)

نگذاشت صبا حی که فتد تیر تو بر خاک

هر گه که زدل کرد خطا، برجگر آمد

(دیوان، ص ۲۰)

شب فراق تو نومیدم از سحر، گویی

که پای چرخ به مسمار اختران بستند

(دیوان، ص ۱۸)

افتاد وصالش به قیامت که شب هجر،

روزیش زپی نیست، مگر روز قیامت

(دیوان، ص ۱۴)

نالهام کی رسد به او، از ضعف

نرسد برب از دلم آواز

(دیوان، ص ۲۵)

تو سادگی نگر، که جوابم توقع است

با آنکه نیست پیش ویم قدرت سؤال

(دیوان، ص ۲۸)

چنان از خشکسالی گشته ام زرد

که سوزد برف را دل برگیهام

(دیوان، ص ۳۵)

همه خسته و شکسته، دل و دیده برتوبسته

به لب تونوشدارو، به کف تو مومیایی

(دیوان، ص ۴۲)

سپه غمت نگنجد، به درون تنگ سینه

چو هجوم خیل سلطان به سرای روستایی

(دیوان، ص ۴۲)

این کند هلاک که نبود پس از هلاک

دستی که دامن تو بگیرم به زیرخاک

(دیوان، ص ۱۹۵)

و این ویژگیها سبب شده است تا شعر او در میان دیگر شاعران دوره بازگشت جایگاهی خاص بیابد.

از غزلیات اوست:

بادیده خونبار، به گل کارندارم

دور از تو گلی نیست که دربارندارم

دور از تو شکایت ز شب تارندارم

شمعی نه که از آه شرربار ندارم

رفتم که گذارم سپر و سر نهمش پیش

با ترک فلک نیروی پیکار ندارم

دارم هوس عاشقی و میل محبت

دوشی که تحمل کند این بار ندارم

ای رشک نکویان به تو تا کار من افتاد

با نیک و بد خلق جهان کارندارم

می گفت به خود، یوسف اگر روی تو می دید

کز خانه دگر روی به بازار ندارم

گفتم به گل از خنده، بیاسای دمی، گفت

یک هفته فزون، جای به گلزار ندارم

ای شیخ ریایی است تو را ننگ از این نام

من رندم و از نسبت خود عار ندارم

درمیکده صدمبار نهادم ز سر این بار

من سلسله دریای زدستار ندارم

چون راه برون نیست از این دیر خرابم

آرامگاهی جز در خمّار ندارم

ناگفته همه درد دلم ماند، صباحی
دارم گله‌ها، جرأت اظهار ندارم^۱
کسی که یافت سرش از کلاه فقر، گرانی

* * *

کسی که یافت سرش از کلاه فقر، گرانی
دگر فرود نیاید سرش به تاج کیانی
دلم به دانه خال تو شد ز راه و ندانست
که باشد از پی این دانه، دامهای نهانی
همیشه روز جوانی به روزگار نیاید
یکی به جانب پیران بین به روز جوانی
به عندلیب ببخشای باغبان به بهاران
که کس نبسته به گلزار، راه باد خزان
مرا که بی‌لبت از دست‌رفته کار، چه حاصل
که کار لعل تو جان‌بخشی است و دردستانی
مگس نمی‌رود از پیشت از فشاندن دستی
بود لب شکرین تو تا به شهد فشانی^۲

رفیق اصفهانی

محمدحسین رفیق که بعضی او را ملاحسین نامیده‌اند، از دیگر شاعران دوره اول بازگشت است که همراه با شعله و مشتاق و عاشق و آذر و صباحی و هاتف از تتبع سبک هندی چشم‌پوشیده و از شیوه متقدمان پیروی نمود.

او در سال ۱۱۵۰ در شهر اصفهان متولد شد و بنابه قول اختر: «در بدایت جوانی و بهار زندگانی... به سبزی فروشی مشغول [بود] نظریه استعداد جبلی و فطرت اصلی، شوق شعر به هم‌رسانیده و از خدمت ارباب نظم، تبعی حاصل کرده، پس از شاعری دست از آن شغل فرومایه بازداشته، به تحصیل کمالات پرداخته، تا آنکه به مراتب علمی مربوط

و در سلک ارباب کمال محسوب [شد]. چنانکه در شاعری و شعر فهمی مشهور و معروف گردید»^۱ و این در حالی است که بعضی مانند صاحب تذکره روز روشن، او را فاقد سواد خواندن و نوشتن دانسته که به دور از انصاف است. زیرا آنچه از اشعار رفیق برمی آید، آن است که او دست کم آن مایه علمی را که بتواند از صنایع ادبی در شعر خود بهره گیرد، داشته است. بواقع چگونه می توان صاحب بیت زیر را فاقد سواد دانست؟

غنچه و سرو کار آن قد و دهن نمی کند سرو نمی خرامد و غنچه سخن نمی کند^۲
در این بیت که عنوان نمونه دارد، شاعر صنایع زیر را در نظر گرفته است:

۱- تناسب بین غنچه و سرو و قد و دهن.

۲- تشبیه تفضیل در قد و سرو و دهن و غنچه.

۳- لف و نشر مشوش بین غنچه و سرو قد و دهن.

۴- صنعت تکرار در غنچه و سرو.

۵- حسن تعلیل.

و مانند این بیت به تحقیق در تمام غزلیات او یافت می شود و حق آن است که نظر اختر درباره او، نزدیک تر به واقعیت است. علاوه بر این، توجه شاعران و تذکره نویسان مشهور این دوره مانند «آذریگدلی» که در تذکره خود از او به حرمت یاد کرده است و «صباحی بیدگلی» که در قطعه ای نسبتاً طولانی خطاب به رفیق از دست شاعران ناسازگار شکایت می کند، نشانه شأن علمی و شاعری رفیق است. ابیاتی از آن قطعه است:

گرای صبا گذر افتد ترا به اصفاهان

که خاک آن چو عیبر است و سنگ آن چو عقیق

پس از ادای سلام و درود بسی پایان

ز روی رفیق بده عرضه با جناب رفیق

که ای ز نظم تو منسوخ، نسخه فصحا

به پیش طبع سلیم و برنگاه دقیق

چنانکه نظم (؟) نبی سبعة معلقه را

به پیشگاه حرم داد خجلت تعلیق

ز غور قلزم فضل تو با کمال علّو
کمند فکرت عسمعق، قصیر از تعمیق
بلی بود خطر کوتاه و بلند یکی
به پیش لجهٔ ژرف و به جنب بحر عمیق
تنم گداخته از دوری تو باشد چون
حقیر کالبدی در میان نثار حریق...
...شکایتی است ز انبای روزگار مرا
تویی به درک وی الحق درین بساط، حقیق...!

شعر رفیق:

او که غالباً میلش به غزل سرایی^۲ بوده، غزلیاتی ساده و روان دارد و در شعر او جز در موارد اندک، پیچیدگی خاصی ذهن را آزار نمی‌دهد و شعر او نمونه خوبی برای «سهل ممتنع» است.
رفیق در غزل پرداززی بیشتر توجه به سعدی داشته‌است، اگرچه از حافظ هم متأثر شده‌است.

خیال پردازیهای شاعرانه رفیق نیز قابل توجه است:

از بسکه وقت دیدنت از شوق بیخود می‌شوم
می‌بینمت وز بیخودی گویا نمی‌بینم تورا
(دیوان / ۷)

نیست با صیاد الفت بهر آب ودانه‌ام
کرده پا بست قفس ذوق گرفتاری مرا
(دیوان / ۱۰)

ببیند اگر زچاک گریبان تن تو را
درباغ، گل زشرم، برد سر فرو به جیب

۱ - رک: قصیده سی و دو بیتی صباحی در دیوان صباحی بیدگلی، ص ۱۹۲ تا ۱۹۵

۲ - تذکره اختر، ص ۸۰

(دیوان/۱۷)

دیدم زخودم مست‌تر امروز، رفیق آنک
وی گفت که هشیارتر از من دگری نیست
(دیوان/۳۰)

بردار پرده از رخ خود ماه من، کسی
چون تاب دیدن تو ندارد نقاب چیست؟
(دیوان/۳۴)

رفیق، از بسکه محو اوست چشمم
خبر از خواب و بیداری ندارد
(دیوان/۵۷)

صید ضعیفم و بود ناله نه از ضعیفی‌ام
نالَم از آن که صیدم آن، صیدفکن نمی‌کند
(دیوان/۷۰)

به قطع بادیه حاجت ندارد آن سالک
که از گذرگه دل، راه بحر حرم دارد
(دیوان/۱۰۷)

همچو شمعت همه‌تن گشت زبان لیک، رفیق
پیش او شیوه گفتار نمی‌دانی، حیف
(دیوان/۱۳۵)

به حسرت ای پری می‌دانی از کویت چسان رفتم
چسان آدم زجنت رفته بیرون؟ آنچنان رفتم
(دیوان/۱۵۰)

و گاهی نیز تشبیهات دور از ذهن و نسبتاً لطیف دارد:
ساختم آنان که روی و موی تو
صبح وصل و شام هجران ساختند
(دیوان/۸۹)

چو کاغذ شد سفید از انتظارش در وطن چشمم
فرامش کارمن، ننوشت یکبار از سفر کاغذ
(دیوان/۱۰۸)

شب قدر است و روز عید باهم
سیه شام خط و صبح بناگوش
(دیوان/۱۲۹)

در شعرش نیز گهگاه از اصطلاحات و ترکیبات عامیانه هم بهره گرفته است:
آن سرچیزی پیدانبودن:
بسان جادهٔ طول امل در عشق مهرویی
رهی در پیش دارم کان سرش پیدا نمی‌باشد
(دیوان/۱۰۳)

از پا انداختن:
ز پا اندازدم اندوه دوران گرنه یک ساعت
به دستم شیشه‌ای یا برکفم پیمانه‌ای باشد
(دیوان/۵۲)

با کسی ساختن:
با ما بساز ای بی‌وفا روز و شبی کز بعدما
بسیار آید روزها، بسیار شبها بگذرد
(دیوان/۷۵)

و از این نوع است: خورد و خواب (ص ۴۸) رفوکردن (ص ۱۱۷) زیربارماندن (ص ۱۳۷) سربه هوا بودن (ص ۲۸) سرمویی سخن گفتن (ص ۴۳) کاغذ پاره (ص ۱۰۸) کوه و کمر (ص ۱۰) واشدن دل (ص ۱۸) و...

در یک بررسی اجمالی شعر رفیق گاهی لطیف و دلنشین و مشحون به نکات ادبی و خیالپردازی‌های شاعرانه است که نمونه‌هایی از آن ذکر شد و گاه هم جایی در دل نمی‌گیرد و تحسینی بر نمی‌انگیزد:

کسی برای دل ما دست عطایی نگشود
هم مگر اهل دلی دست عطا بگشاید

...از خدا جوی گشایش که نگردد هرگز
بسته آن کار، که از کارگشا بگشاید
جز به کوی تو دل ما نگشاید آری
دل که آنجا نگشاید به کجا بگشاید؟
در ریاضی که سروکار گلش با خار است
که دل بلبل بی برگ و نوا بگشاید؟
طالعی کو که برم مست شبی یا روزی
کله از سر بنهد بند قبا بگشاید؟...^۱
و از این قبیل ابیات که نه از نظر موضوع تازگی دارد و نه از نظر صنایع ادبی زیبایی و
جاذبه‌ای، در دیوان او کم نیست.
وفات رفیق که «عمری معقول» یافته، به قولی در سال ۱۲۱۲^۲ و به قولی دیگر در
۱۲۲۶^۳ اتفاق افتاده و جنازه او را به عتبات عالیات منتقل و در همان جا دفن نمودند.
از غزلیات اوست:
دلارامی که غافل نیستم یک لحظه از یادش
مباد از یاد من هرگز غمی در خاطر شادش
به هر گلشن که گردد جلوه گر قد چو شمشادش
به صددل چون صنوبر بنده گردد سرو آزادش
مگو ای همنشین بهر چه داری دل به دست او
که گر گوید به پای من بنده جان، می توان دادش
به تعمیر دلم اکنون چه می‌کوشی که از اول
خرابش کرده‌ای زانسان که نتوان کرد آبادش
نمی‌داند ره و رسم وفا دلدار من گویا
همین تعلیم بیداد و جفا داده‌است استادش
تو را، دی گفت فردا می‌کشم اما نمی‌دانم
پشیمان گشته‌است امروز یا رفته است از یادش

رفیق از هجر، فریادش به گردون می‌رسد شبها
بود کز روی مهر ای مه، رسی روزی به فریادش^۱

مجمهر اصفهانی

سید حسین طباطبایی متخلص به «مجمهر» از دیگر شاعران اواخر قرن دوازدهم و اوایل قرن سیزدهم است که در سال ۱۱۹۰ هـ در زواره، از حوالی اصفهان متولد شد. در جوانی تحصیل علوم ادبی نمود و استعداد ذاتی خود را نشان داد و به گروه شاعرانی که به دستیاری نشاط انجمن کرده بودند، پیوست و با حمایت نشاط هم به دربار فتحعلی شاه راه یافت و مقرب درگاه شد و لقب «مجتهد الشعرائی» یافت و چون ادب عربی و فارسی را به خوبی آموخته بود و شعرش لطافت و حالی داشت، منزلتی خاص یافت و گوی سبقت را از بیشتر شعرای دربار ربود و «حق و انصاف این که قابل تربیت بود، ... بعضی از موزونان ایامش میر سخن، انوری و به سعدی، مزه طبعش را مزیتی می‌بخشند، چنانچه آن نباشد، این هم نیست که هر موزونی لاف برابریش زند^۲».

شعر مجمهر

هنر شاخص مجمهر، قصیده پردازی است که در بیشتر آنها در مدح شاه و پسر او و اعیان و رجال درباری است. او در سرودن قصیده، از انوری و خاقانی و امیر معزی پیروی کرده است. مثلاً در قصیده‌ای با مطلع:

در عرصه دو گیتی از آشکار و پنهان

زیباترین بدیعی کامد ز فیض یزدان

به استقبال از قصیده معروف امیر معزی رفته است. با مطلع:

از دوره‌های گردون و ز صنع‌های یزدان

زیباترین عالم فرخ‌ترین کیهان

قصاید او مانند اکثر قصاید شاعران دیگری یکنواخت است و تغزلات زیبای شاعران سبک خراسانی را ندارد. در غزل نیز بیشتر تحت تأثیر سعدی بوده است. غزلهای او هم خالی از لطف نیست، اما بعضی شاعران معاصر و هم دوره او مانند فروغی و یغما از او بهتر غزل سروده‌اند. از معروف‌ترین غزلهای او غزلی است که به فرمان شاه به استقبال سعدی شیرازی ساخته و مشهور است که فتحعلی شاه به او گفته است، اگر بیت: «به چه

عضو تو ز منم بوسه...» در این غزل نبود، مجازات می‌کردم. ابیاتی از آن غزل:
تو اگر صاحب نوشی و اگر ضارب نیش
دیگران راست که من بی‌خبرم از تو زخویش
به چه عضو تو ز منم بوسه؟ نداند چه کند
بر سر سفره سلطان چو نشیند درویش
از تو در شکوه و غافل که نشاید در عشق
طفل نادانم و آگه نه زنادانی خویش
زلف بر دوش و سخن بر لب و غافل که مراست
مشک بر سینه مجروح و نمک بر دل ریش
همه در خورد وصال تو و ما از همه کم
همه حیران جمال تو و ما از همه بیش
می‌زنی تیغ و ندانی که چسان می‌گذریم
گرگ در گله ندارد خبر از حالت میش...^۱
مجموعه در انواع قالبهای شعری طبع خود را آزموده است و علاوه بر قصیده و غزل،
قطعه و ترکیب‌بند هم دارد. یک مثنوی هم به سبک تحفة العراقین خاقانی سرود، که
اشعار آن متوسط است و اشعاری هم در هزل و هجو سروده است. در نثر هم قلمی زده
و داستانی چند به سبک گلستان نگاشته است.^۲
مرگ او در سنین جوانی و به اصح روایت در سن ۳۵ سالگی در سال ۱۲۲۵ در تهران
اتفاق افتاد و جسد او را در قم به خاک سپردند.^۳
«قطره»، ماده تاریخ فوت او را بدینگونه سروده است:
دل را برید از جان و آنگاه «قطره» گفتم
«سوی جنان روان شد سید حسین مجرم»

۱ - سبک شعر در عصر قاجار، ص ۷۲ و ۷۳

۲ - برای یافتن نمونه‌هایی از آن، رک فرائد الادب، عبدالعظیم قریب و سبک شعر در عصر قاجار.

۳ - در حدیقه الشعراء، علت مرگ او نفرین استاد در حقش ذکر شده است: «بالجمله مرحوم معتمد الدوله از او برنجید و دعایی بد کرد. ... تا خواست عذر خواهی کند، مجال نیافت و تیر دعای استاد به هدف اجابت رسید.» ج ۳/ ص ۱۵۷۲

دیوان او که مشتمل بر نزدیک سه هزار بیت است، در تهران به چاپ رسیده است.
(۱۳۱۲)^۱

از غزلیات اوست:

خارج زهر چه او بجز او لیک از آن پدید
داخل زهر چه او بجز او لیک از آن جدا
عنبر گشای طبله باغ از نسیم صبح
اخگر فروز مجمر صبح از دم صبا
کس را چه جای شکوه کاز آغاز داده است
زین عشق درد پرور و زان درد بی دوا
بی طاقتی به عاشق و آسودگی به غیر
فرزانگی به ناصح و دیوانگی به ما
دین آشکار کرد به تأیید جبرئیل
شرع استوار کرد به نیروی مرتضا
آن قایل «سلونی» و گویای «لوکشف»
آن خاصه هدایت و مخصوص «انما»
و از قصاید اوست، در تبریک عید فطر به شاه که در آن رندی خاصی نموده:
المنّة لله که بدّل گشت دوباره
سجاده به پیمان و تسبیح به زنار
رفت آنکه گشودند در صومعه شیخ
رفت آنکه بستند در خانه خمار
شد باز صفای دل رندان قدح نوش
قفل در تزویر و کلید در اسرار
چند از پی ایمان شدن از خانه به مسجد؟
آری غم جانان نفروشد به بازار
صد سبحة زاهد به غباری زره دوست
صد دفتر واعظ به حدیثی زلب یار

صد بانگ مؤذن به سرودی زدل چنگ
صد ذکر مسجع به نوایی زرگ تار
زاهد نه اگر بیهده گفت از چه به قولش
ناورد یکی از پس سی روز جز انکار!
سی روز پی روزه گرفتیم و ندیدیم
جز ضعف دل و رنج تن و زردی رخسار
در روزه اگر جان و تنی بود چنان بود
کآینه به زنگ اندر و سیماب به زنگار
عید آمد و شد روزه، بده باده که دیگر
نستوانم از این بیش خجل بود زخممار
گرجام نباید به لب آورد، به گردون
مه از چه به شکل لب جام است نمودار؟
زین پس من و عیشی که شاید بجز آن عیش
زین پس من و کاری که نباید بجز آن کار
بزمی و ندیمی و نوایی همه از عیش
کنجی و رفیقی و ندیمی همه از یار^۱

صبای کاشانی

فتحعلی خان کاشانی، متخلص به «صبا» پسر آقامحمد از شاعران پرکار و بنام دوره قاجاری است که در حدود سال ۱۱۷۹ هـ ق^۲ در خانواده‌ای اصیل و قدیمی در کاشان متولد شد و بنابه آنچه نوشته‌اند، مهتر و بهتر موزونان سلف و خلف [بود] و استادان

۱ - دیوان، ص ۷۶، شرح حال و نمونه اشعار او را می‌توان در کتابهای زیر یافت: حدیقه الشعراء ۱۵۳۶ - ۱۵۲۶ و تذکره اختر ص ۱۶۸ و سفینه المحمود ج ۱/ ص ۲۸۲ به بعد و نگارستان دارا، ص ۱۲۶ و مجمع الفصحاء ج ۵/ ص ۹۷۱، تاریخ ادبیات ایران، ج ۴ و ریحانة الادب و مکارم الآثار، افزون بر آنها ببینید. مقالات مرحوم سید محیط طباطبایی را در مقدمه دیوان و مجله ارمغان سال دوازدهم و سیزدهم. شرح حال کوتاهی از او در کتاب از صبا تا نیما ج ۱/ ص ۳۷ تا ۴۰ و در سبک شعر در دوره قاجار ص ۷۴ - ۷۱ آمده است.

۲ - این تاریخ بنابه نظر مرحوم ملک الشعرای بهار، در مقدمه گلشن صبا نوشته شد.

روزگار به استادیش معترف^۱ شدند. وی که از شاگردان صباحی کاشانی بود، در اوایل کار، مداحی پادشاهان زند می‌کرد و بعد از آن با ناملایماتی که کشید، به دربار فتحعلی‌شاه قاجار راه یافت و از مداحان خاص این پادشاه و فرزندان و درباریان او گردید. و پس از سرودن قصیده‌ای بامطلع:

دو آفتاب کز آن تازه شد زمین وزمان

یکی به کاخ حمل شد یکی به گاه کیان

ملقب به لقب «ملک الشعرائی» شد و «علاوه بر منصب ملک الشعرائی، احتساب ممالک محروسه و کلیدداری معصومه قم نیز به او تفویض [شد] و چند سال به حکومت کاشان و قم مع مضافات این دو بلده سرفراز بود»^۲.

صبا را یکی از پرگوترین و موفق‌ترین شاعران در عهد بازگشت دانسته‌اند و خود او نیز این مطلب را باور داشته و در چند جا با غرور خاصی به آن اشاره کرده‌است:

شهریارا نظم را جز وزن نباید نکته‌ای

کرمک شب‌تاب در تاب و بتاب است آفتاب

دیگران را باوجود من وجود مخفی است

درسها نوری است تا در احتجاب است آفتاب

نیک و بدشان، مستفیضان سخنهای منند

فیض بخش آری به آباد و خراب است آفتاب

منکران طبع من، خفاش طبعان آمدند

گردناری باور، اینک بی حجاب است آفتاب

و در جای دیگر خود را پیغمبر سخن دانسته و در مواردی هم خود را با فردوسی و انوری مقایسه کرده‌است و معتقد است که با آنکه در صورت بیان از آنها مؤخر است، در معنی بدیع مقدم بر آنهاست:

دانای طرس و ورد ابیورد بر سزای

در باغ نظم آن دو دو پییر کدیورم

در معنی بدیع بفرت مقدم

در صورت بیانگر از آنان مؤخر^۱

شعر صبا

ملک الشعرا صبا در اقسام شعر طبع آزمایی کرده است و باتوجه به ذوق و اطلاعاتی که در زمینه ادبیات فارسی و عربی داشته، از عهده اقسام شعر خوب برآمده است. اما هنر بزرگ او در قصیده سرایی است که در صفحات گذشته درباره قصیده پردازی او به تفصیل سخن گفتیم.

بزرگترین اثر صبا هم شاهنشاهنامه اوست که در چهل هزار بیت به سبک شاهنامه فردوسی سروده است و حوادث مربوط به زندگانی فتحعلی شاه و جنگها و فتحها و بعضی از رزمهای آغامحمدخان قاجار و چیرگی او بر لطفعلی خان زند را دربرمیگیرد و چهل تن از فرزندان شاه را نام میبرد و از سرداران و درباریان و منشیان و اطرافیان شاه حتی زنان شاه از جمله، «نوش آفرین» و «طوطی» یاد کرده است.^۲

صبا به جز «شاهنشاهنامه» مثنویهای دیگر هم دارد:

۱ - خلاصه الاحکام که رساله ای حدوداً سیصدبیتی است، درشکیات نماز که به امر فتحعلی شاه سروده که فاقد ارزش ادبی است و باین بیت شروع می شود:

ای نگارنده سپید و سیاه وی طرازنده نگین و کلاه

۲ - عبرت نامه، رساله ای است، در چند قسمت؛ قسمت اول خطاب به شاه، قسمت بعد خطاب به صاحب شرع، قسمت سوم خطاب به شمشیرشاه، بعد هم خطاب به خنجر شاه، بعد هم خطاب به صدراعظم که چندین بار تکرار می شود و آخرین قسمت را خطاب به خود کرده و در ختم سخن و خاموشی پرگویی بسیار نموده است.^۳

۳ - تحفة العراقین که به علت تعقید نامفهوم است. می گویند که صبا می خواسته است، در این مثنوی صدراصفهانی، صدراعظم فتحعلی شاه را هجو کند و سعی داشته است، هجوش شبیه به مدح باشد و معروف است، وقتی این مثنوی را برای صدراعظم می خواند، سیصد تومان هم از او صله می گیرد!^۴

۱- رک: شعر در عصر قاجار، ص ۲۰

۲- درباره شاهنشاهنامه او در بخش انواع شعر توضیح داده ایم. رک: بخش انواع شعر در دوره بازگشت در همین کتاب

۳- شعر در عصر قاجار ص ۲۴

۴ - همان مأخذ، ص ۲۵.

۴ - گلشن صبا، این مثنوی که به شیوه بوستان سعدی به نظم آمده، بسیار روان است. صبا در این مثنوی، پسر خود، حسین را که بعداً شهرتی یافت و عندلیب تخلص نمود، اندرز داده و برای او حکایاتی را به نظم کشیده است.

گروهی معتقدند که: «بعضی از قطعات این کتاب چایی از فتحعلیخان صبا نیست و از اسیر، شاعر معاصر کریم خان زند است. این کتاب از مثنوی‌های سابق‌الذکر صبا چه از حیث لفظ و چه از حیث معنی برتر و عالی‌تر است و باین حال چیزی تازه و قابل ذکر نیست. زیرا ابتکاری در آن به کار نرفته و هنری آشکار نشده»^۱ است.

۵ - خداوندنامه که کتابی است، منظوم بر توصیف غزوات پیغمبر (ص) و جنگهای علی (ع) که جنبه حماسی دارد.^۲ این کتاب که بنابه فرمان فتحعلی شاه به نظم درآمده، قریب به دوازده هزار بیت دارد و ابیات این کتاب مثل ابیات شاهنشاهنامه است و همان عیبا که در آن کتاب از جهت لفظ و معنی و اسلوب دیده می‌شود، در این کتاب هم عیناً دیده می‌شود:^۳ بطور کلی در مجموعه اشعار صبا که «انبوهی از شعر»^۴ است، اشعار لطیف و دلنشین وجود دارد. ولی اشعار متوسط و ضعیف هم در اشعار او کم نیست. وفات ملک الشعرای صبا به سال ۱۲۳۸ هـ اتفاق افتاده و از خاندان او عندلیب، پسرش و محمودخان، نوه او از شعرای بنام محسوب می‌شوند.^۵

وصال شیرازی

میزار محمد شفیع شیرازی، فرزند محمد اسماعیل یکی دیگر از شاعران، دانشمندان و خوشنویسان دوره قاجاریه است که ابتدا به «مهبجور» و بعداً به اشاره

۱ - شعر در عصر قاجار، ص ۲۶

۲ - درباره این کتاب در بخش انواع شعر توضیح داده ایم.

۳ - شعر در عصر قاجار، ص ۳۰

۴ - مجموعه ابیات صبا چنانکه از اشعار او نیز برمی آید قریب صد هزار بیت است.

۵ - در مورد شرح حال و آثار او بنگرید: بهار محمدتقی، مقدمه بر گلشن صبا، تهران، ۱۳۱۳ شمسی. بهار محمدتقی، لامیه فتحعلی خان صبا، مجله ارمنان، سال ۱۱ ص ۶۵۹-۶۵۵. صفایی ملایری ابراهیم. فتحعلی خان صبا، مجله ارمنان، سال ۲۷ ص ۲۰۰-۱۹۳. نهضت ادبی ایران در عصر قاجار صفحات ۱۶-۸. محجوب، دکتر محمدجعفر، خاندان صبا، مجله صدف، شماره ۵، نخجوانی، حسین زندگانی و شخصیت ملک الشعرا، فتحعلی خان صبا، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال ۳ شماره ۳ و ۴. حدیقه الشعرا ج ۲ ص ۹۷۰ و از صبا تا نیما، ج ۱/ص ۲۸-۲۰. شعر در عصر قاجار، ص ۲۷-۱۹. سبک شعر در دوره قاجار، ص ۷۰-۶۴. تاریخ ادبیات ایران از ادوارد براون، ج ۴/ص ۲۷۲-۲۷۲ و...

پیشتر خود، میرزا سکوت به «وصال» تخلص نموده است. او که در سال ۱۱۹۷ هـ در شیراز مرید شد، علوم متداول را از اوان کودکی فراگرفت و با ذوق و استعدادی که داشت، از سرآمدان زمان خود شد و البته در کسب این فضایل خون دلها خورد، چنانکه خود او گفته است:

می‌ندانند که یکی مسأله آموز دقیقم
می‌ندانند که یکی مرحله پیمای خیرم
عمر بیهوده به پنجه نرسانیده ز طفلی
چل فزونست که بر نیک و بد جمله بصیرم
خورده خون در همه فن تا شده‌ام در همه یک فن

توبه جز شاعر بیهوده سرا هیچ نگیرم
فتحعلی شاه در سفری که به شیراز داشت، بر فضایل وصال و قوف یافت و او را به حضور طلبید و وصال قرآنی را که با هفت نوع خط نوشته و در تذهیب و تجلید آن سعی بلیغ نموده بود، به شاه تقدیم کرد و قصیده‌ای را هم که برای شاه سروده بود، خواند^۱. ثمره این دیدار علاوه بر معرفی، دو هزار تومان صله و مستمری سالیانه بود. از ابیات قصیده اوست:

ای ملک جم ببال که شاه عجم رسید
دارای افسر کی و اورنگ جم رسید
باغ نشاط را خطر مهرگان گذشت
روز امید را نفس صبحدم رسید
ای پارس گر چه سایه شه داشت خرمّت

خوش باش خوش، که سایه یزدان هم رسید
خلق و خوی پسندیده وصال که خرسندی و درویشی را با هم داشت، او را در میان مردم، خوشنام و محبوب کرد. به صورتی که تمام عمر شصت و نه ساله خود را با عزّت زیست. تا در سال ۱۲۶۲ هـ^۲ در حالیکه بینایی خود را از دست داده بود، در شیراز

۱ - می‌نویسند: شاه او را به اسراف کمالات نسبت داد و وصال از این نسبت رنجیده خاطر گردید. (رک: تاریخ ادبیات براون، ج ۴/ ص ۲۷۷)

۲ - در سال وفات او اختلاف است؛ بعضی مانند حدیقه الشعرا سال وفاتش را ۱۲۶۳ ذکر کرده‌اند که به نظر درست نمی‌آید.

درگذشت.

آثاری که از او در دست است، ترجمه «اطلاق الذهب» زمخسری، رسالاتی در حکمت، کلام، موسیقی، عروض، سفینه‌ای در تفسیر احادیث قدسیه و کتابی به نام «صبح وصال» به سبک گلستان است.

شعر وصال

از میان اشعار وصال، قصاید او بیشتر به موضوعاتی مانند مدح و ثنای و منقبت اولیا و انبیا می‌پردازد و پاره‌ای نیز وقف بر افکار عرفانی و فلسفی اوست. در قصاید گاهی به افتخای سنایی و گاهی هم به دنبال خاقانی و فرخی و منوچهری رفته و گاهی هم از رودکی و مسعود سعد استقبال نموده است.

وصال نیز مانند صبا و قانی، شاعری مداح و درباری است، با این تفاوت که شغل خود را نامناسب دانسته و از اینکه «شاعری بیهوده گو» بوده، رنج می‌برده است:

حدیث شاعری من شنو به پنجه سال
که مدح گفتم و انباشتم سفینه چند
همی سروردم، مدح و همی ستودم خلق
چنانکه رسم گدا پیشه است و حاجتمند
کتابها بنوشتم و قصیده‌ها گفتم
همه دروغ و همه ناسزا و در خور بند
ز خون خویشتن و خوان خویشتن خوردم
که حاصلم ز ثناشان گزاف بود و گزند^۱
و در جای دیگر:

کس نیست که گوید به من ای بیهده گفتار
ای زشت به گفتار و به کردار و به رفتار
این پیشه کدام است که در پیش گرفتی
بر دیده دل نشتر و در پای خرد خار!

گش ستی ادب آموز و بدین گونه سیه روز
گشتی سخن آرا و بدین گونه شدی خوار
چندانکه ترا کاست هنر، بیش فزودیش
ای بر همه خواری هنرمند سزاوار
مقدار هنر را بفزودی تو به مقدور
او بیش ز مقدور ترا کاست ز مقدار
از قد چه کشیدی که بداریش چنین خم
و زدیده چه دیدی که بکردیش چنین تار؟
دیوان تو انباشته از مدح بزرگان
در کیسه نه درهم بودت هیچ نه دینار...^۱
اما غزلیات وصال به سه دفتر تقسیم می شود، دفتر اول غزلهایی که به سبک سعدی
گفته است. دفتر دوم غزلهایی که به پیروی از حافظ سروده است. دفتر سوم غزلهایی که
به پندار خودش، خود وی مبتکر آنهاست؛ زیرا در این غزلهای بحور و قوافی به تبعیت
بحور و قوافی آن دو شاعر انتخاب نشده و روی هم رفته مجموع این غزلهای از آن جهت
که تصنعی است و از معنای واقعی غزل دور است، چنگی به دل نمی زند و به دل
نمی نشیند.^۲

از مثنوی های او هم یکی مثنوی بزم وصال است که به سبک فردوسی سروده و در
مثنوی دیگر که «شیرین و فرهاد» نام دارد و مکمل فرهاد و شیرین وحشی بافقی است،
سبک وحشی را مورد نظر داشته است و در این اثر، «فرهاد و شیرین وحشی را تمام
فرموده و کمال فصاحت ظاهر نموده، به مراتب به از وحشی گفته»^۳ است.
در یک مقایسه اجمالی از آغاز و انجام مثنوی شیرین و فرهاد، این نتیجه حاصل است
که برآستی وصال از حیث لفظ و کلمات از عهده کار بسیار خوب بر آمده است: به نحوی
که تفاوتی از این حیث بین شعر او و شعر وحشی به چشم نمی خورد. اما سخن روی

۱ - از صبا تا نیما، ص ۴۱

۲ - شعر در عصر قاجار، ص ۹۶

۳ - براون، ادوارد، تاریخ ادبیات ایران، ج ۲/ ص ۲۷۸ مقایسه شود با نظر دکتر حمیدی که می نویسد: «وصال سعی فراوان داشته که این داستان را به سبک وحشی به اتمام رساند و این چنان است که مردی بسیار بکوشد که عشق نداشته ای را بر خود تحمیل کند و یا از دیدار معشوق دیگری احساساتی شبیه احساسات عاشق از خود بروز دهد.» (شعر در عصر قاجار، ص ۹۷)

راست آن است که سوز و گداز کلام وحشی، در کلام وصال نیست.
مرثیه‌های شورانگیز وصال که یادآور سبک و سخن محتشم است، جایگاهی خاص
در آثار وصال یافته است.

در یک ارزیابی نهایی باید گفت، در دیوان وصال، اندیشه‌های نو، تجربه‌های
شخصی، ابتکار در مضمون پردازی و ترکیب سازی وجود ندارد و هنر شاعری او تنها در
انعکاس ماهرانه مضامین و مطالب گذشتگان است. ناسازگاری روحی و وجدانی با
شاعری او که بیشتر محدود به مدح درباریان بوده است، تأثیر محسوسی در اشعار او
دارد. گله و شکایت او از زمان و ابناء الزمان ناشی از همین ناسازگاری است. از خط و
شعرش هر دو می‌نالند که:

ز خط گر حظ من پرسی همان یک درهمم بر خط
ز شعر ار سود من پرسی همان سه گوهرم بر شین
و بر شعر خود روی ترش کرده و می‌گوید:
چه در شعر اوفتادیم و افاعیل و تفاعیلش
که نه خود فاعلاتش باد یا رب نه مفاعیلش
چرا چون شمع جان سوزم که خواهم لطف تشبیهش
چرا چون ماه تن کاهم که آرم حسن تعلیلش^۱
از وصال شش پسر باقی ماند که همه آنها در شعر و خط و نقاشی از سرآمدان روزگار
خود بودند و آثاری در شعر و خط و نقاشی از آنها به جای مانده است. اسامی فرزندان
وصال از این قرار است:

- ۱- احمد وقار ۱۲۳۲ تا ۱۲۸۹
- ۲- محمود حکیم ۱۲۳۴ تا ۱۲۷۴
- ۳- محمد داوری ۱۲۳۸ تا ۱۲۸۳
- ۴- ابولقاسم فرهنگ ۱۲۴۲ تا ۱۳۰۹
- ۵- اسماعیل توحید ۱۲۴۶ تا ۱۲۸۶

۱- برای اطلاع بیشتر از شرح حال و آثار او، رک: حدیقة الشعراء، ج ۳، ص ۱۹۷۸ به بعد. تذکره اختر،
ص ۲۱۵. سفینه‌المحمود، ج ۲/ص ۵۱۴ به بعد. نگارستان دارا، ص ۲۷۵ - ۲۷۳. مجمع‌الفصحاء، ج ۶/
ص ۱۹۰۳ به بعد. طریق‌الحقایق، ج ۲/ص ۳۶۵. تاریخ ادبیات براون، ج ۴، از صفویه تا عصر حاضر،
ص ۲۷۷، از صبا تا نیما، ج ۱/ص ۴۰ به بعد. شعر در عصر قاجار، ص ۹۰ به بعد.

۶ - عبدالوهاب یزدانی ۱۲۵۲ تا ۱۳۲۸

از میان فرزندان او، داوری شهرت بیشتری یافته و در زمره برجسته‌ترین شاعران دوره قاجار در آمده‌است که ما جداگانه به شرح حال او پرداخته‌ایم.

قائنی شیرازی:

میرزا حبیب قائنی فرزند میرزا محمدعلی گلشن شیرازی در سال ۱۲۲۲ در شیراز متولد شد. پدرش نیز شعری سروده و مردی حکیم و اهل علم بوده‌است. قائنی در مورد فضل نیای خود می‌گوید:

نخست آنکه نیای من آن مهندس راد
که پیر عقل بدش طفل مکتب آداب...
برادر مهتر او، حاجی میرزا محبعلی شیرازی از وعاظ معروف و پدر میرزا
محمد تقی شیرازی، مجتهد معروف است. قائنی درباره برادر بزرگش سروده است.
دارم یکی برادر درپارس پارسا
کاو اندر آن دیار او یس است در قرن
برادر کهنتر او هم، مردی دانشمند و فاضل و شاعریشه بوده و به ندیم تخلص
می‌کرده است.

قائنی که بدون شک از مشهورترین و به قولی از برجسته‌ترین شاعران ایرانی در قرن سیزدهم هجری است^۱، ابتدا به «حبیب» تخلص می‌نمود، تا اینکه شاهزاده حسن علی میرزای شجاع السلطنه که زمانی حاکم خراسان بود، تخلص او را مطابق نام یکی از پسرانش به نام او کنای قائن، به «قائنی» تغییر داد.^۲

وفات قائنی در سال ۱۲۷۰ در تهران اتفاق افتاد و جنازه او را در آستانه حضرت عبدالعظیم در جوار مزار شیخ ابوالفتح رازی به خاک سپردند. در همانجایی که بیست سال پیش از آن، جسد میرزا ابوالقاسم قائم مقام را به خاک سپرده‌اند.^۳

* * *

۱ - بولون، ادوارد، تاریخ ادبیات ج ۲/ ص ۲۸۵

۲ - رک: همان مأخذ، ص ۲۸۶

۳ - این مقبره که خاکش گویهرهای ارزشمندی را در میان گرفته، شکل قدیمی خود را در طرح توسعه جرم مطهر حضرت عبدالعظیم (ع) از دست داده است.

قائنی در ابتدای جوانی، مدّاح شجاع السلطنه پسر فتحعلی شاه والی خراسان بود. بعدها از ستایشگران فتحعلی شاه و محمدشاه و ناصرالدین شاه شد. دیوان او مملو از قصایدی است که در مدح این سه شاه و شاهزادگان و حکمرانان و رجال سیاسی و اجتماعی گفته و سرانجام به لقب «حسان العجم» مفتخر گردیده است.

شعر و سبک شاعری قانّی

شهرت قانّی به سبب صراحت گفتار، سادگی شعر و مضامین تازه اوست اما اغلب مضامینش دارای صراحتی دور از عفاف است و احياناً توأم با غلط ولی تازگی طریقه‌اش او را شهرتی بسزا بخشود و از آن پس که پیروی مکتب صبا را پذیرفت و در این معنی زیر بار زمانه رفت، شروع به تتبع در طرز متقدمان کرد و از اغلب استادان قدیم تقلید نمود و عاقبت سبکی خاص که از آن پس به سبک قانّی شهرت یافت برگزید و موقعیتی برای خود فراهم ساخت که تا دیری شعرای تهران و ایالات ایران به تقلید او شعر می‌گفتند، بویژه که دیوان او هم مکرر چاپ شد و به دست مردم افتاد و این معنی، مؤید پیشرفت طرز و سبک او گردید.^۱ قانّی طبع خود را در قصیده و غزل و مسمط آزموده اما در هیچیک به اندازه قصیده توفیق نیافته است. قصاید وی که قبلاً هم درباره آن سخن گفته‌ایم، معمولاً طولانی و خسته کننده با مضامینی مکرر است. که بیشتر به وصف و مدح و تاریخ و هجو و سرزنش و فتحنامه، می‌پردازد.

سبک او در قصیده سرایی، سبکی آمیخته از سبک خراسانی و عراقی است، الفاظ را چون شاعران خراسانی می‌آورد و در معانی به شعر سبک عراقی مایل است و «در بیان مضامین و ابتکار انواع تغزلات، صاحب مکتب خاصی است که از استادان پیشین ممتاز می‌شود».^۲

غزل‌های او نیز خالی از لطف نیست، هرچند که به پای قصایدش نمی‌رسد. اما مسمط‌های او از بهترین مسمط‌های دوره قاجار است و «در بعضی از آنها به ظاهر از بعضی مسمط‌های منوچهری دلنشین‌تر است».^۳

۱ - بهار و ادب فارسی، ج ۱/ ص ۶۰

۲ - سبک شعر در عصر قاجار، ص ۸۹، در مورد قصیده‌پردازی او در بخش‌های گذشته بحث شده است.

۳ - همان، ص ۱۲۱

انتخاب کلمات و لغات فخیم و ترکیبات خشن، تهتک در تشبیب و تغزل و عشق‌بازی از مختصات شعر اوست.^۱

ادوارد براون هنگامی که به نقد شعر قآنی می‌رسد، نقاط ضعف و قوت او را چنین بیان می‌کند:

«اشعار قآنی غنایی‌ترین اشعار در زبان فارسی است و تسلط او بر زبان فارسی بسیار چشمگیر است ولی از نقطه نظر مقاصد عالی و اعتقاد به اصول والا، کاستی دارد. قآنی نه تنها با دولتمردان که به دولت رسیده‌اند تملق می‌گوید و به محض افتاد نشان از قدرت آنها را خوار و ذلیل می‌کند، بلکه تمایل به کار بستن اشارات نکوهش‌آمیز از خود نشان می‌دهد و حتی از موهن‌ترین واژه‌ها در اشعار خود استفاده می‌کند. در قصاید بی‌شمارش فضایل و دادگستری حاجی میرزا آغاسی و صدراعظم محمد شاه را می‌ستاید. ولی در قصیده‌ای در مدح جانشینش، میرزا تقی خان امیرکبیر، به وزیر معزول قبلی چنین اشاره می‌کند:

به جای ظالمی شقی، نشسته عادلِ تقی

که مؤمنان متقی کنند افتخارها...»^۲

قآنی هر جاکه مضمون را از دیگران تقلید کرده است، سخنش فخیم و لطیف است و هر جاکه خود مضمونی را اختراع کرده است، کلامش توأم با خشونت و آمیخته با تهتک است.

از عیوب شعر قآنی یکی دیگر هم خشونت در معاشقه و بیان حرکات و جست و خیز و کشتی‌گیری است که از ظرافت و لطافت شاعری فرسنگها دور می‌باشد و به اخلاق عوام بیشتر شباهت دارد تا اخلاق حکیم و شاعری چون قآنی^۳. و اتفاقاً بیشتر تغزل‌های او به این معنی از برجستن و دویدن و آویختن و تافتن و چسبیدن و کارهای دور از نزاکت یا الفاظ «هی‌هی، هان و هون، و عربده» منتهی می‌شود:

هی گویمت سخن هی گیرمت به بر

هی بویمت دهان هی بوسمت عذار

۱ - رک: بهار و ادب فارسی، ص ۶۰ و ۶۱

۲ - براون، ادوارد، تاریخ ادبیات ایران، ج ۴/ ص ۲۸۷

۳ - رک: به نظر ملک الشعرای بهار در کتاب بهار و ادب فارسی، ج ۱/ ص ۶۳

هی لبش بوسیدم و هی شد دهانم شکری
هی خطش بوییدم و هی شد مشامم مشکبار

نشست و داد و خوردم و بهر کنار و بوس
با آن صنم فتادم در کشتی و نبرد.
و از این نمونه در تمامی صفحات دیوان او به چشم می‌خورد که بعضی قابل نقل و ذکر نیستند.

برای خشونت کلام او هم نمونه زیرکافی است:
گیرید گوش زهره و او را کشان کشان
از آسمان به ساحت غبرا بیاورید
تا بید زلف حوری و او را دوان دوان
سوی من از بهشت به دنیا بیاورید...
استعمال کلمات و حروف نابجا از عیوب دیگری است که بر شعر قاعنی وارد دانسته‌اند.
مثلاً «الف اطلاق را در اول و وسط شعر آورده و این معنی را ائمه فارسی نهی کرده‌اند.
چنانکه گوید:

ندانما (؟) ز کودکی شکوفه از چه پیرشد
نخورده شیر عارضش چرا به رنگ شیر شد
و یا:

به پیش شکرین لب چه دم زند طبرزدا
که با لب طبرزدا (؟) به حنظلی نیرزدا
و این الفها که به تقلید الف اطلاق قوافی شعر عرب است در اول و وسط شعر فارسی
غلط محض است»^۱

استفاده برخی کلمات مانند «چنو» به جای «چون» و «ابوالشجاع» به جای «ابوشجاع»
از دخل و تصرفهای نابجایی است که در شعر او یافت می‌شود. بی سلیقگی‌های قاعنی
در بعضی تشبیهات او نیز از قدرت شاعری او می‌کاهد. اما با همه اینها شعر خوب در

دیوان قآنی به قدری هست که بتوان او را در زمره شاعران خوب دانست.

نثر قآنی

از قآنی کتابی هم به نام «پیشان» به نثر به جای مانده که تقلیدی ناموفق از گلستان سعدی است.^۱ رکاکت قآنی، ارزش اخلاقی این کتاب را به میزان قابل توجهی کاسته است.

این کتاب که بنابه خواهش یکی از بزرگان و به نام محمدشاه قاجار تألیف شده در سال ۱۲۵۲ هجری به پایان رسیده و شامل صدویست و یک حکایت کوتاه و بلند است که در آن جد و هزل را به نظم و نثر بهم آمیخته است. لحن عمومی کتاب به صورت ظاهر تعلیمی است و قصد مؤلف بیان مسایل اخلاقی است که متأسفانه نه تنها چنین نتیجه‌ای از آن حاصل نیست، بلکه بسیاری از حکایتهای آن، تأثیر سوء و خلاف اخلاق و عفت عمومی دارد. موضوع حکایاتی که نسبتاً تعلیمی و اخلاقی است پیش پا افتاده و تکراری است که قبل از او با عبارات فصیح‌تر و بلیغ‌تر گفته شده است.^۲

قآنی علاوه بر زبان مادری، زبان عربی و ترکی را به حد کمال می‌دانسته و نخستین شاعر فارسی زبان آشنا به زبان فرانسه است. آشنایی او با زبان فرانسه سبب شد تا بعد از قطع حقوق شاعری، به فرمان میرزا تقی خان امیرکبیر، با توصیه اعتضادالسلطنه، کتابی را در زمینه کشاورزی از فرانسه ترجمه کند و هر هفته اوراقی از آن را خدمت امیر بفرستد و در حدود پنج تومان مزد در ازای این «هنر دیگر» بگیرد.^۳

۱ - رک: قآنی، حبیب‌الله، پیشان، با تصحیح اسماعیل شرف، شیراز، ۱۳۳۸ ش.

۲ - رک: از صبا تا نیما، ج ۱/ص ۱۵۱

۳ - برای اطلاع بیشتر از شرح حال و نقد آثار او رک: اقبال، عباس، قآنی و اردشیر میرزا، مجله یغما، سال ۳، بلگرامی، محمدحسن، حکیم قآنی، مجله ارمغان، سال ۹، ص ۵۰ - ۲۳ - ۱۴۵ - ۱۴۳ و ۲۰۴ - ۱۹۹. به آذین م. ۱. انتقاد بر دیوان حکیم قآنی شیرازی، مجله صدف، شماره ۴، ص ۳۱۰ - ۳۰۹. بهار محمدتقی، خطابه بازگشت ادبی، مجله ارمغان، سال ۱۴ شماره ۱، بهروزی، علینقی، سده قآنی و مطالبی چند در باب قآنی مجله یادگار، سال ۳، شماره ۳، ص ۷۸ - ۷۴. زرین کوب، عبدالحسین با کاروان حله و برتلس، ی. ۱. ترجمه حال قآنی به قلم خود، گزارش فرهنگستان علوم شوروی ۱۹۲۷ م. دشتی، علی، در میان پیغمبرها جرجیس، مجله آینده، سال ۱، شماره ۹، ۵۲۳ - ۵۱۳. محبوب، محمدجعفر ترجمه حال از حکیم قآنی به قلم خود او، مجله یغما، سال ۱۴، شماره ۲، ۸۲ - ۷۹. وحید، حکیم قآنی شیرازی، مجله ارمغان، سال ۸، ۲۸۷ - ۲۸۵ و کتابهای نهضت ادبی قاجار، سبک شعر در دوره قاجار، شعر در عصر قاجار و...

نمونه‌ای از نثر اوست:

حکایت؛ سالی یاد دارم که در شیراز چنان زلزلهٔ عظیمی اتفاق افتاد که قصر توانگران از بخت هنروان فرسوده‌تر شد و روی مجاوران از موی مسافران غبارآلودتر، هر سقفی آستان شد و هر آستانی، آسمان.

صبحن فلک شد سیاه بس که زغبرا
گردد به گگردون گگردگرد برآمد
شست هوا زمهریر، بس که زهرسو
از جگر گرم آه سرد برآمد.
قضا را پس از هفته‌ای که خاک عمارتها شکافتند، پیمانهٔ شرابی چون پیمانه عاشقان و ایمان صادقان در زیر گل درست یافتند.

مر آن خدای که پیمانه را نگه دارد
به زیر خاک چو پیمانه ای عشق، درست
زروی صدق دلاگر به کام شیر روی
به رهروان طریقت قسم که حافظ تست
و هم در آن هفته شنیدم که یکی از ظریفان، پیمانهٔ معهود را به خانهٔ محتسب برد که
ای بی انصاف، پیمانهٔ شرابی که خداوند پاکش در زیر خاک نگه دارد، شکستش درست
نباشد...^۱

یغمای جندقی

از شاعران پرگوی دورهٔ قاجاری یکی هم میرزارحیم یغما، پسر حاجی ابراهیم قلی است که به سال ۱۱۹۶ در خور بیابانک از توابع جندق، چشم به جهان گشود. کودکی را دررنج و سختی گذراند و چون حاضر جوابی و ادب او،^۲ موردپسند «امیراسماعیل خان عرب عامری» که از مالکان بانام آن خطه بود، واقع شد، توفیق تحصیل یافت و رفیق امیرزاده شد و مراحل کمال را یکی پس از دیگری گذراند تا به مقام «منشیگری» امیر

۱ - نمونه‌هایی از اشعار او را در بخشهای دیگر آورده‌ایم.

۲ - یغما درجواب امیرعامری که از او نامش را پرسیده بود، فی‌البداهه گفت:

ما مردمک خوریم از علم و ادب دوریم

نایل آمد و باتخلص «مجنون» به سرودن شعر پرداخت. و پس از آنکه روابط اسماعیل خان با دولت تیره شد و اسماعیل خان در جنگ شکست خورد (۱۲۱۶ هـ) و جعفرخان برای امور جندق مأمور شد، یغما را همچنان درکار منشیگری حفظ کرد، اما شکایت حسودان او را از نظر جعفرخان انداخت. و پس از شش سال که در خدمت جعفرخان بود، سرانجام سراز زندان درآورد.

شاعر پس از خلاصی از زندان نامش را به ابوالحسن و تخلصش را به «یغما» تغییر داد و با جامه درویشان ازین شهر به آن شهر سفر کرد تا بی‌گناهی او بر جعفرخان ثابت شد و یغما به زادگاه خود بازگشت. اما بیش از شش ماه در آنجا نماند و روانه تهران شد و با حاجی میرزا آقاسی، ملاقاتی کرد و وزیر شیفته او شد و همای سعادت بر بام یغما نشست و با احترام به دربار محمدشاه وارد شد و کرامتها دید و نام و نشانی یافت (۱۲۵۰) و سرانجام با اصرار تمام، حکومت کاشان را پذیرفت و به آنجا رفت و سالیان سال در آنجا بماند و با حاج ملااحمدنراقی، عالم مشهور، دوستی تمام یافت. در کاشان واقعه‌ای اتفاق افتاد که در واقع پایه و اصل مثنوی «خلاصه‌الافتضاح» شد. یغما در این منظومه «هجاگویی» را به بدترین وضع رساند و همان سبب شد تا به او تهمت شرب خمر و بی‌اعتنایی به قواعد شرع مقدس زدند و امام جمعه کاشان دستور حد زدن او را صادر کرد که با حمایت دوست صمیمی اش، حاج ملااحمدنراقی، رهایی یافت و به دنبال آن، کاشان را ترک کرد و راه سفر را در پیش گرفت. چندی در هرات زیست و درس هشتادسالگی به میهن خود بازگشت و روز سه‌شنبه ۱۶ ربیع‌الثانی ۱۲۷۶، در خور، زادگاهش درگذشت.

شعر یغما:

یغما در اقسام شعر رایج، به استثنای قصیده، طبع آزمایی کرده‌است ولی چون مدیحه‌سرایی نکرده به قصیده هم روی نیاورده‌است و اگر قصایدی هم در اوایل کار در مدح شاه قاجار گفته باشد، در دست نیست. از میان قالبهای شعر بیشتر به غزل، مستزاد، مثنوی، قطعه و رباعی متمایل بوده‌است و در سرودن اشعاری آمیخته از تصنیف و مستزاد ابتکاری از خود نشان داد که بعداً مورد تقلید شاعران انقلابی دوران مشروطیت هم قرار گرفت.

در نوحه‌پردازی و مرثیه‌سرایی نیز سبکی خاصی داشت که مورد استقبال دیگر

مرثیه سرایان هم واقع شد:

می‌رسد خشک لب از شط فرات اکبر من نـوجوان اکـبر من
سیلانی بکن ای چشمه چشم تر من نـوجوان اکـبر من
مجموع اشعار او را از حیث مضمون به چند دسته تقسیم کرده‌اند:

۱ - غزلیات معمولی نسبتاً شیوا و دلپذیر که به سبک قدما سروده شده و می‌رساند که گوینده در فن شاعری قدرت و استعداد کافی داشته‌است.

۲ - هزلیات، شامل «سرداریه» که برای سرگرمی سردار ذوالفقار سروده‌است و آن غزلیاتی است که بدون پیوستگی خاص کنارهم قرار گرفته و با دشنامهای رکیک و قبیح شروع و به مدح سردار ختم می‌شود. و دیگر «قصاییه واحمداء» است که از حیث شکل و مضمون تفاوتی با سرداریه ندارد.

مثنوی «خلاصة الافتضاح» و مثنوی «صکوک الدلیل» که در هجو سیدقنبر روضه خوان ساخته و او را رستم السادات نامیده‌است.

صفت برجسته هزلیات او، فصاحت فوق‌العاده و دشنامهای بی‌پرده‌ای است که در سطر سطر آنها دیده می‌شود. به نحوی که شایسته بازگفتن نیست، سرتاسر این اشعار پر از دشنامها و سخنان بیرون از حد ادب است که قطعاً بازتاب فساد و آلودگی محیطی است که شاعر در آن زندگی می‌کرده‌است.

۳- اشعار مملو از یأس و بدبینی که دنباله یا عکس‌العمل طبیعی همان جوش و خروش و احساسات و هیجانات روحی او بوده‌است.

در این دسته اشعار که حکایت از نوعی بازگشت و انابه می‌کند؛ از آن خشم و حرارت و غلیان پیشین خبری نیست. توهین و تحقیر، تخفیف یافته و درعوض درد و رنج و خفقان در این بخش از شعر او نمایان است.

۴- مرثیه‌ای که قسمتی از آنها برای آهنگهای ضربی ساخته شده و شاعر، خود آنها را نوحه سینه‌زنی می‌نامد و در دیوان وی جایگاه مخصوص دارد^۱ که پیش از این، مختصری درباره آن گفته‌ایم.

نثر یغما

از یغما مجموعه‌ای هم به نثر مانده است که بیشتر شامل نامه‌هایی است که به پسران خود و بعضی از شاهزادگان و دانشمندان و دوستان و آشنایان نوشته است. او از معدود کسانی است که کوشیده‌اند تا مکتوبات خود را به پارسی سره بنویسند.

قبل از او کسان دیگری مانند علامه جلال‌الدین روانی به این کار رغبتی نشان داده‌اند. اما در عهد یغما، تمایل به سره‌نویسی رواجی یافت و رونقی پیدا کرد و غیر از یغما، دیگران هم به این نوع نگارش روی آوردند که از آن جمله است جلال‌الدین میرزا قاجار که مجلات سه‌گانه «نامه خسروان» را به این شیوه نگاشت و در سال ۱۲۸۵ و ۱۲۸۸ به چاپ رساند.

ویژگی شاخص یغما نسبت به دیگر نویسندگان و نامه‌نگاران عهد قاجار، در همین پارسی‌نگاری است و الا نویسندگان و منشیان بزرگی چون میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله نشاط صاحب «گنجینه نشاط»، فاضل‌خان گروسی صاحب «انجمن خاقان» و از همه مشهورتر ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی، در این دوره زیسته‌اند که نثرشان در نهایت سلامت و روانی و به دور از هرگونه تعقید و پیچیدگی است که نثر یغما با نثر هریک از آنها فاصله بسیار دارد.

چنین برمی‌آید که یغما به زبان عربی میلی نداشته است و سعی نموده که به جای کلمات عربی حتی از واژه‌های مهجور فارسی استفاده کند. اگرچه بعضی گفته‌اند این حالت به خاطر مسلط‌نبودن یغما به زبان عربی بوده است، اما این مطلب با توجه به منشأتی که بانام «مکاتیب مرکب» شهرت یافته و یغما در آنها از کلمات و اصطلاحات عربی استفاده کرده است، نقض می‌شود، زیرا شیوه کار او در مکاتیب مرکب حکایت از تبحر او در زبان عربی دارد.

یغما نامه‌های پارسی نگاشته شده خود را «بسیط» نامیده و شاگردان و فرزندان خود را به این نوع نگارش تشویق نموده است.

در نوشته‌های او نکات ارزنده تاریخی و سیاسی و اجتماعی نیز وجود دارد که محققان را در مسایل تاریخی و اجتماعی به کار آید. همچنین پاره‌ای لغات و اصطلاحات خاص که بعضی محلی و بعضی ساخته و پرداخته خود اوست در مکاتیب به چشم

می خورد که می تواند در جای خود مورد استفاده قرار گیرد.^۱
نمونه نثر یغما:

در مورد شیوه و روش پارسی نگاری

«بازگشت و نگاهی سراسری در این نگارش پارسی گزارش کردم، چندان ناهموار و پیچیده و سبکسار و نسنجیده نیست. زنهار هنگام نگارندگی پاس هوش آور و سراپا چشم و (گوش زی) تا آنجا که پیوسته سزاست، گسسته نیفتد و جایی که گسسته روا، پیوسته نگردد. دیده خوانندگان بیشتر بدین تازه روش نودیدار است و آسان نگران کم کار را دانست و دید چیزهای نادیده و ندانسته بر دیده و دل بند و باز اگر هنگام نگارش، انداز گزارش برای هنجار نخیزد ناگزیر آغاز و انجام دو لخته ها را که اندازه و شماری بساز است باهم برکنند و دریابند زیبایی گوهر و شیوایی سخن برخواننده و نیوشنده هر دو دشوار افتد. درهای خرده گیری و درشت درایی از هر در باز آرند و بی کوتاهی زبان نکوهش برآفریننده و نگارشگر دراز.

مصرع: که هر که بی هنر افتد نظر به عیب کند.

اگر چشم هوش بیدار است و پند دانش پسند من استوار، همی نه خود این راه و روش که نگارندگی و گزارندگی برهرمایه و منش باشد، این همایون کیش را پاس اندیش باش و از بیغاره دوست و دشمن تیاق آرای خویش. نامه دیگر نیز بر فرهنگ دری دردست است، چنانچه خوب خیز و خوش نشست افتاد و به خواست پاک یزدان بثوره بنیادش به درستی بی شکست آمد، دیگر بارم که به آرام جای سرکاری یاری خاست، چشم افکن و گوش گزار خواهم داشت. دل زود سیر و روان دیر پذیرت، اگر مهرگیری و تلواس پذیرایی رست، از جان و سرنیاز سپار خواهم بود، و جاویدان نیز از ننگ نوا پوزش آور و سپاس گزار خواهم زیست. توانگر نهاد از پاس هست و بودت سیر و سرد و

۱ - برای اطلاع بیشتر، رک: گلچین معانی، احمد، سلطان قاجار و یغمای جندقی، مجله یغما، سال ۱۷، شماره ۱۰. یغمایی، حبیب، شرح حال ابوالحسن یغمای جندقی ۱۳۰۴. شرح حال یغما، مجله ارمان، سال ۵. سجادی، ضیاءالدین، صدونودمین سال تولد یغما، مجله سخن، دوره ۱۶، شماره ۵. مقدمه مجموعه آثار یغمای جندقی، ج ۱ و ۲، به تصحیح سیدعلی آل داوود و تاریخ ادبیات ایران، ادوارد براون، ج ۴، ص ۲۹۲ و از صبا تا نیما، ج ۱/ ص ۱۲۷ - ۱۰۹. ضمناً نظر دکتر مهدی حمیدی در مقدمه ای که به کتاب شعر در عصر قاجار نوشته، خواندنی است. او معتقد است که احوال یغما از نظر شعر قابل بحث و کنجکاوی نیست و مجموعه غزل او جز برای تفنن خواندنی نیست. (شعر در عصر قاجار، ص

باهمه درویشی از دسترنج خویشت نیازی به گنج بادآور مباد»^۱.
یغما به هنر خط نیز آراسته بود و خطی بسیار زیبا و پخته داشته و ظاهراً بعضی از
دواوین شعرای متقدم را کتابت کرده است. نمونه خط او در کتابت برهان قاطع که با
ملحقات و اضافات اوست، به جای مانده که در نزد خانواده اش محفوظ است.^۲

از غزلیات اوست:

گربه بالینم نیامد بر مزار آمد مرا
جان سپاری در رهش، آخر به کار آمد مرا
باز دارم تا شدم جزو جلال مدعی
در حریم قرب خواری، اعتبار آمد مرا
در میان مرگ و هجرانم مخیر کرد، عشق
جان به در بردم که مردن اختیار آمد مرا
تا نگه کردم سپاه غمزه ملک دل گرفت
آه از این لشکر که غافل در حصار آمد مرا
چشم مردم را به خواب خوش بشارتها که دوش
قطره خونی ز چشم اشک بار آمد مرا
صبح بی شام قیامت کو مگر روشن کنم
تا چها بر روز از این شبهای تار آمد مرا
بعد مرگ آمد به بالینم زجایی وام کن
جانی ای همدم که هنگام نثار آمد مرا
صورت روز قیامت نقش کردم در نظر
بامدادی از شب هجران یار آمد مرا
از سواد دیده یغما میرای آب چشم
کاین غبار از خاک پای یادگار آمد مرا^۳
بعضی از ابیات یغما، حکم مثل را یافته که از آن جمله است:

۱ - مجموعه آثار یغمای جندقی، ج ۲، مکاتیب و منشآت، به تصحیح سیدعلی آل داود، ص ۷۵ - ۷۴

۲ - سبک شعر در عصر قاجاریه، ص ۱۰۲

۳ - مجموعه آثار یغمای جندقی، ج ۲، مکاتیب و منشآت، به تصحیح سید علی آل داود، ص ۷۵ - ۷۴.

گوش اگر گوش تو وناله اگر ناله من
آنچه البته به جایی نرسد فریاد است
و یا:

می رود از پی ترکان، یغما
چه کنم کار فلک وارون است^۱

داوری شیرازی

محمد داوری فرزند وصال، از دیگر شاعران قرن سیزدهم است که به سال ۱۲۳۸ هجری در شیراز متولد شد و تحت سرپرستی پدر شاعر و هنرمند خود، به کسب دانش و هنر پرداخت و در مدتی کوتاه وارث فضایل و هنرهای پدر شد و در خط و نقاشی مرتبه‌ای یافت. به نحوی که خط را به هفت نوع می‌نوشته است. برادرش میرزا ابولقاسم فرهنگ، درباره او می‌نویسد: «در خط نسخ تعلیق، استادی بود بزرگ. خط شکسته را به حد کمال رسانید و در صنعت نقاشی و پیکر نگاری از استادان سلف بگذارید. در علوم ادبیه و حکمت، دستی تمام داشت، اشعار آبدارش از اندازه توصیف بیرون و دیوان اشعارش نزدیک به پانزده هزار بیت مدون است...»

کتابی به سبک شاهنامه فارسی را در مدت پنج سال به تذهیب و نقاشی خود به اتمام رساند و به محمد قلی خان قشقایی، ایلخانی فارس، تقدیم کرد و ایلخانی هفتصد تومان نقد و دو طاقه شال کشمیری ممتاز و دو اسب خوب به او نیاز کرد^۲.

ابیاتی از این مثنوی که مجموعه آن یکصد و پنجاه بیت است:

درو از جهاندار باقر و داد	بر او کاین همه داستان کرد یاد
هنرمند دانای بسیار دان	حکیم جهان دیده کامران
سخن سنج فردوسی استاد طوس	که چرخ برین خاک او داد بوس
بر آورنده نام ایران به ماه	فروزنده فر شاهان به گاه
گزارنده آسمان سخن	نوازنده روزگار کهن
که او فر شاهان فروزنده کرد	به نام این همه مردگان زنده کرد
بدین نام چون دست بردم فراز	به من بر، در رنجه گشت باز
به روز جوانی مرا کرد پیر	کمانی شد از رنج بالای پیر...

داوری در سن چهل و پنج سالگی در سال ۱۲۸۳ هـ در شیراز در گذشت و در بقعه میر احمد کنار پدر و برادر خود آرامید. میرزای فرهنگ مصراع حکیم سنایی را در تاریخ فوتش تضمین کرد:

داوری چون افتاد از پا، به تاریخش سرود

«حیف دانا مردن و صد حیف نادان زیستن»^۱

شعر و سبک شاعری داوری:

در تعداد ابیات به جای مانده از داوری اختلاف است. بعضی ابیات او را قریب سه هزار^۲ و بعضی بین سه تا چهار هزار^۳ دانسته‌اند و این در حالی است که میرزای فرهنگ، برادر داوری می‌نویسد: «دیوان اشعارش نزدیک به پانزده هزار بیت مدون است».^۴

سبک شاعری داوری که او را شمس القلاذه و گل سر سبد خاندان وصال دانسته‌اند، بیشتر قصیده سرایی است اگر چه در اقسام دیگر شعر دستی برده و مهارتی نشان داده‌است. مسمط‌هایش که رنگ و بوی مسمط‌های منوچهری را دارد، از نظر لفظ و معنی از بهترین مسمط‌های این دوره است. مثنوی‌هایی که از او در بحر متقارب به جای مانده و در آن به استاد طوس نظر داشته، از بهترین اشعار زبان فارسی شمرده می‌شود. در قالب‌های دیگر هم مانند ترکیب بند و ترجیع بند، اشعار نغز و خواندنی سروده که حکایت از ذوق سرشار و بیان لطیف شاعر دارد و شاید شاهدی صادق بر سخن برادرش، فرهنگ است که گفته: «از روی انصاف از آن زمان که آغاز شعر سرایی شده تاکنون هیچ شاعری را چنین طبعی قادر و سخنی عذب و سلیس نبوده و به این سلامت و روانی و فصاحت کس سخن نگفته و انواع شعر را همه نیکو فرموده»^۵ است.

موضوعات اشعار داوری متنوع است، تغزل، تشبیه، شکوائیه، مدح و منقبت انبیاء، مرثیه و موضوع‌های دیگر در شعر او وجود دارد. با قبر پدرش سخن می‌گوید، از مسافرت و فراق برادرانش حرف می‌زند، از دست کسانی که با او می‌ستیزند به لحن جانسوزی گله می‌کند، برادران به هند رفته خود را با لطف بیانی به شیراز و رکن‌آباد می‌خواند، نشستن کنیزک سیاه خود را در بستر سفید به هنگام خواب ترسیم می‌نماید، چیزهایی که دیگران از ذکر آنها عجز داشته یا به خیال ذکر آنها نیفتاده‌اند، به نظم

۲ - طرائق الحقایق. ص ۱۷۲

۴ - فارسنامه ناصری ج ۲ / ص ۶۹

۱ - همان مأخذ. ص ۶۰۵ و ۶۰۶

۳ - شعر در عصر قاجار. ص ۱۷۵

۵ - رک: همان ج ۲ / ص ۶۹

می آورد، نقش پندارها و آرزوها و تأثرات را می نماید و چشم خواننده روشن می گردد که بعد از سالهای سال، شاعری پیدا شده که بر خلاف دیگران معلوم است، دلی در سینه اش می تپد و قلبی در نهادش می خروشد، متأثر می شود، شکوه می کند، خوشحال می شود، فریاد شادی می کشد، سریع التأثر است، زود می رنجد، کسانی را که بر پدرش خرده می گیرند به زندگی و زبان آوری خود تهدید می کند، عرق حمیتی دارد، بوی محبت و الفتی از گفتار او به مشام می رسد ... و پاکی، مناعت، صدق، وفا و خلوص از اشعار او می تراود.^۱ مثلاً بر سر قبر پدرش که در اواخر عمر از کثرت نگارش کور شده بود چنین می گوید:

پدرجان! چگونه است بی جسم، جانت که باد آفرین خدا بر روانت
ز بیماری آسوده ای هیچ یا خود همان رنج دارد تن ناتوانت
تن لاغرت فربه و سازگشته و یا همچنان است زار و نوانت
به تنها خود آمد شدن می توانی و یا احتیاج است با دیگرانت
از آن درد چشم ایچ آسوده گشتی و یا ضعف بر جاست در دیدگانت
کنون خواندن شعر خود می توانی همان یا نیاز است با شعر خوانت...
و در بعد از مرگ برادرش حکیم؛ وقار برادر دیگرش را در هند مخاطب ساخته و سروده است:

تو در سفر غربی و من در وطن غریب
ما هر دو آشنا، تو غربی و من غریب
غربت شود وطن، چو عزیزان سفر کنند
یا رب کسی مباد چو من در وطن غریب
یار وطن تو بودی و من بی تو مانده ام
در شهر و در ولایت و در انجمن غریب
گیرم هزار صورت شیرین برآورد
در بیستون چرا نبود کوهکن غریب
رفتند بلبلان و گل از بوستان بریخت
من مانده ام به باغ چو زاغ و زغن غریب

هـ - یوسفی ز من به دیاری سفر گزید
من مانده‌ام به گوشه بیت الحزن غریب
آن دل که بود با همه دل آشنا، کنون
با هر غم آشنا شد و با خویشتن غریب
یباد از برادران غریب از وطن کنم
یا آنکه مانده در وطنش جان زتن غریب
ایکاش پیرهن به تن من کفن شدی
تا پیکرش ندیدمی اندر کفن غریب
در بزم من غریب بود عیش و خرمی
چونانکه غم به خدمت میر ز من غریب
از خصایص دیگر شعر داوری آوردن قوافی مشکل است که گاه شکل التزام به خود
گرفته و از فصاحت کلام او کاسته است.^۱

نشاط اصفهانی

میرزا عبدالوهاب نشاط اصفهانی^۲ که شرح حال او به اجمال در بخش نثرنویسان
گذشت، از شاعران مشهور دوره قاجار نیز به حساب می‌آید. او که در سال ۱۲۱۸ به دربار
فتحعلی شاه قاجار راه یافته بود، به لقب معتمدالدوله مفتخر شد و سرپرستی دیوان
رسائل را به عهده گرفت و کارش چنان بالا گرفت که در سفر و حضر همراه شاه بود و
نامه‌ها و احکام سلطنتی را با خط و انشای خویش خود می‌نوشت.

شعر نشاط:

۱ - در مورد داوری رک: مجمع الفصحاء، ج ۲/ ص ۲۹۳ و طرائق الحقایق، ج ۳/ ص ۳۷۶ و حدیقه
الشعراء، ج ۱/ ص ۶۰۲ و ریحانة الارب ج ۲/ ص ۱۲، مکارم الآثار ج ۴/ ص ۱۰۶۶ و شعر در عصر
قاجار، ص ۱۷۲ و تاریخ ادبیات ایران از ادوارد براون، ج ۴ و رساله «خاندان وصال» از ماهیار نوایی،
تبریز ۱۳۳۵ ...

۲ - بعضی اصل و تبار او را از فارس دانسته‌اند که نیای بزرگ او که حکیمی معروف بوده در زمان شاه
عباس اول به اصفهان فرا خوانده شده و سمت حکیم‌باشی دربار صفوی را عهده‌دار شده که بعد از او هم
این سمت در خانواده او باقی مانده است. این مطلب از فارسنامه ناصری هم برمی‌آید. (رک: فارسنامه
ناصری در ذیل حوادث سال ۱۲۴۴ و مقدمه دیوان نشاط، ص ۲)

نشاط از میان اقسام شعر، بیشتر به غزل مایل بود و به «راستی غزل‌های نشاط در میان متأخران بسیار مطبوع افتاد»^۱ گرچه درقصیده هم توانا بوده و به قول ملک‌الشعراى بهار، درقصیده و غزل هر دو استاد است.^۲

نشاط در شعر، بیشتر پیروی از حافظ و سعدی نموده است و توجه به اشعار نظامی و سنایی هم داشته، اما بیشتر از همه تحت‌تأثیر حافظ است و انصافاً از عهده تقلید خوب برآمده است.

غزل‌های معروف او به مطلع‌های:

دوش آمد به بزم می‌زده خواب آلوده

چهره افروخته، خوی کرده، عتاب آلوده

و:

از سرکوی سلامت سفری می‌باید

بسر سراسر راه سلامت‌گذری می‌باید

و:

بوی جان از نفس باد صبا می‌آید

یارب این باد بهاری زکجا می‌آید

و:

از عاشقان چه خوشتر، رسوایی و سلامت

وز ناصح خردمند زآزار ما ندامت

درست حال و هوای غزل‌های حافظ را دارد.

نشاط در قصیده نیز پیرو انوری و امیر معزی است. مثلاً درقصیده‌ای که با مطلع:

شاه‌ها هلال ماه نو از آفتاب خواه

ابروی یار بین وز ساقی شراب خواه

سروده، از قصیده انوری با مطلع:

شاه‌ها صبح فتح و ظفر کن، شراب خواه

نردون‌دیم و مطرب و چنگ و رباب خواه

۱ - سبک‌شناسی ج ۳/ص ۳۲۲

۲ - ارمغان، سال ۱۳، مقاله «بازگشت ادبی» سخنرانی ملک‌الشعراى بهار

پیروی کرده و در تغزل قصیده‌ای با مطلع:

زیباترین اشیاء فرخ‌ترین اعیان

از هرچه هست پیدا وز هرچه هست پنهان،
توجه کامل به امیر معزی داشته و در ابتدای قصیده هم به این مطلب صراحت دارد!^۱
در قصیده دیگری هم که برای شفاعت اصفهانی‌ها سروده است باز از انوری تقلید
کرده و خود در پایان قصیده به این نکته اشاره کرده و گفته است:
هست این نظمی که گوید انوری از افتخار

«این قصیده از برای امتحان آورده‌ام»^۲

ارادات او به نظامی گنجوی نیز کم نبوده و در بسیاری از موارد، تحت تأثیر آن است:

حکیم گنج‌دانای سخن سنج که دارد گنج گوهر از سخن پنج
به وقتی گفت بهر عذر تقصیر که «گر دیر آمدم، شیر آمدم شیر»
و یا از ابیات نظامی در شروع لیلی و مجنون بهره گرفته و سروده است:

نام تو کلید بستگیها ی‌اد تو روای خستگیها
دل می‌شکند شکنج زلفت ای مهرم دل شکستگیها

مجموعه شعرها و نوشته‌های او به نام گنجینه نشاط معروف است که گذشته از
ارزش ادبی، ارزش تاریخی نیز دارد. نامه‌هایی که او از طرف فتحعلی‌شاه به بزرگان و
رجال سیاسی مانند ناپلئون بناپارت و ژرژ سوم نوشته است در این گنجینه ثبت است.

شعرهای گنجینه، در حدود پنج هزار بیت است که قسمت عمده‌اش غزلیات اوست.
با وجود آنکه نشاط شاعری غزل‌پرداز است اما از او پانزده قصیده در دیوان به جای
مانده است که در آنها، تملق و چاپلوسی را به حد اعلای رسانده است، چنانکه مردی مانند
فتحعلی‌شاه را که از سربازی هیچ بهره‌ای نداشته، آسمانی در میان جوشن، و آفتابی
در کنار مغفر نامید. در یکی از مثنوی‌های خود، وی را به این عبارات ستوده است:

ز آهن‌گر فریدون راست لافی تو از فولاد تیغ آهن شکافی
زمین مشتی غبار از آستان حجابی چند بر در آسمان
ز ذات جز خدا برتر که باشد گر این شاهی، خداوندی چه باشد!

تا آنجا که:

حکیم گنجه، دانای سخن سنج که دارد گنج گوهر از سخن پنج
به وقتی گفت بهر عذر تقصیر که گر دیر آمدم شیر آمدم، شیر
گذارش گر بدین درگاه بودی اگر شیر آمدمی روباه بودی
نه تنها بر درت دیر آمدم که با صدگونه تقصیر آمدم
ولی روباهی و شیری ندانم همین دانم سگ این آستانم^۱

علاوه بر غزل و قصیده، دو ترکیب بند و هفتاد و سه رباعی و هزار بیت مثنوی و چند ترانه و دوبیتی و تعدادی تکبیتی در دیوان او وجود دارد. افزون بر آنها کمی هم شعر عربی و ترکی سروده است که فاقد ارزش ادبی است و بخصوص اشعار عربی او خالی از لغزش و مسامحه هم نیست.

نشاط در سرودن اشعار مُلَمَّع نیز توانا بود. و مصرعها و ابیات بسیاری به عربی و گاهی هم به ترکی در کنار اشعار فارسی خود نشانده است.^۲

در شعر نشاط، اصطلاحات علمی و فلسفی و نجومی نسبت به شاعران هم عصر او بیشتر است و سبب آن، آگاهی شاعر از دانش فلسفه، حکمت الهی، منطق و نجوم بوده است:

و ز نطق ادراک کلی شد غرض جنس و نوع و فصل، جوهر یا عرض
نیست ادراکی ترا بیرون ز حس مبدأ ادراک تو حس بود و بس...^۳

نشاط از صنایع شعری نیز استفاده فراوان برده است و در آن میان «تجنیس و تضمین» را بیشتر مورد توجه داشته است.

استفاده از واژه‌ها و ترکیبهای خاص، از ویژگیهای دیگری است که در شعر او یافت می‌شود، کلماتی مانند «خیال خودپرستان»، «چشمه طلب عطشان» نمونه‌ای از ترکیبهای ساخته ذهن اوست.

در شعر او «ردیف» جای خاصی یافته به نحوی که نزدیک به دویست غزل از مجموعه دویست و نود غزل او مردف است.

تکرار قافیه نیز در اشعار نشاط فراوان به چشم می‌خورد، خود او نیز متوجه این مطلب بود. و در چند جا از عیوب قافیه خود عذر خواسته است:

۱ - از صبا تا نیما ج ۱/ ص ۳۲ و ۳۳

۲ - برای نمونه رک: دیوان نشاط، ص ۴۲ و ۴۳، ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۲۱۲ و ۲۴۹ و...

۳ - دیوان نشاط، ص ۲۷۲.

باشد از انصاف کس عییم نگوید زین که من

هم مکرر قافیه، هم شایگان آورده‌ام^۱

نشاط اصفهانی علاوه بر هنر شاعری و نویسندگی به زیور حسن خط نیز آراسته بوده است تا آنجا که بعضی از تذکره‌نویسان خط او را بر خط «عماد» و «مجید» ترجیح داده و گفته‌اند «سوادش ناسخ خط عماد و مجید» است^۲. قائم مقام فراهانی نیز درباره خط او نوشته است:

«گاهگاه که دیده التفات به خامه و دوات می‌کرد، خط شکسته را به درستی سینه استاد و نستعلیق را به پایه رشید و عماد می‌نوشت و از نسخ و تعلیق به جایی رسید که یاقوت به بندگی اقرار کند و اختیارش به خواجگی اختیار...»^۳.

از غزلهای اوست:

طاعت از دست نیاید گنهی باید کرد

دردل دوست به هر حيله رهى بايد کرد

منظر دیده، قدمگاه گدایان شده است

کاخ دل درخور اورنگ شهی باید کرد

تیغ عشق و سر این نفس مقنع بخرد

زین سپس خدمت صاحب کلهی باید کرد

روشنان فلکی را اثری در ما نیست

حذر از گردش چشم سیهی باید کرد

شب که خورشید جهان تاب نهان از نظر است

قطع این مرحله با نور مهی باید کرد

خوش همی می‌روی ای قافله سالار به راه

گذری جانب گم کرده رهى بايد کرد

نه همین صف زده مژگان سیه باید داشت

به صف دلشدگان هم نگهی باید کرد

جانب دوست نگه از نگاهی باید داشت
کشور خصم تبه از سیهی باید کرد
گر مجاور نتوان بود به میخانه نشاط
سجده از دور به هر صبحگاهی باید کرد^۱

سروش اصفهانی

میرزا محمدعلی خان متخلص به سروش فرزند قنبرعلی سدهی اصفهانی است که در سال ۱۲۲۸ هـ متولد شد. در آغاز جوانی از سده به اصفهان آمد (۱۲۴۳) و مورد حمایت و توجه علامه، سید محمدباقر شفتی بیدآبادی (م/۱۲۶۰) از مجتهدین و مدرسین معروف آن عصر قرار گرفت. و اولین قصیده خود را در مدح سیدبیدآبادی انشاء کرد که سبب شهرت بسیار و قرب و منزلت او در دستگاه سید شد. ابیاتی از آن قصیده است:

بر سپهر قدر دیدم برج دین گشته عیان
واندر آن دیدم فروزان اختری خورشیدسان
از خرد کردم سؤال از اختر و برج و سپهر
کان شده این را مکین و این شده آنرا مکان
گفت آن برج و سپهر است اصفهان اندر جهان

باشد آن اختر جناب نایب صاحب زمان...^۲
سروش که به هنگام سرودن این قصیده «خردسال بود و از خط و سواد هیچ بهره نداشت، اشعارش به واسطه مضامین عالی که به خاطر فحول شعرا کمتر درمی آید موجب تحیر افاضل سخن شناس و مورد عنایات جناب سیدگردید»^۳ و سروش

۱ - دیوان، ص ۹۶. برای اطلاع بیشتر از شرح حال و آثار او رک: سفینه المحمود، ج ۱/ ص ۴۹ و نگارستان دارا، صفحه ۱۳۴. طرایق الحقایق ج ۳/ ص ۲۷۴ و فارسنامه ناصری، ج ۱/ ص ۲۷۵ و مجمع الفصحا، ج ۶/ ص ۱۰۵۴ و ریحانة الادب، ج ۲/ ص ۱۹۳، مقدمه گنجینه نشاط چاپ ۱۳۲۶ هـ و چاپ دوم، از صبا تا نیما، ج ۱/ ص ۳۲ و نهضت ادبی ایران در عصر قاجار، ص ۱۷ و ترجمه حال نشاط در منشآت قائم مقام چاپ ۱۳۳۷، صفحه ۳۰۱ و سخنرانی های محمدتقی بهار، در مجله ارمغان، سال ۱۳ و کتاب سبک شناسی، ج ۳/ ص ۳۳۱ - ۲- مقالات ادبی، ص ۴۴۵
۳ - کتاب مآثر باقیه از میرزا محمدعلی طباطبائی زواره ای (وفا) به نقل از مقدمه مرحوم همائی بردیوان سروش.

درحمایت و تقرب سید، کم‌کم پایه دایره شهرت گذارد و آواز شهرتش از اصفهان به دربار سلاطین و شاهزادگان قاجار رسید و در سال ۱۲۴۷ هـ ق درحالی‌که ازدست حاسدان و ساعیان بداندیش غمی دردل داشت، بارسفر به‌سوی گلپایگان بست، ولی درآنجا مدتی نماند که قصد تهران نمود و در سال ۱۲۴۸ قصیده‌ای بالغ بر یکصد و ده بیت در فتحنامه سرخس و امیرآباد و چناران و درمدح عباس میرزای ولیعهد ساخت. این قصیده علاوه بر آنکه چهارصدتومان صله به دنبال داشت، آوازه شهرت و قدرت شاعری سروش را هم به دربار کشانید:

به توفیق یزدان و تأیید اختر به اقبال شاهنشاه دادگستر
ولیعهد فتحعلی شاه غازی ابوالنصر، عباس، شاه مظفر
یکی لشکر آراست سوی خراسان چو موجی که خیزد ز دریای اخضر...
سروش یکی دوسال در تهران بود و سپس در مصاحبت محمد محسن میرزا سلطانی به تبریز رفت و دراین شهر بخت با وی یاری کرد و قهرمان میرزا و محسن میرزا، از شاهزادگان قاجاریه به حمایت او برخاستند تا به خدمت ولیعهد رسیده و قصیده‌های باشکوه مطنطن و مبالغه آمیزی که در اعیاد تقدیم می‌داشت، پسند خاطر ولیعهد افتاد و او به صلات و عطایا، سروش را بنواخت. و چندسالی به خوشی و آسایش در شهر تبریز زندگی کرد.^۱ و پس از درگذشت محمدشاه و در رکاب ناصرالدین شاه به تهران آمد و پس از فوت قانلی، شاعر مقدم دربار شد و از شاه خطاب «خان» و لقب «شمس الشعرا» گرفت و تا سال ۱۲۸۵ هـ که سال مرگ اوست در آسایش زیست.

آثار سروش

۱- مثنوی بحر متقارب، در مقتل و مراثنی حضرت خامس آل عبا سیدالشهدا علیه‌السلام که بانام (هزار بیت سروش) درمطبعه سنگی چاپ شده، و ظاهراً دراصل بیش از این مقدار نبوده‌است.

۲- مثنوی بحر متقارب در غزوات امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام که درحدود سی هزاربیت است^۲

۱- از صبا تا نیما، ج ۱/ص ۸۷-۸۶

۲- این مثنوی به چاپ نرسیده و نسخه خطی آن درکتابخانه ملی تهران موجوداست. صاحب مجمع‌الفصحی می‌نویسد: «بسیاری از غزوات حضرت امیرالمؤمنین منظوم ولی هنوز نسخه‌ای از آن به‌دست

- ۳- اشعار فارسی کتاب «الف لیل» که همگی از سروش است و به چاپ رسیده و اکثر ترجمه اشعار عربی اصل کتاب است.
- ۴- تاریخ قاجاریه را از ابتدای تأسیس این دولت تا زمان ناصرالدین شاه به اسلوب شاهنامه فردوسی و شاهنشاهنامه صبای کاشانی در بحر متقارب نظم کرده است که درحقیقت دنباله شاهنشاهنامه صبا محسوب می شود^۱
- ۵- شمس المناقب، در حدود دوهزار بیت از قصاید سروش است در مدایح و مناقب پیغمبر اکرم و ائمه دین سلام الله علیهم اجمعین که به همت حاج ابراهیم مشتری طوسی از خواص شاگردان و ارادتمندان سروش جمع آوری و طبع شده است.
- ۶- دیوان قصاید و غزلیات و قطعات و رباعی و مسمطات سروش، بزرگترین و مهمترین آثار اوست که در سال ۴۰- ۱۳۳۹ با مقدمه استاد جلال الدین همایی و به اهتمام دکتر محمدجعفر محجوب، باحواشی و فرهنگ لغات در دو جلد به چاپ رسیده است.

شعر سروش

هنر سروش در قصیده سرایی است اگرچه در مسمط نیز مهارتی دارد. قصاید او معمولاً با یک تشبیب یا تغزل که از تشبیهای فرخی طویل تر و از تغزل و تشبیهای قاعنی کوتاهتر است، شروع می شود و با شریطه پایان می پذیرد. قصایدش کوتاه و به ندرت از سی بیت متجاوز است.

قصاید او روی هم رفته لطیف است، بخصوص تشبیب و تغزلهایش بسیار استادانه است. او در قصیده سخت تحت تأثیر فرخی است و از این تقلید انصافاً خوب برآمده است.

تقلید از فرخی به قدری است که گاهی تشخیص شعر سروش از فرخی مشکل می شود:

نیامده که نگاشته شود» (مقالات ادبی ص ۴۵۸)

۱- مرحوم استاد جلال الدین همایی ضمن ذکر این مطلب می نویسد: «نگارنده خود مثنوی مزبور را ندیده ام و اطلاع من از روی گنج شایگان است که در زمان سروش و به سال ۱۲۷۳ تألیف شده» (مقالات ص ۴۵۹)

دل من شیفته بدان زلف پراز حلقه و خم
که فرو ریخته چین از برجین تابه قدم
بت مه روی مرا زیر قدم سایه زلف
گر نپیرایید و لختی نکند او را کم

* * *

ای برافشانده شکر از دهن خویش به تنگ
دل ما چون دهن خویش چرا داری تنگ
سر زلف تو مشعبد شد و چشمت جادو

هر یکی نادره در شعبده و در نیرنگ
اشعار سروش مشحون از کلمات صیقلی و ترکیبات سهل و روان است و بعضی از
تغزلات و تشبیه‌های او از عالیت‌ترین تشبیه‌ها و تعزلهای شعر فارسی است.^۱
مدیحه‌سرایی او نیز با هم عصرانش بخصوص صبا و قآنی تفاوت دارد و برخلاف
آنها هرگز مداهنه و چاپلوسی را از حدّ نمی‌گذراند. و خودش به این مطلب اشاره دارد:
مدحتی گفتم بهر تو چنان چونکه سزاست

مدح هر کس بسزا گفتن آئین من است.
باین حال بر اشعار او ایرادهایی هم وارد است که بزرگترین آنها، تکرار مفاهیم است
به نحوی که اگر چند قصیده او خوانده شود تمام افکار او به دست آمده و گویی که تمام
دیوان خوانده شده است. دیگر اینکه در بعضی از قصاید از لحن فارسی خارج شده و به
سبک و شیوه اعراب قصیده سروده است:

هوا مشکین شد از باد شمالا
فزود از گل گلستانرا جمالا

و بعضی قصاید را با الف زائد در آخر فعل تمام کرده است: مثل
دلَم به مهر توای سرو کاشمر کشدا
ویا:

خزان بیامد تا کیمیاگری کند^۲

استفاده نابجا از افعال به صورت ناقص از عیوب دیگری است که در بعضی از اشعار

سروش به چشم می خورد:

سرشک ابر آزاری سرشته با گلابستی
نسیم بادنوروزی به بوی مشک نابستی
فروباریده باران بامدادان از سحابستی
دهان لاله پنداری، پراز درخوشابستی
شکفته لاله و گل با هزاران نور وتابستی

شب‌ی تیره گلستان پرز ماه و آفتابستی...^۱
این قصیده سروش با همه مهارتی که در ساختن آن به کار رفته از نظر دستور زبان فارسی نادرست به نظر می‌رسد. زیرا سروش بدین نکته توجه نکرده که اگر رودکی هم افعال را به صورت ناقص آورده بدان علت بوده است که در همه مصراعها یا لا اقل در مصاریع نخستین کلمات شرط و ترجی و تمنی و توهم و تصور مانند «گویی» و «اگر» ذکر شده و قدما در چنین احوالی فعل را ناقص می‌آوردند اما در این قصیده سروش، مانند قصیده دیگرش به مطلع:

زین گونه که خط ورخ معشوق منستی

گویی که بنفشه زده سراز سمنستی
کلیه افعال به صورت ناقص آمده خواه با کلمات شرط و ترجی و تمنی، خواه بدون آن و این نکته، فراموش شدن قواعد شعر و سنن شاعری را در دوران قاجاریه می‌رساند.^۲

سروش با آنکه مایه‌ای از علم و دانش نداشته و به قول حاج میرزا امشتری، «از خط و نوشتن عاجز بود»^۳ استعداد خاصی در به کارگیری ترکیبات فارسی داشته است و با پسوندهای «گر» و «مند» ترکیباتی مانند دیوارگر، زنده‌گر، شادمند، ترسمند، بویه‌مند، عطش‌مند و نظایر آن ساخته است و نیز بر اساس قیاس، صفاتی مانند شهیدانه، شگفتانه، شیرانه را به کار برده است، البته گاهی اشتباهات فاحش داشته است مثلاً «نبهره» که به معنی «بی‌بهره» است را به معنای ناسره و «بددل» به معنای «ترسو» را، در معنای دشمن و

۱- حدیقه الشعراء، ج ۱/ ص ۷۷۱

۲- رک: تعلیقات دکتر عبدالحسن نوایی بر حدیقه الشعراء، ج ۱/ ص ۷۷۱

۳- مقالات ادبی، ص ۴۴۹

«چرمه» به معنای «اسب» را در معنای چرم به کار گرفته است.^۱

فتح الله خان شیبانی

ابوالنصر، فتح الله شیبانی از دودمان صبا و از مردم کاشان است که در سال (۱۲۴۱ هـ) متولد شد و قریب هفتاد سال زیست. در جوانی به خدمت محمد شاه و منادمت ناصرالدین میرزا ولیعهد در آمد و در قصایدش هر دو را ستود اما بعد از آنکه ناصرالدین شاه به تخت شاهی نشست، حاسدان موفق شدند، تا شیبانی را از حضرت شاهی برانند و چون تلاشهای شیبانی برای مساعد ساختن زمینه ثمری نبخشید و شکواییه‌های او یا به دست شاه نرسید و یا در دل شاه کاری نیامد، رخت سفر بر بست و سختی‌ها و ناراحتی‌ها کشید و خود او در قصیده‌ای که پس از بازگشت از بلخ توسط حسام السلطنه به ناصرالدین شاه تقدیم کرد، شرح این سفر را داده است، ایاتی از آن قصیده:

چو دور کرد بختم از تخت شهریار
یکچند خیره سار دویدم به هر دیار
سالی دو بود در همدانم قرار و پس
زی رود دجله رفتم و از دیده رودبار
با آب چشم و آتش دل در نجف مرا
بر هشت چله هفت بیفزود روزگار
ز آنجا مرا فکند به کرمان قضا و خواست
تا گرد خویشتن بتند بنده کرم وار
ماهی دوام به حضرت ماهان مقام بود
تا دیدم از جهان طریقت بسی فشار
ز آنجا به هیرمند و هم از هیرمند نیز

زی اصفهان کشید مرا آسمان مهار...
فراز و نشیبهای زندگانی شیبانی بسیار است؛ تهمت جاسوسی انگلیس که در سفر هرات بر او بستند، سبب شد، تا به کلی از چشم شاه بیفتد و شفاعت شفیعیانی چون

۱ - سبک شعر در عصر قاجاریه ص ۱۰۶. برای اطلاع بیشتر از شرح حال و آثار او رک: حدیقه الشعرا، ج ۱ ص ۷۷۳ - ۷۶۷. مجمع الفصحاء ج ۴ ص ۴۰۹ - ۴۰۶.

حسام السلطنه، فاتح هرات و ظل السلطان و اتابک و دیگران به علاوه قصاید مدحی کوتاه و بلندش در خوش نمودن نظر شاه تأثیری نگذارد.

شیبانی در سال (۱۳۰۸ هـ.ق) در حالیکه از عدالت بشری مأیوس و روگردان و به مال و مکتد دنیا پشت‌پازده بود، مغضوب و مهجور در گذشت. می‌نویسند: در اواخر عمر در تهران نزدیک دروازه قزوین خانه و خانقاهی ساخت و در آنجا برای مدفن خود مکانی معین کرد و این دو رباعی را روزی که آن بنا را می‌پرداخت، بریکی از دوستان خود خواند:

ایـن گور بر چشم نهادستم از آن
تا عبرت گیرم از جهان گذران
کز آن همه کاخ و نعمت و مال جهان
ایـن آن من است و باقی آن دگران

* * *

ای آنکه تو سرو قد و گل رخساری
و آیی و برین گور قدم بگذاری
بندیش که آنکه خفته زیر قدمت
بایای و لب تو، هر دو دارد کاری^۱

آثار شیبانی:

از آثار او یکی شرح حالی از خود اوست، به نام «مقالات ابونصر شیبانی» و مقدار زیادی اشعار که در مجموعه‌هایی به نامهای «درج درر»، «فتح و ظفر» در مدح مظفرالدین میرزا ولیعهد، «گنج گهر» و «مسعود نامه» هر دو در مدح میرزا ظل السلطان، «تنگ شکر»، «زبدۃ الآثار»، «شرف الملوک»، «کامرانیه» در مدح کامران میرزا نایب السلطنه، «یوسفیه» در مدح میرزا یوسف خان مستوفی الممالک، «خطاب فرح»، «فواکه السحر» «جواهر مخزون» «لآلی مکنون» و «نصایح منظومه» گرد آمده‌است.^۲

۱ - رک: از صبا تا نیمه، ج ۱ / ص ۱۲۰

۲ - منتخباتی از آثار او به دستور میرزا رضاخان معین‌الوزاره با مقدمه اسماعیل نصری قراچه داغی در سال ۱۳۰۸-۹ در استانبول چاپ شده‌است.

شعر و سبک شاعری شبیانی:

شبیانی که از مقتدرترین شاعران قرن سیزدهم است. بیشتر به سبک خراسانی متمایل بود و بیشتر اشعار خود را به پیروی از استادان قرن چهارم و پنجم سروده و در تقلید از آنها به حدّ تمام رسیده است. او در این نوع اشعار تقلیدی، مزیتی بر شاعران هم عصر خود ندارد. جز آنکه کلامش متانت و سلاست و استحکام خاص دارد. اما آنگاه که به شعر، رنگ سیاسی و اجتماعی می‌بخشد و با مناعت طبع درباره زندگی سخن می‌گوید، کلامش لطف دیگری می‌یابد و او را از میان شاعران دیگر بر می‌کشد. او را که به حق باید «شاعر منتقد» این دوره نامید، نمی‌توان با شاعران مداح درباری که برای لقمه نانی، خود را به سگ آستان و کوی شاهان تشبیه کرده‌اند و یا سگان آنها را بر خود برتری داده‌اند، مقایسه کرد. کلام انتقادی و متین او در این چند بیت مشهود است:

باغ پریشان و سرو و کاج پریشان	ملک پریشان و تخت و تاج پریشان
لغت حق بر لجاج باد که گشته است	کار در شاه از لجاج پریشان
وای به ملکی که شد ز داخل و خارج	دخل پریشیده و دواج پریشان
شه نکند هیچ خواب امن، چو دارد	بستر شوریده و دواج پریشان
خیر نبیند شبان ز روغن و پشمش	هر گله‌ای را که شد نتاج پریشان
لابد باید یکی طبیعی حاذق	مملکتی را که شد مزاج پریشان...

ویژگی شعر شبیانی نوعی اعتراض علیه اوضاع اجتماعی است. ماجرای او با «عشق آباد» که آن را به قول خودش «به سگان بنی خالد» واگذاشت و شکایت به روز جزا حواله داد، سبب می‌شود، تا با صراحت به شاه و وزیر بخروشد که:

دادبسی کردم و نداد کسی داد	زین سپس از داد خویش کنم داد
شاه که او رسم عدل و داد نداد	زود رود ملک و دولتش همه بر باد
ایمنی اندر جهان به عدل و به دادست	هر که جز این جوید، ایمنی بمیناد

در جای دیگر می‌گوید:

دادگر آسمان که داد به شه داد	داد که تا خاکیان رهند ز بیداد
گر ندهد داد خلق دادگر خاک	دادگر آسمان بگیرد از او داد

و در جای دیگر گوید:

شاه را از وزیر نیست گزیر	لیک نباید وزیر دانشمند
نه که در بند آن بود که کند	خانه رنگین و فرش خانه پرند

شاه ما را چنین وزیر مباد بود اگر نیز دل از او برکند
بی مهری شاه و ناملایماتی که از وزیر و درباریان دید، او را آنچنان نسبت به دیگران
بدبین کرد که همدمی در بین مردم برای خود نمی بیند و می گوید:
ز آن همدم وحوش بیابان شدم که نیست
زین مردمان کسیم سزاوار همدمی
و ز شهرها گریزم از ایراکه پیش از این
بگریختند نیز، بزرگان هاشمی
ایشان نه مردمند که در صد هزار مرد
یک مسرد نی که داند آداب مردمی
و از اینرو منش و مسلک درویشی را بر می گزیند و قبله و کعبه خود را «حضرت
درویشان» و دولت و مکنت خود را «خدمت درویشان» می خواند:
قبله و کعبه من حضرت درویشان است
دولت و مکنت من خدمت درویشان است
و همین سبب شده است تا مضامین خوب عرفانی هم در اشعار شیبانی جای گیرد:
چه غم جای خوری ز آنکه نماند بر جای
عاقل آن است که نه باغ بجوید نه سرای
چون از این جا به دگر جای همی باید رفت
گر جهان زان تو باشد همه مانی بر جای
آنچه زین جای به همراه توان برد بجوی
کان نه باغ است و نه مشک و نه کلاه و نه قبا
از خدا خواه کز او هیچ نخواهی به جز او
که گر او با تو بود، فارغی از هر دو سرای...
و یا:

نه اویم و هم اویم بی اویم و با اویم
این نکته بسی خوشتر از قند مکررها
مناعت طبع و علو همت شیبانی که تجلی آن در اشعارش محسوس است، از
ویژگیهای دیگر اوست. به نحوی که کمتر به سراغ مدح و ثنای کسی رفته است و اگر
شعری هم در مدح سروده است، در آن از مبالغه و گزافه گویی پرهیز کرده و صفات را

بدون اسب با موصوف نیاورده و مدایح او جز در یکی دو قصیده، کوتاه و مختصر است و ویژگی اشعار مدحی او اینکه در ضمن مدح دست از انتقاد و نصیحت باز نداشته است:

نوشیروان نمرد که روزی دو در جهان
زنجر عدل بست و بیاراست باغ داد
ای شاه! هم تو داد کن امروز تا مگر
فردا به نیکویت دهد کردگار داد
و در جای دیگر:

ایزد خوب آفرید منظر سلطان
خوبتر از منظر است مخبر سلطان
منظر و مخبرش خوب و چشم بد آورد
فتنه زهر سوبه سوی کشور سلطان
لشکر سلطان که نان و جامه ندارند
فردا جنگ آورند بر در سلطان
ملک پریشان و تخت و تاج ندانم
جمع چنین از چراست خاطر سلطان...
شیبانی در تغزلها و تشبیهها هم روش اعتدال و حقیقت گرایی و واقع بینی را از دست نمی دهد و در تغزلهای کوتاه خود معشوق و شراب و شاهد و ... را آنچنان که دیگران ترسیم نمودند، بیان نمی کند.

روی هم رفته شیبانی شاعری تواناست و شعرش از اکثر شاعران دوره قاجار قوی تر است و با این همه شیرینی و سلاست کلام شاعران دیگری مانند سروش و داوری و محمود خان ملک الشعراء، شعر شیبانی را تحت الشعاع قرار می دهد.

از عیوبی هم که بر شعر او وارد دانسته اند، میزان تأثیرپذیری از شاعران سبک خراسانی و تقلید محضی است که از آنها دارد. به نحوی که طی یکی دو بیت اول هر یک از اشعارش رد پای استادان خراسانی معلوم می گردد و معمولاً مضامین این دسته از اشعار او هم، همان مضامین گذشتگان است.^۱

محمود خان ملک الشعرا

محمود خان فرزند محمد حسین خان عندلیب، ملک الشعرا دربار محمد شاه قاجار و نبیره فتحعلی خان صبا، ملک الشعرا فتحعلی شاه قاجار است که در سال (۱۲۲۸ هـ) در تهران چشم به جهان گشود. و علوم متداول را در محضر عموی دانشمندش، محمد قاسم خان فروغ فراگرفت و به تصریح تذکره‌های این دوره در علم و ادب و هنر سر آمد اقران شد و با سرودن قصیده‌ای در مدح حاجی میرزا آقاسی، به دربار راه یافت و به مستشاری «الله قلی خان ایلخانی» حاکم بروجرد و لرستان منصوب شد و چون الله قلی خانه طرح مقابله با حکومت را در سر می‌پروراند، محمود خان از او کناره گرفت و تا پایان مرگ محمد شاه قاجار شغل دولتی نپذیرفت. اما در زمان ناصرالدین شاه که کار حاج میرزا آقاسی هم پایان پذیرفته بود، مجدداً به دربار وارد شد و مرتبه ملک الشعرا را یافت و در همین منصب ماند تا در سال (۱۳۱۱ هـ)، یعنی دو سال قبل از قتل ناصرالدین شاه درگذشت! محمود خان علاوه بر هنر شاعری، در خط و نقاشی و منبت کاری و دیگر هنرهای ظریفه مهارت داشته و تابلوهای نقاشی او با امضاء «بنده آستان محمود»^۱ در موزه کاخ گلستان حکایت از میزان مهارت او دارد.

خود او در یکی از قصایدش در خصوص تصویری که به فرمان ناصرالدین شاه برای او کشید و انعامی که از او گرفت اشاره کرده، می‌گوید:

گفت یک روز مرا شاه که تمثالی چند

نزهت خاطر ما را زبر صفحه نگار

من به پیمان کشیدم به سوی خانه درم

به دو تا نقش که کردم زبر صفحه نگار

او که مردی متدین و متخلص بود، گرایشی هم به تصوف داشته و در مقام سیر و

سلوک دست ارادت به «سید علی میرزا» که لری وارسته بود، داد.

الشعرا، ج ۲ / ص ۹۲۸ و مقالات غنی، قاسم، «فتح الله خان شیبانی» مجله آینده سال ۳، ص ۳۰ تا ۳۷ و نظام وفا، «ابونصر فتح الله خان شیبانی» مجله وفا، صفحات ۲۴۰ تا ۲۴۲ ۲۸۱ تا ۲۸۵ / از صبا تا نیما، ج ۱ / ص ۱۳۳. سبک شعر در دوره قاجاریه، ص ۱۱۸ و شعر در عصر قاجار، ص ۲۵۲ و...
۱ - از صبا تا نیما، ج ۱ / ص ۱۲۸. سبک شعر در دوره قاجار، ص ۱۲۶.

ش. مر و سبک شاعری او

خان ملک الشعرا بیشتر به قصیده پردازی پرداخته و در این قسم از شعر لحنی و بیانی خاص برای خود برگزیده است و با آنکه در اشعار خود تبعیت از شاعران گذشته به ویژه، فرخی و منوچهری دارد اما هرگز تقلید تمامی اندام شعرش را نپوشانده است.

بیشتر قصایدش را در مدح ناصرالدین شاه و درباریانش سروده اما با زبان خاص خود به پند و نصیحت شاه و رجال درباری هم توجه داشته است. اعتدال او در مدیحه سرایی، او را به فتح الله خان شیانی و سروش اصفهانی نزدیک می‌کند؛ واقع گرایی و لطفی که در مدایح او وجود دارد، شعرش را دلشین می‌کند:

چون ز کشور بستاند بستاند به درنگ

چون به لشکر برساند، برساند به شتاب

روی فرخنده این شاه به باغی ماند

که به باران بهاریش شسته است سحاب

به شهنشه نتوان گفت که بسیار مبخش

نه به خورشید درخشنده که هر روز متاب

تربیت یافتن مرد هنر بر در اوست

که به دریاست درون، تربیت در خوشاب

نگذارد که ببرد ز لبی هرگز نان

نپسندد که بریزد زرخشی هرگز آب

و یا در جای دیگر در سلام پادشاهی گفته است:

شها به میزان کار تو چاکران را بسنج

تابه تو گردد پدید جمله مقدارها

تو کار ملک ای ملک به عادلان بازهل

عنان دولت ممان در کف غدارها

به سایه سرو و بید جمله تن آسان شوند

باغ چو خالی کنی به چاره از مارها

شحنه دانا فرست شها به بازار ملک

که زود باطل کند فسون طرارها

از زیرکی و ذکاوت محمود خان در مدح یکی هم آن است که معمولاً به شاه وعده می‌دهد و به جای امروز از فردا که چنین و چنان خواهد شد، سخن می‌گوید:
 شاهنشهی و جمله جهان قسم تو گردد
 کز جمله جهانی تو بدین رتبه سزاوار
 چون نقطه تو به هر مرکز دولت بنشینی
 حکم تو بر اطراف رود چون خط پروردگار...
 و در مدح وزیری گفته است:

باش تا از سعی تو صیت ولیعهد ملک
 در پناه خسرو ایران بگیرد بحر و بر
 رایت اقبال او چون چرخ گرد مرتفع
 آیت تأیید او چون مهر گردد مشتهر...
 از ویژگیهای او در قصاید یکی هم این است که معمولاً قصایدش را بدون تشبیت و تغزل می‌سراید و البته در قصاید او گاهی هم کلمات درشت و ناتراشیده دیده می‌شود:
 چون درآمد به خواب چشم عس

اظلم اللیل و هو قد عسعس
 تغزلات او اگر چه لطافت و ظرافت تغزلات مقلدین دیگر منوچهری مانند سروش را ندارد. اما ابتکاری در آنهاست که در تغزلات شاعران دیگر یافت نمی‌شود.
 خزانه‌ها و بهاریه‌های او که بی‌نهایت لطیف و زیباست بهترین قصاید محمود خان را شامل می‌شود و معیار و ملاکی است برای تشخیص هنر شاعری او.

در دیوان او که در سال ۱۳۳۹ شمسی که به همت مرحوم وحید دستگردی به چاپ رسیده، ۵۸ قصیده و قطعه و چند شعر پراکنده و نا تمام و ۱۴ بند مرثیه به سبک محتشم کاشانی وجود دارد که مجموعاً حدود ۲۶۰۰ بیت است و همه حکایت از حسن اخلاق و خلوص نیت و بزرگ منشی شاعر دارد و از معدود دیوانهایی است که از مطایبات و کلمات و تعبیرات مستهجن و خلاف ادب به دور است.^۱

۱ - برای اطلاع بیشتر، رک: مجمع الفصحاء، ج ۵/ ص ۹۰۷. الماثر والآثار، ص ۱۹۶ و ۱۹۷، که سنگ تمام گذاشته است مکارم الآثار، ج ۲/ ص ۷۵۸. حدیقه الشعرا ج ۳/ ص ۱۶۰۴ شعر در عصر قاجار، ص ۲۸۳ به بعد. و سبک شعر در عصر قاجاریه، ص ۱۲۴. نهضت ادبی ایران در عصر قاجار، ص ۱۰۳ و مقاله نسیم وحید زاده در مجله ارمغان سال ۲۶، ص ۴۱۸ تا ۴۲۱ با عنوان «محمود خان ملک الشعراء» و

شاعران دیگر:

تعداد شاعران این دوره به حدی است که حتی ذکر نام آنها در اینجا ممکن نیست؛ آنانکه به شرح حال و آثارشان پرداختیم، زبده‌ترین‌اند. شاعرانی را هم در ضمن بحث در انواع و اقسام شعر به اجمال معرفی کردیم. گذشته از آنها گروهی دیگر هم هستند که سزاوار بود آنها هم معرفی شوند و چون امکان این کار فراهم نیست، به ذکر نام و یادی از آنها اکتفا می‌شود؛

از شاعران دیگر این دوره‌اند: سید محمد شعله اصفهانی که به سال ۱۱۶۰ هجری قمری درگذشته است. وی از پیشگامان نهضت بازگشت ادبی به شمار می‌رود و در شعر بیشتر به قصیده‌گویی متمایل بوده و بنا به روایت تذکره‌ها به امر طبابت نیز اشتغال داشته است.^۱

میرزا عبدالباقی طبیب اصفهانی هم از شاعران معروف قرن دوازدهم و از پیشگامان «بازگشت ادبی» بوده و طبعی روان داشته است. بنا به قول هدایت در مجمع‌الفصحاء، «خدمت نادرشاه را می‌نمود، کمال و جمال را داشته، بعد از نادر کلاتری اصفهان کرده و به رغبت طبع عالی خویش، آن شغل بزرگ را به برادر کوچک خود واگذاشته، به فراغت پرداخته» است. وفاتش را به سال ۱۱۶۸ هـ نوشته‌اند.

سید محمد نصیرالدین اصفهانی (متوفای ۱۱۸۳ هـ) طبیبی برجسته و شاعری خوش ذوق و کم‌گوی بوده است و از او منظومه کوتاه به نام «پیر و جوان» به جای مانده است که مانند ترجیع بند هاتف در این عصر درخشید. او علاوه بر طب در حکمت و نجوم نیز استاد بود؛ به نحوی که او را در ریاضی با «ابومعشر بلخی» و «ابوریحان بیرونی» و در حکمت با «خواجه نصیرالدین ثانی» و در طب با «جالینوس» و «افلاطون» همانند دانسته‌اند.^۲

دیگر سید محمد سحاب (متوفای به سال ۱۲۲۲ هـ) است که از شاعران مقتدر عهد فتحعلی شاه بوده و قصایدی هم در مدح او سروده است. گذشته از قصاید، تذکره‌ای هم به نام «رشحات» به او نسبت داده‌اند که ظاهراً به پایان نرسیده است.

میرزا ابوالقاسم قایم مقام فراهانی، وزیر عالیقدر و دانشمند دوره قاجاریه و نویسنده مشهور که شرح حال و آثار او در بخش نویسندگان آمده و در همانجا هم درباره شعر او سخن گفته‌ایم.^۱

میرزا نصر الله اصفهانی (متوفا به سال ۱۲۹۱ هـ) متخلص به «شهاب» از دیگر شاعران نامی عهد قاجاریه است که مورد توجه حاجی میرزا آقاسی، صدر اعظم ایران واقع شد و «تاج الشعرا» لقب گرفت.

حاجی میرزا حبیب خراسانی (متوفا ۱۳۳۷ هـ) فرزند حاج میرزا محمد هاشم از معروف‌ترین عارفان و شاعران این دوره است که باید او را سر آمد روحانیان شاعر در عهد قاجار دانست.

دیگر مرحوم میرزا حبیب است که در اوایل عمر ریاست روحانی و حکومت شرعی خراسان را به عهده داشته‌است و بعداً گوشه عزلت اختیار کرده و دامن از صحبت جهانیان بر چیده است. دیوان اشعار عربی و فارسی او که مشتمل بر غزلیات عرفانی و مدایح مذهبی اوست، بارها به چاپ رسیده‌است.^۲

از اشعار اوست:

حلقه بر هر در زدم دیدم در میخانه بود
در کفم هر سبحة افتاد از گل پیمانه بود
جلوه گر از چهره پیر مغان دیدم عیان
نقش هر صورت که اندر کعبه و بتخانه بود
پرتوی از نقطه دانش در این بی‌دانشان
یک حقیقت دیدم و چندین هزار افسانه بود
چون فنای عاشقان را شاه جان پروانه داد
سوخت صد پروانه و یک شمع را پروا نبود
عقل کل، کش ساده دیدم با دو صد نقش و نگار
شور سودا و جنون از یک دل دیوانه بود

۱ - رک: همین کتاب بخش نثر و نثرنویسان

۲ - دیوان حاج میرزا حبیب خراسانی به اهتمام علی حبیب.

صد هزاران جان و در هر یک نوایی مختلف
چون نهادم گوش جان یک ناله مستانه بود

و هم از اوست:

چنان به روی تو آشفته‌ام به روی تو مست
که نیستم خبر از هر چه در دو عالم هست
یک امشب که تویی در برابرم سر مست
گمان مبر که خبر از وجود خویشم هست
نشسته‌ای تو من و شمع ایستاده به پای
تو مست باده و من مست چشم باده پرست
قسم به جان تو کز جان و از جهان برخاست
هر آنکه یک نفس از روی عیش با تو نشست
نهاد دل به تو و از همه جهان برداشت
گشاد در به تو و بر رخ دو عالم بست
به خواب نیز نمی‌آید این خیال که تو
نشسته باشی و من ایستاده جام به دست
گذشت کار «حبیب» این زمان چه می‌خواهی

فستاد ماهی در آب و رفت تیر از شست
حاج ملا هادی سبزواری (متوفی به سال ۱۲۸۹ ه‍.ق) نیز از شاعران این دوره است
که شرح حال او را در بخش عالمان دینی و شاعران عارف مسلک ذکر کرده‌ایم.^۱
میرزا آقا خان کرمانی، نویسنده و محقق روشنفکر و آزادی خواه از شاعران نامی
این دوره است که به «بهار کرمانی» تخلص می‌کرده‌است. از آثار اوست: «آیین
اسکندری» و «تاریخ نامه باستان یا سالارنامه» به شیوه شاهنامه و «یک مکتوب و صد
خطابه» و ...

وقار شیرازی (متوفی به سال ۱۲۴۹ یا ۱۲۵۰ ه‍.ق)، پسر میرزا محمد شفیع شیرازی
است که از هنرمندان و شاعران دوره قاجار محسوب می‌شود و در علوم و فنون ادب و
فقه و اصول و حکمت الهی دستی داشت و در هنر خط به ویژه خط نسخ مقام استادی

یافت. او که بعد از مرگ پدر به درخواست ادبای هندوستان به آن دیار سفر کرده بود، (۱۲۶۶ ه‍.ق) کتاب «مثنوی مولوی» را با خط نسخ و با قلم خفی و با حواشی سودمند خود به چاپ رساند. از او آثار دیگری هم به نظم و نثر به جای مانده که از آن جمله است: «اطسواق الذهب»، «انجمن دانش» که تقلیدی از گلستان است. «تاریخ المعصومین» به نظم که ترجمه منظومهٔ حکمت سبزواری است و «رموزالامارة» که ترجمه فرمان علی علیه السلام به مالک اشتر است...

ناصرالدین شاه قاجار، متوفا به سال (۱۳۱۲ ه‍.ق) هم از شاعران این دوره است. او که دارای قریحه ادبی خاص بوده است، با اکثر ادبا و شعرای دربار مشاعره و مناظره داشته است و با آنها مطایبه و شوخی می کرده است. از اشعار فکاهی او خطاب به حکیم الممالک، طیب دربار است:

ای حکیم الممالک سلطان
که به شاگردیت سزد لقمان
ای فلاطون ترا کیمینه غلام
وی ارسطو به پیش تو نادان
لیکن اوصاف حکمت را من
نکنم بر جهانیان پنهان
نسخه ات را چو می برند به روم
زیره گویی ببرند در کرمان
گر بگیری تو نبض بیماری
روز محشر بگیری دامن
گر معالج شوی به مسکینی
ندهی فرق گوش از دندان
زعفران گر دهی، به گریه شود
آنکه بودی به صبح و شب خندان
اثر تلخ خواهی از شکر
خشکی معده جویی از ریحان
هر دوایی که می دهی به مریض
واجب است استخاره قرآن

چون به عجزآیی از علاج کسی
مدد و بسخت جویی از شیطان
گر تو باشی طبیب یک دو سه سال
کس نماند به خطه ایران
این چنین بوالعجب فلاطون را

شاید ارشده نواز از احسان
شوریده شیرازی (متوفا به سال ۱۳۰۵ ش) که نامش محمد تقی و فرزند عباس متخلص
به «عباسی» بوده از شاعران دیگر این دوره است که در حدود سن هفت سالگی بر اثر
بیماری آبله هر دو چشمش نابینا شد. ولی بر اثر استعداد ذاتی به کسب علم و دانش
پرداخت، تا اینکه نامش بر سر زبانها افتاد و در سال (۱۳۳۱ هـ) در مصاحبت حسینقلی
خان کافی، «نظام السلطنة»، به تهران آمد و به ناصرالدین شاه معرفی شد و ملقب به
«فصیح الملک» گردید. از اشعار اوست:

هر چه کنی، بکن، مکن ترک من ای نگار من
هر چه بری ببر، مبر، سنگدلی به کار من
هر چه هلی، بهل، مهل، پرده به روی چون قمر
هر چه دری بدر مدر پرده اعتبار من
هر چه کشی، بکش، مکش باده به بزم مدعی
هر چه خوری، بخور، مخور خون من ای نگار من
هر چه دهی، بده، مده زلف به باد، ای صنم
هر چه نهی، بنه، منه پای به رهگذار من
هر چه کشی، بکش، مکش، صید حرم که نیست خوش

هر چه شوی، بشو، مشو، تشنه بخونزار من...
فرهنگ شیرازی (متوفا به سال ۱۳۰۹ هـ) چهارمین پسر میرزا وصال شیرازی هم از
شاعران و نویسندگان و هنرمندان دوره قاجاریه است که آثاری از جمله: شرح «حدایق
السحر» رشید و طواط، ترجمه کتاب «بارع» در علم و نجوم، «فرهنگ فرهنگ» و کتابی
در مطایبات به نام «ذخر السفاهة علی طب البلاء» که به «سکنجبینیه» نیز مشهور
است، از او به جای مانده است.

میرزا محمد حسین خان اصفهانی (متوفا به سال ۱۳۲۵ هـ)، متخلص به «فروغی

اصفهانی» و ملقب به «ذکاء الملک» فرزند آقا محمد مهدی معروف به ارباب اصفهانی از دیگر نویسندگان، شاعران و روشنفکران دوره قاجاریه و پدر محمد علی فروغی و ابوالحسن فروغی از رجال سیاسی ایران، میرزا اسماعیل متخلص به هنر، فرزند میرزا ابوالحسن یغمای جندقی، میرزا حسینعلی سمنانی متخلص به «مشتاق سمنانی» (متوفا به سال ۱۳۲۶ هـ) و میرزا محمد صفایی یغمایی فرزند دیگر یغمای جندقی که در (سال ۱۳۱۴ هـ) وفات یافت، از شاعران دیگر این دوره‌اند.

از شاعران مشهور این دوره باید از همای شیرازی هم یاد کرد؛ میرزا محمد علی شیرازی متخلص به «همای شیرازی» در (سال ۱۲۱۲ هـ) متولد شد و پس از فراگرفتن علوم و فنون و مسافرت‌های فراوان در اصفهان مسکن گزید و به تدریس فلسفه و عرفان و فنون ادبی پرداخت. ولی سرانجام به عرفان گرایش پیدا کرد و در حلقه اهل فقر در آمد. همای شیرازی در سرودن انواع شعر از قصیده و غزل و رباعی استاد بوده‌است. دیوان اشعار او در دو جلد توسط مرحوم استاد جلال الدین همایی به چاپ رسیده است. از اشعار اوست:

تابه دامان تو ما دست تولاً زده‌ایم
به تولای تو بر هر دو جهان پا زده‌ایم
تا نهادیم به کوی تو صنم روی نیاز
پشت پا بر حرم و دیر و کلیسا زده‌ایم
همه شب از طرب گریه مینا من و جام
خنده بر گردش این گنبد مینا زده‌ایم
در خور مستی ما رطل و خم و ساغر نیست
ما از آن باده کشانیم که دریا زده‌ایم
تا نهادیم سر اندر قدم پیر مغان
پای بر فرق جم و افسر دارا زده‌ایم
جای دیوانه چو در شهر ندارند «هما»

من و دل چند گهی خیمه به صحرا زده‌ایم
از شاعران و محققان دیگر این دوره محمد نصیر حسینی شیرازی، متخلص به «فرصت شیرازی» مشهور به «فرصت الدوله» و «میرزا آقا» است که در (سال ۱۲۷۱ هـ ق) در شیراز متولد شد و در جوانی در نحو و منطق و حکمت و حساب و هیأت و

هندسه، گوی سبقت را از همگنان ربود و با زبان انگلیسی نیز آشنایی یافت. در سی و دو سالگی با سید جمال الدین اسدآبادی ملاقات کرد و هنگامی که شعاع السلطنه، فرزند مظفرالدین شاه از شیراز به تهران بازگشت، «فرصت» را با خود به تهران آورد و او را به لقب «فرصت الدوله» مفتخر گردانید. پس از مشروطیت به ریاست معارف فارس منصوب شد و مدتی هم ریاست عدلیه فارس را به عهده داشت. ولی در اواخر عمر به کلی منزوی شد. از او آثاری به جای مانده است که از آنهاست: «دریای کبیر» شامل علوم مختلف به زبان عربی و فارسی، «اشکال المیزان» در علم منطق، «بحور الالحان» در علم موسیقی و عروض، «منشآت نثر»، «رساله شطرنجیه»، «هجر نامه» و «آثار عجم» که در بررسی اوضاع جغرافیایی منطقه فارس است و چندین رساله دیگر... و وفات فرصت در سال ۱۳۳۹ به دنبال یک بیماری مزمن اتفاق افتاد و در کنار قبر حافظ شیرازی به خاک سپرده شد.

از اشعار اوست:

گر رسد دست مرا در سرگیسوی تو باز
موبه مو شرح دهم قصه شبهای دراز
سازد آشفته‌تر از موی توام باد صبا
هر سحرگه که نماید گره از زلف تو باز
محرم کوی تو را دل نرود جای دگر
من و طوق سرکوی تو و حاجی و حجاز
بی نیاز از همه درهای جهان گردیدیم
تا نهادیم به خاک در تو، روی نیاز
روز وصل و شب هجران تو ای صبح امید
عمر کوتاه مرا مآند و امید دراز
مطرب این نغمه جانسوز که در پرده نواخت
ترسم از پرده عشاق برون افتد راز

«فرصت» از شعر بدینگونه سرایید، فرد است
که به آفاق سخن می‌رودش از شیراز^۱

۱ - برای شرح حال هر یک از شاعرانی که نامشان را ذکر کرده‌ایم؛ رک: تذکره اختر، از احمد گرجی‌نژاد. آتشکده آذر از آذر بیگدلی. مجمع الفصحاء از رضا قلی خان هدایت. حدیقه الشعراء از احمد دیوان بیگدلی. سفینه المحمود از میرزا محمود قاجار. فارسنامه ناصری از میرزا حسن فسایی. حدیقه امان اللهی از رونق سنندجی و تذکره‌های دیگر این دوره.

۸ - نمونه‌هایی دیگر از شعر دوره بازگشت

حزین لاهیجی

✽ شیخ محمد علی متخلص به «حزین» از شاعران و نویسندگان قرن دوازدهم هجری است. او که از اعقاب شیخ زاهد گیلانی است در سال ۱۱۰۳ در اصفهان متولد شد. و در همان شهر به کسب معلومات پرداخت و پس از حمله افغانها از اصفهان بیرون آمد و به خراسان و عراق و فارس و آذربایجان و حجاز و یمن سفر کرد. و مدت چهارده سال در ملتان و لاهور اقامت جست و سپس به «بنارس» رفت و تا پایان عمر در همانجا ماند (و: ۱۱۸۰ یا ۱۱۸۱).

از آثار اوست: تذکره حزین در احوال شاعران، تاریخ حزین در حوادث آن ایام، سفرنامه حزین در سرگذشت خود و دیوان حزین.

پس از ما تیره روزان روزگاری میشود پیدا
قفای هر خزان آخر بهاری می شود پیدا
مکش ای طور باافسرده حالان گردن دعوی
که در خاکستر ما هم شراری میشود پیدا
پس از فرهاد باید قدر این جانسخت دانستن
که بعد از روزگاری مرد کاری می شود پیدا
من خونین جگر از بس که با خود داغ او بردم
کنی هرجا به خاکم لاله زاری می شود پیدا
به استغنا چنین مگذر زمن ای برق سنگین دل
مرا در آشیان هم مشت خاری میشود پیدا

حزین گرخوشتن را از میان گم گشته پنداری
درین دریای بی پایان کناری میشود پیدا

* * *

ای وای بر اسیری کز یاد رفته باشد
در دام مانده باشد صیاد رفته باشد
آه از دمی که تنها با داغ او چو لاله
در خون نشسته باشم چون باد رفته باشد
«امشب صدای تیشه از بیستون نیامد
شاید به خواب شیرین فرهاد رفته باشد»
خونش به تیغ حسرت یارب حلال بادا
صیدی که از کمندت آزاد رفته باشد
از آه دردناکی سازم خبر دلت را
وقتی که کوه صبرم بر باد رفته باشد
رحم است بر اسیری کز گرد دام زلفت
با صد امیدواری ناشاد رفته باشد
شادم که از اسیران دامن کشان گذشتی
گوشت خاک ما هم بر باد رفته باشد
پرشور از حزین است امروز کوه و صحرا
مجنون گذشته باشد فرهاد رفته باشد

* * *

ای ناله خوشا بخت‌رسایی که تو داری
ما را نبود راه به جایی که تو داری
بی‌پرده به هر گوشه کنند، راز نهان را
ای نی نفس پرده‌گشایی که تو داری
تا چند لب جام برد بوسه به تاراج
ساقی زلب بوسه ربایی که تو داری
چون آینه از دیده حیرت‌زده شادم
از کف ندهم فیض لقایی که تو داری

بر ذوق سماع است حزین ناله بلبل
شوریده مرا طرز نوایی که تو داری

مشتاق

خوش آن گروه که در بر رخ از جهان بستند
ز کاینات بریدند و با تو پیوستند
به سر عشق کجا پی برند اهل خرد
مگر کنند فراموش آنچه دانستند
مخور به مرگ شهیدان کوی عشق افسوس
که دوستان حقیقی به دوست پیوستند
مجو تلافی بیداد از بتان کاین قوم
نمک زنند بر آن دل که از جفا خستند
جماعتی که کنند از ستم فغان مشتاق
نه عاشقند که تهمت به خویشان بستند

دور از معشوق

به کف پیاله به گلشن روم چسان بی تو
چه خون چه باده، چه گلخن چه گلستان بی تو
چه گلبنی تو که هر دم پرد سراسیمه
دلم چو طایر گم کرده آشیان بی تو
بیا که با تو مرا زیستن دمی خوشتر
هزار مرتبه از عمر جاودان بی تو
نیامدی به کنار من و ز آتش شوق
جو شمع سوختم و رفتم از میان بی تو

میرزا نصیر طبیب

* میرزا نصیرالدین حسینی اصفهانی مشهور به «خواجه نصیر الدین ثانی» از نویسندگان و شاعران قرن دوازدهم هجری است. تولد او در چهارم فارس بود اما در اصفهان رشد و نمو کرد و به همین سبب به اصفهانی مشهور شد. در حکمت و ریاضیات و هیأت و هندسه و طب و ادب سرآمد عصر خود به شمار می‌رفت مرگش به سال ۱۱۹۱ هجری، قمری اتفاق افتاد و جنازه‌اش را به دستور زکی‌خان زند به نجف منتقل کردند. از او آثاری به جامانده است که از آن جمله است: اساس الصحه در طب به زبان عربی، جام‌گیتی‌نما در حکمت به فارسی، حل‌التقویم به فارسی در علم نجوم و رساله‌ای در موسیقی و...

از منظومهٔ پیر و جوان

شب‌ی با نوجوانی گفت پیری	کهن دردی کشی صافی ضمیری
چو خم صاحب‌دلی روشن روانی	درین دیر کهن پیر مغانی
کسه باد نوبهار و ابر آذار	شنیدم خیمه زد بر طرف گلزار
به هر گلبن هزاری ساز برداشت	به هر سروی تذرو آواز برداشت
صلای یوسف گل شد جهانگیر	زلیخای جوان شد عالم پیر
سحرگاهان نسیم آهسته خیزد	چنان کز برگ گل شبنم نریزد
ترشح‌های ابر از هر کناری	بود چندانکه بنشانند غباری
به پیران کهن غم سازگارست	تو شادی کن ترا با غم چه کارست؟
گاهی بر ساحت دشتی روان شو	گاهی برگشته‌ای دامن فشان شو
دل از کف ده عوض بستان زساقی	می کزلعل ساقی مانده باقی
خلل در کار عقل از باده نقل است	که می هر قطره‌اش دریای عقل است
چنان آیینۀ جان می‌زداید	که در آن عکس جانان می‌نماید

هاتف

از ترجیع‌بند

ای فدای تو هم دل و هم جان	وی نثار رخت هم این و هم آن
دل رهندن زدست تو مشکل	جان فشاندن به پای تو آسان
راه وصل تو راه پیرآشوب	درد عشق تو درد بی‌درمان

دوش کز سوز عشق و جذبهٔ شوق
 آخر کار شوق دیدارم
 چشم بد دور خلوتی دیدم
 هر طرف دیدم آتشی کانشب
 پیری آنجا به آتش افروزی
 من شرمنده از مسلمانان
 پیر پرسید کیست این گفتند
 گفت جامی دهدش از می ناب
 چون کشیدم نه عقل ماندونه هوش
 مست افتادم و در آن مستی
 این سخن می‌شنیدم از اعضا
 که یکی هست و هیچ نیست جزاو

○

از تو ای دوست نگسلم پیوند
 ای پدر پند کم ده از عشقم
 من ره کوی عافیت دانم
 در کلیسا به دلبر ترسا
 ره به وحدت نیافتن تاکی
 نام حق یگانه چون شاید
 لب شیرین گشود و با من گفت
 که گر از سر وحدت آگاهی
 در سه آیین شهادت ازی
 سه نگرده بریشم از او را
 ما درین گفت و گو که از یک سو
 که یکی هست و هیچ نیست جزاو

○

چشم دل باز کن که جان بینی
 گر به اقلیم عشق رو آری

هر طرف میشتافتم حیران
 سوی دیر مغان کشید عنان
 روشن از نور حق نه از نیران
 دید در طور موسی عمران
 به ادب گرد پیر مغبچگان
 گشتم آنجا به گوشه‌ی پنهان
 عاشقی بیقرار و سرگردان
 گرچه ناخوانده باشد این مهمان
 سوخت هم کفر از آن و هم ایمان
 به زبانی که شرح آن نتوان
 همه حتی الوریید و الشریان
 وحده لا اله الا هو

ور به تیغم برند بند از بند
 که نخواهد شد اهل این فرزند
 چه کنم کاوفتاده‌ام به کمند
 گفتم ای دل به دام تو دربند
 ننگ تثلیث بر یکی تا چند
 که اب و ابن و روح قدس نهند
 وزشکر خنده ریخت آب از قند
 تهمت کافری به ما مپسند
 پرتو از روی تابناک افکند
 پرنیان خوانی و حریر و پرند
 شد زناقوس این ترانه بلند
 وحده لا اله الا هو

آنچه نادیدنی است آن بینی
 همه آفاق گلستان بینی

و آنچه خواهد دلت همان بینی	آنچه بینی دلت همان خواهد
آفتابیش در میان بینی	دل هر ذره را که بشکافی
کافر مگر جوی زیان بینی	هر چه داری اگر به آتش عشق
عشق را کیمیای جان بینی	جان گدازی اگر به عشق دهی
وسعت ملک لا مکان بینی	از مضیق حیات درگذری
و آنچه نادیده چشمت آن بینی	آنچه نشنیده گوشت آن شنوی
از جهان و جهانیان بینی	تا به جایی رساندت که یکی
تا به عین الیقین عیان بینی	با یکی عشق ورز از دل و جان
وحده لا اله الا هو	که یکی هست و هیچ نیست جز او

سحاب

* سید محمد حسینی متخلص به «سحاب» فرزند سیداحمد هاتف اصفهانی از شاعران اوایل قرن سیزدهم هجری است. وی که علاوه بر شاعری با پزشکی آشنا بوده است، با معرفی فتحعلی خان صبا به دربار فتحعلی شاه قاجار راه یافت و به «مجتهد الشعراء» ملقب شد. وفات او به سال ۱۲۲۲ هجری اتفاق افتاد از او دیوانی مشتمل بر پنج هزار بیت به چاپ رسیده است.

گر به دل صد بار گویم قصه جانانه را
باز می خواهد که از سر گیرم این افسانه را
حسرت سنگ تو دارد هر کس اما کودکی
چون برآرد آرزوی یک جهان دیوانه را

* * *

اگر هر دم بود صد عهد و پیمان با رقیبانش
ننیدیشم که آن پیمان شکن سست است پیمانش
شب وصلست و می نالم که شاید چرخ پندارد
که باز امشب شب هجرت، دیر آرد به پیمانش

رشحه

«بیگم، دختر هاتف اصفهانی، متخلص به «رشحه» از شاعران اوایل قرن سیزدهم هجری و همسر میرزا علی اکبر متخلص به «نظیری» بوده است. اشعار او ضمیمه دیوان هاتف به تصحیح وحید دستگردی به چاپ رسیده است.

غزل

چه شود اگر که بری زدل همه دردهای نهانیم
به کرشمه‌های نهانی و به تفقذات زبانیم
زغم تو خون دل ناتوان زجفات رفته زتن توان
به لب است جان و تو هر زمان ستمی زنو برسانیم
زسحاب لطف تو گر نمی برسد به نخل امید من
نه طمع زابر بهاری و نه زیان زیاد خزانیم
بودم چو رشحه دلی غمین الم فراق تو در کمین
نشوی به درد و الم قرین گر از این الم برهانیم

عندلیب کاشانی

«محمد حسین کاشانی متخلص به «عندلیب» فرزند فتحعلی خان کاشانی متخلص به «صبا» ملک الشعراء فتحعلی شاه از شاعران قرن سیزدهم هجری است. او بعد از پدرش به سمت ملک الشعراء رسید و در دولت محمدشاه قاجار نیز به همان سمت بود. وی علاوه بر شاعری در نقاشی و منبت کاری نیز مهارت داشت.

خزان

جنبش صفرا مگر به طبع خزانست	کز اثرش سبز باغ، در یرقانست
شاخ فشانده به راه ابر زرساو	بیهده نبود که ابر سیم فشانست
فصل خزان را بمان، به وصل نگارم	مژده‌یی آور که فرودین من آنست
گر به لب جو دو روز لاله نروید	دو رخ او بنگرم که لاله ستانست
هم به رخس گلشنی زسنبیل و سوری	بسینم کایمن زتسند بساد خزانست

* * *

سلسله دل نگر زلف شبه سان او
دامگه جان بین چاه زنخدان او
معدن لؤلؤ و لعل دیده به یک جا کسی؟
معنی این هر دو بین در لب و دندان او
زخم و نمک ای عجب کی به هم اندر خورست
داروی ریش دلم بین به نمکدان او
گرسنه مرغی بود این دل نادان من
دانه دانا فریب خال زنخدان او

* * *

بر رخس زلف سیه حلقه زده اژدرسای
گنج آری نبود هرگز بی اژدرهای
زنگی زلفش بر تبت مو غالیه بوی
هندوی خالش بر خلخ رخ لخلخه سای
مویی از کاکل او کاخ مرا عود مسوز
بویی از طره او بزم مرا مشک مسای
زلف بر روی فکن پرده برانداز از چهر
تا بگویند که خورشید تو شد مشک اندای
چند گویند که پروین نبود بر رخ مهر
مهر روی تو زخوی آمده پروین آرای

محمودخان ملک الشعرا

* محمود خان کاشانی، ملک الشعرا، فرزند محمد حسین خان
عندلیب و نوه فتحعلی خان صیاست که در سال ۱۲۲۸ متولد شد و
ضمن تحصیلات متداول، در نقاشی و خط و منبتکاری و
مجسمه سازی نیز مهارت یافت و به دربار محمدشاه قاجار راه یافت و
پس از آن نیز مورد توجه ناصرالدین شاه قرار گرفت. مجموعه ابیاتی

نمونه‌هایی دیگر از شعر دورهٔ بازگشت / ۳۸۷

که از او به جای مانده است نزدیک دو هزار و پانصد بیت است. مرگش
به سال ۱۳۱۱ اتفاق افتاده است.

* * *

پر زگل و سنبل است یکسره گلزارها
بیا به باغ ای صنم بهل همه کارها
قافلهٔ روم و چین بر در شهر آمدند
فکنده بر کوه و دشت زهر طرف بارها
باد زشهر تتار رسید و بگشود بار
به بارهاش اندرون زمشک خروارها
ابر برآورده تیغ باد شده حمله‌ور
وز بر البرز کوه ساخته پیکارها
هر سحر آید به باغ صغیر موسیچگان
وز بر هر آبگیر بانگ خشینسارها
بر سر هر تل فکند باد صبا چادری
زبرجدین پودهاش زمردین تارها
لخت دگر سرخ فام زروی گلنارها
هیچ بهاری نبود چنین نوآیین که من
برقد گلبن برید باد صبا اطلسی
که نیست زویک بدست در همه بازارها
باد خوش فرودین کرده به وقت سحر
در گلولی مرغکان تعبیه مزمارها
فاخته از اوستاد قافیه گیرد به یاد
که می‌کند بامداد به درس تکرارها
زروی سوری به باغ هر سو فرخارهاست
زبوی سنبل به راغ هر سو تاتارها

* * *

سبزه‌ها بردشت بین چون طوطی گسترده پر
وان درختان چون گه مستی دم طاوس نر
برق خندد آنچنان کش بردرد چاک دهن
رعسد غرّد آنچنان کش بگسلد بند جگر
ابرها خیزان ز پشت کوه چون تیره شبه
آبها غلطان به روی دشت چون روشن گهر
لاله‌ها گویی خروسانند با هم کرده تاج
شاخها گویی نذر و اند در هم بسته پر
بلبلان چون در خروش آیند تاب افتد به دل
قمریان چون در سرود آیند دود افتد به سر

فروغ کاشانی

تغزل

در شگفتم زانکه این کون و مکان انگيخته
کز کدامین آب و گل این جسم و جان انگيخته
جر دهان نوش بارش لیک بر کام رقیب
قطره کی دریایی از شهد روان انگيخته
وصل او چون جنت و هجرش چودوزخ نی شگفت
خویش ار آشوب محشر در جهان انگيخته
گند نابرگی نیز زده‌ست جنت هر کجا
از بهار خلق او یک بوستان انگيخته

* * *

همی سودست نادان را و دانا را زیانستی
گرین جنبش زاختر وین خرام از آسمانستی
خود از این هفت بستان آن همی برگ طرب سازد
که سال و مه به غمازی چو سوسن ده ربانستی

غریو زاغ بسندد نای بلبل از نوا خوانی
درین بستان همانا باز هنگام خزانستی
به دعوتگاه نادان شو که تا بینی به بزم اندر
سخا خوانست و دولت نزل و نعمت میزبانستی
اگر دورست همت زین جهان سفله می‌زید
که همت از بزرگان و جهان از سفلگانستی

جان غلام کوی جانان کرده‌ام	تا که بر دل عشق سلطان کرده‌ام
تا به کفرم عشق فرمان می‌دهد	کافرم گر ییاد ایمان کرده‌ام
حکم عشق این است و من در کوی او	تا نگوئی ترک فرمان کرده‌ام
تیغ دلدارست و آن را در خورست	گر به خون خویش مهمان کرده‌ام
تیر جانان است و این پیدا بود	کش چرا در سینه پنهان کرده‌ام

خجسته کاشانی

چمن راست به هر بام دگر آب و جمالی
فلک راست به هر شام دگر رنگ و مثالی
به بستان به سحرگاه سرودی و درودی
به گردون به شبانگاه نزاعی و جدالی
نمایند گوزنان به بیابان تک و تازی
گشایند کلنگان سوی گردون پر و بالی
بدین رنگ ندیده است کسی خاک زمینی
بدین بو نشنیده است کسی باد شمالی
به هر باغ صفایی و به هر راغ نوایی
به هر کوی نگاری و به هر دشت غزالی
یکی حجله آراسته هر جوی کناری
یکی دلبر نوخاسته هر تازه نهالی

دَرِ باغِ گشادست نشستہ است و ستادہ است

صنوبر بہ نشاطی و خجستہ بہ خیالی

دمان است زہر خاک ہمی مشک سیاهی

روان است بہ ہر جوی ہمی آب زلالی

* * *

آمد بہار و ہر چمن گشتہ است همچون جنتی

بر ربع و اطلال و دمن گسترده ہر گون نعمتی

در باغها تمثالها بر راغها اشکالها

مانندہ اطفالها پیدا شدہ بی شہوتی

چون مہر شد سوی حمل بر کوهسار و بر جبل

افکند از ہر گون حلل، آورد ہر سان دولتی

وادی کہ بد چون ہاویہ رستہ است در یک ثانیہ

الماسش از ہر ناحیہ یاقوتش از ہر تربتی

لالہ است بر طرف چمن لعین رخ و زمرد بدن

چونان رخان برہمن کز خمر گیرد حمرتی

ابر زبانی روہمی تندست و آتشخوہمی

لیکن کنون ہر سوہمی ہر شام بارد رحمتی

گلنارها بر شاخها چون از زمرد کاخها

وانکاخ را سوراخها آتش در آن و حرقتی

اندر بنفشستان ہمی بر گردالستان ہمی

مرغ است دردستان ہمی مرغ است اندر زینتی

فرش چمن گلگون شدہ شاخ سمن موزون شدہ

گلہای آذریون شدہ ہمرنگ خون بی ضربتی

ہم قمریان چون مقریان اندر گلوشان غنہیی

ہم بلبلان چون راویان اندر زبانشان آیتی

گلبن سرافرازی کند بلبل خوش آوازی کند

بر گلبنان بازی کند چون لاعبی بر لعبتی

* * *

نغزتر امسال خرامد بهار	کشت‌تر و دلکش‌تر و خوش‌تر زیار
هین گل و هان سنبل و نک لاله‌اش	قافله در قافله و بار بار
قافله‌ها بار فرو ریختند	بر سر شخّ و کمر کوهسار
حاصل عمان و بدخشان بریخت	بر سر گلزار و لب جویبار
دشت نهانست به نیلی پرند	کوه درونست به لعلی خمار
گویی یاقوت و زبرجد شده است	ریخته و بیخته در لاله‌زار
نارونان بر طرف آبگیر	چتر به سر بر زده طاوس‌وار
بیدبنان خیمه برافراخته	بر طرف جو زیمین و یسار

مجمر اصفهانی

از کوی تو ره گم نکند خانه خود را	دیوانه شناسد ره ویرانه خود را
مستیم و ره کوی تو نادیده سپاریم	با اینکه ندانیم ره خانه خود را
باشد که به این حيله بیفتم پی طفلی	افتاده‌ام از پی دل دیوانه خود را
می‌گویم و این طرفه که آن لحظه ندارم	تابی که زکس بشنوم افسانه خود را

* * *

از چیست امشب سوی من هر دم نهانی دیدنت
ای سر به زیر افکندن و در زیر لب خندیدنت
دوشینه از بزم برون رفتی و گشتم بدگمان
زان زود بیرون رفتن و زین دیر برگردیدنت
گفتم بران اغیار را، زان آستان راندی مرا
این کار بیجا کردن و این حرف کس نشنیدنت
جز اینکه با تردمانان گفتم دگر منشین ز چیست
این آستین افشاندن و دامن زمن برچیدنت
امروز با مجمر مگر داری سر دعوا دگر
زین بر سر هر رهگذر احوال او پرسیدنت

نشاط اصفهانی

آن آهوان نغز بین برگرد گلبرگ ترش
طرف گلستان سبز بین از نافه جان پرورش
در آن سر زلف دو تا از ما دلی بد مبتلا
می کرد چون دلها رها یارب چه آمد بر سرش
تا دل نداد آن دل شکن باور نبودش در دمن
باشد به فکر خویشتن اکنون که آمد باورش
هر شب نخفتن تا سحر بی وعده بودن منتظر
باور نکرد از من مگر وقتی که آمد بر سرش
شد مهر و کین پیشش یکی با نیک و بد کیشش یکی
بیگانه و خویشش یکی عشق و هوس یکسان برش
آن طرز غافل دیدنش آن دیدن و خندیدنش
آن بی سبب رنجیدنش آن رنجش صلح آورش
چند ای دل بیهوده گو مهر بتان کینه جو
بر کن نهال آرزو چون بهره نبود از برش
تار امل بگسسته به جام هوس بشکسته به
دُرّج غزل در بسته به ناسفته بهر گوهرش

* * *

طاعت از دست نیاید گنهی باید کرد
در دل دوست به هر حيله رهی باید کرد
روشنان فلکی را اثری در ما نیست
حذر از گردش چشم سیاهی باید کرد
خوش همی می روی ای قافله سالار به راه
گذری جانب گم کرده رهی باید کرد
نه همین صف زده مزگان سیه باید داشت
به صف دلشدگان هم نگهی باید کرد

گر مجاور نتوان بود به میخانه نشاط

سجده از دور به هر صبحگاهی باید کرد

در همه کون و مکان نیست جزایم هوسی

که مگر بی‌هوسی زیست توانم نفسی

شعله‌ها سر زده‌ام از دل و جان طور صفت

موسی نیست دریغا که بجوید قبی

بسته این گمشدگان دیده و گوش، ارنه به راه

کاروانی است نمودار و نواخوان جرسی

راز رندان خرابات مپرسید زما

به کسی راز نگویند که گوید به کسی

مانگفتیم حدیثی که توان گفت و شنید

لیک در خلق زما گفت و شنیدست بسی

بخت بد برد زگلزار و به دامن نرساند

نه گلی قسمت من شد نه نصیبم قفسی

باز زنجیر جنون برداشتند

عقلها را وقت آشفتن رسید

ای فزون از فکر و از تدبیر ما

خانه دل منزل اخلاص تست

عقل را ره در دل دیوانه نیست

بودی و جز بود تو بودی نبود

عشق ناگه زد بر آتش دامن

شد عیان از شعله‌ها آنگاه دود

بند بر پای خرد بگذاشتند

رازها را نوبت گفتن رسید

هم جنون ما و هم زنجیر ما

خلوت جان جای خاص الخاص تست

خلوت حق جای هر بیگانه نیست

بود پنهان آتش و دودی نبود

شعله‌ها سر کرد از هر روزنی

شعله‌ها را دودها پنهان نمود

یغمای جندقی

ای خوشتر از هزار یقین اشتباه ما

شد مشتبه زکعبه به میخانه راه ما

می در سر و قرا به در آغوش و نام زهد واخجلتا که شحنه برآید به راه ما
آخر تن ضعیف کشاندم به پای خم رُست از کنار چشمه حیوان گیاه ما
چشمم به راه صبح شب غم سفید ماند یارب کسی مباد به روز سیاه ما

* * *

یار نامد به سرم تا به لبم جان نرسید
بهر این بود که این درد به درمان نرسید
یک قدم نیست فزون مرحله عشق و عجب
راه چندانکه بریدیم به پایان نرسید
از چه آب و گلی ای میکده یارب که سرم
تا نشد خاک به راه تو به سامان نرسید

فروغی بسطامی

یک شب آخر دامن آه سحر خواهم گرفت
داد خود را زان مه بیدادگر خواهم گرفت
چشم گریان را به طوفان بلا خواهم سپرد
نوک مژگان را به خوناب جگر خواهم گرفت
نعره ها خواهم زد و در بحر و بر خواهم فتاد
شعله ها خواهم شد و در خشک و تر خواهم گرفت

* * *

به زیر تیغ نداریم مدعا جز تو
شهید عشق ترا نیست خونبها جز تو
به جز وصال تو هیچ از خدا نخواسته ایم
که حاجتی نتوان خواست از خدا جز تو
خدای می نپذیرد دعای قومی را
مریض عشق ترا حاجتی به عیسی نیست
که کس نمی کند این درد را دوا جز تو

کجا شکایت بی‌مهریت توانم برد

که هیچ کس ننهادست این بنا جز تو

* * *

با من اگر خواجه سری داشتی
قطع نظر کردمی از کاینات
بر تو شدی سرّ اناالحق عیان

هر سر مویم هنری داشتی
جانب من گر نظری داشتی
گر زحقیقت خبری داشتی

شیبانی

تا خسته روزگار وارونم
نه‌نه که زدل در آذر برزین
با این همه آب این شگفتی بین
خون از مزه بسکه می‌بپالیم
قارون شده‌ام زبس بلا و رنج
بیمار دلم نگشت خواهد به
چون ابر گهی به تیغ کهسارم
در نظم سخن بزرگ استادم
کوشش را یادگار اسکندر

از دیده و دل در آتش و خونم
وزدیده میان رود جیحونم
کاندر خشکی جو مغز عرجونم
گویی به صفت همه طبرخونم
زین روی نهان چو گنج قارونم
زانروی که از غم است معجونم
چون باد گهی به طرف هامونم
در طرز ثنا درست قانونم
دانش را زاده فـلاطونم

* * *

چرا به خون نباشد آشنای من
چرا روان نگرددم زتن روان
کسی که یافت خواهد او همی مرا
چنانم از فراق آن مه زمین
زیبیم آنکه آن من بسوزدش
دلم چو نای پرنوای و هر دمی
خمیده پشتم از غم آنچنانک
رسید عید و رفت یار وای عجب

که بار بست و رفت آشنای من
که آسیا بگردد از بکای من
بگو به کشتی آید از قفای من
که ماه چرخ گرید از برای من
فلک نگردد از بر سرای من
غمی نوست زیر هر نوای من
نشان سر بود به جای پای من
نشاط خلق بین که شد عزای من

سپهر کاشانی

در نعت سیدالشهداء

مرد کوتاتن در اندازد به میدان بلا
هر زمان مردانه گردد در بلایی مبتلا
رنج را داند چو راحت مرگ را گوید پزشک
زهر را خاید چو شکر درد را خواند دوا
دردمند دوست با راحت نگیرد دوستی
آشنای عشق با شادی نگردد آشنا
ماه را ماند که در فانی شدن یابد فروغ
شمع را ماند که در گردن زدن یابد لقا
با کمند عشق بر بندد همی بازوی عقل
با سمند فقر بسپارد همی میدان لا
جان دهد بی آنکه بشناسد همی جان را زجسم
سر دهد بی آنکه وابیند همی سر را زپا
در مصاف عشق خونخواره به فتوای خرد
شاد و خندان اندر آید چون حسین کربلا
آنکه مهد او در ایوان بود پر جبرئیل
آنکه رخس او به میدان بود دوش مصطفی...

در ستایش امیرمؤمنان

یک قدم بیرون زن آخر از کنار خویشتن
شرم ازین کردار بادت تا به کی این ما و من
مرد آن باشد که از خود بگذرد در راه دوست
تا تو در بند خودی نی مرد باشی و نه زن
این خودی درهم شکن تا می نماند جز خدا
بت شکستن گرت باید خودشکن شو خودشکن
سر بده خندان که مرد راه در میدان عشق
غلط غلطان می رود خندان لب و خونین کفن

عقل تو مغلوب نفس تست کی جویی تو ملک
تا سلیمان تو در حبس است و بر تخت اهرمن
مشک تو کافورگون و سیب آبی گشت و باز
شرم ناری زلف مشکین بویی و سیب ذقن
جنگ زن در شیرمردی سر برآر از هفت چرخ
هفت خان را رفت خواهی یار شو با پیلتن
من سگ آن شیرمردانم که از توفیق عشق
بسته باشد شیر و گاو چرخشان در یک رس
شیرمردان چون به عشق اندر چنین دارند زیست
شیر یزدان را چه سان بوده است یا رب زیستن
شیر حق، شمشیر دین، بازوی پیغمبر علی
آفتاب آفرینش بوالفضایل بوالحسن

وصال شیرازی

ترک بازارگان بسیا با یکدگر سودا کنیم
هر متاعی هر کرا باشد سر آن واکنیم
کاله خود را به هم سنجیم و هر یک شد زبون
بوسی افزاییم و دفع غبن از آن سودا کنیم
هر چه بوس از تست خواهی گیر و خواهی واگذار
بازر آخر خود شمار بوسه‌ها یکجا کنیم
وانچه بوس از ماست چون ما مفلسیم امروز ده
نیست آن سرمایه‌مان کامروز را فردا کنیم
تو شکر داری به لب من نوش دارم بر زبان
الحق اینجا بوسه‌یی برماست، چون حاشا کنیم؟
تو گهر اندر دهان داری و من دارم به کلک
بوسه دیگر ترا نه جنگ و نه دعوا کنیم
زلف تو تیره است و ما را نیز روزی تیره است
بوس دیگر هم ترا زینها کجا پروا کنیم

جسم مالا غرمیانت لیک بس لاغرترست
 گر کنیم انکار خود را زین میان رسوا کنیم
 تو پریشان طره‌یی جانا و ما آشفته حال
 بوسه‌یی بنویس یا بدهیم آخر یا کنیم

فرهاد در بیستون

چو شد فرهاد بر بالای آن کوه
 دل و جانی به زیر کوه اندوه
 به روز افغانی و شب یاربی داشت
 به یمن عشق خوش روز و شبی داشت
 پی صنعت کمر بر بست چالاک
 به ضرب تیشه کرد آن کوه را چاک
 چنان تمثال آن گلچهر پرداخت
 که بر خود نیز آن را مشته ساخت
 به نوعی زلف عنبر سا کشیدش
 که آن دل کاندلر آن گم کرد دیدش
 از آتش غنچه لب ساخت خاموش
 کز آن حرف وفا ناکرده بد گوش
 دلش را ساخت سخت و بی‌مدارا
 بعینه چون دلش یعنی که خارا
 لبی پر خنده یعنی آشنایم
 سری افکنده یعنی باو فایم
 نگاهی گرم یعنی دلنوازیم
 زیبایی نرم یعنی چاره‌سازیم
 سرایا دلریا زانگونه بستش
 که گر بودی دلی دادی به دستش
 چو فارغ شد از آن صورت نگاری
 به پایش در فتاد از بی‌قراری
 فغان برداشت کای بت کام من ده
 بین بی‌طاقتی آرام من ده
 چنان عشق فسونگر کرده مستم
 که خود هم بت‌گرم هم بت‌پرستم

وقار شیرازی

تغزل

چون بخت منی تا به کی به خواب	برخیز که چشمان من نخفت
مردیم درین تنگنای شب	تا کی تو در آرام و من به رنج
ای هر قدمت را سری رهین	حقا که مرا با دو چشم تو
روی از تو نیچم به هیچ روی	

* * *

هیچ میدانی چه با ما می‌کنی	دشمنی‌ها بی‌محابا می‌کنی
صید میسازی و در خون می‌کشی	خانه می‌سوزی و یغما می‌کنی
جلوه می‌آری و دلها میبری	پرده می‌پوشی و رسوا می‌کنی
زلفها را می‌کنی بالا و زیر	عقلها را زیر و بالا می‌کنی

داوری شیرازی

زلزله در شیراز

دریغ ازین دیار و خانه‌های او	که سر به سر خراب شد بنای او
به یک دودم زاضطراب بومهن	چو خاک پست شد همه سرای او
نه خانه ماند و نه اساس [اثاث] خانه‌ها	نه باره ماند و نه حصارهای او
نه مسجدی به جا، نه طاق مسجدی	نه شیخ بازیا، نه بوریاپی او
دریغ و صدهزار حیف ازین بلد	از آن هوای او و آن صفای او
دریغ بلبلان نغمه‌سنج او	دریغ قمریان خوش ادای او
به غیر بوم نیست کس به بوم او	و یا غراب و بانگ وای وای او
زمین و آسمان دو سنگ آسیا	و ما چو دانه‌های آسیای او
چه مایه مرد خفته در خرابه‌ها	لحاف سقف و خاک متکای او
زمین زده هزار مرد و زن فزون	بخورد و سد نگشت اشتهای او
به شهر خویش هر کسی غریب شد	زبس بمرد خویش و اقربای او

نه کدخدایه خانه و، نه بانوی
 ننی نه، کر سراتنش برون برد
 نه صاحب سرا به جا و نه کسی
 به زیر خفت مرد و برفرازوی
 چه زلزله که کوه پاره پاره شد
 رسید همچو خسروان و شهر را
 رسید و سیزده هزار مرد و زن
 نعوذبالله از قضای ایزدی
 که گیرد او عزای کدخدای او
 کسی که صد غلام در سرای او
 که تا نشان دهد کجاست جای او
 دو پشته اقربا و اوصیای او
 زاضطراب او و از صدای او
 گرفت بانگ کوس و کزنای او
 به زیر خاک شد به پیشوای او
 کجا توان گریخت از قضای او

ملک دو جهان

به شرع عشق کسانی که مردم آزارند
 نه مردمند که دیوان آدمی خوارند
 مبین به صورت تنها نظر به معنی کن
 که آنکسان که ندارند نقش دیوارند
 مبین مرقع پشمین خرقه پوشان را
 که زیر خرقه شهان بلند مقدارند
 برای دولت دنیا که عین آزارست
 نه مردمی است که از خود، دلی بیزارند
 غلام همت رندان و خرقه پوشانم
 که ملک هر دو جهان را به هیچ شمارند

فرهنگ شیرازی

شاه ولایت

هله شمع بزم صفوت دُر درج لافتایی
 گل گلشن ولایت مه برج هل اتایی
 که وسیله نجاتی و صحیفه وجودی
 و خلیفه رسولی و لطیفه خدایی

ز زلال عمر بخش قدحی به تشنگان ده
نه ره است تشنه مردن، چو تو می‌کنی سقایی
من اگر چه در نیایم به شمار بندگان
به خدا که عار دارم زشهی به این گدایی
نه موج بحر ترسم نه زانقلاب دریا
به سفینه‌یی نشستم که درو تو ناخدایی
سگ پاسبان کویت چو برهنه پای دیدم
به هزار کفش زرین ندهم برهنه پای
مس کم‌بهای فرهنگ چگونه زر توان شد
نکند اگر غبار قدم تو کیمیایی

توحید شیرازی

* میرزا اسماعیل شیرازی متخلص به «توحید» پنجمین پسر
میرزا شفیع وصال شیرازی است که در سال ۱۲۴۶ در شیراز متولد
شد و در سال ۱۲۸۶ در همانجا در گذشته است. وی علاوه بر هنر
شاعری، یک نوع خط فارسی را هم در نهایت زیبایی می‌نوشته است.

درد دندان

بدین مثابه که من دستگیر دندانم
ز درد دندان آخر به لب رسد جانم
دریغ دور جوانی و روزگار شباب
که سال و مه به سر آمد به درد دندانم
مرا به روز جوانی چو روزگار این است
به کار پیری خود سخت مانده حیرانم
سی و دو دشمن خونخوار در سرای منند
که روز و شب به کمینند از پی جانم
دو صف کشیده و پیوسته می‌زنند به هم
درین میانه گرفتار درد ایشانم

مگر که مرگ رسد تا به مرگ جان ببرم
وگر چنین گذرد زندگی است زندانم
مرا به قهر، تو گویی سوی شکنجه کشند
اگر به مهر بخوانند بر سر خوانم
به کام من شده دندان سیاه چون انگشت
زبس گذشته بر آن آه آتش افشانم
دهان چو کوره حداد شد ز آتش دل
عجب مدار چو بینی سیاه دندانم
زبس که بر سر دندان کشیده ام تیمار
گه نوشتن از شکل سین هراسانم
عجب، که رحمت یزدان به جان من نرسد
بدین صفت که چو ایوب اسیر کرمانم
اگر هزار عذابم کند بیاید شکر
چرا که مستحق صد هزار چندانم

* * *

نه وصل روی خویش می دهد دست	بسی کردم حذر از چشم مستش
به آخر چشم آخر بین من بست	رفیقان دست بردارید از من
نمی دارم من از دامن او دست	زاول سرنوشت من چنین رفت
نشاید از قضای آسمان رست	امید مهر پای صبر ببرید
بلای عشق دست عقل بشکست	نخواهد رست توحید از تف عشق
که این آتش به جانش هست تا هست	

فرصت شیرازی

تو به دلبری و شوخی ببری دل پری را
پری از تو دلبر آموخت طریق دلبری را
نگهی کنی و از کف ببری ز عاشقان دل
که تمام کرده چشمت به نگه فسونگری را

نمونه‌هایی دیگر از شعر دوره بازگشت / ۴۰۳

تو به حسن همچو لیلی چو به شهر شهره گشتی
همه خوانده‌اند مجنون من و قیس عامری را
به هوای مهر روی تو چو ذره‌یی است فرصت
تو ازو دریغ داری زچه ذره‌پروری را

صبوری ملک الشعراء

* میرزا محمد کاظم فرزند حاجی محمد باقر، متخلص به «صبوری»، از احفاد صبوری کاشانی (م/ ۱۲۲۸)، از شاعران اواخر قرن سیزدهم هجری است وی در سال ۱۲۵۹ در مشهد متولد شد. پس از تحصیلات متداول به مدد طبع شیوا در شمار شاعران بلند پایه زمان خود درآمد و با ارسال قصیده‌ای برای ناصرالدین شاه، لقب «ملک الشعرائی آستان قدس رضوی» را دریافت و شاعر سلام خراسان شد. این شاعر توانا که پدر استاد محمد تقی بهار (ملک الشعراء) است در سال ۱۳۲۲ هجری به مرض وبا درگذشت.

این چه می بود از چه ساغر ریخت ساقی در گلویم
کز سرمستی گذشت از هر دو عالم های و هویم
نقش من از من ستردی عقل و هوشم جمله بردی
باز می‌گویی چه خوردی آنچه کردی در سبویم
یک قدم رفتم به کویش آب بردارم زجویش
گل فراوان پای سست افتادم و برد آب جویم
گر نگویم سوزدم دل و ربگویم سوزدم لب
رازها دارم چه فرمایی بگویم یا نگویم

حاجی میرزا حبیب خراسانی

افتد که شبی از کف تو جام ستانیم	چون مست شویم از لب تو کام ستانیم
چون بوسه دهد لعل لب تو به لب جام	ما بوسه لعلت ز لب جام ستانیم
گویند که هرگز نشود بوسه به پیغام	ما بوسه ازینگونه به پیغام ستانیم
چون نوبت مستی شود و عربده جویی	صد بوسه ز لعل لب تو به ابرام ستانیم

* * *

رفتم به در پیر خرابات تو بودی
رفتم به در شیخ مناجات تو بودی
در کعبه و در دیر به هر مأمن و مسکن
چون حلقه زدم قبله حاجات تو بودی
عالم همه دیدم که به جز اسم و صفت نیست
نیکو نگارستم همه را ذات تو بودی
گیتی همه را در عدم صرف بدیدم
نفی همه را صورت اثبات تو بودی
ذرات جهان را زعدم‌ها به سوی خویش
آوردی و اندر همه ذرات تو بودی
مافات مضمی، عمر من از دست به در رفت
حمداً لک چون حاصل مافات تو بودی

شوریده شیرازی

می کند حسن تو هر لحظه تقاضای دیگر
هر زمان شور دگر دارد و غوغای دگر
دوستان مستم و افتاده زیبا رفته زدست
مست را دست بگیرد به مینای دگر
من از آن روز که چشم خوش ساقی دیدم
هوس جسام دگر کردم و صهبای دگر
دل گهی طالب وصلست و گهی مایل هجر
دارد این شیفته هر لحظه تمنای دگر
ای خوش آن شب که سر زلف تو در دست آرم
تا بدو شرح دهم قصه شبهای دگر
در دو صد قرن دگر می‌نمود چون من و تو
شاهد دیگر و شوریده شیدای دگر



روی بنمایی و دل از من شوریده ربایی
تو چه شوخی که دل از مردم بی دیده ربایی
حسن گویند که چون دیده شود دل بر باید
تو بدین حسن دل از دیده نادیده ربایی
خاطر خلق بدین روی پری وار ستانی
طاقت جمع بدین موی پریشیده ربایی
دیگر از چهره تابان تو در دست دل من
نیست تابی که بدین گیسوی تابیده ربایی
تو که خود فاش توانی دل یک شهر ربودن
دل شوریده روا نیست که دزدیده ربایی^۱

۱ - برای دستیابی به نمونه‌های دیگر علاوه بر دیوان شاعرن مذکور و تذکره‌های مربوطه به این دوره، می‌توان به کتابهای: سیری در شعر فارسی از دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، شعر در عصر قاجار از دکتر مهدی حمیدی، سبک شعر در عصر قاجار از دکتر نصرت تجربه‌کار و نگین سخن از عبدالرفیع حقیقت هم مراجعه کرد.

فهرست اعلام اشخاص

فهرست اعلام اشخاص

آقاخان بیگدلی شاملو: ۳۰۲	آ
آقاخان کرمانی (میرزا...): ۲۳۷، ۲۶۵، ۲۷۰، ۳۷۱	آبانی تهرانی: ۷۳
آقاخان محلاتی: ۳۶	آخوندزاده: ۹۹ ح، آخونداف: ۱۶۱
آقاسی (حاجی میرزا...): ۳۳، ۹۰، ۳۴۳، ۳۳۹، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۷۰	آذر بیگدلی: ۱۵، ۱۹، ۶۵ - ۶۶، ۱۹۳، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۳۱، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۹۰، ۲۸۶، ۲۸۵، ۲۹۰، ۲۹۳، ۳۰۲ - ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۴، ۳۲۱، ۳۷۶ ح
آقامحمد: ۳۲۹	آرین پور (یحیی): ۷۰ ح - ۸۰ ح -
آقا محمدباقر (صفی علیشاه): ۲۲۴	۱۰۸ ح - ۱۲۷ ح، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۷۳، ۲۴۶ ح - ۲۶۳
آقا محمدبن عبدالخالق: ۸۳	آصف (محمد هاشم): ۵۸
آقا محمدخان (حاجی...): ۲۳۰	آغا محمدخان: ۲۱، ۳۸، ۵۴، ۲۳۲، ۲۳۳، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۵۵
آقا محمد مهدی: ۳۷۴	آقاخان (میرزا...): ۴۳، ۲۷۰
آقا موسی بسطامی: ۲۲۵	آقاخان اعتمادالدوله نوری
آقای تبریزی (میرزا...): ۱۰۸	(میرزا...): ۴۶
آقای مهندس (میرزا...): ۴۴	
آل داود، سیدعلی: ۳۴۶ ح، ۳۴۷ ح	
آندره نمساوی: ۱۰۸	
آهی شیرازی: ۶۹	
الف	

- ابا عبدالله الحسین (ع): ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲
- ابا یزید بسطامی: ۶۷
- ابراهیم (میرزا...): ۴۵، ۱۰۸
- ابراهیم بستی (شیخ...): ۲۱۹
- ابراهیم بیگ: ۱۱۹ - ۱۲۰، ۱۲۷، ۲۶۹
- ابراهیم خان اعتمادالدوله (حاج...): ۲۵
- ابراهیم خان بغایری: ۲۰
- ابراهیم خان تفرشی: ۴۴
- ابراهیم خان (شاهزاده): ۲۷۰
- ابراهیم خلیل کیمیاگر: ۱۶۰
- ابراهیم شاه: ۳۰۲
- ابراهیم صفایی: ۲۴۷ ح
- ابراهیم صفایی ملایری: ۳۳۲ ح
- ابراهیم قلی (حاجی...): ۳۴۲
- ابراهیم مشتری طوسی (حاج...): ۳۵۸
- ابراهیم وزوانی (میرزا...): ۴۴
- ابن حسام: ۱۳۹
- ابن عربی: ۳۱۲
- ابن ملجم: ۱۴۳
- ابن یمین: ۲۹۴
- ابواسحاق شیرازی: ۱۵۲
- ابوالحسن (میرزا...): ۲۲۰
- ابوالحسن (میرزا رحیم یغما): ۳۴۳
- ابوالحسن احتشامی: ۲۵۷ ح
- ابوالحسن تاجر شیرازی (آقا...): ۷۳
- ابوالحسن جلوه: ۱۵۶
- ابوالحسن خان صنیع الملک: ۹۱ - ۹۲
- ابوالحسن خان معاضدالسلطنه پیرنیا: ۲۶۵
- ابوالحسن غفاری (میرزا...): ۳۰۳ ح
- ابوالحسن غفاری کاشانی: ۵۸ ح
- ابوالحسن فروغی: ۳۷۴
- ابوالحسن گلستانه: ۱۵، ۵۴
- ابوالحسن یغمای جندقی (میرزا...): ۳۷۴
- ابوالعباس مروزی: ۱۸۳
- ابوالفتح خان: ۵۶، ۲۳۱ - ۲۳۲، ۲۷۹
- ابوالفتح رازی (شیخ...): ۲۹
- ابوالقاسم تبریزی: ۹۵
- ابوالقاسم حالت: ۲۴۶، ۲۶۰ ح
- ابوالقاسم ذوالریاستین (میرزا...): ۳۶
- ابوالقاسم ساوجی (حاج میرزا...): ۸۲
- ابوالقاسم ضیاء العلما تبریزی: ۹۵
- ابوالقاسم عارف قزوینی: ۲۵۳ ح
- ابوالقاسم فراهانی (میرزا...): ۳۲،

- ۳۳۷، ۳۴۵: قائم مقام
 ابوالقاسم فرهنگ: فرهنگ
 ابوالقاسم قائم مقام فراهانی
 (میرزا...): ۲۰۳، ۳۳۷، ۳۴۵، ۳۷۰
 ابوالقاسم میرزا: ۲۶ - ۲۷
 ابوالنصر فتح الله خان شیبانی: ۲۰۱، ۳۶۱
 ابوتراب غفاری: ۹۳
 ابو حفص سغدی سمرقندی: ۶۹، ۱۸۳
 ابوریحان بیرونی: ۸۱، ۳۶۹
 ابوطالب (میرزا...): ۲۳۷
 ابوطالب اصفهانی (میرفندرسکی): ۱۳۹
 ابوطاهر خاتونی: ۶۳
 ابوعلی سینا: ۶۷
 ابومعشر بلخی: ۳۶۹
 اتابک: ۳۶۱
 احمد: ۱۲۸ - ۱۲۹، ۳۶۱، ۲۲۰
 احمد (سید...): ۶۳
 احمد احسائی (شیخ): ۲۷۳
 احمد ادیب کرمانی (شیخ...): ۲۷۰
 احمد ایشیک آقاسی: ۷۳
 احمد بستی کردستانی: ۲۱۹
 احمد بصیرت: ۹۵
 احمد بن ابوالفتوح: ۱۳۸
 احمد بن جناب رئیس العلما
 المتأخرین: ۲۲۴
 احمد بیک (اختر): ۲۹۴ ح
 احمد تربیتی (شیخ...): ۹۷
 احمد جلایری (سلطان...): ۳۱
 احمد خاتمی: ۱۸۹ ح، ۲۹۸ ح
 احمد خان خوبی دنبلی: ۲۳۳
 احمد دیوان بیگی (سید...): ۲۶۹
 احمد رومی (شیخ...): ۱۰۹
 احمد سهیلی خوانساری: ۲۲۵
 احمد شاه: ۹۷
 احمد شاه درانی: ۲۶۹
 احمد علی سروش (میرزا...): ۲۰۱
 احمد کرمی: ۳۱۳ ح
 احمد کسروی: ۱۲۱ ح، ۲۵۶ ح
 احمد گرجی (میرزا...): ۳۶
 احمد گرجی نژاد: ۳۷۶ ح
 احمد گلچین معانی: ۶۴، ۷۳ ح -
 ۷۴، ۸۵ ح، ۳۰۳ ح
 احمد نراقی (ملا...): ۲۹۰، ۳۴۳
 احمد وقار: ۳۳۶
 اختر: ۲۹۴، ۳۲۰ - ۳۲۱
 ادوارد براون: ۱۳، ۵۹، ۸۲ ح، ۸۶ ح،
 ۹۸ ح، ۱۰۱ ح، ۱۰۳ ح، ۱۰۹ ح،
 ۱۱۹ - ۱۲۰، ۱۳۸ - ۱۳۹، ۱۴۲،
 ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۷۲،

- ۲۵۱، ۲۶۶، ح ۲۶۹، ۲۷۴، ح ۲۷۴،
 ۳۳۲، ح ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۳۹، ۳۵۱
 ادوارد برجیس: ۱۰۷
 ادیب الممالک فراهانی: ۲۳۷،
 ۲۴۲، ۲۶۷، ۲۷۷
 ادیب صابر: ۲۱۰
 ادیب مراغه‌ای اذربایجانی: ۶۹
 ادیب نیشابوری: ۲۲۶
 ادیب همدانی (میرزا ابوالقاسم): ۳۶
 ارباب اصفهانی (آقامحمد مهدی): ۳۷۴
 ارسطاطالیس: ۱۸۵
 ارسطو: ۲۴۲
 اردشیر میرزا: ۳۴۱ ح
 ارنست رنان: ۱۵۹
 ازرقی: ۲۰۸، ۲۲۱، ۲۷۹، ۳۱۶
 استاد طوس (فردوسی): ۲۷۱
 استرافسکی: ۱۵۹
 اسد بیگ فراشباشی: ۱۲۴
 اسرار: ۲۱۹
 اسکندر بیگ منشی: ۱۴
 اسکندر میرزا: ۱۱۰، ۱۵۶
 اسماعیل بزّاز: ۱۴۴، ۱۴۶
 اسماعیل توحید: ۳۳۶
 اسماعیل خان عرب عامری (امیر...):
 ۳۴۲
 اسماعیل شاه، خلیفه ثانی: ۲۳۳
 اسماعیل شرف: ۳۴۰ ح
 اسماعیل نصری قراچه داغی: ۳۴۲ ح
 اسیرولی: ۲۴
 اشرف (سید...): ۲۳۷، ۲۴۴،
 ۲۴۵، ح ۲۴۶، ۲۴۷، ح ۲۶۱
 اشرف‌الدین: ۲۴۶
 اشرف‌الدین گیلانی: ۱۰۰، ۲۴۶،
 ۲۵۷، ۲۶۰
 اعتضاد السلطنه (علیقلی میرزا): ۸۰
 - ۸۱، ۹۲، ۹۹، ح ۳۴۱
 اعتمادالدوله نوری: ۸۰
 اعتمادالسلطنه (محمد حسن خان
 صنیع‌الدوله): ۴۴، ۱۵۳
 اعتمادالسلطنه (محمد باقرخان):
 ۹۴
 اعتمادالعلماء: ۱۲۳
 افتخار العلماء: ۱۲۳
 افراسیاب: ۲۰۸
 افسر: ۲۱۸
 افسر قاجار: ۲۲۰
 افضل الملک: ۹۹ ح
 افلاطون: ۱۸۵، ۳۶۹
 اکبر شاه گورکانی: ۱۸۸
 اگوست کنت: ۹۹ ح
 اگه شیرازی: ۶۷
 الکساندر ادمون خوچکو: ۱۴۰

- الکساندر دوم پدر: ۱۰۹
الکساندر دوم: ۱۱۰، ۱۵۶، ۱۵۹
الله دوست: ۲۲۴
الله قلی خان ایلخانی: ۳۶۶
اللهیار خان آصف الدوله: ۳۳
امام الدین: ۲۲۱
امان الله خان ثانی: ۷۰ - ۷۱
امیر اسماعیل خان عرب عامری: ۳۴۲
امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علی بن ابی طالب): ۴۱-۴۲، ۲۷۹، ۳۰۵، ۳۵۷
امیربیک: ۱۹۷
امیرحسین شوکت السلطنه: ۴۵
امیرزاده محمد (میرزا...): ۴۳
امیر علیشیرنوی: ۱۶
امیرکبیر: ۴۴، ۸۰، ۱۰۹، ۱۱۱، ۳۳۹، ۳۴۱
امیر معز: ۱۴۸
امیر معزی: ۳۲۶، ۳۵۲، ۳۵۳
امیر نظام (محمد شاه قاجار): ۱۰۷
امیر نظام گروسی: ۳۱، ۲۴۲
امیری فراهانی: ۲۸۳
امیری فیروزکوهی: ۱۹۱ ح
امین التجار: ۱۲۳
امین الدوله (میرزا محمد حسین خان صدر): ۲۲۰
بارون دونورمن: ۹۲
امین الدوله سینکی: ۲۳۸
امین السلطان: ۴۵، ۱۰۳، ۱۲۳
انزابی نژاد: ۱۴۵
انوری ابیوردی: ۷۲، ۱۸۵، ۱۹۲، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۴۲، ۲۵۹، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۹۴، ۳۱۲، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۵۲
اوژن سو: ۱۵۹
اولیویه: ۱۳۳
اهتمام علی قلی مخبرالدوله: ۴۶
اهلی شیرازی: ۶۹
ایرج: ۲۳۹ - ۲۴۰ ح
ایرج افشار: ۴۵ ح، ۱۴۴، ۱۵۳، ۱۷۳
ایرج میرزا (جلال الملک): ۲۳۸، ۲۴۰ ح، ۲۵۷ ح، ۲۶۷، ۲۷۳، ۲۷۷، ۲۸۳، ۲۹۰
ایلخانی فارس (محمد قلی خان قشقای): ۳۴۸
ائمه دین: ۲۱۳، ۳۵۸
ب
بابا افضل: ۲۳۸
بابای اصفهانی (حاجی...): ۱۱۰
باربد: ۱۹۹، ۲۵۱
بارق کرمانشاهی: ۲۲۰

- باقر مؤمنی: ۱۴۷
 بدایع نگار (میرزا محمد ابراهیم...):
 ۴۱ - ۴۲
 بدرالدین یغمایی (سید...): ح ۳۲،
 ۳۵ ح، ۳۹ ح
 بدیع الزمان: ۳۷
 برتلینس: ۲۶۶ ح
 برجیس صاحب: ۹۱
 برجیس کوچک: ۱۰۷
 برناردن دوسن پیر: ۱۰۹ - ۱۱۰
 بسمل شیرازی: ۲۸۹
 بکی خان (عباسقلی بیگ): ۱۵۸،
 ۱۵۹
 بلینسکی: ۱۶۰
 بمانعلی بموعلی = (راجی...): ۲۷۰
 بوکاجیو: ۱۵۴
 بهاءالدین محمد مؤید بغدادی: ۳۱
 بهار: ۳۹، ۴۳، ۴۶، ۲۳۷، ۲۴۲،
 ۲۹۶ ح، ۳۰۰ ح
 بهار خراسانی: ۲۸۳
 بهار شروانی: ۲۸۹
 بهار کرمانی (آقاخان کرمانی): ۳۷۲
 بهار مقدادی: ۱۰۱ ح
 بهرام بیضایی: ۱۴۸، ۱۶۱
 بهرام مقدادی: ۱۶۱، ۱۷۳
 بهروزی (علینقی): ۳۴۱
 بهمن میرزا: ۱۰۹
 بهمن میرزا بهاءالدوله: ۶۴
 بهمن میرزا قاجار: ۸۵
 بیدل: ۱۸۹ ح
 پ
 پرتو اصفهانی: ۲۸۹
 پروانه (میرزا عیسی قائم مقام): ۸۴
 پرویز خانلری: ۱۱۵
 پرنس دوترای: ۱۱۱
 پیتراپوری: ۱۲۰ ح
 ت
 تاراج الشعرا (نصرا... اصفهانی...):
 ۳۷۰
 تاراج اصفهانی: ۳۰۳
 تجربه کار، نصرت: ۴۰۵ ح
 تشبیهی کاشی (میر...): ۶۷
 تقی خان امیرکبیر (میرزا...): ۳۶،
 ۴۳، ۹۱، ۱۰۷، ۳۳۹، ۳۴۱
 تقی خان مجدالملک (میرزا...): ۴۴
 تقی علی آبادی (میرزا...): ۲۹، ۲۰۳
 تقی میرزا: ۳۸
 تمکین (حاج زین العابدین
 شیروانی): ۷۷
 توحید شیرازی: ۳۳۶، ۴۰۱

جعفر شهیدی (سید...): ۱۶ ح، ۱۸ ح، ۱۶۲ ح، ۲۳۳، ۳۰۴ ح
جعفر قراچه‌داغی: ۱۱۰، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۷۱
جعفر نامی (میرزا...): ۹۰
جعفر وزیر (میرزا...): ۲۳۳
جکسون: ۲۵۸

جلال (میرزا...): ۲۵۸
جلال‌الدین دوانی (علامه...): ۳۴۰
جلال‌الدین میرزا قاجار: ۱۵۵، ۳۴۵
جلال‌الدین همایی: همایی
جلال‌زاده: ۱۰۹ ح
جلایر: ۳۳
جلوه اصفهانی: ۲۲۰ - ۲۲۱
جلیل محمد قلی‌زاده: ۲۵۹، ۲۶۳
جمال‌الدین اسدآبادی (سید): ۳۷۵
جمال‌الدین اصفهانی (سید...):
۱۸۵، ۲۳۷

جمال‌الدین واعظ: ۱۰۲
جمشید ملک‌پور: ۱۷۳
جنتی عطایی: ۱۷۳
جواد محبی: ۱۳۴ ح
جهانگیرخان (میرزا...): ۹۷، ۲۶۴، ۲۶۵
جهانگیرخان شیرازی (میرزا...):
۱۰۱، ۲۶۳ - ۲۶۱
جهانگیر خان صوراسرافیل

توماس ناکال: ۱۵۹

ث

ثاقب کرمانی: ۲۲۰
ثمریا سمر (حسین طباطبایی): ۶۴
ثنایی (قائم مقام): ۳۲

ج

جالینوس: ۳۶۹
جامی (عبدالرحمن): ۲۸۹، ۳۰۴
جان استوارت میل: ۹۹ ح، ۱۵۹
جان اوزبک: ۳۹
جان ملکم: ۵۳
جبار تذکره چی (میرزا...): ۹۱
جرجانی طاب ثراه (سید شریف
علامه...): ۶۸
جرج رتولدز: ۱۵۰
جرج گراهام: ۲۵۱ ح
جرجیس: ۳۴۱ ح
جر فاذقانی: ۴۱
جعفر حمیدی (سید...): ۲۲۹ ح
جعفرخان حسینی (میرزا...): ۴۳
جعفرخان زند: ۱۸، ۱۳۲، ۳۴۲ -
۳۴۳
جعفر ریاض همدانی (میرزا...): ۳۶
۳۷ -

- (میرزا...): ۲۶۰
جهانگیر قائم مقام (دکتر...): ۳۳ ح
جیران سنندجی: ۲۲۳
جیمز موریه: ۱۰۹، ۱۵۲
- چ
چرنیشفسکی: ۱۵۹
چوپان اوغلی: ۴۰
- ح
حاج ملاآقا: ۸۳
حاج علی اصغر اوغلی: ۱۵۷، ۱۵۸
حاج علی خان مقدم مراغه‌ای: ۱۵۳
حاجی عمو اوغلی: ۱۵۶
حاجی محمد طاهر میرزا: ۱۵۶
حافظ: ۱۹۰، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰،
۲۱۱، ۲۷۷، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۸۷،
۲۸۸، ۲۹۴، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۱۶،
۳۲۲، ۳۳۵، ۳۵۲، ۳۷۵
حیب اصفهانی (میرزا...): ۱۰۹،
۱۵۱، ۱۵۲، ۳۷۴
حیب الله ترشیزی: ۲۶۹
حیب خراسانی (حاجی میرزا):
۳۷۰ - ۴۰۳
حیب قآنی (میرزا...): ۲۰۱، ۳۳۷
حیب یغمایی: ۲۴۰ ح
- حریری: ۳۷
حزین لاهیجی: ۲۳۶، ۳۷۹
حسام السلطنه: ۷۳، ۳۶۱، ۳۶۲
حسان العجم (قآنی): ۳۳۷
حسن (پدر صدراعظم): ۴۸
حسن (میرزا...): ۲۶، ۲۲۰
حسن اصفهانی (حاجی میرزا...):
۲۲۶
حسن حکیم (میرزا...): ۲۲۰
حسن خان شاملو: ۶۷
حسن خطیبی: ۱۴۵
حسن رشديه (حاج میرزا...): ۱۰۳
حسن سادات ناصر (سید...): ۳۰۸
حسن شیروانی: ۱۵۰، ۱۵۳
حسن طالقانی (میرزا...): ۸۳
حسن طیب علی: ۹۵
حسنعلی بیگ شرر: ۲۰۰
حسنعلی میرزای شجاع السلطنه:
۳۳۷
حسن فسایی (میرزا...): ۳۷۶ ح
حسن کرمانی (شهدی...): ۱۲۵
حسن مجتبی (ع): ۲۱۸، ۲۷۸
حسن مقدم: ۱۵۰
حسن واعظ (میرزا...): ۲۵۴
حسین (عندلیب): ۳۳۱
حسین بن علی: ۲۱۶، ۲۷۲

- حسین ثنایی (خواجه...): ۱۹۷ ، ۲۰۰
حسین خان دولو: ۲۱ - ۲۰
حسین خان سپهسالار (میرزا...): ۱۰۸
حسین خان مشیرالدوله (میرزا...): ۴۱
حسین رفیق اصفهانی (ملا...): ۱۹۸ ، ۳۰۸
حسین شیرازی: ۲۲۱
حسین طباطبائی نائینی (سید...): ۶۴
حسینعلی سمنانی (میرزا...): ۳۳ ، ۳۷۴
حسینقلی خان طافی نظام‌السلطنه: ۳۷۳
حسینقلی خان مخبرالدوله: ۷۵
حسین مکی: ۳۵۷ ح
حسین نوربخش: ۱۴۵
حقایق نگار (محمد جعفر خان حسینی): ۴۳
حقیقت عبدالرفیع: ۴۰۵ ح
حکیم: ۳۳۶
حکیم‌الدوله: ۱۲۳
حکیم‌الممالک: ۳۷۲
حمزه (امامزاده...): ۲۹
حمیدی (دکتر مهدی): ۳۷ ، ۱۴۵ ، ۳۳۵ ح ، ۴۰۵
- حنظله بادغیسی: ۱۸۳
حیدرعلی کمالی: ۱۹۸ ح
- خ
خاتم الانبیاء: ۲۷۷
خاقانی: ۱۹۲ ، ۲۱۰ ، ۲۱۱ ، ۲۷۷ ، ۲۸۰ ، ۲۸۲ ، ۳۲۶ ، ۳۲۷ ، ۳۳۴
خان‌بامشار: ۳۹ ح
خانلرخان اعتصام‌الملک (میرزا...): ۱۱۸
خانلری (دکتر...): ۱۰۹ ح
خاور شیرازی: ۳۸۹
خجسته کاشانی: ۳۸۹
خدیجه: ۲۷۰ - ۲۷۲
خسرو: ۳۰۶ - ۳۰۷
خسروپرویز ساسانی: ۲۵۱
خسروخان اول؛ ثانی: ۷۱
خسرو میرزا: ۳۵ ، ۴۳ ، ۱۱۵
خضر: ۲۲۴
خواجه: ۲۰۹ ، ۳۱۲
خواجه حسینعلی خان: ۱۴۱
خواجه نصیرالدین طوسی: ۱۸۶
خواجه نصیرالدین ثانی: ۳۶۹ ، ۳۸۲
خیام: ۲۰۷ ، ۳۰۴
خیامپور (دکتر...): ۷۲ ح

- د
- داروین: ۹۹ ح
- داریوش: ۱۳۱
- داور کردستانی: ۲۸۹
- داوری شیرازی (محمد داوری): ۲۷۷، ۲۸۲، ۲۹۰، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۶۵، ۳۹۹
- داوود میرزا: ۵۵
- دبیر مهم خارجه (میرزا محمد خان): ۴۷
- دخو: ۲۶۴
- دستان (میرزا حبیب اصفهانی): ۱۵۱
- دفره مری: ۲۸۷ ح
- دفو: ۱۰۹
- دقیقی: ۱۸۳، ۱۸۴
- دوستعلی خان معیرالممالک: ۱۴۱، ۱۴۷
- دولتشاه سمرقندی: ۶۳، ۶۹
- دهخدا (علی اکبر): ۱۰۱، ۲۳۷، ۲۶۳ - ۲۶۶
- دیوان بیگی (احمد ایشیک آقاسی): ۷۳، ۷۴
- ذ
- ذبیح الله صفا: ۱۳۹
- ذکاءالملک (محمد حسین خان اصفهانی): ۳۷۴
- ذکاءالملک (محمد حسین فروغی): ۷۵ - ۹۴
- ذوالفقار: ۳۴۴
- ذوالفقار خان: ۲۶۹
- ذوقی بسطامی: ۲۸۹
- ر
- راجی (بمانعلی): ۲۷۰
- رام مهان روی: ۸۹ ح
- راولینسون: ۱۳۱
- راوی (فاضل خان): ۳۵
- رحیم حکیم باشی (میرزا...): ۱۹
- رحیم یغما (میرزا...): ۳۴۲
- رستم الحکما (محمد هاشم): ۵۸
- رشحه: ۳۸۵
- رشید: ۳۵۵
- رشیدالدین وطواط: ۳۱، ۳۷۳
- رشید یاسمی: ۱۵۰، ۱۷۲، ۲۲۸
- رضا تربیت: ۹۵
- رضاخان: ۱۲۴
- رضاخان معین الوزاره: ۳۶۲ ح
- رضازاده شفق: ۵۸ ح، ۲۵۷، ۳۲۸ ح
- رضا صدر (سید...): ۸۱، ۸۴ ح
- رضاقلی خان: ۱۴۱
- رضاقلی خان هدایت (امیرالشعرا):

- ۱۵، ۶۵، ۶۷ - ۶۸، ۱۰۸، ۱۹۹، ۳۹۰، ۲۳۰
 رضا کلهر (میرزا...): ۹۳
 رضی چراغ بروجردی (میرزا...): ۳۷
 رفیع خان باذل: ۲۷۱، ۲۷۰
 رفیق اصفهانی (محمد حسین، ملاحسین): ۲۸۸، ۲۹۳، ۳۰۸، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۴، ۳۲۲، ۳۲۰
 روح الله خالقی: ۲۵۳ ح
 رودکی: ۱۸۳، ۱۸۴، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۵۱، ۲۷۹، ۲۸۴، ۳۰۴، ۳۳۴
 روسو: ۱۲۷، ۲۵۷
 روتق (عبدالله سنندجی): ۷۰-۷۲، ۳۷۶
 ریشاخان: ۱۰۷
 ریاض همدانی (میرزا جعفر): ۳۶
 ریو: ۵۳، ۲۳۳
- ز
 زاهد گیلانی: ۳۷۹
 زلیخا: ۲۸۹، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶
 زرگر اصفهانی: ۲۹۲
 زرین کوب، عبدالحسین: ۳۴۱ ح، ۴۰۵ ح
 زکی خان زند: ۳۸۲
 زکی علی آبادی (میرزا...): ۳۸، ۱۰۸
- زهررا (س): ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۲۷۲، ۱۴۴
 زین الدین اصفهانی (شیخ...): ۳۰۰
 زین العابدین (میرزا...): ۲۲۰
 زین العابدین شیروانی (حاج...): ۶۳، ۷۷، ۱۱۶
 زین العابدین مراغه‌ای: ۱۱۹، ۱۲۱
 زین العابدین مؤتمن: ۱۸۹ ح
- ژ
 ژاک داوود خان: ۱۰۸
 ژان پایتست بولکن (مولیر): ۱۵۱
 ژرژ داندن: ۱۵۴، ۱۵۵
 ژرژ سوم: ۳۵۳
 ژوان فوریه: ۳۵۶
 ژوانن: ۲۸۷ ح
 ژوردان: ۱۶۰
 ژوکوفسکی: ۲۵۱ ح
 ژول ورن: ۱۰۹، ۱۱۰
- س
 سالک کرمانشاهی: ۲۲۴
 سپهر کاشانی: ۲۰۳، ۳۹۶
 سجاری ضیاءالدین: ۳۴۶ ح
 سحاب (اصفهانی): ۱۹۹ - ۲۰۰، ۲۱۹، ۲۳۳، ۲۸۹، ۲۹۹، ۳۶۹ -

سید باب: ۲۷۳	۳۸۴
سید بیدآبادی: ۳۵۶	سرجان ملکم: ۱۰۹
سید علی نصر: ۱۵۴، ۱۵۰	سروش اصفهانی: ۲۱۷، ۲۳۵
سید محمد: ۵۵	۲۷۱، ۲۸۳، ۳۰۰ - ۳۵۶، ۳۵۷
سیف‌الذکرین: ۱۲۳	۳۵۸، ۲۵۹، ۳۶۰، ۲۶۵ - ۲۶۷
سوزنی: ۲۵۹	۲۶۸
سوهار فورد جونز: ۱۳۳ ح	سعادت: ۲۱۹
سویفت: ۱۰۹	سعدالدوله قنبرعلی خان
	(حاجی...): ۴۸ ح
ش	سعدی (شیخ...): ۲۴، ۲۵، ۳۰ -
شاپور تهرانی (خواجه...): ۱۹۷	۳۱، ۳۷، ۴۵، ۱۹۰، ۲۰۷، ۲۱۰
شاردن: ۱۴۶	۲۱۱، ۲۷۷، ۲۸۴، ۲۸۵ - ۲۸۶
شاه اسماعیل صفوی: ۹۰ ح، ۱۸۷	۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۴، ۳۰۴
۱۸۹، ۱۹۴ ح، ۳۰۲	۳۱۲، ۳۱۶، ۳۲۲، ۳۲۶، ۳۳۵، ۳۵۲
شاه سلیمان: ۳۰۲	سعید فرهودی: ۱۵۱
شاه سلیمانی ثانی: ۵۵	سعید نفیسی: ۵۲، ۲۰۹ ح، ۲۴۰
شاه صفی: ۱۹۷	۲۴۵ ح، ۲۴۷، ۲۶۸ ح، ۳۱۹ ح
شاه طهماسب: ۱۸۸، ۱۹۷ ح	سفرالدین محمد مستوفی (میرزا...):
شاه عباس: ۸۹ ح، ۳۵۱ ح	۵۶
شاه عباس ثانی: ۱۹۷	سلیمان ساوجی: ۷۲
شاه ولایت پناه: ۱۹۶	سلمی: ۲۷۲
شبلی نعمانی: ۱۹۳	سلیمان خان میکده (میرزا...): ۱۰۲
شجاع‌الدوله: ۱۲۳	سنایی غزنوی: ۱۸۵، ۲۷۹، ۳۳۴
شفیق (دکتر...): ۲۲۸	۳۵۲، ۳۵۷
شفیق بلخی: ۶۷	سیدالشعرا (محمود میرزای قاجار):
شفیع (میرزا...): ۲۵، ۱۰۸	۲۹۴

شفیع وصال شیرازی (میرزا...):

۲۰۱

شرر بیگدلی: ۲۹۹

شرف‌الدین حسن شفایی اصفهانی

(حکیم...): ۶۷

شرف‌الدین عبدالله شیرازی: ۱۳

شعاع السلطنه: ۳۷۵

شعله: ۳۶۹، ۳۲۰

شوریده شیرازی (محمد تقی):

۴۰۴، ۳۷۳

شوکت: ۱۹۹

شمس الشعرا (سروش اصفهانی):

۳۶۱، ۱۰۹

شمس‌العلماء: ۸۴

شهاب (نصرالله اصفهانی): ۳۷۰

شهاب الدوله: ۱۲۳

شهاب ترشیزی: ۲۰۹، ۲۳۳، ۲۵۹،

۲۹۰

شهباز خان دنبلی: ۲۰

شهید بلخی: ۱۸۳ - ۱۸۴

شهیدی: ۱۵ ح

شیبانی: ۲۳۶، ۲۳۷

شیبانی (فتحعلی خان): ۲۳۳

شیبانی (ابوالنصر فتح الله خان

شیبانی): ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴،

۳۹۵، ۳۶۵

شیدا: ۲۵۲

شیدای اصفهانی: ۲۸۹

شیر شاه افغان: ۱۸۹

شیروانی: ۷۸، ۷۹

شیخ بهایی: ۱۴

شیخ زین‌الدین: ۳۰۰

شیرین: ۲۸۹، ۳۰۶، ۳۳۵

شیلر: ۲۳۷

ص

صائب تبریزی: ۱۸۶ ح، ۱۸۸،

۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۲،

۲۸۴، ۲۹۴، ۳۰۰

صابر (علی اکبر طاهرزاده): ۲۶۳ -

۲۶۲

صاحب الامر (ع): ۲۱۷

صاحب بن عباد: ۸۹ ح

صاحب دیوان (تقی علی آبادی): ۳۸

صاحب مازندرانی: ۲۰۱

صادق: ۱۲۹

صادق ادیب الممالک (میرزا...): ۹۴

صادق تفریشی: ۶۶

صادق نامی (میرزا...): ۲۰

صارم الدوله: ۱۰۴، ۲۵۲

صباح الدین شمس: ۱۵۲

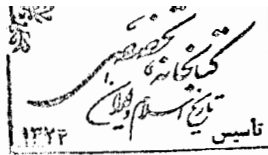
صحبت لاری (محمد تقی): ۲۲۴

- صدر اصفهانی: ۳۳۱
صدرالدین قونوی: ۱۸۶
صدرالعلما: ۱۲۳
صدرالذاکرین: ۱۲۳
صدر اعظم: ۱۲۲
صدر اعظم (یوسف مستوفی الممالک): ۴۸ ح
صالح (میرزا...): ۹۴
صالح برغانی قزوینی (ملاحاجی...): ۲۷۳
صالح شیرازی: ۱۱۵، ۸۹
صبا (صبای کاشانی، فتحعلی خان کاشانی): ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۱۰، ۲۱۹، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۹۰، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۲۹ - ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۸۵
صباحی (صباحی بیگدلی): ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۱۹، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۶، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۳ - ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۰ - ۳۲۲، ۳۳۰
صبوری (ملک الشعرا): ۴۰۳
صبوری کاشانی: ۴۰۳
صفا (صفای اصفهانی): ۲۲۴ - ۲۸۹، ۲۲۷
صفائی نراقی کاشانی: ۲۲۶
- صفی الدین اردبیلی: ۱۸۶
صفی علیشاه: ۲۲۶ - ۲۲۷، ۲۹۰
صنیع الدوله: ۵۹، ۱۰۸، ۱۲۳، ۱۵۳
صهبا: ۲۹۳
صید مرادخان: ۵۴
- ض
ظهير فاریابی: ۲۷۹
ضیاءالدین عشقی (میرزا): ۲۴۱
- ط
طالبوف (عبدالرحیم طالبزاده): ۴۷، ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۲۷، ۱۲۷، ۲۶۵
طالب: ۲۰۲
طالبزاده: ۱۲۷
طاهر میرزا: ۱۵۱
طاهر نصرآبادی (میرزا...): ۶۹
طیب اصفهانی: ۳۶۹، ۳۸۲
طیب الدوله: ۱۲۳
طرخان (حاجی...): ۴۷
طسوجی: ۱۱۰
طوطی: ۳۳۱
طولوزان: ۱۳۴
طهماسب میرزای مؤیدالدوله: ۴۸
- ظ
ظلل السلطان (مسعود میرزا ظل

- السلطان: ۲۵۲
 ظل اللهی گیتی پناهی: ۵۶
 ظهیر: ۲۰۸
 ظهیرالدین بابر: ۱۸۸ - ۱۸۹
 ظهیر فاریابی: ۱۹۲، ۳۰۴
- عباس هندو: ۱۴۲
 عباسی (محمد تقی شوریده شیرازی): ۳۷۳
 عبدالباقی طبیب اصفهانی (میرزا...): ۱۹۸
 عبدالحسین زرین کوب: ۹۹ ح، ۲۴۰
 ح، ۳۴۵
 عبدالحسن نوایی: ۳۷ ح، ۶۳ ح، ۶۴، ۷۴ ح، ۳۶۴
 عبدالرحمن جامی: ۱۸۶
 عبدالرحیم طالبزاده تبریزی (میرزا...): ۱۲۵
 عبدالجواد تونی خراسانی (آخوند ملا...): ۲۲۰
 عبدالرزاق: ۲۴، ۶۴
 عبدالرزاق بیگ دنبلی: ۲۱، ۲۲، ۳۶، ۳۹، ۶۳، ۸۵، ۱۳۳ ح، ۱۹۹ - ۲۰۰، ۲۰۷، ۲۹۴، ۳۰۳، ۳۱۰ ح
 عبدالرزاق لاهیجی: ۱۴
 عبدالرسول (میرزا...): ۱۰۸
 عبدالرسول خیامپور: ۷۱ ح
 عبدالرفیع حقیقت: ۱۰۸ ح، ۱۶۱، ۱۷۳، ۲۲۸
 عبدالعلی (حاج...): ۸۳
 عبدالعلی دستغیب: ۲۴۶ ح، ۲۵۷ ح
 عبدالعلی مؤبد (شیخ...): ۱۰۳
- ع
 عادلشاه: ۲۳۱
 عارف: ۲۵۴، ۲۵۶
 عارف اصفهانی: ۲۸۹
 عارف قزوینی: ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴
 ح، ۲۵۵، ۲۵۷ ح
 عبرة للناظرین: ۴۲
 عاشق (اصفهانی): ۲۰۲، ۲۱۹، ۲۹۳، ۳۰۴، ۳۲۰
 عباس (ع): ۱۴۲
 عباس اقبال آشتیانی: ۷۳، ۱۳۴ ح، ۲۸۷
 عباس فروغی بسطامی: (فروغی بسطامی): ۲۰۴
 عباسقلی بیگ: ۱۵۸
 عباس میرزا: ۲۵، ۳۵، ۴۱، ۹۰، ۱۱۰، ۱۵۶، ۲۳۴، ۲۶۸، ۲۸۱
 عباس نایب السلطنه (میرزا...): ۹۱
 ح، ۱۰۸
 عباس میرزای ولیعهد: ۳۵۷

- عبدالرفیع رفعت: ۲۳۰ ح
عبدالعزیز: ۱۴۴
عبدالعظیم: ۳۳۷ ح
عبدالعظیم قریب: ۳۳۷ ح
عبدالعلی دستغیب: ۲۴۴ ح
عبدالغفار خان (میرزا...): ۱۴
عبدالکریم ابن عبدالرضا الشریف: ۱۸
عبدالکریم بن علی رضا شریف شیرازی: ۵۲
عبداللطیف شوشتری: ۲۳۶
عبداللطیف طسوجی تبریزی: ۱۰۹
عبدالله: ۷۱، ۲۷۲
عبدالله (میرزا): ۷۲
عبدالله خان شهاب ترشیزی: ۶۸
عبدالله سندنجدی (میرزا...): ۷۰
عبدالله شهاب: ۲۶۹
عبدالله مستوفی: ۱۴۱، ۱۴۷
عبدالله وزیر (میرزا...): ۴۴
عبدالمجید درویش طالقانی: ۳۰۸
عبدالمجید شکسته‌نویس (درویش...): ۱۹۸
عبدالمطلب: ۲۷۲
عبدالنسی فخرالزمانی قزوینی (ملا...): ۶۳
عبدالواسع جبلی: ۲۱۱
عبدالوهاب: ۲۴
عبدالوهاب قزوینی: ۸۳
عبدالوهاب معتمدالدوله (میرزا...): ۳۴۵
عبدالوهاب موسوی (میرزا...): ۲۳، ۳۱۰
عبدالوهاب نشاط (میرزا...): ۲۱، ۲۹، ۳۴۳
عبدالوهاب یزدانی: ۳۳۷
عبید زاکانی: ۱۵۲، ۲۵۸ ح
عذرا: ۲۱۹
عراقی: ۲۰۰، ۲۰۸، ۲۹۴، ۳۰۴، ۳۱۲
عرفی: ۲۰۲، ۳۰۰
عرفی شیرازی: ۱۹۱، ۳۰۰
عزالدوله: ۱۲۳
عزت الدوله: ۱۴۱
عزیزالله بیات (دکتر): ۵۲
عشقی: ۲۴۳، ۲۴۲
عطار: ۱۸۵
علاءالدوله سمنانی: ۱۸۶
علامه قزوینی: ۸۴
علامه مجلسی: ۵۴
علی (آقاسید...): ۸۳
علی: ۲۱۰
علی آل داوود (سید...): آل داوود
علی اصغر خان امین السلطان

- (میرزا...): ۱۰۲
 علی اکبر: ۱۴۲، ۲۴۴، ح ۳۸۵
 علی اکبر خان شیدا (میرزا...): ۲۵۳، ۲۵۲
 علی اکبر سلیمی: ح ۲۴۶
 علی اکبر طاهرزاده، صابر (میرزا...): ۲۶۲
 علی اکبر وکیلی: ۹۵
 علی بدیع اتابک جوینی منتخب الدین: ۳۱
 علی بن ابی طالب: ۱۳۹، ۲۱۶ - ۲۱۷، ۲۷۰ - ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۸
 علی بن موسی الرضا: ۲۱۷، ۳۰۶
 علی حسن خان سلیم (سید...): ۸۵
 علی جناب (میرسید...): ۹۵
 علیشاه: ۲۵۶
 علیقلی خان (حاجی...): ۵۴
 علیخان (میرزا...): ۲۳۸
 علیقلی مخبرالدوله: ۹۳
 علیقلی میرزا: ۸۰، ۹۲
 علیقلی خان واله داغستانی: ۶۳، ۶۷
 علی مراد خان: ۵۶، ۲۶۹
 علی مردان خان زند: ۲۳۳، ۳۰۳
 علی مشتاق اصفهانی (میرسید...): ۲۲، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۹۳، ۲۰۰
 ۰۷، ۳۱۵، ۲۱۹، ۲۷۷، ۲۸۴، ۲۸۵
 ۲۹۳، ۲۹۷ - ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۱۰
 مشتاق
 علی محمد خان کاشانی: ۱۰۰
 علی میرزا (سید...): ۳۷۱
 علی نقی قمی (ملا...): ح ۱۹۷
 علی نوری حکیم (ملا...): ۲۲۰
 عماد: ۳۵۴
 عمر خیام (خیام): ۲۰۸، ۲۹۴
 عندلیب کاشانی: ۲۰۱، ۲۳۰، ۳۸۵
 عنصری: ۲۸۰، ۲۸۲ - ۲۸۳، ۳۱۶، ۱۸۴، ۱۹۱، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۷۷
 ۲۷۹، ۳۳۲
 عیسی خان قائم مقام (میرزا...): ۲۵
 عیسی میرزا: ۲۶
 عیسی: ۲۱۹
 غ
 غلامحسین بیگدلی: ح ۳۰۸
 غلامحسین میرزا (صدرالشعرا): ۲۳۸
 غلامرضا حسن: ح ۲۶۰
 غلامرضا طباطبائی: ح ۵۸
 غلامرضا ورهرام (دکتر...): ح ۵۳
 غزنوی: ۲۵۷
 غلامعلی (ملا...): ۸۳



۲۸ - ۲۹، ۳۸ - ۴۰، ۵۸، ۷۰، ۱۱۵،
۱۳۳ ح - ۱۳۴، ۱۴۱، ۲۲۰، ۲۳۳ -
۲۳۵ - ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۸۰ - ۳۳۰،
۳۳۱، ۳۳۲ - ۳۳۳، ۳۳۸، ۳۵۱،
۳۵۳، ۳۶۶، ۳۶۹، ۳۸۴، ۳۸۵
فخرالدین عراقی (شیخ...): ۱۸۶،
۳۱۶، ۲۰۹

فخرالذکرین: ۱۲۳
فرج الله حسینی کاشانی: ۹۵
فرخ خان امین الدوله: ۱۱۸
فرخی: ۱۸۴ - ۱۸۵، ۱۹۰،
۲۱۰ - ۲۱۱، ۲۷۷، ۲۷۹، ۳۱۶،
۳۳۴، ۲۸۲، ۲۸۳، ۳۲۰، ۳۳۸،
۳۶۵، ۳۷۱
فردوسی (استاد طوس): ۱۸۴ -
۱۸۵، ۱۹۰، ۲۱۰ - ۲۱۱، ۲۴۰،
۲۶۸ - ۲۶۹ ح، ۲۹۴، ۳۳۰، ۳۳۱،
۳۵۵، ۳۵۸، ۳۵۲
فرصت الدوله شیرازی (محمد نصر
حسینی شیرازی): ۳۷۴ - ۳۷۵،
۳۷۶، ۴۰۲
فرهاد: ۲۸۹، ۳۰۶، ۳۳۵
فرهاد میرزا: ۴۸
فرهاد میرزا معتمدالدوله: ۲۵۲
فرهنگ: ۳۹۰
فرهنگ شیرازی: ۳۷۴

غلامعلی آزاد بگرامی (میر،
میرزا...): ۸۵، ۲۷۲
غیاث الدین کاشانی: ۸۴

ف

فاضل خان گروسی (محمد بایندر):
۲۹، ۳۵ - ۳۶، ۲۰۳، ۲۶۹ ح، ۳۴۵
فاطمه: ۲۲۰
فاطمه بنت اسد: ۲۷۰
فاطمه بنت موسی: ۴۳
فتح الله خان شیبانی (ابوالنصر فتح
الله خان شیبانی): ۳۶۷، شیبانی
فتحعلی (میرزا...): ۲۳۴
فتحعلی آخوندزاده (میرزا...): ۱۱۰،
۱۴۸، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷،
۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۷۱، ۲۳۷
فتحعلی خان: ۵۷
فتحعلی افشار: ۲۰
فتحعلی خان شیبانی: ۲۳۵، ۲۸۳
فتحعلی خان صبای کاشانی
(ملک الشعرا کاشانی): ۳۵، ۲۰۰
- ۲۰۱، ۲۳۴، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۸۰،
۲۸۹، ۳۳۲ ح، ۳۳۶، ۳۸۴
فتحعلی شاه قاجار: ۲۱، ۲۳ - ۲۵،

- فریدون آدمیت: ۹۹ ح، ۱۰۸ ح،
۱۲۶ ح، ۱۵۸، ۱۶۱
فروغ کاشانی: ۲۰۰، ۳۸۸
فروغی (محمد حسن ادیب): ۱۰۱
فروغی (محمد حسین خان
ذکاء الملک): ۱۱۰
فروغی: ۲۲۹ - ۲۳۰
فروغی بسطامی (میرزا عباس):
۲۰۱، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۸۸، ۳۲۶
فروغی (محمد حسین خان
اصفهانی): ۳۷۳
فرهاد: ۳۳۵
فرهنگ: ۳۳۶، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۷۳،
۴۰۰
فرید قاسمی (سید...): ۱۰۱ ح
فصیح الملک (محمد تقی): ۳۷۷
فضل الله (حاجی میرزا...): ۸۲
فضلعلی آقا (میرزا...): ۱۲۶
فغانی: ۱۹۳، ۲۲۹
فیروز میرزا: ۴۸
فیروز مشرقی: ۱۸۳
فیضی دکنی: ۱۹۳
فنلن: ۱۰۹
فلون: ۱۴۹
- قآنی شیرازی: ۲۱۰ - ۲۱۱، ۲۱۷ -
۲۱۹، ۲۳۵، ۲۷۷، ۲۸۲، ۲۹۰،
۳۰۰، ۳۳۴، ۳۴۷ - ۳۳۹، ۳۴۰ -
۳۵۸، ۳۵۹
قاسم: ۱۴۲
قاسم خان تبریزی (میرزا...): ۱۰۱،
۲۶۴
قاسم غنی: ۳۷۰ ح
قائم مقام (میرزا بزرگ): ۱۰۷، ۳۰۰
قائم مقام فراهانی (عیسی خان): ۲۶
- ۳۳، ۳۵ ح، ۳۸ - ۴۰، ۴۳، ۲۳۳،
۲۴۲، ۲۸۱، ۲۹۰، ۳۷۰
قایم پناه: ۲۵۷ ح
قدرتی اصفهانی (ملا...): ۱۹۷
قرة العين: ۲۷۳
قریب (عبدالعظیم): ۳۲۷ ح
قسمت (ملا علی نقی قمی): ۲۰۰
قطران تبریزی: ۲۱۰ - ۲۱۱
قطره: ۳۲۷
قلندر پاشا: ۷۷
قنبر روضه خوان (سید...): ۳۸۱
قنبر علی سدهی اصفهانی: ۳۵۶
قهرمان میرزا: ۳۵۷

گ

- گاساکوفسکی (کلنل...): ۱۳۳
 گارستن نیبور: ۱۳۲
 کاشانی (ملک الشعرا): ۲۰۰
 کاشفی سبزواری: ۱۴۵، ۱۴۰
 کاظم بیگ (میرزا...): ۱۲۴ - ۱۲۵
 کاظم رشتی (سید...): ۲۷۳
 کامران میرزا نایب السلطنه: ۳۶۲
 کریم خان زند: ۱۸، ۲۱ - ۲۲، ۵۶
 ۵۸، ۱۳۲، ۲۳۱ - ۲۳۲، ۲۷۹
 ۳۰۴، ۳۱۰، ۳۳۲
 کریم شیرهای: ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸
 کسای: ۱۸۳
 کلودیاتودوگاردان (ژنرال...): ۱۳۴
 کل (کچل) عنایت: ۱۴۶
 کلیم کاشانی: ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۸
 ۲۰۲، ۳۰۰
 کمال الدین اسماعیل: ۱۸۶، ۱۹۲
 ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۸۰
 کمال الدین عبدالرزاق کاشانی: ۱۸۶
 کمال اسماعیل: ۲۱۰، ۳۰۴، ۳۱۲
 کنت دوگوبینو: ۹۹ ح
 کنت دومنت کریستو: ۱۰۹
 کنتس دوسگور: ۱۴۹
 کنت منت فرت: ۲۵۲
 کوبچکورا: ۲۵۵ ح
 کوکب: ۱۷، ۲۳۱

ل

- لامعی: ۲۸۴
 ل. پ. الول ساتن: ۱۰۱ ح
 لسان: ۱۰۹، ۱۵۷
 لطفعلی بیگ آذر بیگدلی
 (حاجی...): ۶۳، ۶۵
 لطفعلی خان زند: ۱۸، ۵۳ - ۵۴
 ۱۳۳، ۳۰۰، ۳۳۱
 لطفعلی بیگ ابن آقاخان بیگدلی
 شاملو: (آذر بیگدلی و لطفعلی بیگ
 آذر بیگدلی): ۳۰۲
 لومر: ۱۴۹، ۱۵۰
 لوی فلیپ: ۱۱۷
 لیلی: ۲۵۰، ۳۵۳

م

- مارینسکی: ۱۵۹
 مالک اشتر نخعی: ۴۱

- مأمون عباسی: ۶۹
 مانی: ۲۴۰
 ماهرخ: ۱۲۸ - ۱۲۹
 ماهیار نوابی: ۳۵۱ ح
 مایل بكتاس: ۱۴۸
 مجتبی مینوی: ۱۰۹ ح، ۱۵۰، ۱۵۲،
 ۲۶۷ ح
 مجتهد الشعرا: ۳۲۶، ۳۸۴
 مجدالاسلام کرمانی: ۱۰۲
 مجدالملک (محمدخان سینکی):
 ۴۶
 مجدالملک: ۴۸
 مجدالملکی (میرزا محمد خان): ۴۷
 مجمر اصفهانی: ۲۰۲، ۲۱۰، ۲۱۹،
 ۲۳۳، ۲۸۸ - ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۹۱
 مجنون (میرزا رحیم یغما): ۳۴۲،
 ۳۵۳
 مجید (درویش عبدالمجید
 شکسته نویس): ۲۰۱، ۳۵۳
 مجعلی: ۲۲۴
 محب علی شیرازی (حاجی
 میرزا...): ۳۳۷
 مجعلی یکانکو (میرزا...): ۱۰۸
 محتشم کاشانی: ۷۲، ۱۹۷ ح، ۲۱۷،
 ۳۳۶
 محروم (آذر): ۳۰۲
 محسن (حاج میرزا...): ۱۰۸
 محسن جاویدان: ۱۳۲ ح
 محسن میرزا: ۳۶۱
 محسن میرزا قاجار: ۳۱
 محقق طوسی: ۲۲۱
 محمد (ص): ۲۷۲
 محمد (شیخ): ۸۴
 محمد آقا (روث): ۷۱
 محمد ابراهیم (میرزا...): ۴۱
 محمد ابوالحسن غفاری کاشانی
 (میرزا...): ۵۶
 محمد ابوالحسن گلستانه (میرزا...):
 ۱۹
 محمد اسماعیل: ۳۳۲
 محمد اسماعیل شیرازی: ۲۳۰
 محمد باقر (ملا...): ۲۲۴، ۲۲۶
 محمد باقر بن حاجی امیر زین
 العابدین موسوی خوانساری: ۸۵
 محمد باقرخان ادیب الممالک: ۹۴
 محمدباقر شفتی بیدآبادی (سید...):
 ۳۵۶
 محمدباقر مجلسی (ملا...): ۱۵
 محمدباقر مؤمنی: ۱۷۳
 محمد بایندرگروسی (میرزا...): ۳۵
 محمد جریر طبری: ۲۴۰
 محمد بن حاجی کریم: ۲۷۴

- محمد بن حسام الدین: ۱۳۹
 محمد بن سلیمان تنکابنی: ۸۶
 محمد بن عبدالله: ۲۷۲
 محمد بن هندوشاه نخجوانی: ۳۱
 محمد تقی بهار (ملک الشعرا):
 ۲۰۰ ح، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۸۰ ح، ۳۲۹
 ۳۵۲ ح، ۳۵۶ ح، ۴۰۳
 محمد تقی خان (کلنل...): ۲۳۹
 محمد تقی شیرازی (میرزا...): ۳۳۷
 محمد تقی صهبا: ۳۰۸
 محمد تقی صهبای قمی (آقا...):
 ۱۹۸
 محمد تقی کاشانی (میرزا...): ۲۰۱
 محمد تقی گلستانه (میر...): ۵۴
 محمد تقی مدرس رضوی: ۵۵
 محمد تقی میرزا: ۴۱
 محمد جعفر خان: ۵۲
 محمد جعفر قراقرزلوی همدانی:
 ۲۱۸
 محمد جعفر محجوب (دکتر...): ۷۴
 - ۷۵ ح، ۱۴۵، ۲۴۰ ح، ۳۳۲ ح،
 ۳۴۱
 محمد حسن ادیب (میرزا...): ۱۰۱
 محمد حسن خان: ۲۰ - ۲۱، ۵۶
 محمد حسن خان (میرزا...): ۵۸
 محمد حسن خان اعتماد السلطنه: ۸۰
 - ۸۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۸،
 ۱۵۱، ۱۵۲
 محمد حسن خان صنیع الدوله: ۹۲ -
 ۹۳
 محمد حسن خان قاجار: ۱۰۸
 محمد حسن صنیع الدوله: ۵۸، ۹۴
 محمد حسن میرزای سلطانی: ۳۵۱
 محمد حسین خان (حاجی...): ۳۹
 محمد حسین خان اصفهانی
 (میرزا...): ۳۷۳
 محمد حسین خان شیرازی: ۱۴۹
 محمد حسین خان صدر اصفهانی:
 ۶۴
 محمد حسین خان صنیع الدوله: ۱۵۳
 محمد حسین خان فروغی: ۱۴۹
 محمد حسین خان عندلیب: ۳۶۴
 محمد حسین صفای اصفهانی: ۲۲۴
 محمد حسین فراهانی (میرزا...):
 ۱۳۳، ۲۶
 محمد حسین فروغی (میرزا...): ۲۹،
 ۹۴، ۷۵
 محمد خان: ۲۰
 محمد خان (میرزا...): ۴۷، ۸۴ ح
 محمد خان بیگلریگی: ۲۰
 محمد خان سید صدرالدین
 (سید...): ۵۴

- محمد خان سینکی (میرزا...): ۴۶
محمد خلیل: ۵۵
محمد خلیل مرعشی صفوی
(میرزا...): ۵۵
محمد خیاط عاشق اصفهانی (آقا...):
۳۰۸، ۱۹۸
محمد داوری: ۳۴۸، ۳۳۶
محمد دبیر سیاقی: ۲۶۶ ح
محمد ذهنی افندی: ۸۲
محمد رضا (میرزا...): ۲۲۴، ۲۲۰
محمد رضا خوانساری: ۱۹۷
محمد رضا شفیعی کدکنی (دکتر...):
۱۸۹ ح، ۲۳۷ ح
محمد رضا شیرازی (سید...): ۱۹،
۱۰۸، ۱۰۳
محمد رضا مستشارالملک (میرزا...):
۲۲۲
محمد رضا میرزا: ۲۱۸
محمد رضا میرزاده عشقی (سید...):
۲۴۰
محمد حسین ذکاءالملک فروغی
۱۵۳
محمد رفیع خان باذل (میرزا...):
۱۳۹
محمد سحاب (سید...): ۳۷۴، ۳۰۳
محمد سندجی (شیخ...): ۲۲۳
محمد شاه: ۳۵، ۴۱، ۴۴، ۴۷، ۸۰،
۹۴، ۹۶، ۱۰۷، ۱۴۱، ۱۵۵، ۳۳۸،
۳۲۹، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۵۷، ۳۸۶
محمد شعله اصفهانی (آقا سید...):
۳۰۴، ۱۹۸
محمد شفیع شیرازی (میرزا...):
۳۷۱
محمد صادق (میرزا...): ۱۹، ۲۹،
۴۰، ۳۹
محمد صادق امیری (ادیب الممالک
فراهانی): ۲۴۲
محمد صادق طباطبایی: ۹۵
محمد صادق موسوی: ۲۱ ح
محمد صادق موسوی اصفهانی
(میرزا...): ۵۲
محمد صادق موسوی نامی: ۱۸
محمد صالح برهان استرآبادی: ۶۴
محمد صدر هاشمی: ۱۰۱ ح
محمد صفایی یغمایی (میرزا...): ۳۷۴
محمد طاهر بن ابوطالب: ۲۷۳
محمد طاهر نقاش: ۱۹۷
محمد طاهر میرزا: ۱۱۰
محمد طباطبایی (آیت الله
میرزا سید...): ۱۰۲
محمد عاشق (آقا...): ۲۰۰
محمد علی: ۲۳۸ ح

- محمد علی (ملا...): ۱۲۴
 محمد علی آشتیانی (میرزا...): ۲۹
 محمد علی اصفهانی (ملا...): ۲۲۹
 محمد علی بهجت دزفولی: ۹۵
 محمد علی پاشا: ۷۷
 محمد علی حزین لاهیجی: ۸۵
 محمد علی خان: ۱۰۳، ۱۲۵
 محمد علی خان (میرزا...): ۳۵۶
 محمد علی سپانلو: ۱۱۹
 محمد علی شاه: ۹۷، ۲۶۴
 محمد علی شیرازی: ۳۷۴
 محمد علی طباطبایی زواره‌ای: ۳۵۶ ح
 محمد علی فروغی: ۳۷۴
 محمد علی گلشن شیرازی (میرزا...): ۳۳۷
 محمد علی میرزا: ۲۸، ۸۶، ۲۵۶
 محمد عوفی: ۶۳، ۶۹
 محمد عیسی (میرزا...): ۲۶
 محمد فاضل (سید...): ۵۵
 محمد قاسم خان فروغ: ۳۶۶
 محمد قزوینی (علامه...): ۸۳
 محمد قلی خان: ۱۰۸
 محمد قلی خان دولو: ۲۰
 محمد قلی خان قشقایی: ۳۴۸
 محمد کاظم صبوری: ۲۴۰
 محمد مشیری: ۵۸ ح
 محمد مظفر حسین: ۲۹۴ ح
- محمد معین: ۲۶۶ ح
 محمد مهدی عبد رب آبادی
 (شیخ...): ۸۲ - ۸۳
 محمد مهدی نواب (آقا...): ۴۱
 محمد میرزا: ۲۸ - ۲۹، ۳۳
 محمد ندیم السلطان: ۹۵
 محمد ندیم باشی: ۹۳
 محمد نصیر (میرزا... طبیب): ۲۱
 محمد نصیر اصفهانی (میرزا...): ۳۱۰
 محمد نصیرالدین اصفهانی
 (سید...): ۳۷۰
 محمد نصیر حسینی شیرازی: ۳۶۹، ۳۷۴
 محمد محسن میرزا سلطانی: ۳۵۷
 محمد وصیف سگری: ۱۸۳
 محمد هاشم: ۵۸، ۳۷۰
 محمود اسکندرانی: ۹۵
 محمود افشار (دکتر...): ۱۸۶ ح
 محمود حکیم: ۳۳۶
 محمود خان ملک الشعرا: ۲۰۱،
 ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۸۳، ۳۳۲، ۳۶۵،
 ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۸۶
 محمود شبستری (شیخ...): ۱۸۶
 محمود غنی زاده سلماسی: ۹۵
 محمود قاجار (میرزا...): ۳۷۶
 محمود میرزای قاجار: ۸۵، ۱۵۲،
 ۲۹۴

- محمود وراق: ۱۸۳
 محی‌الدین عربی (شیخ...): ۱۴۴، ۱۸۶
 محیط طباطبایی: ۹۶، ۳۲۹ ح
 مختار ثقفی: ۲۷۶
 مختاری: ۲۵۹، ۲۷۹، ۲۷۲، ۳۱۶
 مدایح نگار (ابراهیم خان تفرشی):
 ۴۴
 مدایح نگار (میرزا ابراهیم): ۴۵ -
 ۴۶
 مدبر الممالک هرندی: ۹۵
 مدرس رضوی: ۵۵ ح، ۲۷۸ ح
 مرتضی (میر...): ۵۴
 مرسی: ۹۳
 مریم: ۲۱۹، ۲۴۶
 مزین الدوله: ۱۵۳
 مساوات (سید محمدرضا شیرازی):
 ۱۰۳ - ۱۰۲
 مستشار السلطنه: ۱۲۳
 مستشار الملک: ۲۲۴
 مستوفی الممالک: ۴۷
 مسعود سعد: ۲۱۱، ۲۸۲، ۲۸۰،
 ۳۳۴
 مسعود میرزا ظل السلطان: ۱۰۳ -
 ۲۵۲، ۱۰۴
 مسکین: ۲۲۵
 مسلم: ۱۴۲
 مسیب چیتگر (آقا): ۱۹۷
 مشتاق سمنانی (حسینعلی سمنانی): ۳۷۴
 مشتری (حاج میرزا...): ۳۶۰
 مشیرالدوله: ۱۲۳
 مصطفی: ۲۷۲، ۳۱۹
 مصطفی افشار: ۱۱۵
 مصفا (دکتر...): ۶۳ ح، ۷۰ ح، ۲۰۰ ح
 مظفرالدین شاه: ۴۵، ۹۴ - ۹۶،
 ۱۰۴، ۲۳۵ - ۲۳۶، ۲۴۰، ۲۴۲،
 ۲۵۲ - ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۷۰، ۳۶۲،
 ۳۷۵
 مظفرالدین میرزا: ۲۳۸، ۳۶۲
 معتمدالدوله: ۳۲۷ ح
 معتمدالدوله اصفهانی: ۲۳
 معتمدالدوله (منوچهر خان ارمنی
 گرجی): ۶۴
 معتمدالملک: ۱۱۸
 معصومعلیشاه: ۷۶
 معزالدوله: ۱۲۳، ۱۳۸
 معزی: ۲۱۰، ۲۷۹، ۲۸۰
 معین البکاء (میرزا باقر): ۱۴۱، ۱۴۳
 معین العلمای اصفهانی: ۱۰۲
 مکی (حسین): ۳۰۰
 مفتون (عبدالرزاق بیگ دنبلی): ۲۱
 ملاآقا: ۸۴، ۸۳

ملا حسین: ۳۲۰: رفیق	مؤتمن السلطان: ۱۲۳
ملا حسین کاشفی: ۱۳۹، ۱۴۶	مؤتمن الملک (محمدرضا): ۲۲۵
ملا صدرا: ۱۴	مؤتق الدوله: ۲۵۴
ملا ماریون: ۱۲۶	موحد بلخی: ۲۲۳
ملا مهدی: ۲۱۹	موسی بسطامی (آقا): ۲۲۷
ملا نصرالدین: ۲۵۸ ح	موسی (میرزا...): ۲۷
ملک التجار: ۱۲۳	موسی الرضا (امام...): ۲۳۷
ملک الشعرا: ۳۶، ۵۸، ۲۲۹، ۲۷۰	مولانا: ۲۸۴
ملک الشعرا بهار: ۲۰، ۲۶، ۳۰، ۴۱	مولوی: ۲۰۸، ۲۱۱، ۳۰۴
۱۴۵، ۲۴۶، ۲۵۷، ۲۶۷، ۲۷۷	مولیر: ۱۴۹ - ۱۵۶، ۱۵۹، ۲۵۹
۳۰۴، ۳۲۹ ح، ۳۳۹ ح، ۳۵۱	مہجور (میرزا محمد شفیع شیرازی): ۳۳۲
ملک الشعرا صبا: ۳۳۲	مهد علیا: ۸۰
ملک الشعرا کاشانی: ۲۰۱	مهدی (میرزا...): ۵۳
ملک المتکلمین: ۱۰۲، ۱۰۳، ۲۶۰	مهدی خان (میرزا): ۱۶، ۱۷، ۲۹
ملک محمد اصفهانی: ۱۹۸	۴۴
ملک خان (پرنس): ۹۹	مهدی خان استرآبادی (میرزا...): ۱۳
ملکم خان (میرزا...): ۴۷، ۹۸، ۱۰۸	ح، ۱۵، ۱۸ ح، ۲۰، ۲۴، ۳۱، ۲۳۱
۱۷۲، ۲۳۷	مهدی درخشان (دکتر...): ۳۷ ح
منتسکیو: ۱۵۹	مهدی فروغ: ۱۴۱
منجم یزدی: ۸۹ ح	مهدیقلی هدایت: ۱۴۷
منشی حضور: ۱۱۶	مهدی یزدی (میرزا...): ۶۴
منوچهر خان ارمنی گرجی: ۶۴	میرزا آقا (مهد نصیر حسینی شیرازی): ۳۷۴
منوچهری: ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۱۰ -	میرزا آقا تبریزی: ۱۴۸، ۱۶۱، ۱۷۱
۲۱۱، ۲۴۰ - ۲۴۲ ح، ۲۷۷، ۲۸۰	۱۷۳، ۱۷۲،
۲۸۲، ۲۸۳، ۲۹۰، ۳۳۴، ۳۳۸	
۳۴۹، ۳۶۸	

- میرزا آقاسی (حاجی...): ۲۷، ۳۳۹، ۳۴۳، ۳۶۶، ۳۷۰
- میرزا ابوطالب میرفندرسکی: ۱۳۹
- میرزا اسماعیل: ۳۷۴
- میرزا باقر: ۱۴۱
- میرزا بزرگ (عیسی قائم مقام): ۲۵، ۲۶
- میرزا تقی امیرکبیر: ۱۴۸
- میرزا حسن فسایی (حاج...): ۴۶
- میرزاده عشقی: ۲۴۴، ۲۶۷
- میرزاده فروغ الدوله: ۲۲۷
- میرزا رضی جراح بروجردی: ۳۷
- میرزا شفیع: ۲۵، ۱۵۸
- میرزا صالح: ۹۰
- میرزا صفوی الحسینی: ۶۹
- میرزا علی اکبرخان مزین الدوله
- نطنزی: ۱۵۰، ۱۵۱
- میرزا علی خان امین الدوله: ۱۴۹
- میرزا علی خان ناظم العلوم: ۱۴۹
- میرزا محمد تقی: ۱۵۷
- میرزا محمد تقی تعزیه گردان: ۱۴۲
- میرزا محمد جعفر: ۱۵۴
- میرزا محمد طاهر: ۱۵۷
- میرزا محمود قاجار: ۳۷۶ ح
- میرزا موسی: ۲۷
- میرزا سکوت: ۱۷۹، ۳۳۳
- میرزای فرهنگ: ۳۴۸
- میرزا یوسف خان مستشارالدوله: ۱۶۱
- میرسخن: ۳۶۰
- میر سید احمد: ۳۴۸
- میر علاء الدین گلستانه: ۵۴
- میرویس: ۵۵
- ن
- ناپلئون: ۲۴، ۱۰۸، ۱۱۷، ۱۳۴، ۳۵۳
- نادر شاه افشار: ۱۵، ۵۲، ۵۴، ۵۶، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۳۱، ۲۶۹، ۳۰۲، ۳۰۳
- نادره بدیعی: ۱۰۴ ح
- ناصرالدین شاه: ۴۱ - ۴۶، ۴۷، ۶۹، ۷۰، ۸۰، ۸۳، ۹۱ ح - ۹۴، ۱۰۴، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۲۱۷، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۵۲، ۲۷۳، ۳۳۸، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۷۲، ۳۸۶
- ناصرالدین میرزا ولیعهد: ۳۶۱
- ناصر خسرو: ۱۸۵، ۲۱۱
- نامی (میرزا محمد صادق موسوی
- اصفهان): ۵۲، ۵۳
- نایب السلطنه: ۲۶ - ۲۸
- نایب السلطنه (عباس میرزا): ۱۰۹، ۱۱۵

- نایب الصدر حاج میرزا معصوم
علیشاه نعمة الله شیرازی: ۷۴
نجفعلی بیگ بیگلریگی: ۲۱
نخجوانی، حسین: ۳۳۲ ح
نجم الدوله: ۱۴
ندیم: ۳۳۷
ندیم باشی (محمد ندیم السلطان): ۹۵
نراقی (ملا احمد): ۳۴۳
نسیم وحید زاده: ۳۶۹ ح
نشاط اصفهانی: ۲۳ - ۲۵، ۲۹، ۳۱، ۳۶، ۲۰۱، ۲۱۰، ۲۳۳ - ۲۳۵، ۲۷۹، ۲۸۸، ۳۲۶، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۹۲، ۳۵۵، ۳۵۴
نصرالدوله: ۱۲۳
نصرالدین خان: ۲۷۲
نصرالله اصفهانی (میرزا...): ۳۷۰
نصرالله بن آقا ابراهیم سندجی: ۷۱
نصرالله تقوی (سید...): ۳۷ ح
نصیر اصفهانی (میرزا...): ۱۹۹ - ۳۰۴، ۲۰۲
نصیر الدین ثانی (خواجه...): ۳۷۰
نصیرالدین همایون: ۱۸۸
نصیر طیب اصفهانی (میرزا): ۲۷۹
نظام (میرزا محمد حسین خان صدر): ۶۴
نظام الدین عسرن سیالکوتی قرشی:
۲۶۹
نظام السلطنه: ۳۷۳
نظام الملک: ۴۱
نظامی: ۱۹۲، ۲۰۳، ۲۱۱، ۲۹۰، ۲۹۴، ۳۵۲، ۳۵۳
نظیری: ۲۰۲، ۳۰۳، ۳۸۵
نعیم سده ای (میرزا...): ۲۷۴
نکعت (آذر): ۳۰۳
نکیسا: ۲۵۲
نواب استظهار الدوله محمد جعفرخان: ۱۹
نورالدین عبدالرحمن جامی: ۶۳
نورالله شوشتری (قاضی...): ۱۴، ۶۳
نورالله مرقده: ۶۹
نور علیشاه: ۲۲۹
نوش آفرین: ۳۳۱
نیر سینا: ۲۵۱ ح
نیکلای اول: ۱۱۵
نیوتون: ۹۹ ح
و
والمیکی: ۲۶۷
واله داغستانی: ۱۹۳
واله (آذر): ۳۰۳

ه	والیه (دختر خاقان): ۷۳
	وامق: ۲۲۳
هاتف اصفهانی (احمد): ۲۰۲، ۲۲، ۲۰۲،	وثوق الدوله: ۲۴۳
۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۹، ۲۳۰،	وحشی بافقی: ۱۹۱، ۱۹۳، ۲۸۹،
۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۷، ۲۹۳، ۲۹۹،	۳۳۵، ۳۳۶
۳۰۴، ۳۰۸ - ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲،	وحید: ۱۹۹، ۲۹۴
۳۱۴، ۳۲۰، ۳۸۲	وحید دستگردی: ۲۴۲، ۲۶۷، ۲۸۰،
هادی حائری: ۲۴۰ ح	۲۸۳، ۳۶۸، ۳۸۵،
هادی سبزواری (حاج ملا...): ۲۱۹،	وصاف الحضرة (شرف الدین
۳۷۱	عبدالله شیرازی): ۱۳
هاشم: ۲۷۲	وصال شیرازی (میرزا محمد شفیع):
هانری پنجم: ۱۱۷	۲۱۷، ۲۳۰، ۲۷۷، ۲۸۲، ۲۸۹،
هدایت: ۷۰، ۱۹۳	۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۷۳،
هزار جریبی (امیر الشعرا): ۲۰۱	۳۹۷، ۴۰۱
هما (وقایع نگار): ۴۱، ۳۷۵	وفا (محمد حسین فراهانی): ۲۶
همای شیرازی (محمد علی	وقار شیرازی: ۲۹۰، ۳۳۶، ۳۷۱، ۳۹۹،
شیرازی): ۲۳۰، ۳۷۴	وقایع نگار (محمد صادق مروزی):
همایون شاه: ۱۸۹	۳۹ - ۴۱
همایون شهیدی: ۱۳۴ ح	وکیل التجار: ۱۲۳
همایی: ۳۵۶ ح، ۳۵۸	ولتر: ۱۰۹، ۱۴۹، ۱۵۹
همدم شیرازی: ۶۷	ولتاین ویلیامز جکسون: ۱۸۵
هنر (میرزا اسماعیل): ۳۷۴	ولی الله (حاجی ملا...): ۲۲۲
هوشنگ آذری ور: ۱۵۱	ویاسای هندی: ۲۶۸
هومر: ۲۶۸	ویلیام فرانکلین: ۱۳۲
هیوم: ۹۹ ح	ویلیام شکسپیر: ۲۳۹

ی

، ۳۴۲ ، ۲۹۲ ، ۲۹۰ ، ۲۸۸ ، ۲۵۹

۳۹۳ ، ۳۷۴

یکوف آ.آ: ۲۴۶ ح

یوسف: ۲۶۶ ، ۲۸۹ ، ۳۰۴ ، ۳۰۶

یوسف تبیینی هندی: ۶۷

یوسف خان مستشار الدوله (میرزا):

۱۶۱

یوسف خان مستوفی (میرزا...): ۳۶۲

یوسف عادلشاه دکنی: ۶۹

یوسف غزنوی: ۶۹

یوسف مستوفی الممالک آشتیانی

(میرزا...): ۲۷۲

یان ریکا: ۱۹۰ ح ، ۱۹۹

یحیی آزین پور (آرین پور)

یحیی خان: ۱۰۸

یحیی دولت آبادی (حاج میرزا...):

۱۰۲ ، ۲۶ ، ۲۷ ، ۳۲ ح ،

یحیی کاشانی: ۱۰۳

یحیی گیلانی: ۶۹

یحیی لاهیجی: ۶۷

یعقوب آژند: ۱۰۱ ح ، ۱۱۹

یغما: ۳۳۰ ، ۳۴۸ ، ۳۵۱

یغمای جندقی: ۶۹ ، ۷۳ ، ۲۱۷ ،

فہرست منابع و ماخذ

آتشکده، لطفعلی بیگ آذر ییگدلی، چاپ بمبئی ۱۲۷۷، تهران (افست) ۱۳۳۷ و دوره سه جلدی ناتمام به اهتمام مرحوم دکتر سید حسن سادات ناصری، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۳۴۰.

آخرین روزهای لطفعلی خان زند، هارفورد جونز، ترجمه هما ناطق، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۲.

احوال و آثار خوشنویسان، دکتر مهدی بیانی، انتشارات علمی، تهران.

ادبیات آهنگین ایران، نادره بدیعی، تهران، ۱۳۵۴.

ادبیات نمایشی ایران، جمشید ملک‌پور، انتشارات توس، تهران.

ادبیات نوین ایران، ترجمه و تدوین یعقوب آژند (مجموعه مقالات)، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷.

از صبا تا نیما، یحیی آرین‌پور، تهران، انتشارات جیبی، ۱۳۵۴.

اطلس خط، حبیب‌الله فضایی.

افکار و آثار ایرج، دکتر هادی حائری، دوره دو جلدی، تهران، ۱۳۳۳.

امیرکبیر و ایران، فریدون آدمیت، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۴.

اندیشه‌های طالبوف تبریزی، فریدون آدمیت، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۲.

اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، فریدون آدمیت، تهران، خوارزمی، ۱۳۴۹.

انشعاب دربهائیت، اسماعیل راین، تهران، انتشارات مروی.

انوار جلیله، ملاعلی نوری، با مقدمه سید جلال الدین آشتیانی.

- ایران در عصر سلطنت قاجار، علی اصغر شمیم، تهران، انتشارات ابن سینا.
- ایران و ایرانی، غلامرضا انصاف‌پور، زوار، تهران، ۱۳۶۳.
- با کاروان حلّه، دکتر عبدالحسین زرین کوب، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۰.
- برافتادن صفویان، برآمدن محمود افغان، ویلم فلور، ترجمه ابوالقاسم سرّی، تهران، توس، ۱۳۶۵.
- بستان السیاحه، زین العابدین شیروانی، انتشارات سنایی، تهران.
- بنیاد نمایش در ایران، جنتی عطایی، تهران، ابن سینا، ۱۳۳۳.
- بهار و ادب فارسی، محمد تقی بهار (ملک الشعراء) به اهتمام محمد گلبن، انتشارات جیبی، تهران، ۱۳۷۱.
- بیدل، شاعر آینه‌ها، دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، انتشارات آگاه.
- پانزده گفتار، مجتبی مینوی، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۷.
- پژوهشی در سبک هندی و دوره بازگشت ادبی، احمد خاتمی، تهران، انتشارات بهارستان، ۱۳۷۱.
- پنج نمایشنامه، میرزا آقا تبریزی، به کوشش، ج. صدیق، تهران، انتشارات طهوری.
- تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشار، دکتر رضا شعبانی، تهران، انتشارات نوین، ۱۳۵۹.
- تاریخ ادبیات ایران، دکتر رضا زاده شفق، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۱.
- تاریخ ادبیات ایران، یان رپیکا، ترجمه عیسی شهابی، تهران، ۱۳۵۴.
- تاریخ ادبیات در ایران، دکتر ذبیح‌الله صفا، جلد پنجم، تهران، انتشارات فردوسی.
- تاریخ ادبیات ایران، ادوارد براون، ج ۴ (از صفویه تا عصر حاضر) ترجمه دکتر بهرام مقدادی، تهران، انتشارات مروارید، ۱۳۶۹.
- تاریخ ادبیات فارسی، هرمان اته، ترجمه دکتر رضازاده شفق، تهران.
- تاریخ ایران، عباس اقبال آشتیانی، به اهتمام دکتر محمد دبیر سیاقی، انتشارات خیام، تهران، ۱۳۶۲.
- تاریخ ایران، سرجان ملکم، ترجمه ابن سینا، تهران، ۱۳۳۵.
- تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم الاسلام کرمانی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۱.
- تاریخ تحول نظم و نشر فارسی، دکتر ذبیح‌الله صفا، انتشارات حوزه علمیه، قم.

تاریخ تذکره‌های فارسی، احمد گلچین معانی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
تاریخ جهانگشای نادری، میرزا مهدی‌خان استرآبادی، تهران، انتشارات دنیای کتاب.
تاریخچه نادرشاه، و. مینورسکی، ترجمه رشید یاسمی از انتشارات کتابهای سیمرغ (امیرکبیر)، تهران.

تاریخ رجال ایران، مهدی بامداد، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۷۱.
تاریخ زندیه، عبدالکریم شیرازی، به تصحیح ارنست بئیر، غلامرضا ورهرام، تهران، نشر گستر.

تاریخ زندیه، دکتر هادی هدایتی، نگاه تهران، تهران، ۱۳۳۹.
تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، سعید نفیسی، تهران، بنیاد، ۱۳۴۴.
تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر زند، غلامرضا ورهرام، تهران، انتشارات معین، ۱۳۶۶.

تاریخ فلاسفه اسلام، مرتضی مدرسی چهاردهی، تهران، انتشارات علمی.
تاریخ فلاسفه ایرانی، علی اصغر حلبی، تهران، زوار، ۱۳۵۱.
تاریخ گیتی‌گشا، محمد صادق نامی، به کوشش سعید نفیسی، تهران، انتشارات اقبال، ۱۳۱۷.

تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت، ادوارد براون، ترجمه محمد عنابی.

تاریخ مشروطه، احمدکسروی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۴.
تاریخ مطبوعات در ایران، محمد صدرهاشمی.
تاریخ منتظم ناصری، محمد حسن صنیع‌الدوله، تهران، ۱۳۰۰ ق، دوره سه جلدی.
تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان در دوره قاجار، عبدالرفیع حقیقت (رفیع)، تهران، از انتشارات شرکت مؤلفان و مترجمان، ۱۳۵۷.

تاریخ یهود در ایران، حبیب لوی، تهران، ۱۳۳۹.
تجربة الاحرار و تسلیة الابرار، عبدالرزاق دنبلی، به تصحیح حسن قاضی طباطبائی، تبریز، ۱۳۴۹.

تذکره اختر، احمدگرگی متخلص به اختر، ج ۱، به کوشش دکتر عبدالرسول خیامپور،

تبریز، ۱۳۴۳.

تذکره انجمن ناصری، میرزا ابراهیم خان مدایح نگار تفرشی، با مقدمه ایرج افشار، انتشارات بابک، تهران، ۱۳۳۶.

تمدن و فرهنگ ایران از آغاز تا دوره پهلوی، دکتر ناصرالدین شاه حسینی، از انتشارات دانشگاه علوم بانکی.

جاودانه نسیم شمال، سید اشرف نسیم شمال، به اهتمام حسین نمینی، اساطیر، تهران، ۱۳۷۱.

حاجی بابا، جیمز موریه، ترجمه میرزا حبیب اصفهانی، تهران، امیرکبیر. حافظ شناسی، ج ۱۵، مقاله دکتر سید ضیاء الدین سجادی در باره تأثیر حافظ در شعر دوره بازگشت، پاژنگ، تهران.

حدایق السیاحه، زین العابدین شیروانی، سازمان چاپ دانشگاه، تهران، ۱۳۴۸. حدیث نادرشاهی، تصحیح و تحشیه از دکتر رضا شعبانی، از انتشارات دانشگاه ملی، ۱۳۵۶.

حدیقه الشعراء، احمد دیوان بیگی به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، دوره سه جلدی.

حدیقه امان اللهی، میرزا عبدالله سنندجی، به اهتمام عبدالرسول خیامپور، دانشگاه تبریز، تبریز.

حماسه سرایی در ایران، دکتر ذبیح الله صفا، تهران، امیرکبیر. حیات یحیی، یحیی دولت آبادی تهران، ابن سینا، ۱۳۳۶.

خاطرات سیاسی امین الدوله، به کوشش حافظ فرمانفرمایان، تهران.

خدمات متقابل ایران و اسلام، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، قم، ۱۳۶۷. خیراتیه در ابطال طریقه صوفیه، آقا محمدعلی بهبهانی، انتشارات انصاریان، قم، ۱۴۱۲ق.

در گلستان خیال حافظ، دکتر خسرو فرشیدورد، بنیاد نیکوکاری نوریانی، تهران، ۱۳۵۷. دُرّه نادره، میرزا مهدی خان استرآبادی، به اهتمام دکتر سید جعفر شهیدی، تهران، مرکز مطالعات علمی - فرهنگی.

دنباله متجو دکتر عبدالحسین زرین کوب، تهران، امیرکبیر.
دین و دولت در ایران، حامد الگار، ترجمه دکتر ابوالقاسم سری، انتشارات توس، تهران، ۱۳۶۹.

دین و دولت در عصر صفوی، مریم میراحمدی، تهران، امیرکبیر.
دیوان آذر بیگدلی، لطفعلی بیگ آذر بیگدلی، به اهتمام دکتر سید حسن سادات ناصری و دکتر غلامحسین بیگدلی، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۶۸.

دیوان انوری، به اهتمام مدرس رضوی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۳۷.
دیوان ایرج میرزا، با مقدمه دکتر محمد جعفر محبوب، تهران، اندیشه.
دیوان اشعار جلوه، میرزا ابوالحسن جلوه، به کوشش علی عبدالرسولی و احمد سهیلی خوانساری، تهران، ۱۳۴۸.

دیوان رفیق اصفهانی، به کوشش احمد کرمی، تهران انتشارات (ما).
دیوان سروش اصفهانی، با مقدمه جلال الدین همایی، به اهتمام محمد جعفر محبوب، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۰.

دیوان صباحی، حاجی سلیمان صباحی بیدگلی به کوشش احمد کرمی، تهران، انتشارات (ما).

دیوان صفای اصفهانی، به اهتمام احمد سهیلی خوانساری، انتشارات اقبال، تهران، ۱۳۶۲.

دیوان صفی علیشاه، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.
دیوان عارف قزوینی، به اهتمام دکتر روضاده شفق، برلین، ۱۳۰۳ ش و تهران ۱۳۳۷ ش.
دیوان عشقی، به اهتمام علی اکبر سلیمی، تهران، ۱۳۱۹.
دیوان فروغی بسطامی، به اهتمام حسین نخعی، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ سوم، ۱۳۴۸.

دیوان قانانی، به اهتمام محمد جعفر محبوب، تهران، ۱۳۳۶.
دیوان مجمر با مقدمه مرحوم محمد طباطبایی، تهران، ۱۳۴۵.
دیوان مشتاق، به اهتمام حسین مکی، چاپ دوم، انتشارات علمی، ۱۳۶۳.
دیوان نسیم شمال، با مقدمه سعید نفیسی، مطبوعات حسینی، تهران، ۱۳۷۰.

- دیوان نورعلیشاه، به اهتمام جواد نوربخش، انتشارات خانقاه نعمة اللهی، تهران.
- دیوان هاتف به اهتمام مرحوم وحید دستگردی و با مقدمه عباس اقبال آشتیانی (چاپ نهم)، انتشارات فروغی، تهران، ۱۳۶۹.
- دیوان نیما مجموعه آثار یغمای جندقی (۲ جلدی)، به تصحیح سیدعلی آل داوود، توس، تهران، ۱۳۵۷ و ۱۳۶۲.
- راهنمای مطبوعات در ایران، سید فرید قاسمی به مرکز مطالعات و تحقیقات رساله‌ها، تهران، ۱۳۷۲.
- رساله سیر و سلوک، سید بحر العلوم، به اهتمام محمد حسین حسینی تهرانی، انتشارات حکمت، تهران.
- رستم التواریخ هاشم آصف، رستم الحکما، با مقدمه محمد مشیری، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۲.
- روزنامه خاطرات، محمد حسن صنیع الدوله، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۴۵.
- روزنامه دولت علیه ایران، از انتشارات کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، تهران، ۱۳۷۰.
- روضات الجنات، محمد باقر خوانساری، تهران، ۱۳۰۴ ق.
- روضة الصفای ناصری، رضاقلی خان هدایت خیام، تهران، ۱۳۳۸.
- ریاض السیاحة، زین العابدین شیروانی، به تصحیح حامد ربّانی، انتشارات سعدی، تهران.
- ریاض العارفین، رضاقلی خان هدایت، انتشارات وصال، تهران.
- ریحانة الادب، میرزا محمد علی مدرس تبریزی، انتشارات خیام، تهران.
- سبک شعر در دوره قاجار، نصرت تجربه‌کار، انتشارات توس، تهران، ۱۳۵۰.
- سبک شناسی، محمد تقی بهار، ملک الشعراء، انتشارات امیرکبیر، تهران.
- سرگذشت موسیقی ایران، روح الله خالقی، نشر نو، تهران، ۱۳۶۴.
- سفرنامه میرزا صالح شیرازی، به کوشش اسماعیل رائین، روزن، تهران، ۱۳۴۷.
- سفرنامه اوژن فلاندن، ترجمه حسین نورصادقی، چاپ نقش جهان، تهران، ۱۳۲۴.
- سفرنامه پولاک، ادوارد پولاک، ترجمه کیکاوس جهانگیری، شرکت سهامی انتشارات

- خواجی، تهران، ۱۳۶۱.
- سفر- نیبورکاریستی، ترجمه پرویز رجبی، تهران، ۱۳۵۴.
- سه سال در دربار ایران، جیمز فوریه، ترجمه عباس اقبال آشتیانی، به کوشش همایون شهیدی، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۲.
- سیاحتنامه حاجی زین العابدین مراغه‌ای، به کوشش محمدعلی سپانلو، اسفار، تهران، ۱۳۶۴.
- سیری در شعر فارسی، عبدالحسین زرین‌کوب، انتشارات نوین، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۷.
- شرح زندگانی من، عبدالله مستوفی، تهران، ۱۳۲۴.
- شعر در عصر قاجار، دکتر مهدی حمیدی، گنج کتاب، تهران، ۱۳۶۴.
- شعر و موسیقی در ایران، عباس اقبال و دیگران، انتشارات هنرمند، تهران، ۱۳۶۸.
- شیخ اعظم انصاری، محمد حسن انصاری، مؤلف، اهواز، ۱۳۶۹.
- شیخیگری و بابیگری، بهائیگری، دکتر یوسف فضایی، عطایی، تهران، ۱۳۳۶.
- شیخیگری و بابیگری، مرتضی مدرسی چهاردهی، علمی، تهران، ۱۳۴۷.
- طرائق الحقایق، محمد معصوم شیرازی، معصوم علیشاه، به کوشش محمد جعفر محبوب، انتشارات سنایی، تهران.
- عصر بی خبری یا تاریخ امتیازات در ایران، ابراهیم تیموری، تهران، ۱۳۳۶.
- فارسنامه ناصری، میرزا حسن فسایی، سنایی، تهران، ۱۳۱۳.
- فتنه باب، اعتضاد السلطنة، به کوشش دکتر عبدالحسین نوایی.
- فتوت‌نامه ملاحسین واعظ کاشفی، به اهتمام دکتر محمد جعفر محبوب، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰.
- فرهنگ فرق اسلامی، دکتر جواد مشکور، آستان قدس رضوی، مشهد.
- فوائد الرضویه، شیخ عباس قمی، انتشارات مرکزی، تهران، ۱۳۲۷.
- فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
- فهرست کتابهای چاپی، خانابا مشار.
- گلشن مراد، میرزا محمد ابوالحسن غفاری کاشانی، به اهتمام غلامرضا طباطبائی مجد،

تهران.

گنجینه دانشمندان، محمد شریف رازی، انتشارات اسلامی، تهران.
گنجینه نشاط، مجموعه آثار نشاط اصفهانی، به کوشش دکتر حسین نخعی، چاپ دوم، شرق، تهران، ۱۳۶۲.

لغت نامه علی اکبر دهخدا، از انتشارات مؤسسه لغت نامه، تهران.
المأثر و الآثار محمد حسن خان اعتماد السلطنه، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۶۳.
مالک و زارع در ایران، لمبتون ا. ک. س، ترجمه منوچهر امیر، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۹.

مثنوی طاقدیس، ملا احمد نراقی، به اهتمام حسن نراقی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲.
مجله پیام نوین، سال ۱ شماره ۲، مقاله حبیب یغمایی، در باره احوال و آثار ملک الشعراء بهار.

مجله پیام نوین، سال ۳، شماره ۴، مقاله عبدالعلی دستغیب، در باره عارف قزوینی.
مجله سپید و سیاه، سال ۳، شماره ۱۸، مقاله سعید نفیسی، خیمه شب بازی.
مجله سخن، دوره ۸، شماره ۹، ۱۰، مقاله دکتر عبدالحسین زرین کوب، در باره شعر بهار.

مجله میراث فرهنگی، سال ۱، شماره ۲، زمستان ۱۳۶۹.
مجله وحید، ضمیمه شماره ۹، مقاله دکتر رضا شعبانی، در باره سیاست مذهبی نادر-شاه، ۱۳۴۹.

مجله وحید، سال چهارم، شماره ۱۰۲.
مجله هنر و مردم، شماره ۲۹، مقاله مهدی فروغی، در باره تکیه دولت به سال ۱۳۴۳.
مجله یادگار، شماره ۳، سال ۳ مقاله مرحوم قزوینی، در باره میرزا ابوالحسن جلوه.
مجله یادگار، سال اول، شماره هفتم، مقاله عباس اقبال آشتیانی.
مجله یغما، سال ۱۴، شماره ۳، تیرماه ۱۳۴۰، مقاله محمدعلی اسلامی ندوشن، در باره دهمین سال مرگ بهار.

مجمع الفصحاء، رضا قلی خان هدایت، به کوشش دکتر مظاهر مصفا، امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۶.

- مجمل التواریخ، ابوالحسن محمد امین گلستانه، به کوشش محمد تقی مدوس رضوی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۶.
- مسافرت به ایران، موریس، دو، کوتزبونه، ترجمه محمود هدایت، امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۸.
- مشارب الاذواق، میرسید علی همدانی، با مقدمه محمد خواجوی، انتشارات مولی، تهران، ۱۳۵۸.
- مشاهدات سفر از بنگال به ایران، ویلیام فرانکلین، محسن جاویدان، مرکز تحقیقات ایران، تهران، ۱۳۵۸.
- مقالات ادبی، استاد جلال الدین همایی ج ۱، انتشارات هما، تهران، ۱۳۶۹.
- مکارم الآثار، میرزا محمد علی معلم حبیب آبادی، انتشارات کمال، چاپ دوم، ۱۳۶۲.
- منشآت، میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی، به کوشش سید بدرالدین یغمایی. میرزا تقی خان امیرکبیر، عباس اقبال، انتشارات توس، تهران.
- نادرنامه، محمد شفیع تهرانی (وارد)، به اهتمام رضا شعبانی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۹.
- ناسخ التواریخ، محمد تقی سپهر (لسان الملک)، به کوشش جهانگیر قائم مقامی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۷.
- نامواره دکتر محمود افشار جلد اول، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۶۶.
- نامه دانشوران ناصری، علیقلی میرزا و دیگران، با مقدمه سید رضا صدر، چاپ دوم، دارالفکر، قم، ۱۳۳۸.
- نامه‌های پراکنده قائم مقام، میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی، به کوشش جهانگیر قائم مقام.
- نشریه دانشکده ادبیات تبریز، شماره ۱۰، سال ۴، مقاله حسین نخجوانی.
- نقد ادبی، دکتر عبدالحسین زرین کوب، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۱.
- نگارستان دارا، عبدالرزاق دنبلی، به کوشش عبدالرسول خیامپور، تبریز، ۱۳۴۲.
- نگین سخن، عبدالرفیع حقیقت، از انتشارات شرکت مؤلفان و مترجمان، تهران.
- نمایش در ایران، بهرام بیضایی، انتشارات کاویان، تهران.

نهضت ادبی ایران در دوره قاجار، ابراهیم صفایی، تهران
وحید بهبهانی، علی دوانی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲
هجوم افغان و زوال دولت صفوی، جونس هنری، ترجمه دکتر اسماعیل دولتشاهی،
یزدان، تهران.
هدیه الاحباب فی ذکر المعروفین بالکنی واللقاب شیخ عباس قمی، انتشارات
کتابخانه صدوق، تهران.
هفتاد سخن، دکتر پرویز ناتل خانلری، توس، تهران، ۱۳۶۷
هنر نمایش، حسن شیروانی، وزارت فرهنگ و هنر، تهران.
یک سال در میان ایرانیان، ادوارد براون، ترجمه ذبیح الله منصوری، امیرکبیر، تهران.

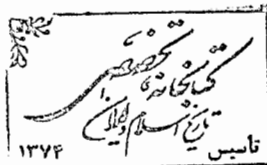
خواهشمند است موارد زیر را اصلاح فرمایید.

جلد	صفحه	سطر	نادرست	درست
۱	۲۰	پاورقی	تاریک	تاریخ
۱	۵۶	۱۴	اویست	اوست
۱	۶۷	۹	غالب	قالب
۱	۶۸	۱۷	قرار متصوفه گرفت	متصوفه قرار گرفت
۱	۱۰۸	۲۰	الرحمی	الرحیم
۱	۱۲۸	آخر	مخالف	مخالفت
۱	۱۲۹	۲	برابر	برادر
۱	۱۴۷	۱۹	کاشف الفطا	کاشف الغطاء
۱	۱۵۵	۱۱	مسلمین	مسلمین
۱	۱۶۰	پاورقی	استعمال	استعمال
۱	۱۶۶	۱۳	عجر	عجز
۱	۱۶۶	۲۲	تذهیب	تهذیب
۱	۱۶۸	۲۰	ملاعبدالله	ملاعلی
۱	۲۳۲	۳	شاه طاهر کنی	طاهر دکنی (شاه...)
۱	۲۴۴	۸	کاشف الخطاء	کاشف الغطاء
۲	۴۶	۱۵	مشمون	مشحون
۲	۲۴۷	۱۳	غزیز	عزیز
۲	۳۳۲ و ۲۵۳	پاورقی - ۱۷	میزار	میرزا
۲	۳۴۴	۱۱ - پاورقی	صکوک - یغما	صلوک - نیما
۲	۳۶۲	۴	اواخر	اواخر
۲	۳۶۶	۸	الله قلی خانه	الله قلی خان

ضمناً در ابتدای سطر ۱۲، صفحه ۲۱۱، «رفته است.» اضافه شود.

از همین مؤلف منتشر شده است:

- ۱- فرهنگ علم کلام
- ۲- پژوهشی در سبک هندی و دوره بازگشت ادبی
- ۳- شرح مشکلات تاریخ جهانگشای جوینی
- ۴- پژوهشی در نثر و نظم دوره بازگشت ادبی
- ۵- مقابله و تصحیح منطق الطیر براساس یک نسخه قدیمی و نسخ چاپی
- ۶- گزیده حدیقه سنایی
- ۷- ترجمه و تکمله احادیث مثنوی



منتشر می شود:

- ۱- متن و شرح کامل تاریخ جهانگشای جوینی
- ۲- متن و شرح کامل حدیقة الحدیقه

انتشارات پایا منتشر کرده است:

ردیف	نام کتاب	نویسنده
۱	شرح مشکلات تاریخ جهانگشای جوینی	دکتر احمد خاتمی
۲	پژوهشی در نثر و نظم دوره بازگشت ادبی	دکتر احمد خاتمی
۳	تاریخ ادبیات ایران در دوره بازگشت ادبی (۱)	دکتر احمد خاتمی
۴	تاریخ ادبیات ایران در دوره بازگشت ادبی (۲)	دکتر احمد خاتمی
۵	مقابله و تصحیح منطق الطیر عطار	دکتر احمد خاتمی
۶	گزیده حدیقه سنایی	دکتر احمد خاتمی
۷	ترجمه و تکملة احادیث مثنوی	دکتر احمد خاتمی
۸	زمینه‌های خیزش مشروطه	محمد خاتمی
۹	تحلیل آثار نظامی	دکتر کامل احمدنژاد
۱۰	فنون ادبی	دکتر کامل احمدنژاد
۱۱	آشنایی با تاریخ ادیان	دکتر غلامعلی آریا
۱۲	کلیاتی در مبانی عرفان و تصوف	دکتر غلامعلی آریا
۱۳	فرهنگ نامگذاری در ایران اسلامی	علی مؤمن
۱۴	سعی مشکور «یادنامه دکتر محمدجواد مشکور»	سعید میرمحمد صادق
۱۵	ترجمه و توضیح الفیه ابن مالک	دکتر عباچی و علی چراغی
۱۶	نظریه ادبی نیما	دکتر منصور ثروت
۱۷	روش تصحیح انتقادی متون	دکتر منصور ثروت
۱۸	حقوق اخلاق پزشکی	محمودعباسی و بهرام مشایخی
۱۹	تحلیل و گزیده شعر سهراب سپهری	دکتر بهرام مقدادی
۲۰	راهنمای کار با نرم افزار	فرهاد شهریاری
۲۱	آرمان شهر سهراب سپهری	محسن الهامی
۲۲	دویست داستان تاریخی از صد کتاب	دکتر حیرت سجادی
۲۳	گزیده اشعار مسعود سعد	دکتر احمدنژاد و دکتر دزفولیان
۲۴	چکامه‌های بلند جاهلی	دکتر محمود شکیب
۲۵	کارنامه نثر معاصر	دکتر حمید عبداللهیان
۲۶	مبانی فکری ادبیات مشروطه	حسن اکبری بیرق
۲۷	گلگشت در کلام مولانا	حسن اکبری بیرق
۲۸	نگرشی به متون اسلامی	مهدی علمداری
۲۹	عیار نقد «نقدی بر هستی‌شناسی ملاصدرا»	دکتر سیدیحیی یثربی
۳۰	عقل و وحی و دین و دولت در فلسفه اسپینوزا	دکتر یوسف نوظهور
۳۱	لحظه‌های دلتنگی	مهرداد نصرتی
۳۲	از کوچه تا پرواز	محمدعلی شفاپی
۳۳	صرف	دکتر زهرا خسروی

